بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد یازدهم

شامل سوره‌های:

زخرف، دُخان، جاثیه، أحقاف، محمّد، فتح، حُجُرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قَمَر

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی زخرف
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره از سوره‌های مکّی است و نام آن برگرفته ازآیه‌ی ۳۵ سوره است که می‌فرماید «**وَ لِبُيُوتِهِم أَبْوابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذلِكَ لَمّا مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ** = و برای خانه‌هایشان درهاست و تخت‌هایی (دارند) که برآنها تکیه زنند و زر و زیورها(ی دیگر) که این‌ها همه جُز متاع زندگی دنیا(ی زودگذر) نیست ...» (آیات ۳۴ و۳۵). به طور کلّی واژه‌ی «**زُخْرُف**» که جمع آن «زَخارف» است در لغت، به معانی گوناگون آمده که از جمله‌ی آنها «طلا» و «کلام باطل» (**زُخْرُفَ الْقَوْل**) می‌باشد. در قرآن واژه‌ی مزبور را عمدتاً به معنی «طلا و زیور» (آیه‌ی ۳۵ همین سوره و اسراء/۹۳) و «کلام باطل» (انعام/۱۱۲) می‌بینیم و به‌علاوه «زُخْرُفَ الأَرْض» به معنی «گیاهانِ رنگارنگ و گوناگون زمین» نیز درقرآن آمده است (یونس/۲۴).

سوره، با حروف مقطّعه‌ی «حاء، میم» آغاز شده و بر این پایه از سوره‌های «حوامیم» به شمار می‌رود. به‌طور کلّی مطالب سوره را می‌توان در سه قسمت در نظر گرفت:

- در ارتباط با قرآن که می‌فرماید از عالم بالا، ولی در قالب الفاظ عربی نازل شده تا برای خواننده، قابل فهم باشد.
- شرح عناد مردمان با پیامبران که در این ارتباط به انکارهای اقوام اوّلین اشاره داشته و همچنین شرحی از ماجرای سه پیامبر ـ ابراهیم[ع]، موسی[ع] و عیسی[ع] ـ و تعالیم توحیدی آنها را می‌آورَد و از درگیری‌هایی که با معاصرانشان داشتند سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که دعوت همه‌ی انبیاء دراساس یکی و به سوی خداپرستی اصیل بوده است.
- توحید اُلوهیّت که در این زمینه با مشرکان که خالقیّت خدا را قبول داشته ولی در سایر جهات به کژی و انحراف می‌رفتند، به محاجّه پرداخته و عقایدآنها را در تقلید از گذشتگان و این‌که فرشتگان را دختران خدا می‌شمردند، نقد می‌کند. همچنین از گرفتاری‌های مشرکان و پاداش مؤمنان در آخرت سخن گفته و «شفاعت» را که

دستاویز مشرکان در پیروی از راه و روش‌های سنّتی آنها بوده، از صورت خرافی خود خارج نموده به شکل حقیقی آن بازمی گرداند.

آیات سوره را می‌توان در هشت بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۸)؛ **قرآنِ روشن و بلندمقام و قدرناشناسی مردمان**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۲۵)؛ **تدابیر خدا در طبیعت و ناسپاسی‌ها**

بخش سوّم (آیات ۲۶ تا ۳۵)؛ **اشاره به ابراهیم** ع **و انتظارات بیجای اقوام**

بخش چهارم (آیات ۳۶ تا ۴۴)؛ **جدایی از خدا موجب رفتن به سوی شیطان می‌شود**

بخش پنجم (آیات ۴۵ تا ۵۶)؛ **گریزی به ماجرای موسی** ع

بخش ششم (آیات ۵۷ تا ۶۵)؛ **اشاره به ماجرای عیسی** ع **و مواعظ او**

بخش هفتم (آیات ۶۶ تا ۷۳)؛ **مؤمنان در بهشت**

بخش هشتم (آیات ۷۴ تا ۸۹)؛ **فرجام بد مشرکان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(قرآنِ روشن و بلندمقام و قدرناشناسی مردمان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) حمٓ .

« **حاء. میم.** »،

حروف مقطّعه در آغاز برخی سُوَر قرآنی، از نام‌های کوتاه شده‌ی إلهی است که توضیحش را ذیل آیات مشابهِ سوره‌های پیشین داده‌ایم. حروف مقطّعه‌ی فوق را می‌توان معرّف اسماءِ «**حمید**» و «**مجید**» خداوند در نظر گرفت.

(۲) وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ .

«**سوگند به این کتاب روشن (روشنگر)** »،

حرف «واو» در اوّل آیه، «واو» قسم است. واژه‌ی «**مُبِین**» (اسم فاعل) از مصدر «إبانه»، در عربی، هم لازم (روشن) و هم متعدّی (روشنگر) می‌آید. آیه‌ی شریفه به قول قَتاده به این‌معنی است که هدایت و رشد و برکت در این کتاب ـ قرآن ـ موج می‌زند (مطالبش روشن و حقایقش روشنگر، پرده از واقعیّات هستی برمی‌دارد).

(۳) إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ .

« **همانا ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم؛ باشد که** (در آن) **بیاندیشند** »،

یعنی قرآن به زبان عربی نازل شده تا برای مخاطبانش قابل فهم باشد و مردمان ـ از طریق این زبان ـ فکر خود را به کار بندند و به معانی دقیق و مقاصد آیاتش پی ببرند.

(٤) وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ .

« **و همانا آن** (قرآن) **نزد ما در "کتاب اصل" بس والا و سرشار از حکمت است** »،

واژه‌ی «**أُمّ**» در لغت، به معنی «اصل و اساس هر چیز» است؛ لذا به «**أُمّ الْكِتَاب**» می‌توان "کتاب اصل" یا "کتابِ

مادر» گفت که منظور، همان لوح محفوظ است (بروج/۲۲) که به علم بی‌پایان إلهی بازمی‌گردد. مفسّران گفته‌اند که قرآن ابتدا در علم إلهی بوده و سپس در عالم فرشتگان تجلّی کرده و در «لوح محفوظ» ضبط شده و از آنجا بر قلب وروح پیامبر نزول یافته واحتمالاً در این مرحله بوده که در قالب الفاظ درآمده است. علاّمه‌ی طباطبائی در این‌باره می‌گوید «ممکن است نسبت قرآنی که در دست ماست به آنچه که در «**أُمّ الْكِتَاب**» بوده، نسبت مَثَل به مُمَثَّل باشد». به عبارت دیگر قرآنِ دردست ما، تنزیلِ چیزی است که در لوح محفوظ است. ازاین‌رو علامه می‌گوید مقصود از وصف «**لَعَلِيٌّ**» برای «**أُمّ الْكِتَاب**» بدین‌معنی است که آنچه نزد خداست درخور فهم بشر نیست، بلکه بالاتر از فهم بشر است و عقول مردم آن را درنمی‌یابد زیرا شأن عقل آن است که در هرأمری که درخور فکرت اوست وارد شود و از طریق الفاظ به معنایی پی ببرد درحالیکه «**أُمّ الْكِتَاب**» بالاتر از این مراحل است وواژه‌ی «**لَعَلِيٌّ**» می‌تواند در اشاره به این معنا باشد. امّا این‌که فرموده «**لَدَيْنَا** = نزد ما» برای بزرگداشتِ «**أُمّ الْكِتَاب** = لوح محفوظ» است. همچنین شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**أُمّ الْكِتَاب**» سوای آیه‌ی فوق، دو بار دیگر در قرآن آمده که یکی آل‌عمران/۷ و دیگری رعد/۳۹ می‌باشد.

(۵) **أَفَنَضۡرِبُ عَنكُمُ ٱلذِّكۡرَ صَفۡحًا أَن كُنتُمۡ قَوۡمًا مُّسۡرِفِينَ .**

« **پس آیا به** (صرف) **آنکه شما قومی سرکشید، این** (کتابِ) **یادآور را از شما ـ با بی‌اعتنایی ـ بازداریم؟** »،

در توضیح «**أَ فَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا** = آیا این ذکر را از شما با بی‌اعتنایی بازگردانیم؟»، طبرسی در مفهوم «**ضَرب صَفْح**» می‌گوید «صفح» در لغت به معنی «سَمْت و جهت» است؛ وقتی سوارکاری می‌خواهد اسب خود را از جانبی به جانب دیگر برگرداند، با تازیانه‌اش بر اسب می‌زند تا او را به سمت دلخواه حرکت دهد. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه می‌گوید آیا ما قرآنی را که مایه‌ی اندرز است از شما مردم طاغی دریغ داریم و بگذاریم تا به راه طغیان خود ادامه دهید و شما را به سوی رضای خود برنگردانیم و از هدایت ناکام بگذاریم؟ به عبارت دیگر می‌فرماید آیا مردم فکر می‌کنند کار خدا هم به مانند خودشان به قول معروف از سر لجبازی است ؟! که چون افراد قدردان نبوده و ایمان نمی‌آورند، پس خدا نیز فوراً قطع فیض کرده پیام‌های هدایتی‌اش را متوقّف سازد؟ آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است، یعنی هرگز چنین نیست. رحمت خدا حکم می‌کند که او هدایتش را از بندگان دریغ ندارد، هرچند مردمان نپذیرند و به وظیفه‌ی بندگی عمل ننمایند. به عبارت دیگر خدا کار خودش را می‌کند و عصیان افراد، خللی در رحمت کبریایی‌اش ایجاد نمی‌کند.

(۶و۷) **وَكَمۡ أَرۡسَلۡنَا مِن نَّبِيّٖ فِي ٱلۡأَوَّلِينَ . وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ .**

« **و چه بسا پیامبرانی که در** (میان) **گذشتگان فرستادیم** » « **و هیچ پیامبری به سویشان نیامد مگر آنکه او را به استهزاء گرفتند** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر دوران مکّه است که پیامبر ص را به خاطر دعوت توحیدی به استهزاء می‌گرفتند و می‌گفتند: «**أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهًا واحِدًا إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجَابٌ** = آیا همه‌ی معبودان را به معبود واحدی تبدیل کرده ؟ این

چیزی بس عجیب است» (ص/۵). چنانکه امروزه نیز برخی عالم‌نمایان چون آقای «ریچارد داو کینز»[1] پرفسور «روانشناسی تکاملی» در دانشگاه آکسفورد انگلستان در کتاب خود تحت عنوان «خیال باطلِ خدا»[1] همان سخن را گفته که «چطور بشریّت ازچندین خدا به یک خدا رسیده و به جای پیشرفت، پسرفت کرده است؟!» بدین‌ترتیب جناب پروفسور، توحید را دربرابر بت پرستی، پسرفت می‌شمارد! زهی کوته‌اندیشی!

(۸) **فَأَهۡلَكۡنَآ أَشَدَّ مِنۡهُم بَطۡشٗا وَمَضَىٰ مَثَلُ ٱلۡأَوَّلِينَ .**

« **پس نیرومندتر از اینان را به هلاکت رساندیم و داستان** (و سنّت خدا در) **پیشینیان گذشت** ».

ضمیر «**هُمْ**» در «**مِنْهُمْ**» در آیه‌ی شریفه، به مشرکان عرب (و امثال ایشان) بازمی‌گردد. واژه‌ی «**بَطْش**» در اینجا به معنی «قدرت و صولت» آمده، «**أَشَدَّ بَطْشًا** = نیرومندتر». از «**مَثَل**» به «سرگذشت، ماجرا و سنّت» تعبیر می‌شود.

می‌فرماید همانطور که در سوره‌های پیشین منعکس است، اقوام زورمندی چون عاد و ثمود که بس قوی‌تر از مشرکان عرب بودند، به کیفر عنادهای خود رسیدند (تا چه رسد به مشرکان قریش). به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که سُنّت خدا درباره‌ی پیشینیانِ معارض، گذشت و دیده شد که چگونه همگی سرانجام، مضمحلّ شده و شکست خوردند، پس اکنون مشرکان عرب (و امثال آقای داو کینز) چه می‌گویند و چه مقصودی را دنبال می‌کنند ؟!

(۱) - Richard Daw kins , “The God Delusion”

بخش دوّم

(تدابیر خدا در طبیعت و ناسپاسی‌ها)

(۹) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ .

« **و اگر از آنها بپرسی چه کس آسمان‌ها و زمین را آفرید؟ بی‌شکّ خواهندگفت: همان** (خدای) **قادر و دانا آنها را آفرید** »،

آیه‌ی شریفه که امثال آن در سُوَر مختلف قرآن (از جمله سوره‌ی مؤمنون آیات ٨٤ تا٨٩) دیده می‌شود، به «توحید عبادت» اشاره دارد که از «توحید خالقیّت» نتیجه‌گیری می‌شود. نه تنها مشرکان مکّه، بلکه هیچ منصفی نمی‌تواند قدرت و تدابیری را که در ساختار عالم است منکر شود و با اعتراف به این أمر، بلافاصله نتیجه می‌شود که پس جُز صاحب آن‌قدرت و تدابیر ـ خدا ـ را نباید پرستش و بندگی کرد. به‌عبارت دیگر لازمه‌ی قبول توحید خالقیّت، توحید عبادت است.

(۱۰) اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ .

« **همو که زمین را برایتان گهواره‌ای‌گردانید و راه‌ها درآن برای‌شما پدیدآورد؛ باشد که راه یابید** »،

در آیات مختلف قرآن از «زمین» به گاهواره یا محلّ آسایش انسان تعبیر شده و مسلّماً اگر در زمین سراسر کوه‌ها و یا سراسر هموارى و یکنواختی می‌بود، راه‌یابی انسان‌ها مشکل می‌شد و بنابراین وجود راه‌های طبیعی در زمین، خود نمونه‌ای از تدبیر إلهی در کار عالم است. البتّه برخی مفسّران از «**لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**» در مقطع آیه، تعبیر به مجاز کرده و گفته‌اند که مقصود این است که با تفکّر و تأمّل در این تدابیر به‌کار رفته در نظام عالم، به عامل آن تدابیر ـ خدای تعالی ـ توجّه کنید و باشد که به احساس مسئولیّت در برابر او راه یابید.

(۱۱) وَٱلَّذِي نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ .

« **و همان کس که از آسمان آبی به اندازه فرود آورد؛ پس بدان** (آب) **سرزمین مرده را زنده گرداندیم؛ این‌چنین شما** (از گورها) **برون آورده شوید** »،

بر طبق معمول قرآن پس‌از تذکّر به احساس مسئولیّت دربرابر خداوند (آیه‌ی قبل) از آخرت سخن رفته و در این راستا، رستاخیز و حیات مجدّد انسان‌ها پس از مرگ، به إحیاءِ زمین مرده و رویش گیاهان ـ با نزول باران ـ تشبیه شده است. چنانکه شاعر سروده:

این بهار نو ز بعد برگ‌ریز   هست برهان بر وجود رستخیز

دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه هرچند گاه باران‌های سیل‌آسا در طبیعت دیده می‌شود، ولی آیه‌ی شریفه روال «غالب» را در نظر داشته که نزول باران «به‌اندازه» است (و اگر جُز این می‌بود، گیاهان دچار آسیب می‌شدند).

دوّم آنکه در آیه‌ی شریفه صنعت «التفات» به کار رفته و پس از سخن غائبانه از خدا در ابتدا، خداوند حضور خود را اعلام می‌کند و به نحو فاعلی سخن گفته است.

(۱۲) وَٱلَّذِی خَلَقَ ٱلْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْفُلْكِ وَٱلْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ .

« **و همان کس که همه‌ی زوج‌ها را آفرید و برایتان از کشتی‌ها و چهارپایان** (وسایلی) **قرارداد که** (بر آنها) **سوار می‌شوید** »،

روال عمومی تکثیر در رده‌های مختلف موجودات، بر پایه‌ی «زوجیّت» بنا شده و قانون طبیعیِ تقلیل وزن جامدات در سیّالات، مایه‌ی حرکت کشتی در سطح آبها است و رام‌پذیری بعضی حیوانات موجب گردیده که به انسان‌ها سواری می‌دهند؛ اینها همه نمونه‌هایی از تدابیر إلهی درکارعالم است، هرچند درنظر مردمان عادی شده و بی‌اعتنا از کنارشان می‌گذرند! در این ارتباط همچنین شایان توجّه است که هر وسیله‌ای هم که بشر برای خود اختراع کرده، از عطایای إلهی است؛ زیرا قوّه‌ی تفکّر و ابتکار را خدا به انسان داده و موجبات پیشرفت و به نتیجه رسیدن آن قوّه و تلاش‌ها را نیز خداوند از طریق قوانین و خصوصیّاتی‌که در طبیعت نهاده، فراهم آورده است.

(۱۳) لِتَسْتَوُوا۟ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا۟ سُبْحَانَ ٱلَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقْرِنِينَ .

« **تا بر پشتشان قرار گیرید، آنگاه نعمت خدایتان را ــ چون برآنها نشستید ــ به یاد آورید و بگویید: منزّه** (از هرنقص و کمبودی) **است آن** (خدایی) **که این** (مرکب) **را رام ما کرد و ما بر آنها توانمند نبودیم** »،

واژه‌ی «**مُقْرِنِينَ**» در مقطع آیه، جمع «**مُقْرِن**» به معنی «توانا» است. «**مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ**» بدین‌معنی است که اگر لطف خدا نبود، آدمیان نمی‌توانستند آن مرکوب‌ها را در اختیار بگیرند.

به راستی اگر حیواناتی چون اسب نیز به مانند شیر و پلنگ درنده‌خو می‌بودند، چه نعمت بزرگی از زندگی انسان حذف شده بود. اسب و فیل هم می‌توانستند به مانند ببر، درنده‌خو باشند؛ ولی خداوند آنها را رام انسان کرد به طوری‌که حتّی گاهی افراد آنها را به سختی می‌افکنند ولی باز حیوانات مزبور از انسان متابعت می‌کنند. آیه‌ی شریفه، توجّه می‌دهد که این «رام‌پذیری» حیوانات عظیم‌الجُثّه‌ای چون اسب وفیل و شتر کار تو ای انسان نبود، پس چون برآنها سوار شده و پیروزمندانه میرانی، خدایت را به‌یاد آر.

(۱٤)وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ .

« **و همانا ما به‌سوی خدای خویش بازمی‌گردیم** »،

آیه‌ی شریفه از زبان انسانی که از تدابیر إلهی در طبیعت بهره‌مند شده، می‌فرماید در آن بهره‌مندی‌ها ای انسان! خدایت را به یاد آر (آیه‌ی قبل) و بدان‌که عاقبت کارت به سوی اوست و باید پاسخگوی کردارت در پیشگاه او باشی؛ به عبارت دیگر مَبدَء و مآل همه‌ی موجودات، خداست.

(۱۵) وَ جَعَلُواْ لَهُۥ مِنۡ عِبَادِهِۦ جُزۡءًاۚ إِنَّ ٱلۡإِنسَـٰنَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ .

« **و برای او** (خدا) **از بندگانش جزئی قرار دادند! به راستی انسان آشکارا ناسپاس‌است** »،

واژه‌ی «**جُزء**» در آیه‌ی شریفه به معنی «فرزند» است؛ زیرا فرزند جزئی از پدر و مادر تلقّی می‌شود.

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیات قبل در شرح تدابیر إلهی در طبیعت و مراحم او نسبت به آدمی ـ در سرزنش از انسان است که نه تنها شاکر نعمت‌ها و توجّهات خدا نسبت به خود نبوده، بلکه بیهوده قائل به فرزندان برای خدای تعالی شده است.

ازجمله انتقادهای بزرگ خدا از انسان این است که برخی بندگانش را جُزئی از او قرار دادند. مثلاً می‌گفتند فرشتگان دختران خدایند یا عیسی^ع پسر خداست و یا عدّه‌ای بندگان خدا را که از راه بندگیِ خدایشان به مقام وشخصیّتی رسیدند، همچون بخشی از او قرار دادند و به عبودیّت آنها درآمدند. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه روشن می‌سازد که «**وَ نَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ**» (سجده/۹) بدان معنی نیست که ما جزئی از خدا هستیم ویا برخلاف آنچه «وحدت وجودی‌ها» می‌گویند، همه‌ی ذرّات عالم اجزاء خدا نیستند. زیرا قائل شدن به «جزء» برای خدای تعالی را آیه‌ی شریفه به وضوح رد می‌کند.

(۱۶) أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخۡلُقُ بَنَاتٍ وَأَصۡفَىٰكُم بِٱلۡبَنِينَ .

« **آیا** (خدا) **از آنچه می‌آفریند دختران برمی‌گیرد و پسران را به شما اختصاص داده است ؟!** »،

پیرو آیه‌ی قبل، از آنجا که در صدر اسلام مصداق جزء قرار دادن برای خدا این بوده که دخترانی برای خداوند قائل می‌شدند، آیه‌ی فوق به این مطلب اشاره دارد (اسراء/۴۰ و صافّات/۱۴۹). البتّه هنوز هم بسیاری از مشرکان در هندوستان برای خدا دخترانی در نظر می‌گیرند! و آیه‌ی شریفه در مقام بیان تضادّ در عقاید مردمانی (اعراب جاهلی) است که از یک سو دختر را شوم می‌شمردند و از سوی دیگر برای خدا دختران قائل بودند!

(۱۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحۡمَـٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ .

« **و چون یکی از آنها به آنچه برای** (خدای) **رحمان ذکر می‌کند بشارت داده شود، چهره‌اش سیاه می‌گردد و غیظ خود فرو می‌خورَد** »،

آیه‌ی شریفه در نقد همان باور خرافی عرب جاهلی است که از داشتن دختر احساس سرشکستگی می‌کردند (نحل/۵۹←۵۷). مقصود از «**بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا**» دختران است که خود از داشتنش به اندوه می‌رفتند ولی برای خدا منظور می‌داشتند.

(۱۸) أَوَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي ٱلْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ .

« **آیا آنکه در زیورها پرورش یافته و او در گفتگو بیان روشنی ندارد** (از آنِ خداست ؟!) »،

برداشت مشرکان عرب جاهلی از اُناث ـ با توجّه به زنان و دختران خودشان ـ موجودات تهی‌مغزی بود که مدام در فکر زر و زیور بوده از هر گفتگو و مجادله‌ای با طرف متخاصم عاجز می‌بودند و نمی‌توانستند مقصودی را به کرسی بنشانند. آیه‌ی شریفه به این تضادّ در روحیّه و عقاید عرب جاهلی اشاره دارد که شما که اُنثی را این‌گونه می‌بینید، چگونه برای خدا دختران قائلید؟!

(۱۹) وَجَعَلُواْ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمْ عِبَٰدُ ٱلرَّحْمَٰنِ إِنَٰثًا ۚ أَشَهِدُواْ خَلْقَهُمْ ۚ سَتُكْتَبُ شَهَٰدَتُهُمْ وَيُسْـَٔلُونَ .

« **و فرشتگانی را که خود بندگان** (خدای) **رحمانند، مادینه شمردند! آیا در آفرینش آنها** (حضور داشته) **شاهد بودند؟ گواهی**(دروغ)**شان به زودی نوشته می‌شود و مؤاخذه خواهند شد** »،

آیه‌ی شریفه توضیحی بر آیات گذشته است که فرمود مردم ناسپاس بندگان خدا را جُزءِ او قرار می‌دهند و دختران را که خود شوم می‌پندارند، به خدای خویش نسبت می‌دهند! آیه‌ی فوق حاکی ازآن‌است‌که مشرکان فرشتگان‌را مادینه پنداشته و دختران خدا می‌شمردند. از این‌رو آنها را به محاکمه می‌کشد که اساساً بر چه مبنا فرشتگان را که بندگان خدا هستند، از جنس مؤنّث می‌دانند (تا چه رسد به آنکه دختران خدا باشند ؟!). البتّه امروزه شاید دیگر کسی فرشتگان را دختران خدا نداند ولی انواع واقسام دروغ‌های بی‌پایه‌ی دیگر را افراد به خدا نسبت می‌دهند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید که این دروغ‌ها (که چه بسا مبنای بسی رفتارهای نادرست است) ثبت شده و دروغ‌پردازان به خاطر آنها مؤاخذه خواهند شد. منظور از «**سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ** = گواهی آنها به زودی نوشته می‌شود» این است که شهادت (دروغ)شان ضبط خواهد شد و روز رستاخیز از آنها بازخواست می‌شود. چنانکه فرموده «**وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ** = قطعاً بر شما نگهبانانی (فرشتگانی) بزرگوارند که نویسندگان (گفتار و اعمال شما) هستند؛ آنچه را (می‌گویید و) می‌کنید می‌دانند» (اِنفطار۱۲←۱۰).

(۲۰) وَقَالُواْ لَوْ شَآءَ ٱلرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَٰهُم ۗ مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ .

« **و می‌گویند: اگر** (خدای)**رحمان می‌خواست عبادتگر آنها نمی‌بودیم! در این**(دعوی) **دانشی ندارند و جُز حدس و گمان را پیروی نمی‌کنند** »،

از جمله نشانه‌های بارز گمراهی، تضادّ است. چنانکه مشرکان عرب از یکسو فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و از سوی دیگر دختر را برای خود ننگ و عار می‌شمردند! ضمناً از همان به قول خودشان «دختران خدا» مظاهر و بت‌هایی ساخته مراسم عبادی برایشان به جای می‌آوردند! می‌گفتند پدرانمان نیز همین کار را می‌کردند و اگر خدا می‌خواست ما این‌ها را عبادت نمی‌کردیم! خدا می‌فرماید بدیهی‌است که

هیچ تعقّل و دانشی در کارشان نیست و فقط پیرو تخیّلات نادرست خود هستند و ادّعای پوچ و جاهلانه‌ای را دنبال می‌کنند (انعام/۱٤۸ و نحل/۳۵).

(۲۱) **أَمْ ءَاتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسْتَمْسِكُونَ .**

« **آیا پیش‌از این** (قرآن) **کتابی به آنها داده‌ایم که بدآن تمسّک جویند؟** »،

آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است؛ نشان می‌دهد که چه بسا مردمی که هیچ استدلال عقلی یا نقلی بر باورهای خود ندارند، ولی همچنان آن باورها را بر طبق مأنوسات آباء و اجدادی دنبال می‌کنند!

(۲۲) **بَلْ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِم مُّهْتَدُونَ .**

« **بلکه گفتند: همانا ما پدرانمان را بر آئینی یافتیم و بی‌تردید بر پی آنها هدایت یافته‌ایم** »،

واژه‌ی «**أُمَّة**» در آیه‌ی شریفه به معنی «کیش و آئین» است. نشان می‌دهد که مستمسک مشرکان عرب در توجیه مذهبشان، صرفاً تقلید از گذشتگان بوده و دقّتی در درست یا غلط بودن اعتقاداتشان نداشتند، چنانکه فرموده «**وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَايَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَايَهْتَدُونَ** = و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: خیر، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم؛ آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند (باز هم در خور پیروی‌اند؟!)» (بقره/۱۷۰). این‌همه اصرار قرآن بر طرد پذیرش مطلب بی‌دلیل و نامعتبر شمردن تقلید، باید اُمّت اسلامی را بیدار کند و باعث شود که مسلمانان آزاداندیش و محقّق باشند. خداوند در آیه‌ی بعد موضوع را تعمیم داده که همواره مشرکان ـ در طول تاریخ ـ مقلّد پدرانشان بوده‌اند.

(۲۳) **وَ كَذَٰلِكَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِم مُّقْتَدُونَ .**

« **و بدین‌گونه در هیچ قریه‌ای پیش از تو بیم دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آنکه برخوردارانشان از نعمت‌ها گفتند: همانا ما نیاکانمان را برآئینی یافتیم و بر پی ایشان رَه سپُریم** »،

به طور کلّی در هر جامعه‌ای «**مُتْرَفِين** = برخورداران، محتشمان رفاه زده» در هر موضع و کسوت، کسانی‌اند که بیش از هر گروه، از تغییر و تحوّل بیمناک می‌شوند زیرا می‌ترسند موقعیّتشان ازدست برود. از این رو آیه‌ی شریفه حاکی از آن‌است که نغمه‌ی تقلید ازنیاکان وحجّت دانستن آراء و فتاوای ایشان را، متنعّمان جامعه ـ به خاطر حفظ منافع و سلطه‌ی خویش ـ همواره سر داده و حفظ می‌کنند. البتّه اگرمردم در پذیرش باورهایشان تابع «دلیل» بوده باشند، جایی برای قبول آقایی«متنعّمان» ـ که أمر بی‌دلیلی است ـ باقی نمی‌ماند. بر این مبنا دیانت اصیل اصرار دارد که افراد در عقاید و کارهایشان، تابع دلیل و دانش باشند و از همین‌رو «ابراهیم» ارجمند شمرده می‌شود زیرا او در پی دلیل رفت و رشته‌ی تقلید قومش را با دلیل درهم گسست.

(۲٤) قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمْ عَلَيْهِ ءَابَآءَكُمْۖ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ .

« (بیم دهنده آنها را می)**گفت: حتّی اگر** (پیامی) **هدایت کننده‌تر از آنچه پدران خود را برآن یافتید برای شما بیاورم؟** (پاسخ آنها جُز این نبود که می)**گفتند: همانا ما به پیامی که شما با آن فرستاده شده‌اید، کافریم** »،

یعنی مردم کافرپیشه در فقدان هرگونه دلیل و آنجا که دیگر پاسخی برای افکار و اعمالشان ندارند، فقط انکار می‌ورزند. در همین مضمون همچنین فرموده «**وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَى مَا أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُواْ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَيَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لاَيَهْتَدُونَ** = و چون به آنان گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر(ش) بیایید، گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافتیم ما را بس است؛ آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟!» (مائده/۱۰٤).

(۲۵) فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ .

« **پس از آنها انتقام گرفتیم؛ و بنگر که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟!** »،

یعنی موضع خداوند دربرابر مردمی که حرف حساب نمی‌پذیرند و همچنان به کجروی‌ها، حق‌کشی‌ها و تجاوزاتشان نسبت به یکدیگر ادامه می‌دهند، کیفر است. واژه‌ی «**انتقام**» در آیه‌ی شریفه به همین‌معنا به کار رفته و نباید با انتقامجویی‌های بشری اشتباه شود. زیرا انتقامجویی در انسان با مقدّماتی همچون خشم و تغییر احوال همراه است که پس از آسیب‌رسانی به طرف مقابل در انتقامجو، آرامش پدید می‌آید. أمّا این احوال در مورد خداوند وجود ندارد و مراد از «**انتقام خدا**» همان کیفر اوست که ظالمان را به سزای اعمالشان می‌رساند.

بخش سوّم

(اشاره به ابراهیم[ع] و انتظارات بیجای اقوام)

(۲٦) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ .

« **و** (به یاد آر) **زمانی که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: همانا من از آنچه شما بندگی می‌کنید بیزارم** »،

در پی اشاره به اقوام سرکش پیشین و تعذیب آنها (در آیات قبل)، خداوند طی آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، از ماجرای ابراهیم[ع] شاهد آورده که چگونه مقابله‌ها را با او بی‌اثر ساخت و آئین توحیدی وی را قوام بخشید.

تقدیم «**أَبِيهِ** = پدرش» بر «**قَوْمِهِ** = قومش» در آیه‌ی شریفه، نشان می‌دهد که ابراهیم[ع] ابتدا تبلیغ را با نزدیکانش شروع کرد و سپس به قومش پرداخت، چنانکه پیامبر اسلام[ص] نیز چنین کرد و بنابراین نه تنها در کمک‌های مادّی، بلکه در پرداختن به امور معنوی نیز خویشان انسان أولویّت دارند. ابراهیم می‌گوید من از این کار شما مردم که خدا را به عنوان آفریدگار عالم پذیرفته ولی بندگی خود را نثار بت‌های بی‌أثر می‌کنید، بیزارم. «**بَراء**» در متن آیه‌ی شریفه مصدر است ولی به معنی اسم فاعل (بَرِیْء) به کار رفته و معمولاً این روش از نظر تأکید و مبالغه می‌آید.

(۲۷) إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهْدِينِ .

« **مگر آن کس** (خدایی)**که مرا آفرید؛ پس به یقین همو هدایتم می‌کند** »،

حرف «سین» در «**سَيَهْدِينِ**» در آیه‌ی شریفه ـ به قول آلوسی در روح المعانی ـ از نظر تأکید آمده، نه بر سبیل استقبال (به زودی).

ابراهیم[ع] با قومش از خدا سخن می‌گوید؛ و چنانکه گفتیم معاصران ابراهیم[ع] خدا را به عنوان آفریینده‌ی هستی، پذیرفته بودنـد ولی در عین‌حال بت‌هایی را (که مظاهر شخصیّت‌های گذشته‌شـان بودند) عبادت می‌کردند و ابراهیم[ع] می‌گوید من فقط همان خدایی را که آفریننده‌ی هستی است، قبول داشته عبادت را خاصّ او می‌کنم (شعراء/ ۷۸←۷۵). مقطع آیه بیانگر امید ابراهیم ـ پس از ایمان به خدا ـ برای هدایت به سوی آئین یکتاپرستی است.

(۲۸) وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .

« **و او** (خدا) **آن سخن را در پی** (نسل) **او جاودانه نهاد؛ باشد که** (مردمان به آن) **بازگردند** »،

یعنی خداوند آن استثناء را که مربوط به طرد بت‌ها و فقط خداپرستی بود (آیه‌ی قبل) در نسل ابراهیم[ع] برقرار داشت تا آنها نیز مانند پدرشان دعوت توحیدی را ادامه داده زمینه‌ی بازگشت مردمان به یکتاپرستی را همواره مهیّا دارند (ابراهیم/۳۵). ضمیر مؤنّث «**ها**» در «**جَعَلَهَا**» در آیه‌ی شریفه، مرجع لفظی قبل از خود ندارد و بنابراین به کلام ابراهیم «**إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي**» (یعنی خداوند) در آیه‌ی قبل بازمی‌گردد.

(۲۹) بَلْ مَتَّعْتُ هَٰؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ .

« **بلکه اینان و پدرانشان را** (از نعمت‌ها) **بهره‌مند ساختیم تا حقّ و رسول روشنگر** (خدا) **بیامد** »،

واژه‌ی «**بَلْ**» در آغاز آیه‌ی شریفه، کلمه‌ی «لا» را قبل از خود در تقدیر دارد و بنابراین مقصود، بیان این سُنَّت إلهی است که چنین نبود که منحرفان فوری عقوبت شوند، بلکه به آنها مهلت داده شد تا رسول إلهی بیامد و اتمام حجّت گردید و سرانجام بعثت پیامبرِ آخرین فرا رسید؛ «**رَسُولٌ مُبِين**» که حقّانیّت او آشکار و حقّ را ـ به إکمال ـ آشکار کرد.

(۳۰) وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ .

« **و** (أمّا) **چون حقّ سویشان آمد، گفتند: این افسونی است و ما منکر آنیم** »،

منظور از واژه‌ی «**حَقّ**» در آیه‌ی شریفه قرآن است. یعنی مردم قدرناشناس حقّی را که توسّط «**رسول مبین**» به سویشان آمده بود، تکذیب کردند و چون می‌دیدند که پیام او قلوب برخی را تسخیر کرده آنها را از راه پدرانشان جدا می‌سازد، می‌گفتند این جادوست! چنانکه امروزه نیز مصادیق این آیه کم و بیش دیده می‌شود.

(۳۱) وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ .

« **و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر فرود نیامد؟** »،

آیه‌ی فوق، به یکی از بهانه‌های منکران در مخالفت با «**حق**» و تکذیب قرآن اشاره دارد.

واژه‌ی «**عَظِيمٍ**» در آیه‌ی شریفه چون مفرد است، صفت «**قَرْيَتَيْن**» نمی‌تواند باشد، بلکه به «**رَجُلٍ**» برمی‌گردد. یعنی ایراد مشرکان این بود که اگر خدا می‌خواست پیامبری برای ما برگزیند، قاعدتاً باید انتخاب او یکی از بزرگانمان را در مکّه یا طائف (شهرهای عمده‌ی آن زمان) شامل می‌شد! چنانکه امروزه نیز مردمان یا تابع پدرانشان (مأنوسات آباء و اجدادی)اند یا چشم به مشاهیرشان دوخته‌اند و با «حقّ» کاری ندارند!

(۳۲) أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا ۗ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ .

« آیا آنها رحمت خداوندت را تقسیم می‌کنند؟! ما روزی آنان را ـ در زندگی دنیا ـ میانشان تقسیم کرده‌ایم و درجات برخی از ایشان را فوق بعضی دگر قرار داده‌ایم تا برخی از آنان بعضی دگر را به خدمت گیرند؛ و رحمت خدایت از آنچه گِرد می‌آورند برتر است »،

آیه‌ی شریفه درعین آنکه به بهانه‌ی منکران پاسخ می‌دهد، اصلی را در کار عالم بیان می‌دارد. می‌فرماید خدایی که معیشت انسان‌ها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم می‌کند و برخی را در موقعیّت استخدام برخی دگر قرار می‌دهد، آیا در انتخاب رسولش امیال افراد را در نظر می‌گیرد؟ استفهام انکاری است، یعنی هرگز چنین نیست وخداوند در هر أمری به اقتضای حکمتش تصمیم می‌گیرد و رسالتش را بر آنکه شایسته می‌بیند می‌نهد. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه خداوند به بندگانش استعدادهای مختلف داده و بنابراین هرکس ـ بنا به استعدادهایی‌که دارد ـ در مسیر قابلیّت‌هایی‌که از خود نشان می‌دهد، در زندگی دنیا پیش می‌رود. البتّه پیشرفت‌های افراد در دنیا از یک‌سو معلول تلاش‌های خودشان و از سوی دیگر منوط به همکاری «حوادث» است که در دست خداست (همان چیزی که سطحی‌نگران «شانس» می‌نامند). این مطلب در واقع مفهوم «**نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَعِيشَتَهُمْ** = ما روزی آنان را بینشان تقسیم کرده‌ایم» می‌باشد.

دوّم آنکه استعدادهای مختلف بین افراد باعث می‌شود که برخی، برخی دیگر را استخدام کنند و در هرموقعیّت، عدّه‌ای ـ به لحاظ امکانات مادّی و فرماندهی ـ فراتر از عدّه‌ی دیگر قرارگیرند. یکی بنّا می‌شود و مهندسی برای ساختن خانه، او را استخدام می‌کند و در عین‌حال مهندس هم در استخدام صاحب خانه است و بنّا نیز برای کفش و لباس و غذایش نیاز به بهره‌گیری از دیگران دارد. بدین‌معنا مردم همه «مستخدم» و «استخدام کننده‌ی» یکدیگرند و تعبیر: «**وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا** = درجات برخی از ایشان را فوق بعضی دگر قرار دادیم تا برخی از آنان بعضی دگر را به خدمت گیرند» همین مطلب را توضیح می‌دهد.

سوّم آنکه باتوجّه به توضیحات فوق فهمیده می‌شود که اختلافاتی که به لحاظ استعداد، تلاش‌ها و همکاری حوادث، بین انسان‌ها پیش می‌آید، موجب پیدایش اصل «استخدام» شده که مردمان، یکدیگر را برای نیازهای‌مختلف به کار می‌گیرند. ولی عدّه‌ای واژه‌ی «**سُخْرِيًّا**» را در آیه‌ی شریفه به معنای «مسخره» نمودن گرفته‌اند: خدا عدّه‌ای را بالاتر از عدّه‌ی دیگر قرار داده تا فرادستان زیردستان را مسخره کنند و بعد امتحان پس دهند! هرچند به خوبی می‌دانیم که فرادستان لزوماً مسخره کننده‌ی زیردستانشان نیستند و تعبیر مزبور توجیهی ندارد.

چهارم آنکه آیه‌ی شریفه در انتها توجّه می‌دهد که همه‌ی ثروت‌های مادّی دنیا دربرابر رحمت یا نعمت هدایت إلهی که نصیب کسی گردد، بی‌ارزش است.

(۳۳→۳۵) وَلَوۡلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ لَّجَعَلۡنَا لِمَن يَكۡفُرُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ لِبُيُوتِهِمۡ سُقُفٗا مِّن فِضَّةٖ وَمَعَارِجَ عَلَيۡهَا يَظۡهَرُونَ . وَلِبُيُوتِهِمۡ أَبۡوَٰبٗا وَسُرُرًا عَلَيۡهَا يَتَّكِـُٔونَ . وَزُخۡرُفٗاۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَٱلۡأٓخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُتَّقِينَ .

« **و اگر نه این بود که مردم** (در کفر) **اُمّتی یگانه می‌شدند، قطعاً برای کسانی‌که به خدای رحمان کفر می‌ورزند خانه‌هایشان را سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی سیمین ـ که ازآن بالا روند ـ قرار می‌دادیم** » «(**و** (نیز) **برای خانه‌هایشان درها و تخت‌هایی که بر آنها تکیه زنند** » « **و زر و زیورها**(ی دگر)؛ **و این‌ها همه جُز کالای این زندگی دنیا نیست و آخرت** (و زندگانی والاترش) **نزد خداوند تو از آنِ متّقیان است** »،

یعنی این کُفّاردنیاپرست که تنها در پی مال و مکنت دنیا هستند، بدانند که اگر این شُبهه برای مردم پیش نمی‌آمد که به انحراف رفته و آنها را برحقّ می‌دیدند، خداوند آن زر وزیورها ومواهبی را که نهایت آرزوی ایشان است در دنیا نصیب آنان می‌نمود. زیرا آن مواهب همه فناپذیر و ـ در تحلیل نهایی ـ کم‌ارزش‌اند و ارزش واقعی و جاوید در زندگی والای آخرت نهفته است که خدا نصیب پرهیزکاران ـ در مقابل نیکی‌هایی که در دنیا پی‌گرفته‌اند ـ می‌کند.

بخش چهارم

(جدایی از خدا موجب رفتن به سوی شیطان می‌شود)

(۳۶) **وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ** .

« **و هرکس از یاد**(خدای)**رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که با وی دمساز شود** »،

به دنبال آیات قبل ـ که کالای دنیا را در برابر رضای إلهی بی‌ارزش شمرد ـ در آیه‌ی فوق و آیات بعد از وضع و حال کسانی یاد می‌کند که در جاذبه‌های نفسانی، از خدا غافل می‌شوند. می‌فرماید هرکس از یاد خدا به غفلت رود، شیطانی بر او چیره می‌شود که از طریق آراستن هوس‌ها در نظر وی، او را به بیراهه‌های تاریک نفسانی می‌کشاند. به بیان دیگر خودفروختگان به دنیا که از یاد خدا رویگردان شده سوی مکنت و خوش‌گذرانی‌های دنیوی می‌روند، به همان نسبت به شیاطین نزدیک می‌شوند؛ این قانون خداست و در قرآن به طور کلّی، خداوند ـ در مقام خالق هستی ـ قوانین عالم را به خود نسبت می‌دهد (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

«**مَن يَعْشُ** = کسی‌که روی بگرداند». فعل «**يَعْشُ**» چون با واژه‌ی «**عَنْ**» متعدّی شود ـ چنانکه در آیه‌ی فوق آمده ـ به معنی «اعراض کردن و رخ برتافتن» است؛ ولی اگر با واژه‌ی «**إلی**» متعدّی شود، به معنی «راه رفتن با چشمان ضعیف و بی‌نور» است. آیه‌ی شریفه در قرآن سابقه دارد و مشابه آن در سوره‌های اعراف (آیه‌ی٢٠٢) و مریم آمده که می‌فرماید «**أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا** = مگر ندانی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستاده‌ایم که به سختی تحریکشان کنند» (مریم/٨٣).

(۳۷) **وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ** .

«**و همانا آنها** (شیاطین) **از راه**(خدا) **بازشان دارند و آنان گمان می‌برند که راه‌یافته‌اند!** »،

ضمیر «**هُمْ**» در «**إِنَّهُمْ**» به «شیاطین» در آیه‌ی قبل بازمی‌گردد و در «**لَيَصُدُّونَهُمْ** »، به «مُعرِضین از یاد خدا». می‌فرماید از خصوصیّات پذیرندگان ولایت شیطان این است که علی‌رغم دوری از معنویّات، خود را راه‌یافته تصوّر می‌کنند و می‌پندارند که راه صحیح زندگانی را یافته‌اند! چنانکه در همین زمینه فرموده «**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** = بگو آیا شما را از زیانکارترین (مردم) در عمل خبر دهیم؟ کسانی‌که کوشش‌شان در زندگی دنیا به گمراهی رفته و می‌پندارند که نیکوکارند» (کهف/١٠٤ و١٠٣).

(۳۸) حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ ٱلْقَرِينُ .

« **تا آنگاه که** (او و دمسازش) **سوی ما آیند؛** (خطاب به وی) **گوید: ای کاش میان من و تو فاصله‌ی خاور و باختر می‌بود که چه بد قرینی هستی** »،

یعنی دیری نمی‌پاید که با سپری‌شدن عمر، چهره‌ی حقیقت بر فراموش‌کنندگان خدا آشکار شده و آنگاه درمی‌یابند که تا چه حدّ مغبون بوده‌اند! در آن‌شرایط آرزو می‌کنند که ای‌کاش، فاصله‌ی مغرب تا مشرق با شیاطین وسوسه‌گر می‌داشتند! وچه بدمونس درونی ـ به جای یاد خدا ـ برای خود برگزیده بودند!

واژه‌ی «**مَشْرِقَيْن**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «مشرق و مغرب» است. عرب‌ها رسم دارند که از دو لفظ با ماهیّت مختلف تثنیه بسازند و یکی را بر دیگری غلبه دهند، چنانکه گویند «شَمْسَيْن» به معنی «خورشید و ماه»، «ظُهْرَيْن» به معنی «نماز ظهر و عصر» و «والِدَيْن» به معنی «پدر و مادر».

(۳۹) وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ .

«**و امروز ـ چون ستم ورزیدید ـ هرگز** (پشیمانی) **سودتان ندهد و شما هر دو در عذاب مشترکید** »،

یعنی آرزوی جدایی از شیطان وسوسه‌گر در روزحساب، مانع ازعذاب نمی‌شود. خصوصاً آنکه عذاب اُخروی در آیه‌ی شریفه، بر پایه‌ی «ستم» تعلیل شده کَأَنَّهُ اگر دنیاپرستی‌ها ـ مستقیم و غیرمستقیم ـ منجرّ به «ستم» نمی‌شد، عذابی در پی نمی‌داشت، ولی از آنجا که دنیاپرست باخودپرستی‌ها و منفعت‌جویی‌هایی که دارد به انحاءِ گوناگون ستمکاراست، مشمول عذاب إلهی در آخرت خواهد شد. در قرآن این سبک بسیار دنبال شده که عواقب بد اعمال گمراهان درنظرشان مجسّم می‌گردد تامردم فریب «حال» را نخورند و به «فرجام» کارشان بیاندیشند.

(٤٠) أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ أَوْ تَهْدِى ٱلْعُمْىَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .

« **آیا تو** (می‌توانی) **کران را شنوا کنی یا کوران را هدایت نمایی؟! و کسی را که در گمراهی آشکار است، راه بنمایی؟** »،

پس از سخن از «مُعرِضین از یاد خدا» در آیات قبل، روی سخن را به پیامبر^ص^ ـ که بسیار از غفلت‌های آنها متأثّر می‌شد ـ برده است. می‌فرماید گمراهان سیه‌دل ـ که چشم بصیرت و گوش حق‌شنوی خود را به حقایق بسته‌اند ـ قابل هدایت نیستند. یعنی ای پیامبر (و ای پیروان راه او در طول تاریخ) انتظار نداشته باش (و نداشته باشید) که با وجود همه‌ی این‌پندها آنکه دیدگانش را رو به حقایق بسته و در اسارت گناهان بسرمی‌برد، به ارشاد شما بلافاصله و یا حتّی در پهنه‌ی عمر، سوی حقّ رود و سخنانی را که با هوس‌ها و امیالش تناسبی ندارد، بپذیرد (یونس/٤٢، نمل/۸۰ و روم/۵۲).

(۴۱و۴۲) فَإِمَّا نَذۡهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنۡهُم مُّنتَقِمُونَ . أَوۡ نُرِيَنَّكَ ٱلَّذِي وَعَدۡنَٰهُمۡ فَإِنَّا عَلَيۡهِم مُّقۡتَدِرُونَ .

« **پس اگر تو را** (از دنیا) **ببریم، بی‌شکّ از آنان انتقام می‌گیریم** » « **یا** (اگر) **آنچه** (عذابی) **را که به آنها وعده داده‌ایم به تو بنماییم، پس بی‌تردید بر آنها توانا‌ییم** »،

یعنی ای پیامبر! چه تو در دنیا باشی و برخی کیفرهای آن دنیاپرستان را در دنیا ببینی و چه نباشی و زودتر از آنها از دنیا بروی، مطمئن باش که آنها عکس‌العمل اعمالشان را خواهند دید و نمی‌توانند از کیفر إلهی بگریزند (یونس/٤٦ و غافر/٧٧). البتّه مقصود از «**انتقام إلهی**»، به آن صورت که از واژه‌ی «انتقام» بین انسان‌ها برداشت می‌شود و با تشفّی قلب همراه است، نیست. بلکه مقصود، همان کیفر إلهی است.

(٤٣) فَٱسۡتَمۡسِكۡ بِٱلَّذِيٓ أُوحِيَ إِلَيۡكَۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ .

« **پس آنچه به تو وحی می‌شود آن را محکم و استوار بگیر؛ همانا تو بر راهی راست هستی** »،

حرف «فاء» در «**فَاسْتَمْسِكْ**»، از باب تفریع (نتیجه‌گیری) از آیات قبلی است و خطاب به پیامبر می‌فرماید پس تو به وحی إلهی (قرآن) چنگ زن و در راه دین خود استوار باش که این طریق راست و درستی است.

(٤٤) وَ إِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ .

« **و به راستی این** (قرآن) **پندنامه‌ای برای تو و قوم توست و به زودی** (از آن) **پرسیده می‌شوید** »،

یعنی قرآن برای هُشیاری پیامبر و قوم اوست (و سپس برای پیروانش) و به‌زودی صحنه‌ی پرسش و مؤاخذه‌ی إلهی فرا خواهد رسید که مردمان با این نعمت إلهی چه کردند؟ انکارش نموده یا آن را به یک‌سو افکندند؟ یا به‌صورت ابزاری در تأیید عقاید آباء و اجدای به کارش گرفتند؟ یا خیر، چنانکه خود فرموده می‌خواندند و می‌فهمیدند و بدان عمل می‌نمودند؟ کدام یک؟ قوم پیامبر و مسلمان‌ها پاسخشان را آماده کنند. هرچند برخی مفسّران ـ ازجمله طبری ـ واژه‌ی «**ذِكْر**» را در آیه‌ی شریفه به معنی «شرف و افتخار» دانسته‌اند که البتّه قرآن برای عرب و مسلمان‌ها باید چنین هم باشد.

بخش پنجم

(گریزی به ماجرای موسی[ع])

(٤٥) وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلْنَا مِن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ .

«و از پیامبران ما که پیش از تو آنها را فرستادیم، بپرس که آیا جُز (خدای) **رحمان معبودانی مقرّر داشتیم تا بندگی شوند؟! »،**

در زمینه‌ی بحث درباره‌ی «توحید عبادت» خطاب به پیامبراسلام می‌فرماید از پیامبران پیشین بپرس که آیا هیچ‌یک از آنها پیام شرک ازسوی خدا آوردند؟ پاسخ این سؤال البتّه منفی است و مسلّماً پیامبراسلام[ص] بر این امر وقوف داشته است. هرچند برخی گمان کرده‌اند که پیامبر[ص] مأمور شده در شب معراج این سؤال را از انبیاءِ گذشته بکند، چنانکه طبری به نقل از ابن زید بر این رأی رفته و حتّی فیض کاشانی (مفسّر شیعی شاگرد ملاصدرا) در تفسیرخود از امام باقر[ع] آورده که از ایشان پرسیدند میان پیامبراسلام و عیسی مسیح[ع] حدود ۵۰۰ سال فاصله بوده، پس چگونه محمّد[ص] می‌توانسته از عیسی[ع] سؤال کند که آیا او هیچ‌گاه به خدایان دیگر دعوت می‌کرده یا خیر؟ و امام در پاسخ می‌گوید شب معراج همه‌ی پیامبران را به نزد رسول‌خدا گِرد آوردند و آن‌حضرت از پیامبران پرسید شما چه خدایی را می‌پرستیدید؟! همه گفتند که ما به یگانگیِ خدا و رسالت تو گواهی می‌دادیم. متأسّفانه به ذهن هیچ‌یک از این مفسّران خطور نکرده که رسول گرامیِ اسلام مشکلی در انحصار عبادت به خدای یگانه نداشته تا ازطریق سؤال ازپیامبران پیشین رفع مشکل کند! و اگرهم قرار بوده که گواهی پیامبران پیشین را به مشرکان اعلام دارد، چگونه انتظار می‌رفته که آنها سخنِ او را بپذیرند؟! حدّأقلّ از اصحاب فکر و فلسفه انتظار می‌رفته در این‌باره می‌اندیشیدند و به این نتیجه‌ی منطقی می‌رسیدند که مقصود از این آیه، اعلام این حقیقت به مخالفان توحید بوده تا بدانند هیچ پیامبری جُز به یگانه‌پرستی دعوت نکرده است چنانکه آثار اصیل آنها گواهی می‌دهند و اساساً لزومی نداشته که پیامبرخدا[ص] پس از سالها دعوت به توحید از انبیاءِ گذشته بپرسد که آیا شما به معبودی جز خدای بخشنده دعوت می‌کردید یا خیر؟! بنابراین مقصود از سؤال مزبور، مسلّم بودن امر مذکور است که اگر از انبیاء سؤال می‌شد همه به توحید عبادت حق گواهی می‌دادند، مانند آیه‌ی: «**سَلْ بَنِی إِسْرَائِیلَ کَمْ آتَیْنَاهُم مِنْ آیَةٍ بَیِّنَةٍ** = از بنی‌اسرائیل بپرس چقدر آیات روشن به آنها دادیم؟» (بقره/۲۱۱) که لزومی نداشت تا رسول‌خدا[ص] از آنها بپرسد و مراد روشن بودن موضوع است.

(٤٦) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَقَالَ إِنِّى رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

«و همانا موسی را با آیات خود سوی فرعون و اشراف (قوم)**ش فرستادیم که گفت: من فرستاده‌ی خداوند جهانیانم »،**

در پی آیه‌ی قبل به عنوان نمونه، از یکی از پیامبران پیشین نقل‌شده که فرعون و قومش را به سوی «**رَبّ الْعالَمین**، خدای یگانه که خداوندگار جهانیان است» دعوت کرد. «**مَلَأ** = اشراف» یعنی کسانی‌که از قدرت و شوکتشان چشم‌ها خیره می‌شود.

(٤٧) فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ .

« **پس چون آیات ما را برایشان آورد، بی‌درنگ بر آنها** (آیات) **خندیدند** »،

وقتی موسی‌ع با معجزات إلهی نزد فرعون و دستگاهش رفت، تنها عکس‌العمل آنها این بود که موسی‌ع و آیات إلهی او را به ریشخند گیرند. به بیان دیگر فرعون و قومش به جای عبرت‌آموزی از آن آیات، از سر تحقیر به موسی‌ع و معجزات وی نگریستند.

(٤٨) وَمَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِىَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ۖ وَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .

« **و هیچ نشانه‌ای به آنها ننمودیم مگر آنکه** (یکی) **از همانندش بزرگتر بود و** (چون نپذیرفتند) **آنان را به عذاب گرفتیم، شاید بازگردند** »،

واژه‌ی «**أُخْت** = خواهر» در آیه‌ی شریفه، کنایه از «همتا و همردیف» است. یعنی معجزاتی‌که خداوند به‌دست موسی‌ع نازل کرد هر معجزه، از معجزه‌ی قبلی‌اش بزرگتر و روشن‌تر بود. ذکری از معجزات نُه گانه‌ی موسی‌ع (که برخی برای فرعونیان و برخی برای بنی‌اسرائیل بود) در آیه‌ی اسراء/۱۰۱ رفته و موارد آنها در آیات بقره/٦٠، اعراف/۱۱۷ و۱۰۸ و شعراء/٦٣ ملاحظه می‌شود که عبارت بود از مار شدن عصا، ید بیضاء، خون شدن آب‌ها، شکافته شدن سنگ با ضربه‌ی عصای موسی‌ع و فوران آب، شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، معلّق ایستادن کوه طور بر بالای سر بنی‌اسرائیل، هجوم ملخ و شپش و غورباغه بر فرعونیان.

البتّه برخی از آن معجزات به صورت عذاب‌های موقّتی بوده که بر فرعونیان وارد شد (اعراف/۱۳۳←۱۳۰).

(۴۹و۵۰) وَ قَالُواْ يَٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ .

« **و گفتند: ای افسونگر! خداوندت را ــ بنا به پیمانی‌که با تو دارد ــ برای ما بخوان که** (عذاب را از ما بردارد) **همانا ما به راه آمده‌ایم** » « و(لی) **چون آن عذاب را از آنها برمی‌داشتیم، آنگاه پیمان می‌شکستند** »،

یعنی فرعونیان چون به عذاب گرفتار آمده به تنگنا می‌رسیدند، دست به دامان موسی‌ع شده و خود را نادم و هدایت‌خواه نشان می‌دادند. در اینجا جالب است که فرعونیان ازموسی نمی‌خواستند که خود او آن عذاب‌ها را که گریبانگیرشان شده بود از آنها بردارد و می‌گفتند «**أُدْعُ لَنَا رَبَّکَ** = خداوندت را بخوان» تا او به اراده‌اش، ما را نجات بخشد. یعنی شناخت فرعونیان ازموسی ــ بنا به آن معرّفی‌که او از خود کرده بود ــ چنان بود که آن‌حضرت‌را صاحب«ولایت تکوینی» نمی‌دانستند. نکته‌ی دیگرآنکه بنابه‌آیه‌ی شریفه فرعونیان درعین آنکه موسی را «**ساحِر**» می‌خواندند، درخواست داشتند تا نجاتشان را از عذاب از خدا بخواهد و در این‌باره دو

تفسیر هست: **اوّل** آنکه گویند «ساحر» در آن‌روزگاران به معنی «عالِم» بوده وفرعونیان «سحر» را بد ندانسته «ساحر» را نوعی «عالِم» تصوّرمی‌کردند که طبری بر این قول رفته است. أمّا اگر چنین بود قاعدتاً بایستی به موسیؑ می‌گفتند با علم سحری که داری ما را نجات بخش، نه آنکه بگویند خدایت را بخوان تا او ما را نجات بخشد. **دوّم** آنکه زمخشری در تفسیرکشّاف به حقّ می‌گوید: آنها می‌گفتند ای جادوگر! اگر تو راست می‌گویی وپیامبر هستی، پس خدایت را بخوان تا رفع عذاب از ما بکند در آن‌صورت ما به درستی نبوّت تو، هدایت می‌شویم (اعراف/۱۳٤ و ۱۳۵).

(۵۱) **وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِۦ قَالَ يَٰا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَٰذِهِ ٱلْأَنْهَٰارُ تَجْرِي مِن تَحْتِيٓ أَفَلَاتُبْصِرُونَ .**

« **و فرعون در**(میان) **قومش ندا درداد، گفت : ای قوم من! آیا سلطنت مصر و این نهرها که از زیر**(کاخِ من) **جاری است، از آنِ من نیست؟ آیا نمی‌نگرید؟** »،

ظاهراً فرعون با دیدن گرایش‌هایی از قومش به سوی موسیؑ، شروع به تبلیغات کرده و از سلطنت و شکوه خود (دربرابر موسی ـ آیه‌ی بعد) سخن می‌راند. بدین‌ترتیب فرعون برای اثبات برتری‌اش بر موسیؑ، قدرت و حشمت ظاهری خود را به رخ مردمش می‌کشد و می‌گوید: منم فرمانروای مصر که رود نیل به فرمان من میان آبادی‌ها تقسیم می‌شود (منظور از «**أنهار**» در آیه‌ی شریفه، رود نیل و شاخه‌های آن است).

(۵۲) **أَمْ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَايَكَادُ يُبِينُ .**

« **آیا من از این کس که** (حقیر و) **بی‌مقدار است و نمی‌تواند به روشنی سخن گوید، بهتر نیستم ؟!** »،

فرعون برای تحقیر موسیؑ نامی از او نمی‌برد و فقط به اشاره از او یاد می‌کند؛ می‌گوید (ای قوم) آیا من با این حشمت و اقتدارم درخور ریاست شما هستم یا این فرد بی‌مقداری که با لباس شبانی عصا به دست آمده و حتّی نمی‌تواند به راحتی حرفش را بزند؟! البتّه این موضوع درسوره‌ی طه آمده که موسی هنگامی که به رسالت برگزیده شد، ازخدا درخواست کرد «**وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي** = و گره از زبانم بگشای» (طه/۲۷) و برادرم را همراهم فرست (که او زبانش از من فصیح تر است). براین پایه مفسّران گفته‌اند که موسی قدری لکنتِ زبان داشت، هرچند در مباحثه با فرعون خداوند دعایش را برای رفع لکنت زبان (و همراهیِ برادرش) اجابت نمود (طه/۳۶) و در آن موقعیّت او به خوبی ادای مطلب می‌کرد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که موسیؑ به هنگام تبلیغ و دعوت، به روشنی سخن می‌گفته ولی چه بسا در مکالمات عادی زبانش می‌گرفته است. (**مَهِين** = خوار و بی‌مقدار).

(۵۳) **فَلَوْلَآ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَآءَ مَعَهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ .**

« **پس چرا** (همچون من) **بر او دستبندهایی از طلا آویخته نیست یا فرشتگان با او به همراه نیامده‌اند؟!** »،

در تعقیب آیه‌ی قبل، باز فرعون در صدد تحقیر موسیؑ برآمد. ظاهراً در آن روزگار هرکه به مقامات بالا

می‌رسید، دستبند زرّین به دست می‌کرد و گردنبند گرانبها به گردنش می‌آویخت. علاوه بر این، فرعون به سخن منکرانِ پیشین متوسّل شده می‌گوید که چرا اصلاً اگر او پیامبر خداست، فرشته‌ای به همراهش نیست؟!

(٥٤) **فَٱسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَاسِقِينَ .**

« **پس** (فرعون) **قومش‌را سبک‌مغز یافت** (و آنان را فریفت) **پس اطاعتش کردند که ایشان قومی فاسق بودند** »،

یعنی این مغالطه‌ی فرعون که چرا موسی با پوششی از حشمت و جاه و همچون من مزیّن به جواهرات سوی شما نیامده و چرا اگر از سوی خداست «اسکورتی» از فرشتگان ـ که یکی بعد از دیگری او را همراهی کند ـ با خود ندارد (آیه‌ی قبل) مصریان ظاهربین و کوته‌فکر را فریب داد. از این رو همواره دیده می‌شود که دیکتاتورها از پایین بودن فرهنگ عمومی استفاده کرده مردم را با شعارهایی ـ علیه مخالفان خود ـ تحریک می‌کنند و به همین دلیل است که هیچ امیدی به ارتقاءِ فرهنگ جامعه در حکومت‌های دیکتاتوری نمی‌رود و آزادی فکر و بیان، سنگ زیرین ارتقاءِ فرهنگ عمومی است. امّا آیه‌ی شریفه علّت دیگری نیز برای تبعیّت مردم از دیکتاتورها ذکر می‌کند که انحراف آنها از حقّ (**إِنَّهُمْ كانُوا قَومًا فَاسِقِين**) یعنی بی‌ایمانی و فروش ارزش‌های إلهی به متاع موقّت دنیاست. آری مردم مادّی‌گرا که هر ارزشی را ـ هرچند ظاهراً مدّعی‌اش باشند ـ در برابر بهره‌مندی‌های دنیوی به یکسو می‌نهند، در واقع آماده‌ی پذیرش هرفریبی از جانب دیکتاتورها می‌باشند.

(٥٥) **فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ .**

« **و چون ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همگیشان را غرق نمودیم** »،

فرجام فرعونیان در دنیا هلاکت بود، زیرا با عنادهایشان در برابر حق، خشم خدا را برای خود خریده بودند. صاحب تفسیر المیزان می‌گوید «خشم» در خدا به صورت خشم در آدمیان نیست، بلکه خشم خدا، به معنی اراده‌ی عقوبت اوست. مردم «فاسق» دچار خشم خدا و کیفر او می‌شوند. انتقام (کیفر)خدا از فاسقان مصری، این بود که در دریا غرق شدند تا قسمت دیگر فاسقان در روزگاران، چه باشد؟!

(٥٦) **فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْءَاخِرِينَ .**

« **و آنان را پیشگامانی** (در عقوبت) **و مایه‌ی عبرت آیندگان قراردادیم** »،

آیه‌ی شریفه به فرجام ناگوار فرعونیان اشاره دارد و می‌فرماید ماجرای فرعونیان را نمونه‌ای در گذشته و مثالی برای عبرت آیندگان قرار دادیم. یعنی آنچه بر سر مصریان فرعونی آمد، نمونه‌ای از برخورد خدا با فاسقان پیشین است تا عبرت آیندگان باشد.

بخش ششم

(اشاره به ماجرای عیسی[ع] و مواعظ او)

(۵۷) **وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ .**

« **و چون به پسرمریم مَثَل آورده شود، به ناگاه قوم تو از** (ذکر)**او فریاد شادی برمی‌آورند** »،

واژه‌ی «**یَصِدُّون**» (برخلاف «**یَصُدُّون**» که به معنی جلوگیری کردن است) به معنای «هلهله درانداختن و فریاد شادی برآوردن» است. طبری چند شأن نزول برای آیه نقل کرده که مشهورترینش این است؛ می گوید وقتی آیه نازل شدکه شما مشرکان و معبودهایتان همه هیمه‌ی دوزخ خواهید شد (سوره‌ی انبیاء/آیه‌ی۹۸) مشرکان از موضع تمسخر هلهله به راه انداختند که پس عیسی پسر مریم نیز ـ که مسیحیان او را می‌پرستند ـ باید هیمه‌ی دوزخ باشد! و از این راه با پیامبر و مسلمین به جدل برخاستند. در پاره‌ای از احادیث آمده که پیامبر به یکی از سردمداران این مباحثه فرمود: «ما اَجْهَلَکَ بِلِسانِ قَوْمِکَ= چقدر نسبت به زبان قومت نادانی» زیرا در قرآن آمده **مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ** یعنی آن «چیزهایی» که جُز خدا می‌پرستید نه آن «کسانی»که غیر او می‌پرستید! و حال آنکه پاکان و نیکان و ازجمله عیسی[ع] که هرگز راضی به آنکه مردم او را عبادت کنند نبود، از عذاب دوزخ مستثنا هستند و حتّی همهمه‌ی آن را نیز نمی‌شنوند ودلهره‌ی قیامت آنها را فرا نمی‌گیرد[(۱)] (انبیاء/ ۹۸ تا ۱۰۳، فرقان/ ۱۷ تا ۱۹ مائده/۱۱٦ و۱۱۷).

(۵۸) **وَ قَالُوٓاْ ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ۚ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ .**

« **و گویند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ این**(سخن) **را جُز برای جَدَل با تو نیاورند؛ بلکه آنها مردمی خصومتگرند** »،

پیرو آیه‌ی قبل می‌فرماید مکالمه‌ی مشرکان با مسلمان‌ها چنین بوده که ابتدا می‌پرسیدند: عیسی بهتر است یا

---

(۱) ـ البتّه در ارتباط با حدیث مزبور ـ به فرض صحّت ـ لازم است درنظر داشت که اشاره به بت‌های مشرکان با اسمِ موصول «**ما**» به ندرت در قرآن آمده و غالباً با اسم موصول «**مَنْ** = کسی‌که» یا «**اَلَّذِینَ** = کسانی‌که» به بت‌های مشرکان اشاره شده است؛ چنانکه می‌خوانیم «**وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَايَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَومِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ** = و کیست گمراه‌تر از آن‌کس که به جای خدا کسی‌را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟» (احقاف/۵) و همچنین «**وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لَايَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ** = و کسانی‌را که جز خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده شده‌اند» (نحل/۲۰ ـ به علاوه نظیر آیه در فاطر/۱۳، رعد/۱۴، إسراء/۵۷، أعراف/۱۹۴ و دیگر موارد نیز آمده است). و این تعبیر به دلیل آنست که مشرکان بت‌های خود را مظهر ملائکه و چه بسا شخصیّت‌هایی در ردیف أنبیاء و اولیاء می‌شمردند وگرنه، برای سنگ و چوب اسم موصولِ «مَن» و «اَلَّذِی» به کار نمی‌رود که اینها مربوط به موجودات زنده و با شعور (ذوی العقول) است. ولی اگر قرینه‌ای در کار نباشد اسم موصـول «ما» برای غیر ذوی العقول به کار می‌رود چنانکه در برخی موارد برای بت‌ها نیز به کار رفته است مانند: «**أَ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ** = آیا آنچه را که می‌تراشید، پرستش می‌کنید؟!» (صافات/۹۵).

خدایان ما؟ بدیهی است مسلمان‌ها پاسخ می‌دادند: البتّه عیسی؛ و آن‌وقت مشرکان به استهزاء می‌پرداختند که پس شما کسی را که بهتر از معبودان ما می‌دانید وارد جهنّم کردید، چه رسد به معبودان ما!

متعاقباً در بخش بعدی آیه می‌فرماید این مردمانی‌که یک کلام از کتاب و مطلبی می‌گیرند و بی توجّه به سایر گفته‌ها و محتوای مطلب، آن را دستاویز تخطئه‌ی کلّ کتاب قرار می‌دهند، مردمانی خصومتگرند و مقصودشان نه دستیابی به حقیقت، بلکه عنادورزی و جدل است (چنانکه امروزه نیز امثال این‌گونه افراد کم نیستند).

(۵۹) **إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ .**

« **همانا او** (عیسی) **جُز بنده‌ای نبود که بَر وِی نعمت بخشیدیم و او را آیتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم** »،

در پی آیات قبل و تخطئه‌ی راه و روش خصومتگران آیه‌ی شریفه، واقعیّت عیسیع را بیان داشته است. چنانکه در همین زمینه فرموده «**يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَاتَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ وَ لَاتَقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلَّا الْحَقِّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ** = ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ مکنید و درباره‌ی خدا جُز به حق سخن مگویید؛ مسیح، عیسی پسر مریم، جز پیامبر خدا و کلمه (فرمان) او نبود که آن را به سوی مریم افکند و روحی از جانب او بود» (نساء/۱۷۱). همچنین در سوره‌ی مریم پس از شرح ماجرای تولّد عیسیع می‌فرماید «**ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ** = این است عیسی پسر مریم؛ (همان) گفتار درستی‌که در آن شک می‌کنند» (مریم/٣٤).

(۶۰) **وَلَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلَٰٓئِكَةً فِي ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ .**

« **و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما** (مردم) **فرشتگانی در زمین قرار می‌دهیم که جانشینی**(تان) **کنند** »،

یعنی خدا هیچ نیازی به عبادت مردم ندارد، اگر می‌خواست، می‌توانست به جای انسان‌ها فرشتگانی روی زمین بیاورد که کاری جز طاعت و عبادت او نکنند. هرچند آدمی می‌تواند با پالایش درون از گناه و عمل صالح، فرشته‌خصال گردد و حتّی به مقامی بالاتر از فرشتگان برسد، زیرا کمال فرشته اعطایی است و ترقّیات روحی انسان‌ها اکتسابی. بنابراین فرمان یکتاپرستی خدا به آدمی، به خاطر خود اوست که در پرتو «توحید عبادت» ذلیل کسی نشود و کمال روحی بیابد.

(۶۱) **وَإِنَّهُۥ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَاتَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ .**

« **و بی‌تردید او** (عیسی) **نشانه‌ای برای** (فهم) **قیامت است؛ پس زنهار در آن شکّ مکنید و مرا پیروی نمایید؛ این است راه راست** »،

طبری می‌گوید درباره‌ی مرجع ضمیر «**إِنَّهُ**» در آیه‌ی شریفه اختلاف است. **عدّه‌ای** گفته‌اند مقصود، قرآن است و **عدّه‌ای** معتقدند که به «عیسیع» بازمی‌گردد. از نظر ما قول أخیر برتر است زیرا مطلبِ مربوط به عیسی هنوز در سوره رها نشده است. می‌فرماید عیسیع علاوه بر آنکه سرمشقی برای بنی‌اسرائیل بوده، نوعی آگاهی و دلالت بر قیامت با خود به ارمغان آورده، زیرا ازمجرای غیرمعمول به دنیا آمد و به‌إذن خدا مردگان را زنده می‌کرد («**السّاعَة** = قیامت» ـ انعام/۳۱).

(٦٢) وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطَانُ ۖ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ .

« **و شیطان شما را** (از راه خدا) **باز ندارد؛ همانا او دشمن آشکار شماست** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل در تأکید بر وقوع بی‌تردید قیامت و پیروی از هدایت‌های إلهی، انسان‌ها را از دنبال کردن و ساوس نفسانی و اطاعت شیطان در نفی قیامت و جذب شدن به دل‌فریبی‌های دنیا، برحذر داشته است (**لَايَصُدَّنَّكُم** = مبادا شما را بازدارد).

(٦٣) وَلَمَّا جَآءَ عِيسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِٱلْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ .

« **و چون عیسی با دلایل روشن آمد، گفت: بی‌شکّ شما را حکمت آورده‌ام و** (آمده‌ام) **تا برخی از آنچه را درباره‌اش اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم، پس از خدا پروا دارید و مرا فرمان برید** »،

به دنبال ذکر هیاهوی مشرکان درباره‌ی عیسی[ع] و پاسخ به مغلطه‌ی آنها، به شمّه‌ای ازماجرای عیسی پرداخته است؛ خصوصاً آنکه قبلاً سخن از ابراهیم[ع] و موسی[ع] رفته بود. می‌فرماید عیسی به بنی‌اسرائیل گفت برای شما «**حِکمت**» آورده‌ام، پس به سخنانم توجّه کنید و نصایحم را به کار بندید. به طور کلّی سخنان عیسی[ع] همراه با معجزات و دلایل روشن بوده ومقصود از«**حکمت**» همان سخنان اخلاقی‌است که عیسی[ع] به طور صریح یا در لباس داستان و تمثیل بیان می‌داشت و در أناجیل ثبت شده است. بخشی از این حکمت در قرآن نیز آمده و آیات اخلاقی و مَثَل‌های قرآنی نمونه‌ای از آن حکمت را نشان می‌دهد.

(٦٤) إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ رَبِّى وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ .

« **همانا خداست که خداوندگار من و خداوندگار شماست؛ پس او را بندگی کنید این‌است راه راست** »،

یعنی عیسی[ع] ـ همچون همه‌ی پیامبران راستین ـ مردم را نه به عبادت و بندگی خود، بلکه به عبادت و بندگیِ خدا دعوت می‌کرد و خود را نیز بنده‌ی خدا دانسته راه درست زندگانی را دربندگی خدا می‌دیده است.

(٦٥) فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ ۖ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ .

« **پس دسته‌ها از بینشان، به‌اختلاف رفتند؛ و وای بر ستمگران از عذاب روزی دردناک** »،

یعنی پس از عیسی[ع] گروه‌ها درباره‌ی او دچار اختلاف شدند (به نحوی‌که برخی او را خدا پنداشته و برخی به راه تثلیث رفتند و فراوان فرقه‌های مختلف مسیحیّت که امروزه در صحنه‌ی عالم مشاهده می‌شود). بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که کشمکش‌ها و ستم‌ها بین گروه‌های مختلف مسیحیّت پیش آمد و خداوند در سرانجام عالم به حساب ستمگران خواهد رسید («**يَوْمٍ أَلِيمٍ**» به معنای روزی است که حوادث دردناک در آن پیش می‌آید).

بخش هفتم

(مؤمنان در بهشت)

(٦٦) **هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .**

«**آیا جز** (این) **انتظار می‌برند که قیامت به ناگهان ـ درحالی‌که فکرش را هم نمی‌کنند ـ به سویشان آید؟**»،

در این آیه و آیه‌ی بعد کافران را به برپایی قیامت هشدار داده و سپس ـطی چند آیه ـ از فرجام نیکِ متّقیان سخن آورده است. می‌فرماید آیا عصیان‌پیشگان می‌خواهند صبر کنند تا قیامت سررسد وآن‌وقت دست از تحریف‌ها و مظالمشان بردارند؟ شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**نظر**» در «**هَلْ يَنْظُرُونَ**» در آیه‌ی شریفه، به معنای «انتظار» است و در قرآن «**نظر**» به معنی «انتظار» متعدّد آمده است.

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که قیامت ناگهانی و بی‌مقدّمه بر افراد می‌رسد (هرچند ممکن است در «باطن عالَم» مقدّماتی داشته باشد). همچنین در این زمینه می‌خوانیم «**مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ** = جز یک فریاد (مرگبار) را انتظار نمی‌کشند که چون سرگرم جدالند غافلگیرشان می‌کند» (یاسین/٤٩).

(٦٧) **ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ .**

«**در آن روز، دوستان ـ به جُز تقواپیشگان ـ بعضی دشمن برخی دگرند**»،

معمولاً در دنیا دیده می‌شود که همدمانی‌که با گناهکاری دور هم جمع می‌شوند، به محض مواجهه با خطر، یکدیگر را سپر بلا می‌کنند! امّا «**متّقیان**» (مردم تقواپیشه‌ای که از گناهان گریزان و مروِّج نیکی‌ها هستند ـ بقره/ توضیح آیه‌ی۲) دوستی‌شان صادقانه و مودّتشان استوار است. آیه‌ی شریفه آینه‌ی واقعیّت این شرایط در آخرت است. می‌فرماید آن‌دوستی‌های افراد مادّی‌گرا در دنیا که یکدیگررا به گناه و عیّاشی و عقایدِ منحرف فرا می‌خواندند، در آخرت بدل به دشمنی می‌شود و برعکس، متّقیان ـ که دردنیا راه خیر و صلاح می‌پیمودند ـ دوستی و اُلفتشان در آخرت تشدید و تحکیم می‌گردد (واژه‌ی «**أَخِلّاء**» در آیه‌ی شریفه، جمع «خلیل» به معنی «دوست» است).

(٦٨) **يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَآ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ .**

«**ای بندگان من! امروز بیمی بر شما نیست و اندوهگین نمی‌شوید**»،

نشان می‌دهد که خطاب خداوند به مؤمنان در آخرت، «مستقیم، اطمینان‌بخش و همراه با دلداری» است، چنانکه فرموده «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ . ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً** = ای نفس مطمئن! خشنود و خداپسند،

به سوی خداوندت بازگرد» (فجر/۲۸ و۲۷).

(۶۹و۷۰) ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَ كَانُواْ مُسۡلِمِينَ . ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَ أَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُونَ .

« آنان که به آیات ما ایمان آوردند وتسلیم (فرامین ما) **بودند » « شما و همسرانتان شادمانه به بهشت درآیید »،**

آیات شریفه در توصیف بهشتیان است‌که طی عمر، مؤمن به خدا و در خطّ فرامین او حرکت می‌کردند و منظور از «**أزواج** = همسران» در آیه‌ی شریفه ـ به قرینه آیه‌ی ماقبل ـ زوج‌های همفکر ایمانی است (واژه‌ی «**تُحْبَرُونَ**» از مصدر «حُبور» به معنی «شَعَف و شادمانی» است).

(۷۱←۷۳) يُطَافُ عَلَيۡهِم بِصِحَافٖ مِّن ذَهَبٖ وَأَكۡوَابٖۖ وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُۖ وَأَنتُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ . وَ تِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ . لَكُمۡ فِيهَا فَٰكِهَةٞ كَثِيرَةٞ مِّنۡهَا تَأۡكُلُونَ .

« سینی‌هایی از طلا و جام‌هایی (انباشته از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های دلچسب) **بر آنها گردانده شود و در آنجا آنچه دلخواهشان و لذّت دیدگانشان است** (برایشان فراهم است) **و شما در آنجا جاودانید » « و آن است بهشتی که به** (پاداش) **اعمالتان به میراث برده‌اید » « برایتان در آنجا میوه‌های فراوانی است که از آنها می‌خورید »،**

پس از ذکر نعمت‌های معنوی در زندگانی اُخروی نیکوکاران در آیات قبل (دوستی، رفع خوف و اندوه)، آیات فوق نعمت‌های مادّی را برای آنها ذکر می‌کند؛ گویی نعمت‌های مادّی در درجه‌ی دوّم اهمّیّت قرار دارد.

واژه‌ی «**صِحَافٍ**»، جمع «صَحفه» به معنی «ظرف پهن به مانند سینی و بشقاب» است. «**أَكْوَاب**» جمع «کوب» به معنی «تُنگ، جام، قَدَح» است. با توجّه به مفاد آیه‌ی ۳۵ که خطاب به مؤمنان فرمود حسرت طلا و نقره‌ی کافران را نخورند که اینها «**زُخْرُف**» دنیاست و اگر برای مؤمنان سوءِ تفاهم پیش نمی‌آمد خدا بیشتر از اینها به کافران می‌داد، در آیات فوق می‌فرماید حتّی سینی‌های غذا و جام‌های شراب مؤمنان در بهشت، از طلا خواهد بود. همچنین تصریح شده که همه‌ی این‌نعمت‌ها، پاداش«عمل» است و حرف «**مِنْ** = از» در «**مِنْهَا**» بعضیّه است و این معنا را افاده می‌کند که هرچه بهشتی‌ها از «**فاكِهَه** = میوه»های فراوان بهشت بخواهند و بخورند، تمامی ندارد.

بخش هشتم

(فرجام بد مشرکان)

(۷۶←۷۴) إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ . لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ . وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن كَانُواْ هُمُ ٱلظَّالِمِينَ .

« همانا مجرمان در عذاب جهنّم ماندگارند » « (عذاب)**شان تخفیف نمی‌یابد و در نومیدی فرو روند »** **« و ما برآنها ستم نکردیم، بلکه آنها خود ستمکار بودند »**،

به دنبال آیات قبل که از عاقبت خوش نیکوکاران سخن گفت، در آیات فوق از فرجام شوم گنه‌کاران سخن دارد.

واژه‌ی «فتور» در «**لَايُفَتَّرُ عَنْهُمْ**» در اصل به معنی «ضعف و ناتوانی» است که در اینجا به معنی «تخفیف و سبک شدن» آمده است. «**مُبْلِسُونَ**» جمع «مُبْلِس» به معنی «ناامید» است.

می فرماید گناهکاران در دوزخ از نجات خود مأیوسند و تصریح دارد که این گرفتاری را خود آنها ـ با اعمالشان در دنیا ـ برای خود فراهم آوردند و الاّ خداوند ستمگر به بندگانش نیست. بدین‌ترتیب پاداش نیکوکاران وکیفر بدکاران هر دو در قرآن به صورت قانونی در مقابل اعمال آنان آمده، هرچند رحمت إلهی ورای هر قانونی است و بنابراین ممکن است روزی گناهکاران نیز از دوزخ رهایی یابند که این معنا شاید از آیات سوره‌ی هود به اشارت استنباط شود که می‌فرماید «**خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ** = (گنه‌کاران در آخرت) در آن (آتش) تا آسمان و زمین به پاست، جاویدند مگر خدا بخواهد؛ همانا خدایت هرچه بخواهد (و صلاح بیند) می‌کند» (هود/۱۰۷).

(۷۷) وَنَادَوْاْ يَا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّاكِثُونَ .

« و ندا کنند: ای مالک (ای دوزخ‌بان، بگو:) **خداوندت کار ما را تمام کند؛** (او) **گوید: بی‌گمان شما** (اینجا) **ماندگارید »**،

مراد از واژه‌ی «**مالِك**» در اینجا، خازن (نگهبان) دوزخ است. دوزخیان درخواستشان را از خداوند از طریق نگهبان دوزخ مطرح می‌کنند، چنانکه فرموده «**إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** = ایشان در آن روز از رحمت خداوندشان (دور و) محرومند» (مطفّفین/۱۵).

می‌فرماید دوزخیان در دوزخ آرزوی نیستی دارند و مرگ خود را از خدا می‌خواهند؛ ولی به آنها گفته می‌شود که از این‌خبرها نیست، آیا خیال می‌کنید بعد از آن همه بدی‌های مداوم که در دنیا مرتکب شدید حالا می‌میرید و خلاص می‌شوید؟ خیر، از این خبرها نیست، در این دوزخ ماندگارید.

(۷۸) لَقَدْ جِئْنَاكُم بِٱلْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ .

« **به یقین حقّ را برایتان آوردیم، أمّا اکثرتان حق را خوش نداشتید** »،

یعنی خدا حقّ را به انسان‌ها ـ چه از طریق فطرت، چه با استفاده از ابزار عقل و چه با هدایت خارجی از طریق إرسال رُسُل (بعثت أنبیا) ـ معرّفی نموده و إتمام حجّت‌ها کرده است؛ ولی متأسّفانه أکثر مردم آن را خوش ندارند، برخی نیز با وجود آنکه می‌بینند و در نهادشان معترفند که هدایت إلهی حقّ است، به تأثیر نفسانیّات راه دگر می‌روند.

(۷۹) أَمْ أَبْرَمُوٓاْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ .

« (حال) **آیا** (این معاندان) **در کاری** (ناپسند، شرک) **اصرار می‌ورزند؟ پس ما** (نیز به ماندنشان در دوزخ) **اصرار می‌ورزیم** » ،

آیه‌ی شریفه فلسفه‌ی خلود گناهکاران در دوزخ را بیان می‌دارد که بر پایه‌ی اصرار آنها بر گناه در دوران حیاتشان می‌باشد. به عبارت دیگر همان‌گونه که مردمان به زشتی‌هایشان در دنیا ادامه می‌دهند، عذابشان در آخرت نیز ـ بر طبق قانون «عمل و عکس العمل» إلهی ـ ادامه‌دار است (واژه‌ی «**مُبْرِمُونَ**» به معنی «عزم کننده و استواردارنده» است).

(۸۰) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ .

« **آیا می‌پندارند ما رازها و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ آری** (می‌شنویم) **و فرستادگان ما به نزدشان** (حاضرند و) **ثبت می‌کنند** »،

یعنی نه تنها خدا سخنِ درِ گوشی افراد را می‌شنود، بلکه حتّی از رازهای درون افراد (حدیث نفس و گذران قلبی آنها) نیز آگاه است و نیروهای تابع فرمان او جزئیّات کردار آدمی را به نوعی ثبت می‌کنند. نقش حرف «واو» بعد از «**بَلیٰ**» در آیه‌ی شریفه ظریف است زیرا اگر نبود آیه معنی می‌داد که خداوند نجواها را نمی‌شنود، بلکه فقط رسولانش ثبت می‌کنند! («**نَجْوا** = سخنِ پنهانِ دو یا چند نفر با یکدگر»، «مناجات = سخن پنهان با خداوند» نیز از همین مادّه است).

(۸۱) قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْعَٰبِدِينَ .

« **بگو: اگر** (به فرض) **برای** (خدای) **رحمان فرزندی می‌بود، من نخستین عبادتگران** (او) **می‌بودم** »،

به طورکلّی آنجا که در سوره‌های مدنی ذکری از فرزند خدا پیش آمده و قرآن با آن مقابله می‌نماید، مقصود

عقیده‌ی نادرست مسیحیان می‌باشد ولی ذکر این موضوع در سوره‌های مکّی، درارتباط با عقاید مشرکان عرب در نظر گرفته می‌شود که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند. در آیه‌ی فوق به تناسب آنکه سوره مکّی است، از آراءِ مشرکان عرب انتقاد شده، کما اینکه آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره‌ی زخرف نیز به همین مطلب اشاره دارد. البتّه در آیه‌ی فوق بیان دیگری پیش آورده و از زبان پیامبر[ص] می‌فرماید که اگر ـ به فرض محال ـ خدا فرزندی می‌داشت، به قول معروف «من بیش از شما سنگ او را به سینه می‌زدم» که دلبستگیِ من به خدا و دستگاهش، هرگز کمتر از شما نیست، بلکه بالاتر از همه‌ی عبادتگران است.

(۸۲) سُبۡحَانَ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ .

« منزّه است خداوند آسمان‌ها و زمین، خداوند عرش، از آنچه وصف می‌کنند »،

یعنی علاقه به اولاد و داشتن فرزند، «نیاز بشری» است و خدای مالک آسمان‌ها و زمین شأنش بالاتر از اینها بوده و فارغ از نیازهای انسانی است. در مورد «**عرش خدا**» ذیل آیه‌ی اعراف/۵٤ توضیح داده‌ایم.

(۸۳) فَذَرۡهُمۡ يَخُوضُواْ وَيَلۡعَبُواْ حَتَّىٰ يُلَٰقُواْ يَوۡمَهُمُ ٱلَّذِي يُوعَدُونَ .

« پس آنان را به یاوه‌گویی‌ها و بازیگریشان واگذار تا آن روزی را که به آن وعده داده می‌شوند دریابند »،

آیه‌ی شـریفه لحن تهدید دارد و در عین حال نشـان می‌دهـد کـه معاندان حق، زندگانی خردمندانه‌ای را نمی‌گذرانند. واژه‌ی «**يَخُوضُوا**» از مصدر «خَوض» به معنی «فرو رفتن در آب» است، لیکن در قرآن کنایه از ورود در اقوال یاوه و سخنان بی‌پایه است. می‌فرماید این مردم مشرک، عمرشان را به یاوه‌گویی‌ها و سخنان باطل می‌گذرانند (غافل از آنکه مقصود و هدف حکیمانه‌ای برای حیات بشری اراده شده است) پس رهایشان کن تا «خوض» کنند و در خیالات و اقوال باطلشان فرو روند تا روزی‌که به آن وعده‌ی موعود (قیامت ـ بروج/۲) برسند و نتیجه‌ی افکار و کردار و غفلت‌هایشان را دریابند.

(۸٤) وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ .

« و اوست که در آسمان معبود و (نیز) **در زمین معبود است؛ و او فرزانه و داناست »،**

آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که یگانه معبود حقیقی برای اهل زمین و همچنین فرشتگان که در آسمان‌ها (خارج از زمین) بسرمی‌برند، همان خدای طبیعت و مالک کلّ جهان می‌باشد. تکرار «**إله**» جهت تأکید بر وحدانیّت عبودیّت خداوند می‌باشد.

(۸۵) وَتَبَارَكَ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ .

« و مبارک است آنکه سلطنت آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دو است از آنِ اوست و علم قیامت نزد اوست؛ و به سوی او بازگردانده می‌شوید »،

به دنبال سخن از «إِلٰهیّت» انحصاری خدا در آسمان‌ها و زمین (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق از سلطنت خدا بر

آسمان‌ها و زمین سخن رفته است. همچنین در آیات گذشته (آیه‌ی۸۳) از «روز موعود» سخن گفت و در آیه‌ی فوق از اینکه دانش قیامت نزد خداست و خلق به سوی او بازگردانده می‌شوند سخن می‌گوید. بدین‌صورت هُشدار می‌دهد که همگان از عقاید و اعمال ناپسندشان مؤاخذه خواهند شد. زیر بنای همه‌ی این مطالب وصف «**مبارک**» خداست که در آغاز آیه آمده، همه از آن‌روی که عالم خلق و امر از آن ذات فرخنده و پُربرکتی است که خداوندگار جهانیان است (اعراف/ مقطع آیه‌ی٥٤).

(۸٦) **وَ لَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ .**

« **و آنها که اینان جز او را می‌خوانند، مالک** (و قادر به) **هیچ شفاعتی نیستند؛ مگر کسانی که عالمانه به حقّ گواهی دهند** »،

پیرو آیه‌ی قبل ـ چون مشرکان به شفاعت بت‌ها (مظاهر شخصیّت‌های گذشته‌شان) دلخوش بودند ـ در آیه‌ی فوق به این موضوع اشاره کرده است.

چنانکه از آیات متعدّد مستفاد می‌شود، **شفاعت** بنا به قرآن، **اوّلاً** مربوط به کسانی است که خدا درباره‌ی آنها اذن دهد و به نجاتشان راضی باشد (طه/۱۰۹، انبیاء/۲۸ و نجم/۲٦) و قطعاً بدان معنی نیست که شفیع می‌تواند در رأی خدا تأثیر گذارد که: **وَ لايُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ اَحَدًا** = در حُکم خود هیچکس را شریک نمی‌کند» (کهف/ ۲٦). **ثانیاً** در حقیقت ممکن است خداوند نسبت به خاطیانی اراده‌ی رحمت نماید (دخان/٤۲) و افرادی مأمورِ ابلاغ رحمت خدا بوده و بدین‌معنی شفیع باشند که آنها نیز بنا به آیه‌ی فوق کسانی خواهند بود که خالصانه و از سر آگاهی(**وَ هُمْ يَعْلَمُونَ**) به یکتایی حقّ گواهی داده رحمت خدا را به افرادی ابلاغ می‌نمایند. ضمناً می‌توان جمله‌ی «**مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ**» را با فرشتگان شاهد بر أعمال نیز تطبیق داد، به ویژه که سوره‌ی زخرف مکّی است و مشرکان مکّه، فرشتگان را ـ و نه أنبیاء و أولیاء را ـ عبادت و پرستش می‌کردند.

(۸۷) **وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ .**

« **و اگر از آنها بپرسی چه کس آنان را آفرید، بی‌شکّ خواهند گفت: خدا؛ پس چگونه** (از حق) **برگردانده می‌شوند؟!** »،

بسیاری از مردمان نیمی از شهادت به حقّ را عموماً می‌دهند که آفریدگاری دارند وسازمان دقیق وجودیِ آنها از هیچ و تصادف سرنزده است؛ امّا در نیم دیگر که پس باید فقط همان آفریدگار را عبادت کرد، بازمی‌مانند؛ درحالی‌که نتیجه‌ی شهادت اوّل طبعاً گواهیِ دوّمی است. چند آیه با مضمون فوق در قرآن آمده که نشان می‌دهد مشرکان عرب به خداوند در مقام خالق هستی، عقیده داشتند (لقمان/۲٥، عنکبوت/٦۱ و٦۳، زُمَر/۳۸، مؤمنون/۸۹←۸٤ و . . .).

(۸۸) وَ قِيلِهِۦ يَٰرَبِّ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمٌ لَّا يُؤۡمِنُونَ .

« **و** (نزد خداست) **سخن او** (پیامبرش که گفت:) **خداوندا! همانا اینان جماعتی هستند که ایمان نمی‌آورند** »،

مفسّران گفته‌اند که مقصود از واژه‌ی «**قِيلِهِ** = قول و گفتار او» یعنی «**وَ عِندَهُ عِلْمُ قِيلِهِ** = نزد اوست علم به گفتار او» که منظور گفتار پیامبر^ص^ می‌باشد؛ همچنین درباره‌ی علّت مجرور شدن «**قِيلِهِ**» اقوالی آورده از جمله آن را معطوف به «**السّاعة**» در آیه‌ی ۸۵ دانسته‌اند؛ بدین‌معنی که خداوند هم از علم قیامت آگاه است و هم از گفتار شکایت‌آمیز پیامبرش^ص^.

آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که چه بسا زمانی پیامبر^ص^ (یا هر مروّج توحید) با افرادی به بن‌بست می‌رسد که هرچه دلایل و مواعظ آورده شود آنها نپذیرفته همچنان به زندگی شرک‌آلود خود ادامه می‌دهند. در این شرایط چه باید کرد؟ آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد.

(۸۹) فَٱصۡفَحۡ عَنۡهُمۡ وَقُلۡ سَلَٰمٞۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ .

« (و خدا فرمود) **پس از آنها درگذر و بگو: بدرود! و به‌زودی خواهند دانست** ».

یعنی پیامبر(و موحّدان) بیش از این تکلیفی ندارند که بعد از همه‌ی اتمام حجّت‌ها، اگر طرف مقابل نپذیرفت، با سلام وداع (فرقان/٦٣ و مریم/٤٧) از آنها جدا شوند و آنان را به کیفر إلهی واگذارند؛ به شرط آنکه جبهه‌ی مخالف دست به شمشیر نَبَرَد که البتّه دراین‌صورت، وضعیّت فرق می‌کند و جبهه‌ی ایمانی اگر قدرت داشت، موظّف به دفاع است (حج/۳۹) و چنانچه قدرتی نداشت، مکلّف به تحمّل و خودسازی است، چنانکه سیره‌ی پیامبر^ص^ در دوران سیزده ساله‌ی مکّه و آیات قرآن در آن دوران نشان می‌دهند.

سوره‌ی دخان

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های مکّی است و در ابتدا از نزول قرآن در شبی مبارک ـ شبی که رحمت‌های خاصّه و حکمت‌آمیز خدا به فرشتگان ابلاغ می‌شود ـ سخن می گوید. از این‌رو آیات آغازین سوره با سوره‌ی قدر همآهنگی دارد . سپس مخالفان را تهدید می کند که سرکشی‌هایشان، همه درنتیجه‌ی غفلت از کیفر خداست و چون آن‌روزی را که عذاب خدا ـ همچون دودی(**دخان**) فراگیرـ سررسد دریابند، از کردار خویش نادم و عاجز و پریشان خواهند بود. آنگاه به عنوان بشارت و دلداری به پیامبر[ص] و یارانش در سختی‌ها، به رسالت موسی[ع] و سرکشی فرعونیان و سرانجام آنها پرداخته، از پیروزی بنی‌اسرائیل و انهدام فرعونیان سخن به میان می‌آورد. سپس مجدّداً به موضوع قیامت بازگشته تصریح می‌نماید که خداوند جهان را بیهوده نیافریده و فرجام «نیک» و «بد» یکسان نیست؛ و بالأخره آنکه قرآن پندی برای متذکّران بوده و بیانش برای این منظور، آسان شده است.

آیات سوره را ـ با توجّه به موارد فوق ـ می‌توان در چهار بخش به قرار زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۶) **؛ تذکّر به انسان‌ها و هشدار به غفلت‌پیشگان**

بخش دوّم (آیات ۱۷ تا ۳۳) **؛ در اشاره به ماجرای فرعونیان و رسالت موسی[ع]**

بخش سوّم (آیات ۳۴ تا ۴۲) **؛ نفی بیهودگی آفرینش و تصریح بر روز حساب**

بخش چهارم (آیات ۴۳ تا ۵۹) **؛ شرح وضع منکران و نیکوکاران در سرانجام عالم.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تذکّر به انسان‌ها و هشدار به غفلت‌پیشگان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **حمٓ .**

«**حاء. میم** »،

بنا بر آنچه درمورد حروف مُقَطّعه در آغاز برخی سُوَر قرآن گفته‌ایم (از جمله غافر/ توضیح آیه‌ی۱) آیه‌ی فوق به نام‌های إلهی اشاره دارد؛ احتمالاً به «**حَمِید**» و «**مَجِید**».

(۲) **وَ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ .**

« **سوگند به این کتاب روشن** (و روشنگر) »،

حرف «**واو**» در اوّل آیه «واو» قسم است. مورد قسم، «**کِتاب**» و پاسخ قسم در آیه‌ی بعد آمده است. همچنین «الف و لام» بر سر واژه‌ی «**کِتاب**» تخصیص را می‌رساند و با توجّه به توصیفی‌که از زمان نزول کتاب (طی تطبیق با آیه‌ی اوّل سوره‌ی قدر) در آیه‌ی بعد آمده، به دست می‌آید که منظور از «**کِتاب**» قرآن است که آیاتش نه رمزگویی، بلکه «**مُبِین** = روشن» و روشنگر أذهان است (شعراء/۲، قصص/۲).

(۳) **إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ .**

« (که) **ما آن را در شبی مبارک فروفرستادیم؛ همانا ما** (شما را) **بیم دهنده بوده‌ایم** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که آغاز نزول قرآن در شبی بوده که آن را «**مُبارك**» توصیف کرده است؛ «**مُبارك**» از آن‌جهت که منشور هدایت و رستگاری بشر در آن شب فرو فرستاده شد. با توجّه به مفاد سوره‌ی قدر (**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**) به دست می‌آید که آن شب موسوم به «**شب قدر**» بوده و بنا به بخش دوّم آیه‌ی شریفه، هدف خداوند از این کار (نزول قرآن) هشدار به بندگان بوده است که بدانند بیهوده پا به عرصه‌ی حیات نگذارده‌اند؛ بلکه تا با ایمان و ارتباط با خدا و نیکوکاری‌ها (علی‌رغم وساوس شیطان) جامعه‌ی انسانی خود را رو به پیشرفت و سازندگی ببرند و در این راه خود نیز به کمال و سعادت دنیا و آخرت برسند.

(۴و۵) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ . أَمْرًا مِّنْ عِندِنَآ إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ .

« **در آن**(شب) **هر امر حکمت‌آمیزی نشر می‌یابد** » « **امری از جانب ما، همانا ما ارسال کننده بوده‌ایم** »،

در خصوص آن (شب) که آیه‌ی قبل آن را «**مُبارك**» توصیف کرد و همان «**لَيْلَةُ القَدْر**» بوده که قرآن در آن شب نازل شد (آغاز نزول قرآن)، موارد زیر شایان توجّه است:

اوّل آنکه در سوره‌ی قَدْر می‌فرماید «**خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ**= فضلش ازهزارماه بیشتراست». هرچند می‌دانیم که اگر بخشی از زمان بر بخشی دیگر برتری داشته باشد، فقط به اعتبار حوادثی است که در آن زمان رخ داده، و إلاّ بخش های مختلف زمان تفاوتی با هم ندارند.

دوّم در این‌که چه حادثه‌ای شب قَدر را چنان ممتاز کرد؟ در سوره‌ی قَدر از نزول قرآن و فرشتگان و روح در آن شب سخن می‌گوید و درآیات فوق(سوره‌ی دخان) تصریح دارد که هر امر حکمت‌آمیزی در آن شب از جانب خدا نشر می‌یابد و همچنین از آغاز نزول قرآن در آن‌شب سخن گفته است. بنابراین می‌توان تصوّر کرد که حتّی قبل از بعثت پیامبراسلام[ص] «شب قَدر» بوده و در آن شب پیامبران خدا مبعوث گردیده فرشتگان و روح برای این منظور نازل می‌شده‌اند؛ و اگر به لفظ مضارع از اوصاف آن شب در هر دو سوره سخن گفته شده («**تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها**» ـ سوره‌ی قَدر و «**فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ**» ـ سوره‌ی دُخان) ممکن است در مقام توضیح وضع وحوادث آن شب بوده باشد، کما اینکه درآغازسوره‌ی نحل می‌خوانیم «**يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِه** = فرشتگان را ـ با روح ـ به فرمان خود برهریک ازبندگانش‌که بخواهد فرو می‌فرستد . . .» (نحل/۲) که در اینجا فعل «**يُنَزِّلُ**» مضارع است و بدون آنکه به زمان خاصّی اشاره داشته باشد، روش خدا را در نزول فرشتگان و اعلام توحید بیان می‌دارد. براین پایه می‌توان گفت که شب قدر، شب بعثت همه‌ی انبیاءست و چون بعد از پیامبر اسلام دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد، بنابراین ازآن‌پس «سالگرد شب قدر» است که پیش می‌آید و می‌تواند طی آن برکاتی شامل حال بندگان مؤمن گردد، نه این‌که در هر سال و زمانی، شبی موسوم به «شب قدر» با اوصاف مذکور وجود داشته باشد **(تفسیر اوّل)**.

سوّم آنکه أمّا آنچه عموم مفسّران بر آن رفته‌اند قول دیگری است که می‌گوید شب قدر ـ که قرآن در آن نازل شده ـ همه ساله در ماه رمضان فرا می‌رسد و درآن‌شب فرشتگان به امر خدا نازل می‌گردند تا اموری چون روزی بندگان و حیات و مرگ آنها را تنظیم نمایند و در آن شب مایه های رحمت و برکات إلهی برای مؤمنان هست **(تفسیر دوّم)**.

چهارم آنکه بدین‌ترتیب **تفسیر دوّم** نزول فرشتگان‌را درشب قدر، برای اموری تکوینی درنظرگرفته ولی **تفسیر اوّل** ازآن‌پدیده برای امورتشریعی برداشت می‌کند. حال باتوجّه به آنکه کره‌ی زمین ـ به‌نسبت افق‌های گوناگون ـ شب‌های مختلفی را تجربه می‌کند، بنابه **تفسیراوّل** شب قدر مربوط به افقی می‌شده که پیامبر اسلام در آنجا به سر می‌برده (که ممکن بوده مثلاً در امریکا روز باشد) ولی بنا به **تفسیردوّم** که شب قدر را برای تمامی کره‌ی زمین به حساب آورده، توجیه زمانی مشکل می‌شود، مگر آنکه بگوییم شب قدر از

پیدایش شب در مشرقی‌ترین بخش زمین آغاز و تا مغربی‌ترین آن ادامه می‌یابد. نکته‌ی دیگر آنکه حرف «تاء» در«**لیلة القدر**»، «تاءِ» تأنیث نیست، بلکه برای انفراد به کار رفته که دلالت بر عدم تکرار دارد.

(٦) رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ .

« رحمتی است از سوی خداوندت؛ همانا او شنوا و داناست »،

بنا به **تفسیراوّل** «**سَمیع** و **عَلیم**» در مقطع آیه، بدین معنی است که خدا می‌داند چه کسانی راه پیامبرانش را می‌روند و چه کسانی نمی‌روند و از گفتار و کردارشان آگاهی دارد و بنا به **تفسیردوّم** عبارت مزبور اشاره بر این دارد که خدا از سخنان و افعال بندگان و نتایج آنها، آگاه است.

(۷) رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ .

« خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دو است، اگر یقین کنید »،

یعنی اِرسال رُسُل یا تقدیر معیشت و حیات و ممات بندگان، کار همان‌خدایی است که خداوندگار آسمان‌ها و زمین، خدای طبیعت است، اگر خدا را قبول داشته و به او مؤمنید.

(۸و۹) لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ . بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ يَلۡعَبُونَ .

« معبودی جُز او نیست؛ همو زنده می‌کند و می‌میراند؛ خداوند شما و خداوند پدران پیشینتان » « (ولی نه) **بلکه آنها در شکّ و بازیگری‌اند »**،

یعنی اکثر افراد هر چند ممکن است خدا را به عنوان آفریدگار هستی قبول داشته باشند، ولی شکّ دارند که معبودی جُز او نیست؛ و پیامبرانی برگزیده و با ارسال وحی از طریق فرشتگان، هُشدارهایش را توسّط پیامبران به مردم می‌رساند! بدین ترتیب بیشتر مردم با انکار رسالت انبیاء ـ یا شکّ در آن ـ از وظایف انسانی خود غافل بوده عمر گرانقدر را به بازیگری می‌گذرانند.

(۱۰و۱۱) فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ . يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ .

«پس روزی را در انتظار باش که آسمان دودی آشکار بیاورد » « **که مردمان را فرو گیرد** (آنگاه گویند:) **این است عذابی دردناک »**،

به‌دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود مردمِ غافل وکفران پیشه همواره در بازی‌گری‌اند، درآیه‌ی فوق می‌فرماید پس در انتظار روزی باشند که عذاب خدا همچون دودی ایشان را فراگیرد. بدین ترتیب متن آیات شریفه نوعی تهدید به نظرمی‌رسد چنانکه فرموده است: «**فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ** = پس اگر روی‌گرداندند بگو: من شمارا از همانند صاعقه‌ای که بر عاد و ثمود فرود آمد بیم می‌دهم» (فُصِّلَت/۱۳).

(۱۲) رَبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ إِنَّا مُؤۡمِنُونَ .

« **خداوندا! این عذاب را از ما بردارکه ما ایمان آورده‌ایم** »،

یعنی آن زمان که مردم غفلت‌پیشه به سختی افتاده در معرض مهلکه‌های إلهی در دنیا قرارگیرند، دست به تضرّع برداشته به درگاه خدا استغاثه می‌کنند که خدایا خطا کردیم این عذاب و گرفتاری را از ما بردار و بعد از این بنده‌ی مطیع تو خواهیم بود. چنانکه در همین زمینه فرموده چون مشرکان را در کشتی طوفان امواج فرا گیرد، ملتمسانه خدا را برای نجات می‌خوانند و در آن تنگنا موحِّد می‌شوند (یونس/۲۲ و لقمان/۳۲).

(۱۳) أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكۡرَىٰ وَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مُّبِينٞ .

«(أمّا آنجا) **چه جای پند گرفتن برای ایشان است؟ و به یقین پیامبری روشنگر بر آنها بیامد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید حق است که در آن شرایط به کُفران‌پیشگان گفته شود، چطور در فقدان خطرات و راحتی‌ها در پی هوس‌ها بودید و حال ـ از سر ناچاری ـ به یاد خدا افتاده‌اید؟!

واژه‌ی «**رَسُولٌ مُبِين**» در آیه‌ی شریفه به دو معناست (۱) رسولی که حقّانیّت و اصالت او روشن است و (۲) رسولی که پیامش آشکارا هدایتگر است. آری در شدائد و سختی‌ها همه «بیدار» می‌شوند و فراموششان می‌گردد که چگونه در عرصه‌ی حیات تاخته خدا را بنده نبودند و هُشدارهای إلهی در قرآن را به استهزاء می‌گرفتند.

(۱٤) ثُمَّ تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَقَالُواْ مُعَلَّمٞ مَّجۡنُونٌ .

« **پس از او روی برتافتند و گفتند: آموزش‌یافته‌ای مجنون است** »،

چه در صدراسلام و چه در این دوره و زمانه، عدّه‌ای به پیامبراسلام[ص] ـ که هیچگاه کسی ازاو دروغی نشنید و هیچگاه چیزی برخلاف عقل نگفت وهمه‌ی زندگانیش را در طَبَقِ اخلاص برای هدایت مردم نهاد ـ نسبت دیوانگی یا شیّادی داده‌اند. خداوند در آیه‌ی فوق به کافران، درشرایط استیصال یادآور می‌شود که چگونه پیام‌های او و پیامبرش را کفران می‌کردند.

(۱۵) إِنَّا كَاشِفُواْ ٱلۡعَذَابِ قَلِيلًاۚ إِنَّكُمۡ عَآئِدُونَ .

« (حال نیز اگر) **اندکی این عذاب را برداریم، همانا شما** (به کفر خود) **بازمی‌گردید** »،

با توجّه به آیه‌ی قبل می‌فرماید اگر هم آن تنگی و عذاب را از آنها برداریم، متذکّر نمی‌شوند همانگونه که پیامبر[ص] و پیام روشنگر خدا سویشان آمد و از او روی‌گرداندند. چنانکه در قرآن مکرّر آمده که چون مردم عذاب موقّت خدا را ببینند ـ هرکس و هردسته به نحوی ـ دست به تضرّع برداشته برای نجات خود استغاثه می‌کنند ولی چون عذاب برطرف گردد به کفر و فساد خویش بازمی‌گردند (زخرف/۵۰ و۴۹).

(۱٦)يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ .

« **روزی‌که به بزرگترین سخت‌گیری** (بر کافران) **دست یازیم، همانا ما** (آن روز) **انتقام گیرنده‌ایم** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید ولی سرانجام آن‌روزی‌که عذاب خدا قطع ناشدنی بوده وکافران فرصت آن بازیگری‌ها ونقض عهدها را نخواهندداشت، فرامی‌رسد ـ قیامت ـ و آن روز خداوند همه‌ی بیدادگری‌هایشان را کیفر خواهد داد.(۱)

---

(۱) ـ چنانکه ملاحظه می‌شود ما در ابتدا آیات شریفه‌ی فوق (آیات۱۶←۱۰) را به طور کلّی تهدیدی برای کافران در دنیا شمرده‌ایم، أمّا مفسّران نظرهای دیگر آورده‌اند. از جمله آنکه:

۱- این حادثه از حوادث آغاز قیامت است به قرینه‌ی اینکه بدانها گفته می‌شود: اکنون چه جای پند گرفتن است؟! (**أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى**).

۲- برخی گفته‌اند از ظاهر آیات بیشتر به نظر می‌رسد که قرآن مجید در اینجا اشاره به زمان پیامبر[ص] و تهمت کافرانِ عصر وی دارد، همان‌زمانی که رسول حقّ را مجنون می‌خواندند.

۳- عدّه‌ای گفته اند که حادثه‌ی مزبور در صدر اسلام پیش آمد؛ بدینصورت که چون قریش پیامبر[ص] را تخطئه کرده گفتند شاعری دیوانه است، مدّتی در مکّه قحطی شد تا حدّی که چشم‌ها از گرسنگی تار شده همه جا را همچون فراگرفته از دود می‌دیدند. آنگاه از پیامبر درخواست کردند تا برای رفع قحطی دعا کند ولی چون دعای پیامبر[ص] مستجاب گردیده قحطی برطرف شد، باز قریشیان به کفر خویش بازگشتند. چنانکه طبری و دیگران این قول را از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند. این قول نیز از نظر ما ضعیف است زیرا با ظاهر آیات که می‌فرماید عذاب خدا به صورت دودی فراگیر از آسمان می‌رسد نمی‌خواند.

بخش دوّم

(در اشاره به ماجرای فرعونیان و رسالت موسی[ع])

(۱۷) وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَآءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ .

« **و همانا پیش‌از آنها قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار سویشان آمد** »،

در آیات قبل سخن از سرکشی مشرکان عرب رفت و در اینجا برای آنکه نشان دهد سرکشی آن مشرکان دربرابر پیامبرخدا[ص] امر تازه‌ای نیست، از اقوام پیشین مثال آورده است؛ از جمله فرعونیان که در برابر پیامبرِ مُرسَل موسی[ع]، دشمنی ورزیدند و به عواقب آن دشمنی گرفتار آمدند. به بیان دیگر، پس از بیم دادن کُفّار طی آیات تهدیدی که گذشت، در اینجا آنها را به عبرت‌آموزی از ماجرای فرعونیان با موسی[ع] فراخوانده است.

از دیدگاه قرآن مردمان دربرابر پیامبر مرسل و تعالیم او در آزمایشند که چه کس منصف و حقّ‌گرا و چه کسانی راه عناد و لجاج را پیش می‌گیرند؟ فرعونیان نیز چنین با موسی[ع] آزمایش شدند. در آیه‌ی شریفه از موسی[ع] ـ دربرابر پیامبراسلام[ص] که او را «**رَسُولٌ مُبِين**» خواند (آیه‌ی۱۳) ـ به عنوان «**رَسُولٌ كَرِيم**» یادکرده است.

(۱۸) أَنْ أَدُّوٓاْ إِلَيَّ عِبَادَ ٱللَّهِۖ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ .

« **که** (به فرعونیان گفت:) **بندگان خدا را به من واگذارید؛ همانا من برای شما فرستاده‌ای أمینم** »،

درخواست موسی[ع] ازفرعونیان ساده بود، می‌گفت شما بنی اسرئیل را «**أَدُّوا إِلَيَّ** = به من واگذارید» همه را از اینجا می‌برم (چنانکه در سوره‌ی شعراء/۱۷ فرموده «**أَرْسِلْ مَعَنَا** = با ما بفرست») و بدانید که من «**رسولی امین**»ام، یعنی هیچ دروغ وخیانتی در کارم نیست و امر خدا را بی‌کم و کاست ابلاغ می‌کنم. شایان توجّه است‌که دربرابر فرعون که همگان‌را «بنده‌ی خود» می‌دانست، موسی[ع] از بنی‌اسرئیل به «**عِباد اللّه** = بندگانِ خدا» یاد می‌کند.

(۱۹) وَأَن لَّا تَعْلُواْ عَلَى ٱللَّهِۖ إِنِّيٓ ءَاتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ .

« **و بر خدا برتری مجویید؛ بی‌تردید من حجّتی آشکار برایتان آوردم** »،

یعنی ای فرعونیان! خود را فراتر از فرمان خدا ندانید، من بامعجزات متعدّد سوی شما آمده‌ام تا دریابید سخنم فرمان آفریدگار شماست. (شرح معجزات موسی درسوره‌های مختلف قرآن ـ بقره، طه، شعراء و . . . ـ آمده است).

(۲۰) وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ .

« **و من از این‌که سنگبارانم کنید** (برانیدم) **به خدای خود و خدای شما پناه می‌برم** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد نیز، ادامه‌ی سخن موسی^ع با فرعونیان است. موسی^ع می‌گوید پشتیبان من در برابر طرد شما آل‌فرعون، خدای عالم است. غالب مفسّران در اینجا «رَجْم» را ـ که به‌صورت فعل «**تَرجُمُونِ**» در متن آیه آمده ـ «سنگسار» معنی کرده‌اند. ولی طبری می‌گوید «رَجم» اقسام گوناگون دارد: رجم با سنگ (حجاره)، رجم با زبان (دشنام) و رجم با دست، به معنی «پس‌زدن و راندن». در اینجا ما دلیلی نداریم که حتماً رجم با سنگ مراد باشد، بلکه رجم به معنای «راندن»، محتمل‌تر به نظر می‌رسد.

(۲۱) وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُواْ لِي فَٱعْتَزِلُونِ .

« **و اگر به من ایمان نمی‌آورید** (باورم ندارید، حدّ اقل) **از من کناره گیرید** »،

یعنی اگر فرستاده‌ی خدایم نمی‌دانید، لاأقلّ کاری به کارم نداشته باشید و مرا با بنی اسرائیل رها کنید و بگذارید بروم. بنی اسرئیل قومی مهاجر بودند، وبنابراین عجیب نبوده که بخواهند به موطنشان بازگردند.

(۲۲) فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنَّ هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ .

« **پس** (موسی) **خداوندش را بخواند که اینها مردمی گنهکارند** »،

بنای قرآن بر اجمال است و بنابراین دیگر توضیح نداده که موسی^ع بسیار کوشید تا مگر فرعونیان کافر را به ایمان و عمل صالح و آزادسازی بنی‌اسرائیل هدایت و راضی کند و آنان اعتنایی نکردند، بلکه یک راست به سراغ سرانجام کار رفته و می‌فرماید که چون موسی^ع از پذیرش درخواست خود توسّط فرعونیان ناامید شد و دید که آنها نمی‌خواهند به بهره‌کشی خود از بنی اسرائیل پایان دهند، دست استغاثه به سوی خدا برداشت و گفت: خداوندا! هرچه می‌گویم این مردم کفران‌پیشه زیربار نمی‌روند و نمی‌خواهند دست از ستمگری بردارند.

(۲۳) فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ .

«**پس** (خدایش گفت:) **بندگانم را شبانه ببر که شما تعقیب خواهید شد** »،

مفسّران گفته‌اند که در اینجا حرف «فاء» در «**فَأَسْرِ**» در محلّ جواب است و تقدیر این است که به دنبال آیه‌ی قبل، خدا می‌فرماید دعای موسی^ع را پاسخ دادیم و به او گفته شد که «بندگانم را شبانه حرکت ده» (طه/۷۷ و شعراء/۵۲).

بدین‌ترتیب خداوند فرمان هجرت صادر می‌کند. به موسی می‌فرماید شبانه بنی اسرئیل را خانه به خانه خبرکن تا با تو به سوی دریا حرکت کنند و بدان که فرعونیان متوجّه شده شما را تعقیب خواهند کرد، أمّا اعتناء مکن و عصای خود را به آب زن تا به أمر ما شکافته گردد (شعراء/٦٣).

(٢٤) وَٱتۡرُكِ ٱلۡبَحۡرَ رَهۡوًاۖ إِنَّهُمۡ جُندٞ مُّغۡرَقُونَ .

«**و آن دریا را آرام پشت‌سر گذار که** (دریا به هم آمده و)**آنها سپاهیانی غرق‌شدنی‌اند** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی دستور خداوند به موسی[ع] است. می‌فرماید چون شبانه با بنی‌اسرائیل حرکت کردید و به دریا رسیدید و به امر خدا با عصایت بر آب زدی و به اراده‌ی إلهی راهی أمن و خشک در دریا برای شما گشوده شد و از آن راه گذشتید، غم مدار که لشکر فرعونیان چون سررسند و به طمع دست یافتن به شما وارد آن راهِ خشک شوند، بعد از آنکه جملگی به آن درآمدند، ناگهان آب دریا به هم پیوسته همگیشان غرق می‌شوند. تفصیل ماجرا چنانکه می‌دانیم در دیگر سوره‌ها (بقره/٥٠، اعراف/١٣٦، انفال/٥٤، یونس/٩٠، إسراء/١٠٣، شعراء/٦٦ و زخرف/٥٥) آمده است.

(٢٥→٢٧) كَمۡ تَرَكُواْ مِن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ . وَزُرُوعٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ . وَنَعۡمَةٖ كَانُواْ فِيهَا فَٰكِهِينَ .

«**چه باغ‌ها و چشمه‌سارها که** (فرعونیان) **به جای گذاشتند** » « **و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو** » « **و نعمتی که سرخوشان در آن می‌زیستند** »،

واژه‌ی «**فَٰكِهِينَ**» جمع «فاکِه» به معنی «برخوردار و بهره‌مند» است. واژه‌ی «**نَعۡمَة**» (به فتح نون) فقط دو بار در قرآن آمده؛ یکی در همین آیه (دُخان/٢٧) و دیگری در مزّمّل/١١ و مفسّران آن را به معنی «هر آن چیزی که مایه‌ی برخورداری و تنعّم است» دانسته‌اند. آیات شریفه در ذکر عاقبت أسف‌بار فرعونیان است که خداوند به رسم عبرت آموزی بازگو فرموده است.

(٢٨) كَذَٰلِكَۖ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ .

« **این‌چنین** (بود) **و آن**(نعمت)**ها را به قومی دیگر به میراث دادیم** »،

در اینکه بعد از غرق شدن فرعون و سپاهش چه در مصر پیش آمد، قرآن (و همچنین تورات) ساکت است و برای کسب اطّلاعات در این زمینه باید به پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی رجوع کرد. قدر مسلّم آن است که بنا به آیه‌ی شریفه، دستگاه دیگری در مصر روی کار آمده و دائر مدار حکومت شدند.

از سوی دیگر برخی از مفسّران بنا به قرآن (شعراء/٥٩) منظور از «**قَوۡمًا آخَرِينَ** = قومی دیگر» را در آیه‌ی شریفه بنی‌اسرائیل دانسته‌اند چنانکه فرموده «**وَ أَوۡرَثۡنَاهَا بَنِی إِسۡرَائِيلَ** = به بنی‌اسرائیل به میراث دادیم». می‌توان گفت که چه بسا شماری از بنی‌اسرائیل بعد از موسی به مصر بازگشته و به نیابت از موسی[ع] در مصر حکمرانی می‌کرده‌اند.

(۲۹) فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ .

« و آسمان و زمین بر آنها نگریست و مهلت نیافتند »،

یعنی فرعونیان رفتند و هیچ تغییری در نظام عالم پیدا نشد؛ نه آسمان برآنها گریست، نه زمین! اساس تعالیم قرآن إلقاءِ «عاقبت اندیشی» به انسان است. اینکه مردمان به فرجام راهی که طی عمرشان پیش می‌گیرند بیاندیشند و پیش از آنکه دچار مهلکه شوند، از فرصتی که دارند ـ برای اصلاح تصمیمات و اعمالشان ـ استفاده کنند. در آیات فوق قرآن، خصوصاً از دیکتاتورهای عرب و غیرعرب دعوت می‌کند تا به فرجام ناگوار کار فرعونیان بیاندیشند و بنگرند که چگونه اسلافشان ـ با همه قدرت ها و شدّت ها که داشتند ـ نعمت از کف داده و به دام بلا افتادند و نام نیکی هم ازایشان درتاریخ نماند ـ أمّا دیده‌ی عبرت بین کجاست؟.

(۳۰و۳۱) وَلَقَدۡ نَجَّيۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مِنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ . مِن فِرۡعَوۡنَۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَالِيٗا مِّنَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ .

«**و همانا فرزندان اسرائیل** (دودمان یعقوب) **را از عذاب خوارکننده رهانیدیم** » « **از** (شرّ) **فرعون؛ همانا او بلندپروازی از متجاوزان بود** »،

واژه‌ی «**مُهِين**» به معنی «اهانت بار» است و مقصود از «**عَذابِ مُهِين**» کشتارها و تحقیرهای فرعونیان در حقِّ بنی‌اسرائیل می‌باشد. چنانکه آیات قرآن (بقره/۴۹، اعراف/۱۴۱، ابراهیم/٦، قصص/٤) صریح است که فرعونیان نوزادان بنی‌اسرائیل را اگر پسر بودند سر می‌بریدند و اگر دختر بودند برای کنیزی و خدمات، باقی می‌گذاشتند؛ بنی‌اسرائیل خوار و عاجز، قادر به هیچ اقدامی نبودند.

(۳۲) وَ لَقَدِ ٱخۡتَرۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ عِلۡمٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ .

« **و بی‌تردید آنها** (بنی اسرائیل) **را دانسته بر مردم جهان برگُزیدیم** »،

یعنی عنایات خاصّ خدا به بنی‌اسرائیل بی‌جهت نبود، بلکه به خاطر آن مصیبت‌هایی که داشتند و اینکه بین معاصرانشان (آشوریان و بابلیان) قومی موحّد و خداپرست بودند، موردعنایت إلهی قرارگرفتند. بنابراین نباید تصوّر می‌کردند که به قول معروف «تافته‌ی جدابافته» بودند و تنها به سبب نژادشان برتر از سایرین‌اند.[1]

---

(۱) ـ متأسّفانه بنی اسرائیل قدر آن عنایات خاصّ خدا را ندانسته و چه زمان موسی و چه بعداز او به انحرافات بسیار رفتند و این موضوع علاوه برقرآن، در تورات نیز آمده است، چنانکه می‌خوانیم «و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب تماماً به انجام رسانید، موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را برمی‌داشتند وصیّت کرده گفت: این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یَهُوَه خدای خود بگذارید تا درآنجا برای شما شاهد باشد زیرا که من تمرّد و گردن‌کشی شما را می‌دانم اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیخته‌اید پس چند مرتبه زیاده بعداز وفات من[فتنه‌گری خواهید نمود] جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم زیرا می‌دانم که بعداز وفات من خویشتن را بالکلّ فاسدگردانیده از طریقی‌که به شما أمر فرمودم خواهیدبرگشت ودر **روزهای‌آخر** بدی برشما عارض خواهد شد زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم خدا را به هیجان خواهید آورد.» (سفر تثنیه ـ باب ۳۱ از شماره‌ی ۲۴ به بعد).

(۳۳) وَ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنَ ٱلۡأٓيَٰتِ مَا فِيهِ بَلَٰٓؤٞاْ مُّبِينٌ .

« **و از نشانه‌ها**(ی إلهی) **ـ آنچه را که در آن آزمایشی آشکار بود ـ به ایشان دادیم** »،

معجزاتی‌که خداوند برای بنی‌اسرائیل آورد، نمونه‌اش در بین هیچ اُمّتی سابقه نداشت (بقره/۵۰ ، ٥٦ ، ۵۷ و ٦۰ ـ اعراف/ ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ١٦۰ و ۱۷۱ ـ یونس/ ۹۰ ـ إسراء/۱۰۱ ـ طه/۸۰ ـ شعراء/٦٣ ـ نمل/۱۲و غیره). تصریح می‌نماید که آنها همه مایه‌ی آزمایش بود (هرچند متأسّفانه بنی‌اسرائیل از عهده‌ی آزمایش برنیامدند).

بخش سوّم

(نفی بیهودگی آفرینش و تصریح بر روز حساب)

(۳۴→۳۶) إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ . إِنْ هِىَ إِلَّا مَوْتَتُنَا ٱلْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ . فَأْتُوا۟ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ .

« **همانا اینان** (مشرکان عرب) **می‌گویند** » « **هیچ** (واقعه‌ای) **جُز نخستین‌مرگ، برای ما نیست و ما** (چون مردیم) **برانگیخته‌شدنی نیستیم** » « **پس پدران ما را** (باز)**آورید، اگر راست می‌گویید** »،

پس از ذکر فرعونیان و سرانجام شوم آنها در آیات قبل، سخن را سوی مشرکان برده است.

از مهمترین تعالیم اسلام که مورد انکار مشرکان قرار می‌گرفت، موضوع رستاخیز و جزا و پاداش اُخروی بود. می‌فرماید آنها ـ همچون منکران امروزی ـ می‌گفتند فرجام نهایی عمر آدمی همان مرگ او در دنیاست و پس از آن، نشئه‌ی دیگری وجود ندارد و عالم برزخ و قیامت و معاد، خیالاتی بیش نیست؛ و به معتقدان به آخرت می‌گفتند: اگرراست می‌گویید، درگذشتگان ما را بازآورید تا در تأیید شما، گواهی دهند که پس از مرگ خبرهایی هست (انعام/۲۹).

در مردود شماری پندار منکران آخرت، قرآن ـ طی آیات بعد ـ ابتدا به آنها «هشدار» داده و سپس «استدلال» می‌آورد

(۳۷) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَـٰهُمْ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ .

« **آیا آنان بهترند یا قوم تُبَّع و کسانی که پیش از آنها بودند؟ ما آنان را ـ چون مجرم بودند ـ هلاک کردیم** »،

این آیه «هشدار» است؛ منکران آخرت را هشدار می‌دهد که دَمِ دنیا را غنیمت شمردن و عاقبت را ندیدن، آدمی را به گناهکاری و جُرم برده مستحقّ هلاکت می‌گرداند. چنانکه بسی پیشینیان از جمله قوم **تُبَّع**[1]، دچار این سرنوشت شدند.

---

(۱) ـ «**تُبَّع**» بنیانگذار «تَبابِعَه» سلسله شاهانی بوده که در قرون ۴ و ۵ میلادی بر یمن حکومت می‌کردند. ۲۶ شاه در آن دودمان به حکومت رسیدند که آخرینشان «ذونُواس» شاه یهودی مسیحی‌کُش بوده است که به فرمان او مسیحیانی را که نپذیرفتند یهودی شوند زنده در آتش سوزانیدند (بروج/۱۰→۴). دو بار در قرآن از «تُبَّع» نام برده شده، یکی در آیه‌ی فوق و دیگری ق/۱۴. برخی مفسّران (ازجمله طبری از قول عایشه) آورده‌اند که «تُبَّع» خود مرد بدی نبود، ولی قومش رو به فساد و بی‌دینی رفتند. چنانکه گفته‌اند «تُبَّع» از شاهان جهانگشای یمن بوده که تمام ممالک را تا هند به تصرّف خویش درآورد و ضمن لشکرکشی، به مکّه هم وارد شد و قصد داشت آنجا را تخریب کند که به زکامِ شدید مبتلا گشت و از این کار صرفنظر نمود و حتّی متعاقباً پوششی برای خانه‌ی کعبه تهیّه کرد و این رسم پوشاندن خانه‌ی کعبه از زمان او آغاز شد (مستخرج از «اعلام قرآن» دکتر محمّد خزائلی، گفتار سی و یکم).

(۳۸و۳۹) وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لاعِبِينَ . مَا خَلَقْنَاهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ .

« و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است، به بازیگری نیافریدیم » « ما آنها را جز به حقّ نیافریدیم، ولی أکثرشان نمی‌دانند »،

این دو آیه «استدلال» است و حجّت و برهانی بر حقیقت‌داشتن معاد ارائه می‌دهد. زیرا می‌گوید آفرینش جهان بی‌هدف و از سر بازیگری نبوده، بلکه «**به حق**» آفریده شده و هدفی را تعقیب می‌کرده است. در این راستا «**أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ** = اکثرشان نمی‌دانند» به منکران آخرت اشاره دارد که توجّه ندارند اگر هدف صحیح و پاداش و جزایی در کار نبود، اینهمه تدارک و تدابیر علمی‌که در ساختار عالم و آدم به کار رفته بیهوده می‌بود، درحالی‌که علم و حکمت عظیمی که از سراپای جهان هستی نمایان است، نشان می‌دهد که آورنده‌اش بیهوده‌کاری نمی‌کند.(۱)

(۴۰) إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ مِيقاتُهُمْ أَجْمَعِينَ .

« به تحقیق آن روز جدایی(حقّ از باطل) **وعده‌گاه همگی آنان است »،**

آیه‌ی شریفه استنتاج از آیات قبلی است که حقّانیّت معاد را بر پایه‌ی «هدفدار بودن» جهان خلقت بیان داشت. یعنی بی‌شکّ آفریننده‌ی آن‌همه تدابیر و حکمت‌ها، سرانجام بندگان خود را گرد می‌آورد و هرکس به عاقبتی که درخور اوست، می‌رسد. منظور از «**يَوْمَ الْفَصْلِ** = روز جدایی»، روز قیامت و برپایی دادگاه عدل إلهی است، چنانکه فرموده «**وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ . وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** = و تو چه می‌دانی که روز جدایی چیست؟ وای بر تکذیب کنندگان در آن روز» (مُرسَلات/۱۵ و۱٤).

(٤۱) يَوْمَ لَايُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْـًٔا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ .

« روزی که هیچ دوستی کفایت از دوست دگر نکند و آنها یاری نمی‌شوند »،

آیه‌ی شریفه در توصیف «**يَوْمَ الْفَصْلِ**» در آیه‌ی قبل است. ظاهراً قیامت را از آن‌رو «**روز جدایی**» می‌گویند، زیرا حقّ و باطل آن روز بر همگان عیان می‌شود و تمایز کاملِ میان آن‌دو برقرار می‌گردد.

می‌فرماید آن روز هیچ دوستی نمی‌تواند برای دوست خود کارسازی کند و به قول معروف «پارتی‌بازی» دربین نخواهد بود؛ آدمی از همه‌ی متعلّقات وکسانش جدا می‌شود، مگر اعمالش. چنانکه فرموده «**يَوْمَ لَاتَمْلِكُ**

---

(۱) ـ به بیان دیگر خداوند انسان‌ها را با عقل، وجدان، فطرت متمایل به خوبی و مشمئز از بدی‌ها، به دنیا آورد و این دستگاه هدایت درونی را با هدایت بیرونی از طریق ارسال پیامبران تکمیل نمود و از سوی دیگر همه‌گونه موجبات زندگی را هم ـ به لحاظ مبنایی ـ برای انسان‌ها در طبیعت نهاد، تا خلقت او را با عدالت و نیکی‌ها، رو به «سازندگی» ببرند و خود نیز در این راه به شخصیّتی درخور بهشت جاودان إلهی برسند؛ ولی چنانچه مردمان طی عُمر، با روی‌آوری به مفاسد وجنایات، در راه تخریب در خلقت خدا قدم بردارند، روشن است که خصلت و شخصیّتی نه هماهنگ با فلسفه‌ی آفرینش، بلکه در خور عذاب و گرفتاری برای خود فراهم می‌آورند.

نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ = آن روزی‌که هیچ کاری از دست کسی برای کس دیگر برنیاید؛ فرمان در آن روز فقط با خداست» (انفطار/۱۹).

(٤٢) **إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **مگر کسی که خدایش** (بر او) **رحمت آورد؛ همانا او** (خداوند) **شکست‌ناپذیر و** (در عین حال) **مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه به وضوح نشان می‌دهد که اگر هم در آخرت شفاعتی در کار باشد، از سوی دوستان نیست، بلکه نتیجه‌ی رحمت خداست و بس؛ خدایی که بر همگان غالب و دارای رحمت بی‌پایان است، خدایی که بر دشمنان چیره و قاهر و بر دوستان مهربان و رحیم است.

بخش چهارم

(شرح وضع منکران و نیکوکاران در سرانجام عالم)

(۴۳و۴۴) إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ . طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ .

« همانا درخت زقّوم » « غذای گُنه‌پیشه است »،

پس‌از ذکر اینکه خداوند آسمان‌ها وزمین را به بازیگری نیافریده و در روز جدایی حقّ از باطل (**يَوْم الْفَصْل**) همه به عکس‌العمل کامل کردار دنیوی خود می‌رسند (آیات قبل) در آیاتِ این بخشِ آخرینِ سوره ـ به تناسب ـ به شرح شمّه‌ای از احوال بدکاران و پاداش صالحان درسرانجام هستی پرداخته و ابتدا از وضع و حال بدکاران سخن گفته است. از دوآیه‌ی فوق به دست می‌آید که دوزخیان درآخرت غذا می‌خورند و درخت«**زَقُّوم**» درختی بدشکل و کریه المنظر است که در سوره‌ی صافّات (آیات٦٦←٦٤) به سر شیطان تشبیه شده و میوه‌هایی تلخ و بد طعم دارد. به بیان دیگر آن تلخکامی‌ها که کافران برای مردم بی‌گناه در دنیا ایجاد می‌کردند، نتیجه و صورت اُخرویش این است که در آخرت از درخت «**زقّوم**» به آنها غذا می‌دهند.

(۴۵و۴۶) كَٱلْمُهْلِ يَغْلِي فِي ٱلْبُطُونِ . كَغَلْيِ ٱلْحَمِيمِ .

« مانند قیر مُذاب در شکم‌ها می‌جوشد » « چون جوشش آب جوشان »،

حرف «کاف» در «**كَالْمُهْلِ**» از أدوات تشبیه است (مانند). اکثر مترجمان قرآن «**مُهْل**» را در آیه‌ی شریفه به «مِس گداخته» ترجمه کرده‌اند، کما اینکه می‌توان گفت واژه‌ی مزبور در کهف/۲۹، به همین معنا آمده است. امّا «مِس گداخته» نمی‌جوشد و در آیه‌ی فوق چون از جوشش «مُهل» سخن رفته، بهتر است آن را به معنای قیر گرفت، چنانکه در تفسیر ابوالفتوح رازی و تفسیر کبیر (چاپ مصر) به «دُردی زیتون و روغن» نیز معنا شده است.

آیات شریفه حاکی از آن است که میوه‌ی «**زَقُّوم**» اسیدهای سختی دارد که با خوردنش شکم به غلیان افتاده دردمند می‌شود. آن دل‌هایی را که ستمگران دردنیا سوزاندند ومال‌هایی‌که به حرام خوردند، وجه اُخرویش آنست که به چنان شکم‌سوزی‌ها در عاقبت هستی دچار می‌شوند.

(۴۷و۴۸) خُذُوهُ فَٱعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ . ثُمَّ صُبُّواْ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ .

« او (آن ستمکار) **را بگیرید و به میان دوزخ‌اش کشانید » « سپس از عذاب آب جوشان بر سرش ریزید »،**

به نظر می‌رسد که خطاب آیه به مأموران دوزخ باشد و مقصود آن‌است که رسوایی کافران دنیوی در آخرت علنی می‌گردد. آن دیکتاتور خودخواه ـ که طی دو آیه‌ی بعد وصفش آمده ـ درحضور همه‌ی کسانی که به

مذلّت کشیده بود، کیفر می‌بیند وعدالت خدا بر همه آشکار می‌شود. آیات قبل در وصف عذاب «درون» و دو آیه‌ی فوق در توصیف عذاب «برون» ستمگران می‌باشد.

(۴۹) ذُقۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡكَرِيمُ .

« (این عذاب را) **بچَش که تو همان عزیز بزرگواری!** »،

یعنی ای کسی‌کـه در دنیا شکوه و اقتداری داشته مردم را از «درون» و «برون» در فشارها و سختی‌ها قرار می‌دادی؛ حال، عذاب خفّت بار را بچش. بدین‌ترتیب به دست می‌آید که عذاب مورد اشاره در آیات فوق، نه برای کافرعادی بلکه خاصّ آن دیکتاتورها و استثمارگرانی است که دردنیا بساط زور گسترده مردم را به مذلّت می‌کشیدند، چنانکه طبری می‌گوید آیات شریفه مربوط به «أئمّه‌ی کفر» است.

(۵۰) إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ .

« **همانا این است آنچه در آن شکّ می‌ورزیدید** »،

یعنی این سرانجام اُخروی، همان چیزی است که مردم کافرپیشه همیشه درباره‌اش شکّ می‌کنند و همین تردید در وجود آخرت، باعث می‌شود که انواع ستم‌ها را به خلق خدا در راه پیشبرد امیالشان، روا بدانند.

(۵۱) إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ .

« **بی‌گمان متّقیان در جایگاهی أمن** (و آسوده)**اند** »،

در تقابل با آیات قبل، آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، در توصیف سرانجام نیکوکاران است.

«**مَقَامِ أَمِينٍ** = جایگاه أمن» درآیه‌ی شریفه، بیانگر مأوایی است که هیچ‌یک از ترس‌ها و اضطرابات دنیوی و ناامنی‌های این جهانی، در آن راه نـدارد. بدین‌ترتیب اوّلین نعمت بهشتیان را قرآن «أمنیّت» ذکر می‌کند؛ به پاداش همه‌ی اضطرابات و ناامنی‌هایی‌که ستمگران در دنیا برایشان ایجاد می‌کردند.

(۵۲) فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ .

« **در باغستان‌ها و** (کنار) **چشمه‌سارها** »،

صفای درختان و طراوت جویبارها در محیط زندگانی بهشتیان جلوه‌گری می‌کند. به بیان دیگر آن باطنِ مطمئن و مصفّا که آنها درنتیجه‌ی ایمان وعمل صالح در دنیا به دست آورده بودند، در آخرت تجلّی بیرونی یافته محیط زندگی‌شان را فرامی‌گیرد.

(۵۳) يَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَقَٰبِلِينَ .

« **پرنیان نازک** (و ظریف) **و دیبای ستبر ـ درحالی‌که مقابل هم می‌نشینند ـ می‌پوشند** »،

«**سُندُس** = پارچه‌های ابریشمین ریزبافت و لطیف»؛ «**إِسْتَبْرَق** = پارچه‌های ابریشمین ضخیم و درشت‌بافت». بدین‌ترتیب اهل بهشت، ظاهری آراسته و زیبا و همنشینان موافق و همراه دارند.

(٥٤) كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ .

« این‌چنین است، و آنها را با حوریان درشت‌چشم همسر می‌گردانیم »،

جمعی از مفسّران «تزویج» را در اینجا به همان معنی رایج گرفته و گفته‌اند که نیکوکاران در بهشت با حوریان نکاح می‌کنند. ولی عدّه‌ای از مفسّران منظور از «تزویج» را در آیه‌ی شریفه «قرین کردن دو طرف با یکدگر» دانسته‌اند؛ بدین‌معنی که مؤمنان همردیف و همنشین حوریان می‌شوند، نه این‌که میانشان عقد نکاح برقرار گردد. زیرا «تزویج» را در اینجا با حرف «باء» در «**بِحُور**» متعدّی کرده، حال آنکه اگر منظور از آن «نکاح» می‌بود، نیازی به حرف «باء» نبود، مانند آیه‌ی ۳۷ احزاب که می‌گوید «**زَوَّجْناكَها**». با اینهمه سؤالی پیش می‌آید که اهل تقویٰ چرا باید قرین زنان زیبا شوند؟ که اگر مراد صرفاً همنشینی می‌بود، چرا به جای حور العین از همنشینی متّقیان با انبیاء و اولیاء سخن نرفته است؟! به علاوه نکته‌ای در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است که توصیف‌های آیه بر محور جنس مذکّر (مردها) شکل گرفته، هرچند دیگر آیات قرآن (آل‌عمران/۱۹۵، نساء/١٢٤، توبه/۷۲، نحل/۹۷، احزاب/۳۵، غافر/٤٠، فتح/٤ و ۵ و حدید/۱۲) به دست می‌دهد که زنان شایسته نیز به نحو مقتضی و معادل به پاداش حقّه‌ی خود می‌رسند (طور/ توضیح آیه‌ی ۲۰).

(٥٥) يَدۡعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ .

« هر میوه‌ای را که بخواهند ـ آسوده‌خاطر ـ در آنجا می‌طلبند »،

جالب است که در قرآن غالباً از میوه‌جات به عنوان غذای بهشتیان یاد شده؛ و نیز در مقطع آیه‌ی شریفه، بر نعمت أمنیّت تصریح و تأکید گردیده است.

(٥٦) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلۡمَوۡتَ إِلَّا ٱلۡمَوۡتَةَ ٱلۡأُولَىٰۖ وَوَقَىٰهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ .

«**جز مرگِ نخستین** (که پشت سر نهاده‌اند) **در آنجا مرگ را نمی‌چشند و** (خداوند) **آنها را از عذاب دوزخ محفوظ می‌دارد** »،

یعنی بهشت، سراسر حیات و زندگی است و آنجا از مرگ خبری نیست. زیرا زوال نعمت، نقص نعمت است. نعمت‌های بهشتیان کامل‌است وبنابراین پایانی ندارد. همچنین آیه‌ی شریفه به‌دست می‌دهدکه عقیده‌ی «رجعت» و بازگشت به دنیا ـ قبل از قیامت ـ که در برخی آثار آمده، صحّت ندارد. زیرا درآن‌صورت دوبار مرگ ایشان در دنیا لازم می‌آمد، حال آنکه آیه‌ی شریفه صرفاً به یک مرگ برای بهشتیان در دنیا تصریح دارد.

(٥٧) فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ .

« بحششی از جانب خداوند تو است؛ این همان کامیابی بزرگ است »،

با آیه‌ی فوق وصف حال دوزخیان و بهشتیان به اتمام رسیده و متعاقباً سوره را با دو آیه در نصیحت به مردمان و اتمام حجّت به منکران، پایان می‌بخشد.

(۵۸) فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ .

« **جُز این نیست که ما این** (قرآن) **را به زبان تو آسان گرداندیم، باشد که پند پذیرند** »،

یعنی، پندگرفتن از آیاتی که ذکرشد مشکل نیست، خداوند به زبانی ساده وروشن عواقب کارها را بیان داشته است. با بسط معنا، به دست می‌آید که هرچند حقایق قرآن بسی عمیق و شگرف است، ولی در قالب الفاظ زیبا و شیوا ـ همراه با مَثَل‌ها و داستان‌ها ـ بازگو شده تا همگان بتوانند آن‌را دریابند.

(۵۹) فَٱرۡتَقِبۡ إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ .

« **پس منتظر باش که به راستی آنان نیز منتظرند** »،

واژه‌ی «**فَارْتَقِبْ**» درآیه‌ی شریفه، چنانکه در اوائل سوره آمده (آیه‌ی۱۰)، به معنی «در انتظار باش» می‌باشد. می‌فرماید ای پیامبر (و ای مؤمنان) درحالی‌که شما منتظر تحقّق وعده‌های إلهی هستید، کافران نیز منتظرند. آنها منتظرند تا تو ای پیامبر بمیری و مکتبت خاموش و منطقت باطل گردد، ولی تو (و پیروانت) در انتظار روزی باشید که آنها به کیفر اعمال خود می‌رسند و تحقّق وعده‌های إلهی روشن می‌شود.

سوره‌ی جاثیه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره مکّی است و نام آن «**جاثیه** = به زانو درآمده» برگرفته ازآیه‌ی ۲۸ سوره است که «به زانو درآمدن» کُفّار درقیامت را به نمایش می‌گذارد. در ابتدا از أهمّیّت قرآن که ازسوی خداوند «**عزیز** و**حکیم**» نازل شده، سخن می‌گوید و سپس ـ بعد از اشاره به کتاب «**تشریع**» ـ به کتاب «**تکوین**» پرداخته آیات خدا را درآسمان‌ها و زمین گوشزد می‌کند. آنگاه متکبّرانی را که آیات تکوینی و تشریعی خدا را به استهزاء گرفته و حقیر می‌شمرند، به عذابی خوارکننده وعده داده است. سپس باز به آیات خدا در خلقت بازگشته به جریان کشتی‌ها در دریا وأجرام سماوی که به سود بشر «رام گردیده‌اند» اشاره می‌کند که همه را مایه‌ی تفکّر و عبرت می‌شمرد و به مسلمانان سفارش می‌نماید که با منکران خشونت نورزند و از آنها درگذرند تا روز موعود فرا رسد. به دنبال این مطالب، از بنی‌اسرائیل و کتاب و حکمت و روزی‌هایی که به ایشان داده شد و علی‌رغم آن نعمت‌ها به کفران و اختلاف رفتند، یاد می‌کند. سپس آئین و کتابی را که نصیب مسلمان‌ها شده و آنها را از اختلاف (راهی که بنی‌اسرائیل رفتند) بازمی‌دارد، یادآور می‌شود. آنگاه روز بازپسین را مطرح می‌نماید و تصریح دارد که خداوند خلقت را بیهوده نیافریده و باید منتظر هدفی بود که جهان به‌سوی آن حرکت می‌کند. در این چهارچوب کسانی را که انکار خدا و آخرت کرده «هوای نفسشان را به عبودیّت گرفته‌اند» هُشدار می‌دهد که روز رستاخیز درمحکمه‌ی عدل إلهی «به زانو درآمده» نتیجه‌ی اعمالشان را خواهند دید و سوره را با حمد و ستایش خداوند و اظهار کبریاء و عظمت او به پایان می‌برد.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۳) **؛ آیات خدا در کتاب تکوین و تشریع و هشدار به منکران**

بخش دوّم (آیات ۱۴ تا ۲۰) **؛ دعوت مؤمنان به تحمّل مخالفان و یادآوری داوری خدا در آخرت**

بخش سوّم (آیات ۲۱ تا ۲۷) **؛ منکران معاد در گمراهی و محروم از سعادت اُخروی**

بخش چهارم (آیات ۲۸ تا ۳۷) **؛ خُسران بدکاران در سرانجام عالم.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(آیات خدا در کتاب تکوین و تشریع و هشدار به منکران)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) حمٓ .

« حاء. میم »،

این سوره بنا به حروف مقطّعه‌ی فوق، ازجمله سوره‌های «**حوامیم**» به شمار می‌رود. در مورد حروف مزبور قبلاً توضیح داده‌ایم که به اسماء خدا ـ احتمالاً «**حمید**» و «**مجید**» که درهود/۷۳ به همراه یکدیگر آمده (**اِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**) ـ اشاره دارد. بدین ترتیب، آیه‌ی شریفه مبدأ نزول کتاب را در آغاز سوره نام برده تا خواننده با توجّه بیشتر به آیاتِ آن بنگرد.

(۲) تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ .

« فروفرستادن این کتاب از سوی خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است »،

با توجّه به آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه تأکیدی بر مبنای وحیانی بودن قرآن به نظر می‌رسد. چنانکه دو صفت «**عزیز**» و «**حکیم**» در مقطع آیه، حاکی از آن‌است که قرآن از سوی قدرتی شکست‌ناپذیر و خردمند نازل شده و اراده‌ی اوست که این کتاب ـ که مفادش مقرون به علم وحکمت است ـ راهنمای جهانیان باشد.

شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**تَنْزیل**» در آیه، در واقع به معنی «**مُنْزَل**» آمده و این در زبان عربی مرسوم است که مصدر به معنی اسم مفعول بیاید؛ مانند «کتاب» به معنی «مکتوب».

(۳) إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ .

« به راستی در آسمان‌ها و زمین نشانه‌هایی برای مؤمنان است »،

پس از معرّفی اجمالی کتاب (آیه‌ی قبل) به معرّفی آیات خدا در طبیعت پرداخته است. می‌فرماید برای اهل ایمان ـ آنها که با وجدانی منصف به دنبال درک حقایق‌اند ـ آثاری در جهان پیرامونی است که حقیقت را به

آنها می‌نماید. به بیان دیگر، در فضای کیهان و آفریده‌های روی زمین، نشانه‌هایی است که با تأمّل و تدبّر در آنها، خدا شناخته می‌شود.

(٤) وَفِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ .

« **و در آفرینش شما و آنچه از جنبندگان** (در زمین) **پراکنده نموده است، برای اهل یقین نشانه‌ها است** »،

آیه‌ی شریفه «خاص» بعد از مفاد عمومی آیه‌ی قبل است. می‌فرماید اگر انسان به خصوص در آفرینش خود و دیگر موجودات منصفانه تفکّر نماید و در تدابیری که برای حفظ حیات و توسعه‌ی آن به کار رفته بیاندیشد، درباره‌ی خدا به یقین می‌رسد.

(٥) وَ ٱخْتِلَافِ ٱلَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ .

« **و** (نیز در) **گردش پیاپی شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به آن زنده گرداند، و** (همچنین) **در گرداندن بادها، نشانه‌هایی برای خردورزان است** »،

مقصود از «**اِخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ**» در آیه‌ی شریفه همان «پیاپی آمدن شب و روز» است، چنانکه می‌فرماید «**وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً** = و اوست آنکه شب و روز را جانشین یکدیگرساخت» (فرقان/٦٢). همچنین روشن‌است‌که منظوراز«**رزق نازل‌شده از آسمان**» که با وزش بادها مرتبط بوده و زمین‌را بعداز خزانش زنده می‌گرداند، بی‌تردید «باران» می‌باشد. واژه‌ی «**تَصْرِيف**» به معنی «گردانیدن و جا به جا نمودن» است؛ «**رِياح**» جمع «ریح» به معنی «باد» می‌آید که در واقع حاصل جا به جایی هوا از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر می‌باشد و موجب باروری یا لقاح گیاهان و حرکت و متراکم شدن ابرها و در نتیجه بارندگی می‌گردد.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید پدیده‌های مذکور و ارتباطشان با یکدیگر، سرمایه‌ی«تعقّل» برای افراداست. به عبارت دیگر «تعقّل» در این امور آن قدرت و حکمت بیکران را در پس پرده‌ی هستی، برای اهل فکر می‌نمایاند.

بدین‌ترتیب مشاهده می‌شود که آیات شریفه از ۳ تا ۵ به اموری اشاره داشته که آنها را به ترتیب مایه‌ی «ایمان»، «یقین» و «تعقّل» می‌شمرد. در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ١٦٤) همه‌ی موارد مذکور را در یک آیه با قید «**یَعقِلُون**» جمع کرده است چنانکه می‌خوانیم: «**اِنَّ فِی خَلْقِ ٱلسَّمٰواتِ وَ الْأرضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النّاسَ وَ ما اَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِن ماءٍ فَاَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوتِها وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُون** = به راستی در آفرینش آسمان‌ها وزمین و گردش پیاپی شب وروز، کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روانند و بارانی‌که خدا از آسمان فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به آن زنده گرداند و موجودات زنده‌ای‌که روی زمین پراکنده نموده و گردانیدن بادها و ابرهایی‌که میان آسمان و زمین مسخّرند، برای خردورزان نشانه‌هاست».

همچنین موضوع «اختلاف» یعنی: در پی یکدیگر آمدن شب و روز، در آیات آل‌عمران/۱۹۰، یونس/٦، مؤمنون/۸۰ و فرقان/٦٢، نیز آمده است.

(٦) تِلْكَ ءَايَاتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَ ٱللَّهِ وَ ءَايَاتِهِۦ يُؤْمِنُونَ .

« **این**(ها) **نشانه‌های خداست که به‌حقّ**(و راستی) **بر تو می‌خوانیم؛ پس به کدامین سخن بعد از** (سخن) **خدا و آیات او ایمان می‌آورند؟! »،**

واژه‌ی «**حَدِيث**» در آیه‌ی شریفه به معنی «سخن نو» است و قبل از کلمه‌ی«**اَللّه**» نیز درتقدیرمی‌باشد. می‌فرماید مردمان به کدام حقّانیّت جُز مدلول آیاتی‌که ذکرشد رو می‌کنند و حقّ را کجا می‌خواهند بجویند ؟ (چرا نمی‌خواهند بپذیرند که جُز از طریق قبول حقّانیّت آیات خدا رَه به سلامت نمی‌برند ؟!). آنگاه که آیات روشن و قانع کننده‌ی قرآنی دلی را تکان ندهد، و وجدان خفته‌ی آدمی با رجوع به آنها بیدار نگردد، باید گفت زمینه‌های هدایت إلهی ازدست رفته است.

(۷و۸) وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ . يَسْمَعُ ءَايَاتِ ٱللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ .

« **وای بر هر دروغگوی گنه‌پیشه** (که) **آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود؛ سپس ـ چنانکه گویی آن را نشنیده است ـ متکبّرانه سماجت می‌ورزد؛ پس او را به عذابی دردناک بشارت ده »،**

پیرو آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در توصیف کسانی است که در اثر تکرار گناهان و عناد درون، توفیق هدایت إلهی را ازدست داده‌اند.

پس از اینکه آیات خدا را در زمین و آسمان برشمرد و به آیات قرآن اشاره داشت (آیات قبل) به تهدید کافران پرداخته است. می‌فرماید کافران بس دروغگویند (واژه‌ی «**أفّاک**» در آیه‌ی شریفه صیغه‌ی مبالغه برای دروغگویی است) زیرا آیات حکمت و قدرت خدا را در جهان پیرامون و درون خود می‌بینند و آنگاه که به آنان یادآوری می‌شود، مصرّانه انکار می‌ورزند ! ریشه‌ی این روحیّه را «گنه پیشگی و تکبّر» دانسته، زیرا کسی که از گناهان پروا نکند و خودمحور و متکبّر باشد معمولاً به دنبال حقیقت نمی‌رود و اگرهم با آن برخورد کند ـ به ویژه اگر مخالف هوای نفسش بوده تکلیفی از او بخواهد ـ راه توجیه‌گری و انکار پیش می‌گیرد. عبارت «**كَأَن لَمْ يَسْمَعْهَا**» در آیه‌ی شریفه بدین معنی است که ذکر آیات خدا در اینگونه افراد، هیچ اثری نمی‌بخشد، چنانکه فرموده است «**ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِن بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ** = دلهای شما سخت شد، سخت به مانند سنگ و حتّی سخت‌تر از آن، که برخی از سنگ‌ها می‌شکافند و نهرها از آن می‌گذرد و برخی نیز ترک برداشته آب از آن خارج می‌شود و پاره‌ای هم از خشیت خدا سقوط می‌کنند (ولی دلهای شما در برابر آیات خدا بی‌أثر می‌ماند)» (بقره/٧٤). البتّه چنین روحیّاتی پس ازمرگ و مواجه شدن

با حقایق عالم، گرفتار عذاب دردناک می‌شوند، زیرا نتایج عمری را که به بطالت و عناد با آیات خدا و دروغگویی گذرانده‌اند، به روشنی می‌بینند (حج/۷۲).

(۹) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَاتِنَا شَيْـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًا ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ .

« و چون چیزی از آیات ما را بداند، آن را به ریشخند می‌گیرد! اینانند که عذابی خفّت‌بار دارند »،

سخن از کافرانی است که نه تنها آیات خدا را انکار می‌ورزند، بلکه آیات الهی را به‌استهزاء می‌گیرند و چه بسا چنانکه مکرّر دیده شده، بخشی از آیه‌ای را برمی‌دارند و بی‌توجّه به قبل و بعد و مفهوم آن، به نتیجه‌گیریِ دلخواه و مسخرگی می‌پردازند. آنها را ـ متناسباً ـ به عذاب «خوارکننده» نوید می‌دهد (کهف/۱۰۶). یعنی علاوه بر عذاب اُخروی، کسی که چیزی را به استهزاء می‌گیرد در واقع آن را پست و حقیر می‌شمرد امّا چون معلوم شود که آنچه را او خوار می‌شمرده حقیقت داشته است، البتّه خود خوار و خفیف می‌گردد.

(۱۰) مِن وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ ۖ وَلَا يُغْنِى عَنْهُم مَّا كَسَبُوا۟ شَيْـًٔا وَلَا مَا ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

« فرارویشان دوزخ است و نه آنچه به دست آوردند و نه اولیایی که غیر خدا گرفتند، به هیچ‌وجه کارسازشان نیستند و عذابی بزرگ دارند »،

واژه‌ی «**وَراء**» به معنی «پشت سر» و «پیش رو» هر دو آمده و از اضداد است. امّا در آیه‌ی فوق «**مِن وَرَائِهِمْ**» به زندگی پس از مرگ اشاره دارد. یعنی کافران را ـ پس از زندگی دنیوی ـ آن مکرها و حیله‌ها و معبودهایی که در دنیا داشتند، در برابر عذاب إلهی، کارسازشان نتوانند بود؛ و در پی تعبیر «**عذاب أليم**» و «**عذاب مهين**» (مقاطع آیات قبلی) می‌فرماید «**عذاب عظيم**» دارند.

(۱۱) هَـٰذَا هُدًى ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ .

« این هدایت (خدا) **است؛ و کسانی که به آیات خداوندشان کفر ورزیدند، برای ایشان عذابی دردناک است »،**

واژه‌ی «**رِجْز**» در لغت، به معنی «لرزش و اضطراب» است. از این‌رو بعضی مفسّران، مفهوم «**رِجْز أَليم**» را در آیه‌ی شریفه، به معنی «عذابی دردناک» گرفته‌اند. برخی «**رِجْز**» را به معنی «دوزخ» دانسته گفته‌اند کافران را عذابی از دوزخ ـ که دردناک است ـ پیش روست. از نظر ما واژه‌ی «**رِجْز**» در آیه‌ی شریفه به معنی مطلق عذاب است که شامل عذاب‌های گوناگون می‌شود و آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که کافران نوع بس دردناکش را دارند.

می‌فرماید این آیات (که ذکر آنها رفت) همه هدایت إلهی است و وای برآنها که سر از این هدایت باززده هوس‌های خود را دنبال می‌کنند.

(۱۲) اَللَّهُ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْبَحْرَ لِتَجْرِىَ ٱلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

« **خداست که دریا را برای شما تسخیر کرد تا کشتی‌ها به فرمان** (و قوانین) **او در آن روان شوند و تا از فضل او بجویید و باشد که سپاس دارید** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، به ذکر نشانه‌های خدا در طبیعت بازگشته و موضوع دریا و گردش کشتی‌ها را (در مقایسه با آیه‌ی١٦٤ سوره‌ی بقره) مطرح نموده است. قرآن به نعمت دریا و مسخّرشدن آن برای آدمی، أهمّیّت زیادی داده که در سُوَر مختلف آن منعکس می‌باشد (ازجمله ابراهیم/٣٢، نحل/١٤، اسراء/٦٦، حج/ ٦٥ و فاطر/١٢). البتّه قابل انکار نیست که دریا چه منبع عظیمی برای تغذیه‌ی انسان‌ها بوده و کشتی چه نقش چشمگیری در ارتباطات آدمیان و انتقال تمدّن‌ها درطول تاریخ داشته است.

(۱۳) وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَاتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .

« **و آنچه را که در آسمان‌ها و در زمین است به سود شما رام کرد؛ همگی از اوست؛ همانا در این** (امور) **برای اهل خرد نشانه‌هاست** »،

آیه‌ی شریفه دیدگاه‌ها را از زمین و دریا به آسمان‌ها می‌برد. مفاد آیه مشعر بر این معناست که گردش کُرات آسمانی و نیز آنچه در زمین آفریده شده، همگی با مقتضیات زندگی بشر ازجانب خداوند تطبیق داده شده است. حقیقتی که مایه‌ی عبرت آموزی برای اهل تأمّل است. برخی از مفسّران آیه‌ی شریفه را بدین‌صورت معنی کرده‌اند که آنچه در آسمان‌ها و زمین است (یعنی تمامی کهکشان‌ها وستارگان) جمیعاً ازسوی خدا به نفع زندگی بشر رام شده‌اند که به نظرما غریب می‌نماید زیرا چه بسا ستارگانی در دوردست‌ها که چندان ارتباطی با زندگی انسان ندارند. درک ما ازآیه‌ی شریفه بدین‌صورت است که علاوه بر اینکه خداوند موادّ زمینی را در اختیار انسان نهاده چنانکه فرموده «**هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم ما فِی الأَرْضِ جَمِیعًا** =اوست آن(خدایی)که آنچه را در زمین است همه را برای شما آفرید» (بقره/٢٩) کُرات سماوی مانند خورشید و ماه و ستارگان نیز به لحاظ حرکات، با زمین هماهنگ شده‌اند؛ نه آنکه همه‌ی هستی به نفع بشر رام شده باشد. روح آیه‌ی شریفه آنست که خداوند از زمین و آسمان، بشر را مورد عنایت و نعمت قرار داده است و بنابراین باید سپاسگزار نعمت او بود، نه بنده و سرسپرده‌ی دیگران!

بخش دوّم

(دعوت مؤمنان به تحمّل مخالفان و یادآوری داوری خدا در آخرت)

(١٤) قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغْفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًۢا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« **به کسانی‌که ایمان آورده‌اند بگو از کسانی که امیدی به روزهای خدا** (رستاخیز) **ندارند، درگذرند تا** (خدا) **هر قومی را به**(سبب) **دستاوردشان جزا دهد** »،

یعنی مؤمنان وظیفه‌ی تحمیل عقیده به کسی ندارند و نباید از رفتار انسانی و حتّی از نیکی و عدالت (ممتحنه/ ۸ و۹) با مخالفان ـ چنانچه دست به اسلحه نبرده باشند ـ خارج شوند، خداست که در زمان مقتضی عکس العمل لازم را نسبت به منکران نشان خواهد داد (معارج/٤٢).

از واژه‌ی «**أَيَّامَ اللّهِ**» در این آیه‌ی شریفه به «روز رستاخیز» تعبیر شده است ولی در جای دیگر مراد روزهایی است که خدا بنی‌اسرائیل را از ظلم فرعون نجات داد، چنانکه فرموده «**وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ إِنَّ فِى ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ** = موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم که قومت را از تاریکی‌ها به نور ببر و روزهای خدا را به یادشان آر؛ همانا در این (یادآوری) به تحقیق برای همه‌ی اهل صبر و سپاس نشانه‌ها (و عبرتی) هست» (ابراهیم/۵).

(١٥) مَنْ عَمِلَ صالِحًا فَلِنَفْسِهِۦ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ .

« **هرکس کار شایسته‌ای کند، به سود خود اوست و هرکه بدی کند، به زیان اوست؛ سپس به سوی خداوندتان بازگردانده می‌شوید** »،

آیه‌ی شریفه توصیف «**لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِما كَانُوا يَكْسِبُونَ**» در مقطع آیه‌ی قبل می‌باشد. می‌فرماید ای مؤمنان! دربرابر رفتار منکران آرام باشید، مطمئن باشید که همه ـ سرانجام ـ به نتائج کردار دنیوی خود (خوب یا بد) نزد خدا می‌رسند.

(۱۶و۱۷) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِىٓ إِسْرَاءِيلَ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحُكْمَ وَ ٱلنُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ . وَ ءَاتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَمَا ٱخْتَلَفُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ .

« **و به یقین به فرزندان اسرائیل کتاب و حکم و پیامبری دادیم و از پاکیزه‌ها روزی‌شان دادیم و آنها را بر مردم روزگار**(شان) **برتری بخشیدیم** » « **و دلایل روشنی از أمر**(دین) **به آنها عطا کردیم؛ و اختلاف نکردند،**

مگر بعد از آنکه علم (و آگاهی) **سویشان آمد؛** (و این) **از سر سرکشی** (و حسدی) **بود که در میانشان بود؛ همانا خداوندت روز رستاخیز ــ در آنچه اختلاف می‌کردند ــ بینشان داوری خواهد کرد »**،

یعنی خداوند به بنی‌اسرائیل نیز با کتابی که عطا کرد و پیامبرانی که بینشان برانگیخت، همان نصایح (آیات قبل) را کرد و آنها را به عبرت‌آموزی از آیات خدا دعوت نمود ولی آنها اختلاف کردند و برخلاف یکدیگر برخاستند و این امر نیز از سرغفلت ومسامحه و خطای فکری نبود، بلکه نتیجه‌ی خودخواهی‌ها و حسدی بود که نسبت به یکدگر داشتند (بقره/۲۱۳ و آل عمران/۱۹). چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است: **اوّل** آنکه ذکر نعمت معنوی (کتاب و حکمت و پیامبر) قبل از ذکر نعمت مادّی آمده است. **دوّم** آنکه «روزی بخشیدن از پاکیزه‌ها» احتمالاً دراشاره به آیه‌ی۵۷ سوره‌ی بقره می‌باشد.[1] **سوّم** آنکه دوران برتری وشکوفایی بنی‌اسرائیل درجهان و سپس اشـاره به افول آنها که در آیه‌ی شریفه آمده، مربوط به پیش از طلوع اسلام و به ترتیب در دوران داود[ع] و سلیمان[ع] و سپس تجزیه‌ی کشورشان در نتیجه‌ی اختلافات، می‌تواند باشد. **چهارم** آنکه آیه‌ی شریفه می‌رساند که اختلافات دینی، غالباً از حسّ جاه‌طلبی و رقابت‌های حسادت‌آمیز افراد ناشی می‌شود، نه از ندانستن و کمبود معلومات. به عبارت دیگر مشکل غالب افراد وقتی بر موضعی پای می‌فشرند، نه فکری بلکه روحی و نتیجه‌ی دلبستگی‌ها و مأنوسات خارج از کتاب است.

(۱۸و۱۹) **ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ . إِنَّهُمْ لَن يُغْنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ وَإِنَّ ٱلظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۖ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُتَّقِينَ .**

« **آنگاه تو را بر شریعتی از أمر**(دین) **گماردیم؛ پس آن را پیروی کن؛ و هوس‌های نادانان را دنبال مکن** »
« **بی‌تردید آنها ــ دربرابر خدا ــ هیچ کاری برای تو نتوانند کرد و به راستی ظالمان، برخی یاران و دوستانِ برخی دگرند؛ و خدا یاور متّقیان است** »،

یعنی اینک که پیامبر اسلام[ص] به نعمت نبوّت و شریعت متنعّم شـده و پیروان او که مؤمنان به آیات خدا می‌باشند، نباید به راه بنی‌اسرائیل رفته، به اختلاف و تجاوز به حقوق یکدیگر بپردازند، بلکه شایسته است که از سرنوشت بنی‌اسرائیل درس عبرت گیرند و در راه وحدت بکوشند. قابل توجّه اینکه دیانت عیسی[ع] در حقیقت مایه‌ی إکمال دیانت موسی[ع] بوده و شریعت مستقلّی که پس از آن پدید آمد، همان شریعت اسلام است. ازاین‌رو پیامبر اسلام[ع] و پیروانش را ــ درطول تاریخ ــ به استقامت در أمر دین سفارش نموده از پیروی خواسته‌های نابجای منکران و تأثیرپذیری از آنها برحذر می‌دارد. می‌فرماید منکران، دوستان و یارانِ حقیقی شما مردم مؤمن نیستند، بلکه با یکدیگر دوستی و همیاری دارند. چند نکته در مورد آیات شریفه شایان توجّه است:

---

(۱) ــ ... **وَ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** ... = بر شما ترنجبین و بلدرچین فرو فرستادیم (و گفتیم) از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید ... (بقره/۵۷).

اوّل آنکه واژه‌ی «**شَرِیعَة**» در اصل به معنی «راهی است که برای رسیدن به آب احداث می‌کردند تا خود را به آن برسانند». واژه‌ی مزبور اصطلاحاً به معنی «راه و روش دینی» آمده که انتظار می‌رود انسان را به هدایت برساند.

دوّم آنکه از عبارت «**فَاتَّبِعْهَا** . . . .» در مقطع آیه‌ی ۱۸ مستفاد می‌شود که **اوّلاً** پیامبر[ص] نیز مانند همه‌ی افراد اُمّت مکلّف به پیروی از احکام دین است و فرا قانون نیست و **ثانیاً** هر حکم و نظری با شریعت (قرآن و سنّت) نخواند، حجّیّتی ندارد.

سوّم آنکه واژه‌ی «**لَن يُغْنُوا** = هرگز بی‌نیازت نمی‌کنند»، یعنی ای محمّد (و ای پیروان او) اگر به راه و روش منکران میل کنید سزاوار عذاب می‌شوید و آنها هرگز نمی‌توانند عذاب را از شما بگردانند.

(۲۰) هَٰذَا بَصَآئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ .

« **این** (قرآن) **مایه‌ی بینش‌ها برای مردم و هدایت و رحمتی برای اهل یقین است** »،

آیه‌ی شریفه در موضع نتیجه‌گیری از آیات گذشته است. می‌فرماید این اندرزهای قرآنی مایه‌ی روشنی فکر و هدایت آدمی به سوی حقایق است و واقعیّات را برای همگان بیان می‌کند. ولی رحمت و هدایت إلهی ازطریق آن، نصیب کسانی می‌شود که جویای حقیقت بوده و بخواهند به «**یقین**» برسند. (واژه‌ی «**بَصَائِر**» جمع «**بصیرت**» به معنی «بینایی فکری و بینش» است).

بخش سوّم

(منکران معاد در گمراهی و محروم از سعادت اُخروی)

(۲۱) أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ .

« آیا کسانی که به کارهای زشت پرداختند، پنداشتند که آنها را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند؟ (به گونه‌ای که) **زندگی آنها و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می‌کنند »،**

درآیات قبل سخن از «روز رستاخیز» رفت و آیه‌ی فوق فصل جدیدی در این ارتباط می‌باشد. می‌فرماید زندگی و مرگ بدکاران ومؤمنانِ نیکوکار، یکسان نیست. یعنی این دو دسته، چه در زندگی دنیا و چه در رویدادهای پس‌از مرگ، از هم متمایزند و کمی دقّت، تفاوت‌های دو دسته‌ی مزبور را در همین جهان نیز ـ چه از نظر نیّات و چه به لحاظ روحیّات وأعمال ـ نشان می‌دهد. گویی درساختمان وجودی دو دسته افراد، تفاوت هایی به وجود می‌آید که دستگاه طبیعت ـ با تأثیراتی که از آثار نیّات و اعمالشان بر آنها می‌نهد ـ آنها را به سوی دو عالمِ مجزّا می‌راند. در همین زمینه همچنین فرموده «**أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ** = آیا مؤمنان نیکوکار را مانند مفسدان در زمین قرار می‌دهیم؟ یا متّقیان را همطراز بدکاران؟» (ص/۲۸).

(۲۲) وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

« و خدا آسمان‌ها و زمین را به حقّ آفرید؛ و تا هر نفسی به سبب دستاوردش جزا بیند و به آنها ستم نگردد »،

آیه‌ی شریفه توضیح مقطع آیه‌ی قبل است. می‌فرماید «درست» و «غلط» و «فساد» و «صلاح»، در عالم یکسان نیست و کسانی‌که این‌گونه می‌اندیشند (و در نتیجه هر کاری را در پی لذّت و مقصود بلااشکال می‌شمرند) توجّه ندارند که در عالم حکمت‌آمیزی قرار دارند که همه‌ی پایه‌های آن بر حق استوار است؛ از عالم تکوین و امور پیرامونی انسان گرفته تا شرایط و فعل و انفعالات وجودی و درونی او و تطبیق این دو با یکدیگر. بنابراین زندگی و تصمیمات و اقدامات آدمی، «بیهوده» نیست و سرانجامی دارد که مستقیماً از حکمت مستولی بر عالم نتیجه می‌شود.

(۲۳) أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ .

« **پس آیا دیده** (و توجّه کرده)**ای کسی را که هوای**(نفس)**اش را معبود خود قرارداده و خدا او را ـ با علم** (و آگاهی) **ـ به گمراهی سِپُرَد و بر گوش و قلبش مُهر نهاد و بر دیده‌اش پرده افکند؟ پس چه کس او را بعد از خدا هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟** »،

آیه‌ی شریفه درتوضیح وضع وحال کسانی‌است که درآیه‌ی پیشین آنها را از«مؤمنان» تفکیک نمود و «بدکار» شمرده است.

متأسّفانه بسیاری از مفسّران به ظرافت تعبیراتی که در این آیه به‌کار رفته توجّه نکرده و برخی ـ مانند زمخشری ـ آنها را ازجمله‌ی مجازات شمرده‌اند و برخی دیگر همچون اسکندرانی که أشعری مذهب است، تقریباً مفهوم جبر از آنها استنباط کرده‌اند. امّا مختصر دقّت درآیه دو مقوله‌ی مجزّا را نشان می‌دهد : (۱) «**هوی‌پرستی**» که به اشخاص نسبت داده شده و می‌فرماید این‌گونه افراد هوی و هوس خویش را همچون معبودشان شمرده‌اند؛ تسلیم کامل هوای نفسشان گردیده و در دریای هوس‌های خود غرق شده اند. (۲) «**عکس‌العمل إلهی**» که نتیجه‌ی کردار آنهارا به صورت «سلب توفیق» از ایشان به نمایش می‌گذارد؛ می‌فرماید این‌گونه افراد بنا به قوانین تکوینی خدا ـ که با علم و آگاهی (و نه از سر ظلم و بی‌خبری) در وجود آدمی نهاده ـ گوش حقیقت شنو وچشم حقیقت بینشان کر وکور می‌شود و بر قلب و وجدان طبیعی آنها مُهرمی‌خورد؛ به طوری‌که دربرابر سخن‌حقّ نفوذ ناپذیر می‌شوند؛ چنانکه در مورد مردم معاند فرموده «**خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** = خدا بر قلب‌هایشان مُهر نهاده» (بقره /٦) و در توصیف منحرفان بنی‌اسرائیل که به آزار موسی ع می‌پرداختند فرموده «**فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ** = چون منحرف شدند خدا دل‌هایشان را منحرف کرد» (صفّ /۵).

(٢٤) وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ .

« **و گفتند: زندگی جُز زندگی دنیای ما نیست؛** (گروهی) **می‌میریم و** (گروهی) **زنده می‌شویم و به جُز روزگاران چیزی ما را هلاک نمی‌کند؛ و به این**(مطلب) **دانشی ندارند و جُز گُمان** (منطقی) **ندارند** »،

سخن درمورد هوی‌پرستان مذکور در آیه‌ی قبل است و انکار آنان را در قبال معاد توصیف می‌کند. می‌فرماید واقع عقیده‌ی آنها این است که جُز همین زندگی و مرگ ظاهری، أمر دیگری در کار نیست؛ آدمیان پا به عرصه‌ی حیات می‌گذارند و با مرور زمان زندگی می‌گذرد و به انتها می‌رسد وبعد هم هیچ! می‌فرماید در این عقیده دانشی ندارند و فقط حدس و گمان را دنبال می‌کنند. عطف توجّه به دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه بی‌تناسب نیست:

اوّل آنکه ضمیر مؤنّث «**هِيَ**» در «**مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا**» به «**حیات**» برمی‌گردد و معنایش این است که «ما به هیچ حیاتی جز حیات دنیوی قائل نیستیم»؛ «**نَمُوتُ وَ نَحْيَا**» سالخوردگان ما می‌میرند و نوزادان ما قدم به زندگی می‌گذارند.

دوّم آنکه مفسّران ذیل آیه‌ی فوق با توجّه به واژه‌ی «**دَهْر**= روزگار» در آیه، حدیثی از پیامبر ص نقل کرده‌اند

که «**لاتَسُبُّوا الدَّهْر فَإِنَّ اللهَ هُو الدَّهْر**= به روزگار ناسزا مگویید که خدا همان روزگار است». یعنی آنکس که حیات می‌بخشد و می‌میراند، خداوند دانا و توانا است که ملحدان به خطا نام او را روزگار نهاده‌اند.

(۲۵) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱئْتُواْ بِـَٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« **و چون آیات روشنگر ما بر آنها تلاوت شود، حجّتشان جُز این نیست که گویند: پدران ما را** (زنده کرده) **بیاورید، اگر راست می‌گویید** »،

یعنی آنگـاه کـه انکارورزان، به آیات قرآن مبنی برحکمت خدا درخلقت و سرانجامی در عالم تذکّر داده می‌شوند، عکس العملشان از جمله این است که گویند اگر راست می‌گویید، پدران ما را بازآورید! و این سفسطه‌ی آنها بدین می‌ماند که مثلاً در فصل پائیز یا زمستان برای کسی که بهار را ندیده وصفِ بهار شود وآنگاه او انتظارداشته باشد که در همان شرایطِ سرما، به یکباره بهار بیاید! غافل از آنکه هر امری در طبیعت، زمان خاصِّ خود را دارد و این خِرَد آدمی است که می‌تواند از شواهد و مقدّمات به «نتایج» برسد. از این‌رو آیات شریفه از بی‌دانشی این‌گونه افراد سخن گفته و دو آیه بعد نیز بر تذکّراتی در همین محور پیش می‌رود.

(۲۶) قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ .

« **بگو: خداست که شما را زندگی می‌بخشد سپس می‌میراند؛ آنگاه شما را به سوی روز رستاخیز ـ که شکّی در آن نیست ـ گِرد می‌آورد، ولی بیشتر مردمان درک** (این حقیقت) **نمی‌کنند** »،

یعنی بهار جهان ـ بعد از این پاییز و زمستان زندگی ـ خواهد آمد و نه «روزگاران» بلکه خداست که حیات می‌بخشد و مرگ می‌آورد و در بهار قیامت همگان را زنده کرده جمع خواهد آورد و به نتایج کامل اعمالشان می‌رساند؛ ولی اکثرمردم نمی‌خواهند این حقیقت را بفهمند.

شایان توجّه این‌که در قرآن از روز قیامت به «**يَوْم الْجَمْع** = روزی‌که همه‌ی خلایق گرد آورده می‌شوند» یاد شده (شوری/۷ و تغابن/۹) و منظور از «**لَا رَيْبَ فِيهِ**»، حتمیّت قیامت است، نه آنکه فقط امکان وقوع داشته باشد.

(۲۷) وَ لِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ .

« **و سلطنت آسمان‌ها وزمین از آنِ خداست و روزی که قیامت برپا شود ـ در آن‌روز ـ باطل‌اندیشان زیان خواهند دید** ».

منظور از «**السَّاعَةُ**» چنانکه مکرّر دیده‌ایم، هنگام وقوع قیامت است (انعام/۳۱) و مسلّماً از آنجا که مالکیّت و حاکمیّتِ جهان دردست خداست، بر او سهل است که مردگان را به حیات نوین آورد. به بیان دیگر آسمان‌ها و زمین آفریننده و فرمانروایی قدرتمند و حکیم دارد و قیامت به فرمان او به پا خواهد شد و آنها که در پی سودها و لذائذ زودگذر زندگی انکارش نمودند، هنگام ظهور رستاخیز به خسارت خواهند رفت.

بخش چهارم

(خسرانِ بدکاران در سرانجام عالم)

(۲۸) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **و** (در آن روز) **هر اُمّتی را به زانودرآمده می‌بینی؛ هر دسته به سوی کتاب خود** (پرونده‌اش) **فرا خوانده شود** (و گفته می‌شود که) **امروز در برابر آنچه می‌کرده‌اید** (به طور کامل) **جزا می‌بینید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود «**وَ يَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ** = روزی‌که قیامت برپا شود» باطل‌اندیشان در آن روز زیان می‌بینند، آیه‌ی فوق در شرح خسران انکارورزان در آخرت است.

می‌فرماید در آن روز هر گروهی، دربرابر عظمت و قدرت إلهی به زانو درمی‌آیند. یعنی همه‌ی پشتوانه‌ها و اعتبارات دنیوی از کفشان رفته، هیچ حاکمیّتی بر آنها جُز فرمان خدا مستولی نیست. آنگاه هر اُمّتی یعنی هر جماعتی از افراد که با یکدگر هماهنگ بوده‌اند، به سوی پرونده‌ی کلّی اعمالشان فراخوانده می‌شوند؛ سپس هرکس به نتایج کامل اعمال خود بالأخص می‌رسد، چنانکه فرموده‌است «**اِقْرَأْ كِتابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** = کتابت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خویشتن باشی» (إسراء/١٤).

(۲۹) هَٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **این کتاب ماست که به حقّ بر**(علیه)**شما سخن می‌گوید؛ همانا ما از آنچه می‌کردید نسخه برمی‌داشتیم** »،

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، درباره‌ی محاکمه‌ی مجرمان دنیوی بر اساس پرونده‌ی اعمال آنهاست. واژه‌ی «**نَسْتَنْسِخُ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «نسخه برداری» است، یعنی ثبت و ضبط کاملِ أعمال. گویی در فضای اطراف ما گفته ها و اعمالمان انعکاس یافته و به نحوی ـ توسّط نیروهای تابع فرمان إلهی ـ ضبط می‌شود. چنانکه فرموده «**وَ كُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِى عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا**= و هر انسانی سرگذشتش را به گردنش آویخته‌ایم و روز رستاخیز برای او نامه‌ای بیرون آوریم که آن را مفتوح بیند» (اسراء/١٣).

(۳۰) فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِى رَحْمَتِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ .

« **أمّا سپس کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، خداوندشان آنان را در رحمت خود وارد سازد؛ این همان کامیابی آشکار است** »،

در پی آیات قبل که به دسته‌بندی بدکاران در صحنه‌ی آخرت اشاره داشته و از مجازات آنها سخن گفت، در آیه‌ی فوق، از وضع اُخروی مؤمنان نیکوکار سخن به میان آورده است.

شایان توجّه این‌که به جای لفظ «بهشت» خداونـد از «رحمت» خود سخن گفتـه کـه جامع‌تر به نظر می‌رسد و شامل مواهب مادّی و معنوی هردوست. البتّه لازمه‌ی دخول در«رحمتِ» إلهی در آخرت این است که افراد خود در دنیا اهل طاعت و رحمت بوده باشند، و (درمقایسه با آیه‌ی بعد) مردمانی منصف و متواضع در برابر حق، شمرده شوند.

(۳۱) وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَفَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ وَكُنتُمۡ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ .

« **و أمّا کفرورزان** (را گوید:) **آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟ پس شما** (در برابرشان) **استکبار ورزیدید و قومی گُنَهکار بودید** »،

آیه‌ی شریفه شکل ملامت و سرزنش دارد و نشان می‌دهد که اهل جهنّم در آخرت کسانی‌اند که خودخواهی‌ها و تکبّرشان در دنیا اجازه نمی‌داد در برابر آیات إلهی سرفرودآورند .

(۳۲) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱلسَّاعَةُ لَا رَيۡبَ فِيهَا قُلۡتُم مَّا نَدۡرِي مَا ٱلسَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُسۡتَيۡقِنِينَ .

« **و زمانی‌که گفته می‌شد: وعده‌ی خدا حقّ است و شکّی در قیامت نیست، می‌گفتید: ما چه می‌دانیم قیامت چیست ؟ همانا گمانی** (در این‌باره) **داریم و یقین نمی‌کنیم** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به مورد استکبار مستکبران در دنیاست. بخش اوّل آیه، بروز خارجی استکبار درونی کفرورزان‌را نشان می‌دهد که در برابر هُشدارهای ظهور قیامت با بی‌اعتنایی می‌گفتند «**ما نَدْرِی مَا السَّاعة** = ما چه می‌دانیم قیامت چیست ؟» و بخش دوّم وصف حالت درونی آنهاست که ــ به علّت همان استکبارها ــ به یقین نمی‌رسیدند.

(۳۳) وَبَدَا لَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ .

« **و بدی‌های اعمالشان بر آنها آشکار گردد و آنچه را به‌استهزاء می‌گرفتند احاطه‌شان می‌کند** »،

می‌فرماید منکران و تردیدورزانِ درباره‌ی آخرت، عاقبت اعمال سوئی را که ــ در نتیجه‌ی انکار معاد ــ در دنیا مرتکب می‌شدند، در آخرت می‌بینند. بدین‌ترتیب برخی لفظ «**جزاء**» را در آیه در تقدیر گرفته و گفته‌اند که «کیفر» اعمال بدشان بر آن ناباورانِ آخرت، در قیامت آشکار می‌گردد. ولی برخی آیه‌ی فوق و امثال آن را در قرآن مبنی بر ظهور و تجسّم اعمال در آخرت دانسته‌اند، چنانکه فرموده «**وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا** = و هر عملی را که انجام داده‌اند حاضر یابند» (کهف/٤٩) و «**يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوَءٍ** = روزی‌که هرکس آنچه از اعمال خیر و سوء انجام داده، حاضر بیند» (آل‌عمران/۳۰). طبری نیز بر این قول رفته و درباره‌ی آیه‌ی فوق (جاثیه/۳۳) می‌گوید «در آن‌صحنه‌ی قیامت کارهای زشت و شرارت‌آمیز آنها ظهور می‌کند».

(۳٤) وَقِيلَ ٱلْيَوْمَ نَنسَىٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَـٰذَا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّـٰصِرِينَ .

« و گفته شود: امروز ما شما را از یاد می‌بریم همان‌گونه که شما دیدار امروزتان را به فراموشی سپردید؛ و جایگاهتان آتش است و هیچ یاوری ندارید »،

واژه‌ی «**نَنْسَىٰ**» از مصدر «نسیان» به معنی «فراموشی» است. امّا البتّه خداوند چیزی را فراموش نمی‌کند (**وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** = و پروردگار تو فراموشکار نیست ـ مریم/٦٤)؛ لذا لفظ «**نَنْسَىٰ**» را در اینجا باید کنایه از بی‌اعتنایی و بی‌توجّهی دانست. خصوصاً آنکه طرف مقابل نیز اصولاً اعتقادی به قیامت نداشته تا فراموشش کند! لذا آیه را درواقع باید چنین درنظر گرفت که خداوند در قیامت به منکران آخرت پیام می‌دهد «امروز شما مورد بی‌اعتنایی ما قرار دارید همانگونه که شما (در دنیا) به ملاقات امروزتان بی‌اعتناء بودید». از سوی دیگر شایان توجّه است که در آیه صنعت «مُشاکله» به کار رفته و «جزای اعمال» را در برابر نفس «أعمال» نهاده است (اعراف/٥١ و سجده/١٤).

(۳۵) ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ ٱتَّخَذْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۚ فَٱلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .

« این، از آن‌روست که آیات خدا را به استهزاء می‌گرفتید و زندگی دنیا شما را بفریفت؛ پس امروز نه از آن (دوزخ) **بیرون آورده می‌شوند و نه عذرشان پذیرفته گردد »،**

یعنی، برخلاف مستکبران دنیا، خداوند در قیامت توبه‌نامه و درخواست عفو از کسی نمی‌خواهد، بلکه بر مبنای لیاقت افراد اراده فرموده و عمل می‌کند. تعبیر «**يُسْتَعْتَبُونَ** = عذرشان پذیرفته نشود» در قرآن سابقه دارد چنانکه می‌خوانیم « **فَيَوْمَئِذٍ لَايَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ** = آن روز (قیامت) کسانی‌که ستم کرده‌اند، پوزش‌خواهی و عذرآوری‌شان سودشان ندهد» (روم/٥٧).

(۳۶و۳۷) فَلِلَّهِ ٱلْحَمْدُ رَبِّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلْأَرْضِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ . وَلَهُ ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« پس (برترین) **ستایش از آنِ خداست، خداوندگار آسمان‌ها و خداوندگار زمین و خداوند جهانیان » « و بزرگی در آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و همو شکست‌ناپذیر و حکیم است »،**

سوره با **حَمْد** و اظهار عظمت خداوند پایان یافته همچنانکه با ذکر دو صفت «**عزیز**» و«**حکیم**» إلهی آغاز شد. کارهای خدا همه به حقّ و از سر عدل و درستی است و ذات أحدیّت با طلب توبه‌نامه‌ها و امثال آن به مانند دیکتاتورهای عالم تشفّی قلب نمی‌طلبد و از این‌رو ستایش مطلق ازآنِ اوست، چنانکه دردعا گفته‌اند «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مِنْ أوَّلِ الدُّنْيَا إلَى فَنَاءِهَا وَ مِنَ الآخِرَةِ إلَى بَقَائِهَا** = ستایش خدای را است از آغاز دنیا تا پایان آن و از ابتدای آخرت تا پایندگی آن!».

سوره‌ی أحقاف

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های **مکّی** است. نام آن ـ اَحقاف ـ برگرفته از بیستمین آیه‌ی سوره است که سرزمین شنزاری در عربستان و محلّ سکونت قوم عاد بوده است.[۱] محتوای سوره، به سه موضوعِ اساسی «توحید عبادت» ، «معاد» و «وحی قرآنی» پرداخته است.

درارتباط با «**توحید عبادت**» از قوم عاد یاد می‌کند که (همچون قریش) در برابر پیامبرشان ایستادگی کرده به فساد وتباهی می‌پرداختند و دچار هلاکت شدند و معبودها و تکیه‌گاه‌هایی که اختیارکرده‌بودند، کارسازشان نبود. ازسوی دیگر نشان می‌دهد که برخی موجودات پنهان(جنّ‌ها) چون با پیامبراسلام[ص] مرتبط شده سخن قرآن را (در توحید عبادت) از او شنیدند، ایمان آورده تصدیق حق کردند و بر این پایه نتیجه گرفته می‌شود که هرچند انسان‌هایی آشنا به زبان انبیاء دعوت قرآن را (به توحیدعبادت) به دلیل بی‌انصافی نمی‌پذیرند، أمّا گاهی موجودات غیرانسانی بنا به انصافشان، پذیرای این دعوت می‌شوند.

در زمینه‌ی «**معاد**» ابتدا از باطل نبودن آفرینش جهان و هدفداری خلقت سخن گفته مشرکان را از روزی که شرک جاهلانه‌ی آنها مورد مؤاخذه قرار خواهدگرفت، بیم می‌دهد. سپس آدمی را از نعمت‌های إلهی که از بدو تولّد ارزانی او می‌گردد یادآور می‌شود. آنگاه اشاره دارد که انسان‌ها، برخی رو به‌کفر رفته و برخی ایمان می‌آورند و منکران علی‌رغم آنکه از روزی خدا بهره‌مندند، ولی با زندگی غیرمسئولانه به فساد و تباهی پرداخته و سرانجام، نتیجه‌ی اعمال ناپسند خود را خواهند دید.

درباره‌ی «**وحی قرآنی**» به موضوع نبوّت پیامبراسلام و اینکه او قرآن را از خود نساخته پرداخته است؛ خاطرنشان می‌سازد که آن‌حضرت نودرآمد پیامبران نیست و وحی و رسالت در عالم بی‌سابقه نبوده است و در این ارتباط از کتاب موسی[ع] که پیش از قرآن إمام خلق بوده یاد می‌کند. در پایان سوره، بحث آغازین درمورد «معاد» مجدّداً مطرح شده ازقیامت و مسئولیّت

---

(۱) ـ طبری آورده که «أحقاف» سرزمین شنزاری بین عمّان تا حضرموت و مشرف به دریا بوده است.

انسان در آن‌صحنه سخن می‌گوید و پیامبر (و پیروانش) را بر پایداریِ در دعوت پیام می‌دهد. تصریح می‌نماید که منکران حقایق به‌زودی خود را در صحنه‌ی آخرتَ خواهند یافت و در آنجا دچار خسارت عظیم خواهند شد.

با توجّه به موارد فوق‌آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۶)؛ **دعوت مردمان به عبادت انحصاری خدا و خسران مشرکان در آخرت**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۰)؛ **منشأ إلهی قرآن و هشدار به منکران**

بخش سوّم (آیات ۱۱ تا ۱۶)؛ **کتاب موسی**ع**، مایه‌ی هدایت مردم پیش از قرآن**

بخش چهارم (آیات ۱۷ تا ۲۰)؛ **والدین خیرخواه و فرزند ناسپاس**

بخش پنجم (آیات ۲۱ تا ۲۸)؛ **اشاراتی به ماجرای قوم عاد**

بخش ششم (آیات ۲۹ تا ۳۵)؛ **بهره‌یابی موجودات پنهان از قرآن و تذکّر به منکران.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(دعوت مردمان به عبادت انحصاری خدا و خسران مشرکان در آخرت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) حمٓ .

« حاء . میم »،

این سوره نیز مانند سایر سوره‌های «حوامیم» (جاثیه ، دُخان ، زُخْرُف ، شوری ، فُصِّلَتْ و غافر) با حروف مقطّعه‌ی فوق، در اشاره به نام‌های إلهی (مانند **حمید** و **مجید**) آغاز شده[1] و از حیث زمان و مضمون هم با سوره‌های مزبور شبیه و هم أفق است.

(۲) تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ .

« فروفرستادن این کتاب از سوی خدای شکست‌ناپذیر و حکیم است »،

به مانند سوره‌ی جاثیه، در این سوره نیز پس از اشاره به حروف الفباءِ مذکور در آیه‌ی قبل (معرِّف نام‌های إلهی) بر منشأ إلهی قرآن تأکید داشته و می‌فرماید همان خدای **عزیز** و **حکیم** است که این آیات قرآنی را فرو فرستاده؛ پس باید درس عزّت و حکمت خدا را در این کتاب خواند و فرا گرفت.

(۳) مَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَمَّآ أُنذِرُواْ مُعۡرِضُونَ .

« ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن‌دو است، جُز به‌حقّ و (محدود) **به زمانی معیّن نیافریدیم؛ و کسانی که کفر ورزیدند از آنچه بیم داده شده‌اند رویگردانند »،**

پیش از این، در سوّمین آیه‌ی سوره‌ی جاثیه از نشانه‌های عبرت‌آموز در آسمان‌ها و زمین برای مؤمنان سخن رفت و در اینجا به فلسفه‌ی خلقت آسمان‌ها و زمین اشاره دارد.

---

(۱) ـ این قول در تفسیر حروف مقطّعه، معروف است و تحقیق کامل در این‌باره را در آغاز سوره‌ی بقره آورده‌ایم.

می‌فرماید خلقت آسمان‌ها و زمین (و موجودات آنها) **أوّلاً** به حقّ بوده و بیهوده‌کاری در امر آفرینش نیست، بلکه همه‌ی اجزاءِ جهان هستی بر اساس مقصود و منظور حکیمانه‌ای آفریده شده است. **ثانیاً** این آفرینش ـ همانگونه که آغازی داشته ـ پایانی دارد وأزلی وأبدی نیست. أمّا مردم معاند وکافرپیشه، علی‌رغم همه‌ی آثار علم و حکمت که در طبیعت مشاهده می‌شود، تصوّر دارند که همه‌ی آن دقایق مُدبِّرانه در خلقت، بیهوده بوده و به بی‌حکمتی می‌انجامد و پایان کار انسان همین صحنه‌های دنیاست!

(٤) قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِۖ ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ .

« **بگو: مرا بازگویید آنچه را غیر خدا** (به نیایش و بندگی) **می‌خوانید، نشانم دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا مشارکتی در** (آفرینش) **آسمان‌ها داشته‌اند؟ کتابی** (بر آن مبنا) **پیش از این** (قرآن) **یا بازمانده‌ای از دانش برایم آورید، اگر راست می‌گویید** »،

واژه‌ی «**أَ رَأَيْتُمْ**» در آیه‌ی شریفه، کلمه‌ای مرکّب از همزه‌ی استفهام و فعل ماضی «**رَأَيْتُمْ**» از مصدر «رَأی» به معنی «دیدن و شنیدن» است. بدین‌ترتیب رویهمرفته واژه‌ی «**أَ رَأَيْتُمْ**» یعنی «آیا اندیشه و توجّه کرده‌اید؟» و جمله‌ای است که عرب از آن به «به من خبر دهید یا مرا بازگویید» نیز تعبیر می‌کند. واژه‌ی «**أَثَارَة**» به معنی «نشانه و اثری است که از هرچیزی باقی مانده است». از این‌رو طبری «**أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ**» را در آیه‌ی شریفه، به معنای «بقایا و أثر علمی» دانسته و می‌گوید این واژه (و معنا) در کلام عرب مشهور است.

آیه‌ی شریفه پس از اشاره‌ای به «معاد» در آیه‌ی قبل، به «توحید عبادت» پرداخته است. می‌فرماید مردمان به آنچه غیرخدا می‌خوانند (و تصوّر دارند که آنها می‌توانند ـ ورای اسباب طبیعی ـ مؤثّر به حالشان باشند) لحظه‌ای توجّه کرده بیاندیشند. ببینند که آیا آنها نقشی در آفرینش داشته‌اند؟ آیا خدا در کتابی آورده که آنها چنین مقامی دارند؟ آیا اثری از علم، حکم می‌کند که آدمی موجودات محدود زمینی را به مشارکت در آفرینش زمین و آسمان ارتقاء دهد؟ البتّه خیر.

شایان توجّه این‌که بنا به قرآن، مشرکان عرب خلقت آسمان‌ها و زمین را منحصر به خداوند دانسته (مؤمنون/٨٩←٨٤) مقام خالقیّت برای بت‌ها یا معبودان خود قائل نبودند. از این‌رو قرآن همین اعتقاد آنها را مأخذ قرار داده نتیجه می‌گیرد که پس موجوداتی که در کار خلقت مؤثّر نیستند، نباید پرستش و عبادت شوند، بلکه این مقام در شأن قدرتی خلاّقه و فوق طبیعت است که همه‌ی هستی از اوست.

(٥) وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ .

« **و گمراه‌تر از آنکه غیر خدا کسی را می‌خواند که تاروز قیامت** (هم) **او را پاسخ ندهد، کیست؟ و آنها** (معبودانشان) **از دعای ایشان غافل** (و بی‌خبر)**اند** »،

یعنی این عین گمراهی است که آدمی خدایی را که این‌همه آثار زمینی و آسمانی بر وجود او دلالت دارند رها کرده به موجودات بی‌أثر روی آورَد و سمبل‌ها و مظاهری را از شخصیّت‌ها یا فرشتگان اتّخاذ کرده دربرابرشان به دعا و نیایش پردازد، درحالی‌که آنها نه صدای او را می‌شنوند و نه حتّی از وجود وی و استغاثه‌هایش باخبرند!

جالب است که صاحب تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی فوق آورده که «از این آیه به دست می‌آید که همه‌ی موجودات، و لو جامدات نیز دارای مرتبه‌ای از حیات و شعورند؛ چرا که بت‌ها با آنکه از جامدات‌اند، این آیه به آنها نسبت شعور داده زیرا "غفلت" از ویژگی‌های موجودات ذی‌شعور است». به نظر می‌رسد که مفسّر محترم توجّه نداشته‌اند که بت‌های بت‌پرستان عرب برای آنها ـ در واقع ـ «موضوعیّت» نداشته، بلکه «مظهریّت» داشته‌اند و آنان را سمبل‌های شخصیّت‌ها و یا فرشتگان إلهی به منزله‌ی دختران خداوند، می‌شمردند.

(٦) وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمْ أَعْدَآءً وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمْ كَٰفِرِينَ .

« **و چون مردمان** (در قیامت) **گِرد آورده شوند** (معبودانشان) **دشمنانشان باشند و عبادتشان را انکار می‌ورزند** »،

در اینجا نیز بسیاری از مفسّران شیعه وسنّی آن احوال را از آنِ بت‌ها پنداشته وتصوّر کرده‌اند که خداوند روز رستاخیز در بت‌ها روح می‌دمد و آنها زنده شده از پرستندگان خود بیزاری‌می‌جویند! درحالی‌که برخی از آیات قرآن نشان می‌دهد که مشرکان قریش به فرشتگان و شخصیّت‌هایی در پس بت‌هایشان قائل بودند و به خیال شفاعت آن شخصیّت‌ها یا فرشتگان بود که در برابر بت‌ها ـ به عنوان سمبل‌های ایشان ـ مراسم عبادی برپا می‌داشتند. چنانکه آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی إسراء [**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ** = آن‌کسانی را که ایشان می‌خوانند، ـ هر کدام‌شان که مقرّب‌تر باشند ـ به سوی پروردگارشان وسیله (قرب و منزلت) می‌جویند و به رحمت او امیدوار و از عذابش بیمناکند] بر این‌مدّعا دلالت دارد و همچنین آیه‌ی ٤٠ سوره‌ی سبأ بر فرشته‌پرستی مشرکان عرب گواهی می‌دهد وأصولاً هیچ‌کسی فکر نمی‌کند که سنگ و چوب بی‌جان منجی او تواند بود بلکه مشرک، برای آنها مظهریّت قائل است، نه موضوعیّت. (شایان توجّه این‌که از واژه‌ی «**حُشِرَ**» در آیه‌ی ٦ احقاف، "احضار و اجتماع" مستفاد می‌شود، چنانکه فرموده «**يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ** = روز قیامت از احضار شوندگان خواهد بود» ـ قصص/٦١).

بخش دوّم

(منشأ إلهی قرآن و هشدار به منکران)

(۷) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ .

« و چون آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود، کسانی که چون (سخن) **حقّ به سویشان آمد انکارش ورزیدند، گویند: این سحری آشکار است »،**

درآیات قبل سخن ازاین بودکه مشرکان معبودهایی برای خود دردنیا برگزیده‌اند که دعای آنهارا نمی‌شنوند و مؤثّر به حالشان نیستند و روز قیامت عبادت آنها را انکار خواهند کرد (یعنی اعلام می‌دارند که شایسته‌ی عبادت نبوده‌اند). حال می‌فرماید وقتی این آیات روشن ـ که دلالتشان واضح است ـ بر این مردم مشرک خوانده می‌شود که گمراهی آنها را نشانشان می‌دهد، به جای آنکه انصاف داشته حقایق را بپذیرند، می گویند این کلام قرآن سحر و جادوست. معمولاً کسانی کـه دربرابر استدلالات مخالف، دلیـل ندارند ـ و ضمناً نمی‌خواهند دست از عقائدشان هم بردارند ـ راه اتّهام‌زنی پیش می‌گیرند و علّت این أمر همان روحیّه‌ی استکباری است که نمی‌گذارد انصاف نشان دهند. در آیات دیگر می‌فرماید «**مَايَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ** = هیچ پیام نوینی از خداوندشان به آنها نرسید مگر که به آن گوش داده و به بازیگری مشغول شدند» (أنبیاء/۲).

(۸) أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ كَفَىٰ بِهِۦ شَهِيدًۢا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ .

« آیا می گویند این (آیات) **را او** (به خدا) **بربسته است؟ بگو: اگر آن را** (ازخود) **بافته باشم، شما کاری ـ در برابر خدا ـ برایم نتوانید کرد؛ او به آنچه شما در آن به گفتگو می‌پردازید، آگاه‌تر است؛ کافی است که او میان من و شما گواه باشد؛ و او آمرزگار و مهربان است »،**

آیه‌ی شریفه عکس‌العمل دیگر مخالفان را دربرابر آیات قرآن ذکر می‌کند که می‌گفتند: این سخن‌ها را محمّد بربافته و به خدا نسبت می‌دهد! خداوند خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید به آنان بگو: من اگر از جانب خدا دروغی گفته باشم، موضوعی است که گریبانگیر خودم خواهد شد؛ و خداوند همه‌ی این سخنان را می‌شنود و رفتارها را می‌بیند و همین آگاهی و گواه بودن او کافی است که میان من و شما داوری کند[1]. (واژه‌ی «**تُفِيضُونَ**» از مصدر «إفاضـه» در اصل به معنی «ورود در کاری به قصد ایجاد رخنه و فساد» می‌باشد). ضمناً

(۱) ـ چنانکه خداوند عملاً داوری فرمود و حقّ را پیروز و سربلند نمود و باطل و بت‌پرستی را مضمحل ساخت.

آیه‌ی شریفه در انتها می‌فرماید «**خدا آمرزگار و مهربان است**» یعنی آنان را به بازگشت و توبه از افتراهای خود فرا می‌خواند.

همچنین شایان توجّه است که در مورد «**فَلاتَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللّهِ شَیْئًا** = شما در برابر خدا کاری برایم نمی‌توانید بکنید»، طبری می‌گوید یعنی اگر خداوند به خاطر دروغم مرا عقوبت کند، شما نمی‌توانید عقوبتِ خدا را از من دفع کنید. امّا به نظر ما ـ چنانکه گفته شد ـ آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که اگر من (پیامبر) سخنانی به نفع شما مردم گفته و به خاطر حُسن تأثیر مصلحت گرایی نموده آن را به خدا بسته باشم و آن‌وقت خدا به خاطر این دروغ مرا عقوبت کند، شما چه کاری دربرابر خدا می‌توانید برایم بکنید؟ پس مرا نسزدکه به خاطر هدایت شما از قول خدا دروغ گفته برای خود گرفتاری درست کنم! چنانکه امروزه نیز عدّه‌ای می‌گویند محمّد[ص] حرف‌های بدی نزده ولی اینکه خدا آن مطالب را گفته باشد، شوخی است! خداوند در برابر این سخنان می‌فرماید هیچ عاقلی ـ که معتقد به‌خدا باشد ـ به خاطرهدایت دیگران، عذاب إلهی را برای خود نمی‌خرد.

(۹) **قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ وَمَآ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** .

« **بگو: من نودرآمد پیامبران نیستم و نمی‌دانم با من و با شما چه** (رفتاری) **خواهد شد؛ جُز آنچه را به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم و به جُز بیم**(هُشدار) **دهنده‌ای آشکار، نیستم** »،

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید چنان نیست که پیامبری و دریافت وحی خدا بی‌سابقه باشد؛ پیش‌از پیامبر اسلام نیز خداوند پیامبرانی داشته است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اسلام دینی جدا از سایر ادیان نیست، بلکه وجه اصیل تمامی ادیان إلهی را دربر دارد. همانگونه که فرموده «**هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى** = این (پیامبر نیز) بیم دهنده‌ای از(جمله‌ی) بیم دهندگان نخستین است» (نجم/٥٦).

متعاقباً پیامبر[ص] فرمان یافته که صریحاً اعلام نماید من نمی‌دانم کارم با شما مردم معاند به کجا خواهد کشید و با من و شما چه رفتاری خواهدشد؟ چنانکه فرموده است: «**قُل لاأَقُولُ لَكُمْ عِندِى خَزَائِنُ اللّهِ وَ لاأَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لاأَقُولُ لَكُمْ إِنِّى مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا مَا يُوحَى إِلَىَّ** = بگو: به شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است، غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که فرشته‌ام؛ بجز وحی‌ای را که به من می‌رسد پیروی نمی‌کنم» (انعام/٥٠). البتّه در اینجا برخی مسلمان‌ها حسّاس شده و گفته‌اند که آیه نسخ گردیده و پیامبر[ص] می‌دانسته که او و پیروانش به بهشت رفته و مخالفانش جهنّمی خواهند شد. ولی دلیلی دردست نداریم که در زمان نزول آیه، پیامبر به قطع می‌دانسته که سرانجام، کارش با مخالفان به کجا می‌کشد؟ چنانکه حسن بصری گفته است آیه مربوط به دنیاست و پیامبر[ص] در دوران مکّه نمی‌دانسته کارش با مخالفانش به کجا خواهد کشید و طبری نیز بر این قول رفته است. اصولاً این ازجمله نشانه‌های صداقت پیامبر خداست که وحی إلهی را

هرچند در مواردی به محدودیّت‌هایی از او اشاره نماید (و ازجمله صریحاً دستور دهد که: **بگو من غیب نمی‌دانم**) بی کم و کاست اعلام داشته است.

(۱۰) **قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كَانَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ وَكَفَرۡتُم بِهِۦ وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثۡلِهِۦ فَـَٔامَنَ وَٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .**

« **بگو: مرا خبر دهید که اگر این** (قرآن) **از نزد خدا باشد و شما آن را انکار کرده باشید ـ و شاهدی از بنی‌اسرائیل بر حقّانیّتش گواهی داده و او ایمان آورده و شما استکبار ورزیده باشید ـ** (آیا شما ستمکار نیستید؟) **همانا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند** »،

در مورد عبارت «**أَ رَأَيْتُمْ**» ذیل آیه‌ی ٤ همین سوره توضیح داده‌ایم.

یکی از علمای یهود (عبدالله بن سلام) دعوت پیامبر^ص^ را بنا به انصافی‌که داشته پذیرفته بود. آیه‌ی شریفه خطاب به مشرکان مکّه می‌فرماید آیا این درست است که فرد بیگانه‌ای بنا به انصافش ایمان آوَرَد و آن‌وقت شما مردمانی‌که از نزدیک با پیامبر^ص^ آشنا بوده محمّد أمین‌اش می‌شناخته‌اید با لجاجت‌ها منکر حقّ شوید[۱] ؟! چنانکه در دوران معاصر نیز، چه بسا خارجیانی که اهل انصاف بوده‌اند و دربرابر قرآن تواضع داشته‌اند ولی از سوی دیگر افرادی با سابقه‌ی مسلمانی، منکر قرآن شده یاوه‌ها درباره‌اش بافته‌اند!

درمورد «**شَهِدَ شَاهِدٌ مِن بَنِی إسْرائِیل عَلَی مِثْلِه**» برخی مفسّران گفته‌اند که مقصود این است که قرآن مثل تورات است. ولی این تعبیر صحیح نیست زیرا قرآن با تورات خیلی تفاوت دارد. مگر آنکه گفته شود قرآن هم مثل تورات (عمدتاً ده فرمان و ملحقات) منشأ إلهی داشته و ازجانب خداست. بعضی‌ها نیز گفته‌اند که در زبان عربی «عین» چیزی را «مثل» او هم می‌گویند (به دلیل آیه‌ی «**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْء**») و بر این پایه «شهادت به حقّانیَّت مثل قرآن» درواقع «شهادت به حقّانیّت خود قرآن» است.

---

(۱) ـ برخی گفته‌اند عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان شد و در این‌صورت باید آیه را مدنی دانست که در میان سوره‌ای مکّی جای گرفته است. ولی این تعبیر اشتباه است و نمی‌توان گفت که با ورود مسلمان‌ها به مدینه بود که یهودیان از رسالت پیامبر اسلام و محتوای دعوت او (قرآن) با خبر شدند. شواهد مختلف از قرآن نشان می‌دهد که حتّی قبل از هجرتِ پیامبر^ص^ و مسلمان‌ها به مدینـه، آوازه‌ی قرآن و دعوت نبوی به آن دیار رسیده و عدّه‌ای از یهودیان (اهل کتاب) را تحت تأثیر قرار داده بود، چنانکه در سوره‌ی مکّی رعد (آیه‌ی۴۳) می‌خوانیم «**وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** = و کسانی‌که به کفر رفته‌اند گویند تو فرستاده(ی خدا) نیستی؛ بگو: کافی است که خدا و آن‌کس که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشد» (به سوره‌ی مکّی شعراء آیه‌ی۱۹۷ نیز رجوع شود).

بخش سوّم

(کتاب موسی[ع]، مایه‌ی هدایت مردم پیش از قرآن و انسان شاکر)

(۱۱) وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَآ إِلَيْهِۚ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُواْ بِهِۦ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَآ إِفْكٌ قَدِيمٌ .

« **و کسانی که کافر شدند درباره‌ی مؤمنان گفتند: اگر** (در این قرآن) **خیری می‌بود، آنها بر ما به سویش پیشی نمی‌گرفتند؛ و چون به آن هدایت نشدند، خواهند گفت: این** (قرآن) **دروغی قدیمی است** »،

بعد از آنکه فرمود شاهدی بنی اسرائیلی بر حقّانیّت قرآن گواهی می‌دهد، در آیه‌ی فوق خودخواهی کافران را نشان می‌دهد (که غالباً مسلمان‌ها را مردمانی ساده‌لوح و حقیر شمرده) می‌گفتند اگر در این قرآن مطلب نیکی بود، ما باید ابتدا جذب آن می‌شدیم، نه مردم نامعتبر! خداوند پاسخ می‌دهد که آنان چون ـ به‌سبب آن استکبار نفسانی ـ توفیق هدایت به قرآن را نداشتند، این‌گونه عکس‌العمل نشان می‌دهند ومی‌گویند قرآن از نوع دروغ‌هایی است که از قدیم می‌گفتند (**أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِين** ـ انعام/۲۵ ، انفال/۳۱ ، نحل/۲٤ ، قلم/۱۵ و مطفّفین/۱۳). چنانکه امام علی(ع) فرموده: «اَلنَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا = مردم، مخالف چیزهایی هستند که آنها را نمی‌فهمند!» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارهٔ ۱۷۲ و ٤۳۸) و هرچند حقیقت باشد، گویند که دروغ است!

(۱۲) وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةًۚ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ .

« **و پیش از این**(قرآن) **کتاب موسی پیشوا و رحمتی** (برای مردم) **بود و این** (قرآن) **کتابی مصدِّق** (آن تورات) **به زبان عربی است تا ستمکاران را بیم دهد و نویدی برای نیکوکاران باشد** »،

در آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که قرآن بی‌سابقه نیست و پیش از آن، تورات از جانب خدا نازل شده است. اینکه می‌فرماید قبلاً تورات امام مردم بود، یعنی اکنون قرآن باید «**امام**» باشد و مسلمان‌ها راه سعادت را از قرآن بجویند[1]. در مقطع آیه مأموریّت همیشگی قرآن ذکرشده که هشدار به ستمگران و بشارت به نیکوکاران است.

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که آیه‌ی شریفه بدون اشاره به انجیل از تورات یاد می‌کند زیرا مأخذ شریعت أهل کتاب (برای یهود و مسیحیان) همان تورات است و از عیسی[ع] در انجیل گزارش شده که «نیامده‌ام تا تورات را باطل کنم بلکه تا آن را تکمیل نمایم» (مَتّی/ باب ۵/ شماره‌ی۱۷) و مسیحیان تا پیش از ظهور پُولس ـ که انحرافات بسیار در مسیحیّت پیش آورد ـ خود را ملزم به احکام تورات و اخلاقیّات مسیحی می‌دیدند.

(۱۳و۱۴) إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« همانا کسانی که گفتند خداوندگار ما خداست، سپس (در این راه) **استقامت ورزیدند، بیم و اندوهی نخواهند داشت » « آنها ـ به پاداش آنچه می‌کردند ـ اهل بهشت‌اند و جاودانه در آن بسربرند »،**

عبارت «**بُشْرَی لِلْمُحْسِنِین**» در مقطع آیه‌ی قبل طی دو آیه‌ی فوق توسعه داده شده است. می‌فرماید نیکوکارانی که در اعتقادشان به یکتاپرستی استقامت می‌ورزند، چه ازنظرمعنوی (**لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُون**= بیم و اندوهی نخواهند داشت) وچه از حیث مادّی (که در باغستان‌های بهشت بسرخواهند برد) سرانجامی نیکو دارند. چنانکه بازهم فرموده است «**إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ أَلّاتَخَافُوا وَ لاتَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُون** = همانا کسانی که گفتند: صاحب اختیارما خداست و سپس (در این راه) استقامت ورزیدند فرشتگان (به هنگام مرگ) بر آنان فرود آیند که: نترسید و اندوهگین مباشید و به بهشتی که وعده داده می‌شدید شادمان باشید» (فُصِّلَت/۳۰).

(۱۵) وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ إِحْسَٰنًاۖ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًاۖ وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًاۚ
حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِيٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ
وَٰلِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ .

« و انسان را به نیکی (نسبت) **به پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با مشقّت حمل کرد و وی را با سختی بنهاد و دوران حمل و شیردهی‌اش**(در مجموع) **سی ماه بود تا آنگاه که به کمال رشد خود رسید و چهل ساله شد؛** (آنگاه **آن** انسان سپاسگزار) **گوید: خداوندا! به من إلهام کن** (مرا توفیق ده) **تا سپاس نعمتت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جای آورم و به کار شایسته‌ای که تو از آن خشنود گردی، دست زنم و فرزندانم را برایم اصلاح کن** (و شایسته گردان) **همانا من به سوی تو بازگشته‌ام و من از مسلمانانم »،**

به دنبال آیات قبل، انسان را ـ دربرابرتعالیم قرآن ـ در دوچهره نشان داده است: **یکی** چهره‌ی هدایت یافته و نیکوکار (طی آیه‌ی فوق وآیه‌ی بعد) **ودیگری** چهره‌ی بی مسئولیّت در برابر خدا و بدکار (که درآیات ۱۷ و ۱۸ آمده است).

در آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که انسان راه‌یافته، قدرشناس پدر و مادر است و برطبق سفارش خدا ، به آنان نیکی می‌کند و خود نیز در طلب فرزندان صالح است. البتّه درآیه‌ی شریفه توجّه بیشتر به مادر شده و مشقّت‌های اورا در به ثمر رساندن فرزند یاد کرده است. در این مرحله دوران حمل و شیردهی مادر به مدّت دوسال (بقره/۲۳۳) باتوجّه به اینکه سختی و سنگینی حمل درواقع از سه ماهگی به بعد آغاز می‌شود، مجموعاً

سی ماه ذکر شده است[۱]. همچنین از آنجا که چهل سالگی معمولاً دوران پختگی فکری و درک حقایقِ زندگانی است، می‌فرماید انسان راه‌یافته در این مقطع بیش از همیشه به سپاسگزاری از نعمت‌های خداوند و اصلاح عمل خویش توجّه دارد[۲].

(١٦) **أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُواْ وَ نَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمْ فِيٓ أَصْحَٰبِ ٱلْجَنَّةِۖ وَعْدَ ٱلصِّدْقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ .**

« **آنانند که نیکوترین اعمالی را که بجای آوردند می‌پذیریم و از بدی‌هایشان درمی‌گذریم؛ در** (زمره‌ی) **بهشتیانند؛** (همان) **وعده‌ی صدقی که** (در دنیا) **به آنان داده می‌شد** ».

یعنی آن انسان‌های قدرشناس (آیه‌ی قبل) را خداوند این چنین پاداش می‌دهد که از بدی‌هایشان چون توبه کرده و به سوی خدا رفته‌اند (**تُبْتُ إِلَيْکَ** ـ مقطع آیه‌ی قبل) درگذشته نیکوترین اعمالشان را مدّ نظر قرار می‌دهد، چنانکه فرموده است «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُکَفِّرَنّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أحْسَنَ الَّذِی کَانُوا يَعْمَلُون** = کسانی‌که ایمان آورده عمل صالح کرده‌اند گناهانشان‌را بیامرزیم و آنها‌را به بهترین اعمالشان پاداش دهیم» (عنکبوت /۷). البتّه بهترین اعمال ایشان، همه‌ی کارهای شایسته‌ای است که بر طبق دستور خدا انجام داده‌اند، نه بخشی از آنها که برترین است.

---

(۱) ـ برخی مفسّران مدّت سی ماهه را برای مجموع دوران حمل و شیردهی، براساس حدّ أقلّ دوره‌ی حمل برابر با شش ماه درنظر گرفته‌اند و روایتی هم از امام علی(ع) در این‌باره آورده‌اند. أمّا به تجربه ثابت شده که کودکان «شش ماهه» کمتر می‌مانند، خصوصاً در آن روزگاران که وسایل نگهداری مانند امروز وجود نداشت. از نظر ما آیه‌ی شریفه با واژه‌ی «**کُرْهًا**» از سختی بارداری حکایت می‌کند که معمولاً از سه ماهگی به بعد آغاز می‌شود.

(۲) ـ رشاد خلیفه در ترجمه‌ی انگلیسی که بر قرآن نوشته، ادّعا کرده که چهل سالگی سنّ تکلیف آدمی است! و گناهکارانی که قبل از رسیدن به چهل سالگی مرده‌اند مسئولیّتی ندارند! چنانکه در عبارت انگلیسی او در تفسیر آیه چنین می‌خوانیم :

It is His (God’s) law that who ever He puts to death before the age of 40 shall go to Heaven.

رشاد خلیفه از این نکته غفلت داشته که چهل سالگی نه سنّ تکلیف، بلکه سنّ بلوغ معنوی انسان است و بسیاری از جنایتکاران پیش از چهل سالگی دست به جنایت زدند و اگر مسئول نبودند، مشمول آیات قصاص و حدود نمی‌شدند و اساساً امنیّت عمومی از بین می‌رفت. رشاد خلیفه با آوردن این‌گونه افکار، ادّعای مهدویّت هم داشته است!

بخش چهارم

(والدین خیرخواه و فرزند ناسپاس)

(۱۷) وَٱلَّذِی قَالَ لِوَٰلِدَیۡهِ أُفّٖ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِیٓ أَنۡ أُخۡرَجَ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلۡقُرُونُ مِن قَبۡلِی وَهُمَا یَسۡتَغِیثَانِ ٱللَّهَ وَیۡلَكَ ءَامِنۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ فَیَقُولُ مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِیرُ ٱلۡأَوَّلِینَ .

« و آن کس که به پدر و مادرش گفت: اُف بر شما؛ آیا مرا وعده می‌دهید که (زنده) **برون آورده شوم و حال آنکه نسل‌های پیش از من گذشتند** (و بازنگشتند)**؟! و آن دو** (پدر و مادرش) **به** (درگاه) **خدا استغاثه می‌کنند** (و گویند) **وای بر تو؛ ایمان بیاور، همانا وعده‌ی خدا حقّ است؛ و او گوید: این** (سخنان) **جُز افسانه‌های پیشینیان نیست »،**

واژه‌ی «**اُف**» در اصل، به معنی «چرک گوش» است، لیکن به عنوان لفظی برای ابراز کراهت و بیزاری نیز به کار می‌رود.

در تقابل با «انسان قدرشناس» (مذکوردرآیه‌ی ۱۵) آیه‌ی شریفه شخصی‌را مطرح می‌سازد که رفتارش با پدر و مادر تحقیرآمیزاست و برخلاف آیه‌ی قرآن که می‌گوید «**به پدر و مادر اُف نگویید**» (إسراء/۲۳) با چنان لفظی با والدینش برخورد می‌کند و ـ با برخورداری از روحیّه‌ی «حسّ گرایی» که آدمی را از برهان‌های عقلی و عاقبت‌نگری دور داشته به هدفمندی خلقت بی‌توجّه می‌سازد ـ پدر و مادرش را بر سر اعتقاد به معاد سرزنش می‌کند.[۱]

بخش بعدی آیه صحنه‌ای را مجسّم می‌سازد که چه بسا در خانه‌ی بسیاری از متدیّنین در این روزگار پیش می‌آید. والدین متدیّن ـ احتمالاً پس از مباحثات و نصایح بسیار ـ در غم و اندوه از اندیشه‌های ملحدانه‌ی فرزندشان، به درگاه خدا نالیده هدایت وی را می‌طلبند و پاسخی جُز اینکه «شما کهنه پرستید» از فرزند معاند دریافت نمی‌دارند.

(۱۸) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِینَ حَقَّ عَلَیۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ فِیٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ خَٰسِرِینَ .

« آنهایند کسانی که سخن (خدا) **بر ضدّ ایشان ـ در**(میان) **اُمّت‌هایی از جنّ و انس که قبلاً گذشتند ـ محقّق شده؛ بی‌گمان آنها زیانکار بودند »،**

---

(۱) ـ برخی از مفسّران سعی دارند که این آیات را با افرادی در صدر اسلام تطبیق دهند. از نظر ما این‌گونه نگرش‌ها از جامعیّت آیات قرآن می‌کاهد و پیام إلهی را به افراد معدودی در روزگار معیّنی، محدود می‌سازد که البتّه روا نیست.

منظور از «**قَوْل**» در آیه‌ی شریفه، فرمان مجازات است (اسراء/١٦). می‌فرماید در دسته‌بندی ابناءِ عالم افراد فوق (منکران قیامت) جزءِ کسانی خواهند بود که پس از مرگ گرفتار می‌شوند و خودخواهی‌هایشان در دنیا به زیانشان تمام خواهد شد. به علاوه افراد مزبور ـ درسرانجام عالم ـ به جای مصاحبت با پاکان و نیکان، با افراد پست و خودخواه از موجودات مرئی و نامرئی عالم محشور خواهند شد.

(۱۹) **وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا ۖ وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .**

« **و برای هر دسته ـ بنا به اعمالشان ـ درجاتی‌است؛ و** (خدا پاداش و کیفر) **اعمالشان را تمام می‌دهد و آنها ستم نمی‌بینند** »،

منظوراز واژه‌ی «**كُلّ**» در آیه‌ی شریفه، دو دسته‌ی مذکور در آیات ۱۵ و۱۷ است ومراد از «**دَرَجات**» مراتب پست و بالایی است که هریک از دو دسته نسبت به هم دارند. البتّه معمولاً واژه‌ی «درجه» مُشعر بر جایگاه رفیع در برابر «درکه» به مفهوم مقام پست می‌باشد. أمّا بنا به قاعده‌ی «تغلیب» می‌توان برای هر دو دسته، همان واژه‌ی «درجه»را به کار برد. هرچندافراد هریک از دو دسته نیز ممکن است به اعتبار فردی تفاوت‌هایی با هم داشته باشند، ولی باتوجّه به واژه‌ی «**كُلّ**» درآیه‌ی شریفه، استنباط می‌شود که شکل کلّی هریک از دو دسته در نظر گرفته شده است.

(۲۰) **وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ .**

« **و روزی که کفرورزان بر آتش عرضه شوند** (آنان را خطاب می‌شود نعمت‌های) **پاکیزه‌ی خودتان را در زندگی دنیا صرف کردید و از آنها برخوردار شدید؛ پس امروز به**(ازای) **آنکه در زمین به ناحق سرکشی می‌کردید و به سبب گناهانتان، به عذاب ذلّت‌بار کیفر می‌یابید** »،

مفهوم چند واژه در آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

«**أَذْهَبْتُمْ** = بردید، ازدست دادید»؛ «**هُونِ** = خواری»؛ «**فسق**» در اصل لغت به معنی «خروج از حدّ» است که از آن به «گناه» تعبیر می‌شود. «**بِغَيْرِ الْحَقِّ**» قیدی تأکیدی و توضیحی است، نه تنویعی؛ زیرا استکبار در هر نوعش ناحق است، نه آنکه به حقّ و ناحق تقسیم شود (بقره/٦١).

می‌فرماید روزی‌که کافران در منطقه‌ی عذاب إلهی قرار می‌گیرند، به آنها گفته می‌شود خوشی‌ها و لذّات خود را در زندگی دنیایتان به پایان بردید و از آن به تمامی برخوردار شدید، لیکن امروز در نشئه‌ی اُخروی، به سزای آنکه در زمین استکبار ورزیدید و حق را نادیده گرفتید، به عذاب خوارکننده جزا داده شوید.

شایان توجّه آنکه در آیه‌ی شریفه، ذکر تکبّرها و خودخواهی‌های افراد مزبور، مقدّم بر گناهانشان آمده، گویی همان روحیّه‌ی متکبّرانه، باعث تجاوز ازحقوق وحدود توسّط آنها می‌شده است. همچنین ناسپاسی از

نعمت در آیه‌ی شریفه، به‌منزله‌ی ازدست دادن نعمت تلقّی شده[۱]، گویی همه‌ی نعمت‌ها که در دنیا ارزانی بشر می‌شود ابزاری و برای استفاده درجهت رسیدن به اهداف معنوی است و چنانچه این‌گونه نباشد، در حقیقت انسان نعمت را ازدست داده و بهره‌ی درست از آنها نبرده است.

---

(۱) ـ در آیه‌ی فوق (و همچنین درآیه‌ی ۲۴ سوره‌ی نساء) واژه‌ی «**اِسْتَمْتَعْتُمْ**» به معنی «بهره‌گیری» آمده و نشان می‌دهد که واژه‌ی مزبور همواره معنای لغوی خود را داشته و به معنی «متعه کردن» که نوعی ازدواج مذهبی است، نمی‌باشد.

بخش پنجم

(اشاراتی به ماجرای قوم عاد)

(۲۱) وَٱذۡكُرۡ أَخَا عَادٍ إِذۡ أَنذَرَ قَوۡمَهُۥ بِٱلۡأَحۡقَافِ وَقَدۡ خَلَتِ ٱلنُّذُرُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦٓ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ.

« **و برادرِ عادیان** (هود پیامبر) **را یاد کن؛ آنگاه که قومش را در** (ریگستان) **احقاف بیم داد ـ و همانا بیم دهندگانی قبل و بعد از وی گذشتند ـ که جُز خدا را بندگی نکنید؛ به یقین من از عذاب روزی بزرگ بر شما ترسانم** »،

متعاقب ارائه‌ی تصویری از وضع گنهکاران در قیامت (آیه‌ی قبل) شاهد مثالی تاریخی ـ از اقوامی‌که اطراف عربستان می‌زیسته و از میان رفته بودند (عرب بائده) ـ برای منکران عرب زمان نزول آورده و از هود نبی^ص^ و قوم سرکش او عادیان، یاد می‌کند.

واژه‌ی «**اَحْقاف**» جمع «حِقْف» به معنی کوهه‌های شنی و یا شنزار است که موطن قوم عاد[1] در جنوب عربستان مرز یمن بوده است.

درمورد رسولان «**مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ**» در متن آیه، دو قول تفسیری هست: قول **اوّل** آن است که آنها را شامل رسولان قبل و بعد از هود درنظر بگیریم، بدین‌معنا که خداوند می‌فرماید هود تنها دعوتگر خدا نبوده، بلکه پیش و پس از او نیز رسولانی برای هدایت اقوامشان مبعوث گردیدند، چنانکه ما در ترجمه آورده‌ایم و همانگونه که می‌دانیم «**مِن بَيْنِ يَدَيْه**» دربرابر «**مِن خَلْفِهِ**» می‌تواند به معنی «قبل» نیز باشد. قول **دوّم** آن است که «**مِن بَيْنِ يَدَيْهِ**» را به معنی «حال یا معاصر» بدانیم. چنانکه درسوره‌ی فُصِّلَتْ (آیه‌ی ٤٢) آمده و براین مبنا آیه‌ی فوق می‌فرماید درزمان هود و پیش از رسالت او نیز اشخاص مصلحی بودند که قوم عاد را هُشدار داده به راه سلامت دعوت می‌کردند.

«**أَلّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللّهَ**» می‌رساند که اوّلین دعوت انبیاء، ترک شرک و عبادت خالصانه‌ی خدا بوده و در مقطع آیه (**عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**) بر وقوع معاد تصریح گردیده است.

---

(۱) ـ قوم عاد مردمی نیرومند و درشت‌اندام بودند که باغ‌ها و چشمه‌ساران فراوان داشتند؛ امّا قدر نعمت‌های إلهی را ندانسته راه کفران و ناسپاسی پیش گرفتند و خداوند هود^ع^ را برای هدایت آنها فرستاد. هود آنان را به زندگی پاک توحیدی فرا خواند، ولی آنها وقعی ننهاده همچنان به زندگی غفلت‌بار خود ادامه دادند تا آنکه هفت شب و هشت روزِ پیاپی، طوفان هولناک آنان را فرا گرفت و تمامی قوم را بجز هود و پیروانش، به هلاکت رساند (حاقّه/۷ و۶). آنها نخستین قومی بودند که بعد از قوم نوح گرفتار هلاکت شدند (قصص قرآن اثر صدر بلاغی و سایر منابع).

(۲۲) قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .

« گفتند: آیا نزد ما آمده‌ای که ما را از معبودانمان برگردانی؟! پس اگر راست می‌گویی، آنچه را به ما وعده می‌دهی (بر سرمان) **بیاور »،**

عکس العمل قوم عاد دربرابر دعوت خیرخواهانه‌ی هود به یکتاپرستی، این بود که ازسر استهزاء و به نحو مقابله و گستاخی، می‌گفتند برای ما عذاب بیاور اگر راست می‌گویی! اقوام دیگر نیز مشابه همین رفتار را دربرابر دعوت پیامبرانشان ـ در ترک بندگی غیرخدا و انحصار عبادت به خدای تعالی ـ داشتند (قوم نوح، هود/۳۲ ـ قوم صالح، اعراف/۷۷ ـ قوم شعیب، شعراء/۱۸۷ ـ قوم لوط، عنکبوت/۲۹ ـ مشرکین قریش، انفال/۳۲ و ص/١٦) که مرور ماجراها نشان می‌دهد ریشه‌ی همه‌ی انکارها، در حفظ عادات ومأنوسات آباء و اجدادی بوده و عین این شرایط درمکّه نیز برقرار بوده است. پُرواضح است که خداوند نه برای بیداری قوم عاد که درگذشته و رفته بودند، بلکه به خاطر بیداری معاصران پیامبر درآن‌روزگار، ازماجرای قوم عاد سخن گفته است و امروز نیز این آیات برما خوانده می‌شود تا اسیر مأنوسات خود نبوده و آزاد بیاندیشیم، چنانکه ضرب المثل عرب می‌گوید «اِیَّاکَ اَعْنِی وَ اسْمَعِی یَا جَارَه!» و به قول فارسی‌زبانان «در به تو می‌گویم دیوار، تو بشنو».

مقطع آیه نشان می‌دهد که هود، سوای عذاب اُخروی وعده‌ی عذاب دنیوی را نیز به منکران قومش داده بود و آنها در مقام انکار و لجاج، می‌گفتند اگر راست می‌گویی عذاب موعود را به ما نشان بده!

(۲۳) قَالَ إِنَّمَا ٱلۡعِلۡمُ عِندَ ٱللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّآ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ .

« (هود) **گفت: جُز این نیست که علم** (نزول) **آن** (عذاب) **نزد خداست و من آنچه را که به آن فرستاده شده‌ام به شما می‌رسانم؛ ولی می‌بینم که شما گروهی هستید که جاهلانه رفتار می‌کنید »،**

پاسخ هود به قوم معاندش نشان می‌دهد که آن نبیّ مرسل ـ در موضع موحّدی تمام عیارـ همه‌ی امور را موکول به اراده‌ی إلهی می‌شمرد و خود را مستقل ازخدا معرّفی نمی‌کرد. همچنین آیه‌ی شریفه روشن می‌سازد که پیامبران علم غیب نداشتند. مقطع آیه حاکی از آن است که گمراهان، به مأنوساتشان تکیه داشته هیچ سخن جدیدی را ـ هرچند به‌نفعشان باشد ـ نمی‌پذیرفتند و به این معنا جاهلند.

(٢٤) فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضٗا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِضٞ مُّمۡطِرُنَاۚ بَلۡ هُوَ مَا ٱسۡتَعۡجَلۡتُم بِهِۦۖ رِيحٞ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٞ .

« پس چون آن(عذاب) **را به صورت ابری روی‌آورده به دشت و درّه‌های خودشان دیدند، گفتند: این ابری باراننده برماست؛** (أمّا نه) **بلکه همان چیزی بود که به شتاب می‌طلبیدید؛ تندبادی که در آن عذابی دردناک** (نهفته) **بود »،**

واژه‌ی «**عارِض**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ابری است که در گوشه‌ای از آسمان پدیدار شده و رفته رفته

عریض گشته پهنه‌ی آسمان را می‌پوشاند». «**أَوْدِيَه**» جمع «وادی» در اصل به معنی «درّه و محلّ گذر سیلاب‌ها» است که به معنی «سرزمین» نیز آمده است (ابراهیم/۳۷ و نمل/۱۸). «**مُمْطِر** = باران‌زا».

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که با تداوم لجاجت‌های عادیان، ابری خطرناک (به همراه بادی بنیان‌کن) سویشان رفت، ولی آنها خوش‌خیال، تصوّرداشتند ابری «باران ریز» یافته‌اند! حال آنکه ابری «مرگ‌آور» بود.

(۲۵) **تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ .**

«**همه چیز را به امر خداوندش به هلاکت می‌افکند؛ پس چنان** (هلاک) **گردیدند که جُز خانه‌های‌شان چیزی دیده نمی‌شد؛ این چنین قوم گنهکار را کیفر می‌دهیم** »،

توضیح بیشتر درمورد سرانجام قوم عاد در آیات فُصِّلَت/۱٦ و حاقّه/۸←٦ آمده است.

(۲٦) **وَ لَقَدْ مَكَّنَّٰهُمْ فِيمَآ إِن مَّكَّنَّٰكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَٰرًا وَ أَفْـِٔدَةً فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُهُمْ وَلَآ أَفْـِٔدَتُهُم مِّن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا۟ يَجْحَدُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .**

«**و همانا ما آنان را در اموری توانایی بخشیدیم که شما را در آن** (امور) **قدرت ندادیم؛ و برایشان گوش و دیدگان و دل‌ها قرارداده بودیم؛ و**(لی) **گوش و دیده‌ها و دل‌هایشان ـ چون در برابر آیات خدا عناد می‌ورزیدند ـ به کارشان نخورد و**(سرانجام) **آنچه** (عذابی) **را که به استهزاء می‌گرفتند ایشان را فراگرفت** »،

واژه‌ی «**مَكَّنَّا** = پابرجا کردیم» در آیه‌ی شریفه کنایه از «قدرت بخشیدن» است. «**جَحد**» به مفهوم «انکار کردن چیزی، علی‌رغم علم و آگاهی نسبت به درستی آن» است.

آیه‌ی شریفه استنتاج از آیات گذشته است و درحقیقت مشرکان مکّه را بیم می‌دهد که قوم عاد با همه‌ی قدرت و ثروت و برتری‌شان بر شما، نتوانستند از دایره‌ی کیفر إلهی برهند شما که جای خود دارید! با بسط معنا، مفاد آیه در واقع، هشدار به همه‌ی مستکبران در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست؛ می‌فرماید همه‌ی آنها که به امکانات و تجهیزات خود می‌نازند، بدانند که قدرتمندان مستکبر گذشته ـ چه بسا قدرتمندتر از آنها ـ به آسانی برگ پائیز ریختند و مضمحل گشتند (پس در احوال خود تجدید نظر کنند). درمورد پیشرفت‌های قوم عاد در سوره‌ی فجر(آیات ۷ و۸) آمده که قصرهای استوار با ستون‌های بلند داشتند و شهری نظیر شهرشان در سایر سرزمین‌ها نبود.

بخش بعدی آیه تعلیل است، یعنی همه‌ی برخورداران از نعمت که به گرفتاری‌ها و اضمحلال رسیدند، موجبات لازم برای درک حقایق و عبرت‌آموزی از سرنوشت اسلافشان را دراختیار داشتند، ولی با غفلت و ناسپاسی‌ها، ابزار بصیرت و انصاف خودرا به تعطیل بردند. چون چشم و گوش و دل فقط برای بهره‌برداری‌های ظاهری نیست. گوش باید به «انصاف» بشنود، چشم از آنچه می‌بیند «عبرت» اندوزد و دل در زندگی احساسِ

«مسئولیّت» کند. در غیر این‌صورت، چشم و گوش و دل آدمی فقط معطوف به «ظاهر» می‌شود و از نقش اصلی و فراتر خود بازمی‌مانند.

(۲۷) **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .**

« **و بی‌گمان** (مردمان) **شهرهای اطراف شما را هلاک کردیم و آیات خود را گونه‌گون** (برایشان) **بیاوردیم شاید** (از کفر) **بازگردند** »،

دراینجاآیه‌ی شریفه ازقوم عاد فراتررفته وبه اقوام دیگری که دراطراف عربستان می‌زیستند و با عناد دربرابر آیات خدا ازمیان رفته بودند، اشاره می‌نماید. می‌فرماید آیات إلهی مکرّر و با بیان متنوّع به آنها می‌رسید وچون پند نپذیرفتند گرفتار هلاکت شدند؛ چنانکه فرموده «**إِنَّ اللّهَ لَايَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** = به راستی‌که خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند؛ لیکن مردم به خودشان ستم می‌کنند» (یونس/ ٤٤) از این‌رو تا «پیام» به کسی نرسیده، عقوبتی ندارد (و در آن شرایط فقط انتظار می‌رود که به بدیهیّات عقلی و فطری خود عمل کند.).

(۲۸) **فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةًۖ بَلْ ضَلُّواْ عَنْهُمْۚ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .**

« **پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا ـ به عنوان معبودانی برای تقرّب**(به خدا) **ـ گرفته بودند، آنها را یاری نکردند؟ بلکه ازدستشان دادند؛ و این دروغ آنها و افترایی بود که بر**(خدا) **می‌بستند** »،

آیه‌ی شریفه در ردّ این پندار است که کسی جز خدا ـ ورای اسباب طبیعی ـ می‌تواند فریادرس باشد.

می‌فرماید کجا بودند آن واسطه‌هایی که از پیش خود برای خدا تراشیده بودند تا در آن مهلکه‌ها یاریشان کنند؟ تصوّر داشتند که آن واسطه‌ها حاضر و ناظر احوالشان بوده دستشان را در خطرات خواهندگرفت، ولی دیدند که هیچ خبری از آنها نیست (**ضَلُّوا عَنْهُمْ**) و این خواب و خیال و دروغی بوده که بر خدا می‌بستند. توجّه شود که از واسطه‌ها به صورت «**اَلَّذِينَ**» یاد شده واین می‌رساند که مشرکان عرب «شخصیّت‌هایی» را در پس بت‌های سنگی که عبادت می‌کردند درنظر داشتند.

بخش ششم

(بهره‌یابی موجودات پنهان از قرآن و تذکّر به منکران)

(۲۹) وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْاْ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ .

« **و آنگاه که تنی چند از موجودات پنهان** (جنّیان) **را متوجّه تو کردیم که قرآن را گوش فرا می‌دادند؛ پس چون بر** (خواندن) **قران حضور یافتند** (به یکدیگر) **گفتند: خاموش باشید** (و بشنوید)؛ **و آنگاه که** (قرائتت) **به پایان رسید، بیم‌رسان سوی قوم خود بازگشتند** »،

در بین عرب‌ها اعتقاد به جنّ و حتّی جنّ‌پرستی، شایع بود و چنانکه در سوره‌ی صافّات (آیات ۱۵۸←۱۵۱) آمده معتقد بودند ــ معاذ الله ــ خدای سبحان با جنّ‌ها ازدواج کرده و ثمره‌ی این ازدواج فرشتگان می‌باشند! در چنان شرایطی قرآن **أوّلاً** وجود موجودات پنهان را انکار نمی‌کند (و چگونه می‌توان ادّعا کرد که به جُز حیوانات و آدمیان، موجودات آگاه دیگری در فضاهای بیکران هستی وجود ندارند؟!) و **ثانیاً** قرآن نشان می‌دهد که آن موجودات پنهان ــ درعین اختیار ــ خارج از دائره‌ی حاکمیّت خدا نیستند (آیات سوره‌ی جن) و به احوال زمینیان توجّه داشته وچه بسا سخنان انبیاء را می‌شنوند و بعضاً ایمان می‌آورند. براین پایه، موجودات پنهان تنها از راه بندگی خداست که به نجات می‌رسند (و بنابراین چگونه آنها که سراغ توسّل به جنّیان و أرواح می‌روند انتظار دارند که از غیر راه بندگی خدا به رستگاری دست یابند ؟!).

شایان توجّه این‌که آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آن موجودات پنهان به طور طبیعی با پیامبر[ص] ارتباط نداشتند، بلکه خداوند آنان را متوجّه پیامبر کرد (**صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَرًا مِنَ الْجِنّ**) و این درحالی بود که پیامبر پاره‌ای از آیات قرآن را می‌خواند و در این آیه‌ی شریفه تصریح نشده که پیامبر با آنان ارتباط داشته یا حتّی خبر از حضور آنها داشت. **خداوند** خبرمی‌دهد که چون قرائت آیات توسّط پیامبر به اتمام رسید، آن‌موجودات پنهان ــ درحالی که به شدّت تحت تأثیر موج هدایتی آیات قرآن قرار گرفته بودند ــ به سوی قوم خویش روانه شدند.

(۳۰) قَالُواْ يَٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ .

« **گفتند: ای قوم ما! به راستی ما کتابی شنیدیم ــ که بعد از موسی نازل شده ــ درحالی‌که** (کتب) **پیش از خود را تصدیق می‌نماید و به سوی حقّ و راهی راست هدایت می‌کند** »،

آیه‌ی شریفه پیرو آیه‌ی قبل، ایمان گروهی از جنّیان را بازگو می‌کند. منظور از «**بَيْنَ يَدَيْهِ** = پیش رویَش» کتب آسمانی پیش از قرآن است. ذکری از انجیل در آیه نیست زیرا همانگونه که قبلاً گفته شد (توضیح آیه‌ی۱۲) تورات کتاب شریعت اهل کتاب بوده و انجیل به منزله‌ی حاشیه‌ای اخلاقی بر تورات محسوب می‌گردد، لذا در آیه‌ی شریفه سخن از کتاب اصلی به میان آمده است.

(۳۱) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ .

«**ای هم‌قومان! دعوتگر خدا را اجابت کنید و به او ایمان آورید؛ در این‌صورت** (خدا) **گناهانتان را می‌آمرزد و از عذاب دردناک برکنارتان می‌دارد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل جنّیان مؤمن، همجنسان خود را به سوی ایمان به رسول‌خدا[ص] دعوت می‌کنند (منظور از «**دَاعِيَ اللّهِ**» چنانکه احزاب/٤٦ و یوسف/١٠٨ به دست می‌دهد، رسول‌خدا[ص] می‌باشد). واژه‌ی «**مِنْ**» را در آیه، عدّه‌ای از مفسّران بعضیّه گرفته و گفته‌اند که آیه می‌فرماید «تا (خدا) پاره‌ای از گناهانتان را ببخشد» که منظور گناهانِ قبل از ایمان می‌باشد (انفال/۳۸). ولی لحن آیه در اینجا از بخشش فراگیر خدا سخن دارد و از این‌رو بهتر است «**مِنْ**» را وصفیّه (یا بیانیّه) دانست.

(۳۲) وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ .

« **و هرآنکه دعوتگر خدا را اجابت نکند، عاجز کننده‌ی** (خدا) **در زمین نیست و جُز او یاورانی** (پشتیبانانی) **ندارد؛ آنها در گمراهی آشکارند** »،

یعنی مخالفت با این جریان إلهی که به بخشودگی گناهان و نجات از عذاب دردناک می‌انجامد (آیه‌ی قبل) کارساز نبوده و رَه به جایی نخواهد برد و آنها که چنین مخالفتی را دنبال می‌کنند، به گمراهی می‌روند. این آیات به روشنی پیام می‌دهد که **اوّلاً** محمّد[ص] کاهن و جن‌ّگیر نبوده و چه بسا از حضور آن‌موجودات پنهان نیز با خبر نشده بود و **ثانیاً** عقلای جنّیان که مردمان آنها را مهمّ می‌شمرند (و عربهای زمان به آنها پناه می‌بردند) ادّعای ألوهیّت نداشته خود را بنده‌ی خدا و در برابر "او" مکلّف می‌شمردند.

(۳۳) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

« **آیا ندیده(و نیاندیشیده)اند که خدایی‌که آسمان‌ها و زمین را آفرید و در آفرینش آنها فرونماند، بر زنده کردن مردگان تواناست؟ آری، به یقین او بر همه‌چیز تواناست** »،

به تناسب ذکر بخشش گناهان و نجات از عذاب در آیات قبل، آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به موضوع معاد و ظهور قیامت پرداخته است. درآیه‌ی شریفه خداوند رفع استبعاد از معاد کرده و می‌فرماید آیا آن علم و قدرتی

که این زمین و آسمان‌ها را آفریده و فروماندگی در او راه نیافته است، قادر به خلق مجدّد مردگان نیست؟ چنانکه فرموده است: «**أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الأرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَ هُوَ الْخَلاّقُ الْعَلِيمُ** = آیا کسی‌که آسمان‌ها و زمین را آفریده است قادر به بازآوری خلقت ایشان نیست؟ آری (قطعاً هست) و او آفریننده‌ی داناست» (یس/۸۱).

(۳٤) وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِٱلْحَقِّ قَالُواْ بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ .

« **و روزی‌که کسانی را که کفر ورزیدند بر آتش عرضه کنند** (و از آنان پرسند:) **آیا این حقّ نیست؟ گویند: آری، قسم به خداوندمان** (که حقّ است؛ آنگاه خدا) **فرماید: پس عذاب را به**(سبب) **آنچه انکار می‌کردید، بچشید** »،

آیه‌ی شریفه از فرجام کافران عنود سخن می‌گوید که شبیه آن را قبلاً در همین سوره (آیه‌ی ۲۰) دیده‌ایم.

(۳۵) فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَٰغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَٰسِقُونَ .

« **پس صبر پیشه کن همان‌گونه که رسولان نستوه** (دارای اراده‌ی استوار) **صبر کردند و بر آنان شتاب مورز؛ روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند ببینند، گویی جُز پاسی از روز را درنگ نکرده‌اند؛ این** (آیات) **پیامی است؛ پس آیا جُز منحرفان هلاک می‌گردند؟!** ».

در آخرین آیه‌ی سوره به پیامبر (و همه‌ی پیروان راستین او را درطول تاریخ) در برابر فشارها و آزارهای مخالفان، دستور به صبر می‌دهد و از پیامبرانی که در گذشته مصائب بزرگ دیدند ولی جانب شکیبایی را رها نکردند، یاد می‌کند.[1] خاطرنشان می‌سازد که هرچند دنیا در نظر دنیاپرستان طولانی می‌آید و کمتر به فکر مرگ و وداع با جهان هستند، ولی آن روزکه درمحضرخدا حاضر شوند، أیّام عمر درنظرشان بسیار کوتاه و گذرا و بی‌اعتبار جلوه می‌کند و بر عمر ازدست رفته و نیکی‌های انجام نداده بسی افسوس خواهند خورد (روم/۵۵) و البتّه در آن روز به جُز فاسقان و بدکاران، دچار عذاب نخواهند شد (واژه‌ی«هلاکت» در آیه‌ی شریفه به معنی «عذاب» آمده است.).

---

(۱) ـ در مورد «**أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**» یعنی رسولانی‌که دارای اراده‌ی استوار بودند، اقوال مختلف هست. برخی واژه‌ی «**مِنْ**» را بیانیّه دانسته و گفته‌اند همه‌ی انبیاء بر انجام رسالت خود «**عَزم** = صبر، استواری» داشته‌اند؛ ولی بیشتر مفسّران واژه‌ی «**مِنْ**» را بعضیّه گرفته و گفته‌اند که مقصود فقط پیامبران صاحب شریعت (نوح‌^ع، ابراهیم‌ع، موسی‌ع، عیسی‌ع و محمّد‌ص) می‌باشد (احزاب/۷ و شوری/۱۳). به نظر ما، مقصود همه‌ی رسولان نیستند به دلیل «**فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاَ تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ** = (ای محمّد) شکیبایی بورز و مانند همراه آن نهنگ (یونس) مباش» (قلم/۴۸). امّا در اینکه فقط پیامبران صاحب شریعت **أُوْلُوا الْعَزْمِ** بودند، دلیلی از قرآن نداریم.

سوره‌ی محمّد

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های **مدنی** است و ظاهراً در اوائل دوران مدینه مقارن با جنگ بدر نازل شده است. از معدود سوره‌هایی است که نام پیامبر در آن (آیه‌ی ۲)آمده است (سایر سُوَر قرآنی با ذکر نام پیامبر ص، آل‌عمران/۱۴۴، احزاب/۴۰ و فتح/۲۹ می‌باشد). به این سوره، سوره‌ی «**قتال**» نیز گفته شده است، زیرا پیروان پیامبر را دربرابر منکران او قرارداده و از اسیرانی که در جنگِ بین این دو دسته پیش می‌آید، سخن می‌گوید. به مؤمنانی که در این‌گونه جنگ‌ها به شهادت می‌رسند وعده‌ی نیکو داده و سرانجامِ کافران را وخیم شمرده است. همچنین از منافقان و مردم سست ایمان انتقاد نموده از صحنه‌ی مرگ آنها به سختی، یاد می‌کند. در أواخر سوره مسلمان‌ها را از اینکه ازسر ضعف و ناتوانی تسلیم صلح با کافران شوند برحذر می‌دارد (ولی چنانچه کافران متخاصم تمایل به صلح نشان دهند، دستور به صلح داده شده است ـ انفال/۶۱). همچنین توصیف بیشتری از بهشت اُخروی و تذکّر به پیامبر ص در طلب آمرزش برای خود و همه‌ی مردان و زنان مؤمن، در سوره آمده است و سرانجام، سوره را با تشویق مسلمان‌ها به انفاق درراه خدا و تصریح به بی‌نیازی خداوند و نیاز همگان به او، به‌پایان می‌برد. با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۶) ؛ **عکس العمل خداوند نسبت به کفرورزان و مؤمنان و نحوه‌ی برخورد با اسیران جنگی**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۲) ؛ **نوید یاری خدا به مؤمنان و نگونساری کافران**

بخش سوّم (آیات ۱۳ تا ۱۷) ؛ **سرانجام مؤمنان و خودفروختگان دنیوی**

بخش چهارم (آیات ۱۸ تا ۲۴) ؛ **آمرزش‌خواهی پیامبر برای مؤمنان و بیماردلی منافقان**

بخش پنجم (آیات ۲۵ تا ۳۰) ؛ **احوال مرتدّان و منافقان در لحظات احتضار**

بخش ششم (آیات ۳۱ تا ۳۸) ؛ **دنیا، صحنه‌ی آزمایش مردمان و نهی مؤمنان از دعوت مهاجم به صلح.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(عکس‌العمل خداوند نسبت به کُفرورزان و مؤمنان و نحوه‌ی برخورد با اسیران جنگی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱)ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ .

«**کسانی‌که کفر ورزیدند و** (مردم را) **از راه خدا بازداشتند** (خدا) **أعمالشان را تباه کرده است**»،

در آغاز سوره، مردم به «**کافر**» و«**مؤمن**» دسته‌بندی شده‌اند. درآیه‌ی فوق به «کافران» اشاره داشته و در آیه‌ی بعد، از «مؤمنان» سخن دارد. أمّا «کافر» مورد اشاره در آیه‌ی شریفه، کافری نیست که صرفاً خود به کفر رفته و به دیگران کاری نداشته باشد، بلکه کافری است که «**صَدّ عَنْ سَبِيلِ اللّه**» کرده و معارض مؤمنان است.

چنانکه از ابن عبّاس نقل شده که این آیه درباره‌ی۱۲ نفر از مشرکانی است که در جریان حرکت سپاهشان برای جنگ با مسلمان‌ها در بدر، هر روز با قربانی شترها به تشویق سپاهیان جبهه‌ی کفر برای کشتار مسلمان‌ها می‌پرداختند (تفسیر مجمع البیان) و همانگونه که می‌دانیم به فرمایش آیه «**أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ**» همه‌ی آن تلاش‌ها به تباهی رفت و سپاه مشرکان در بدر درهم شکسته شد.[۱]

با بسط معنا آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که همه‌ی کسانی‌که به مقابله با دین خدا برمی‌خیزند و هدفشان محو و درهم‌شکنی آئین إلهی است، تلاش‌هایشان به تباهی می‌رود. کما اینکه همواره شاهد بوده‌ایم چه کفرپیشگانی که عمری را در مقابله با اسلام گذراندند و سخنرانی‌ها در این زمینه ایراد و کتب و مقالات

---

(۱) ـ بنا به گزارش‌های مورّخان، مسلمان‌ها بعد از هجرت به مدینه، همواره مورد تهدید مشرکان مکّه بودند، چنانکه قریش به مسلمان‌های مهاجر نامه نوشتند که «ما در مدینه هم می‌توانیم شما را نابود کنیم» (رحمةً لِلعالمین، ص۹۶) و همچنین به سران مدینه نامه فرستادند که «شما همقبیله‌ای ما را بین خود پناه داده‌اید؛ یا او را اخراج کنید و یا بکشید وگرنه ما دسته‌جمعی برای کشتن شما حرکت می‌کنیم» (المصنّف، ج۵، ص۳۵۸). با توجّه به موارد مذکور، آورده‌اند وقتی پیامبر[ص] شنید که ابوسفیان با گروهی ـ در معیّت کاروانی ـ به منطقه‌ی مدینه آمده است، برای رویارویی با وی به اتّفاق جماعتی از مسلمان‌ها حرکت کرد و از آن‌سوی ابوسفیان نیز برای پشتیبانی از مکّه کمک خواست که در این ارتباط ابوجهل سپاهی هزار نفره به راه انداخت و همگی با صدها اسب و شتر و ساز و برگ کامل برای درهمشکنی مسلمان‌ها راهی شدند؛ آنها دَف و دُهُل و شتران برای ذبح و تهیّه‌ی کباب و بشکه‌های شراب و زنان خُنیاگر با خود داشتند تا آن سفر را که به گمانشان جز به پیروزی نمی‌انجامید، دلپذیرتر کنند (سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۱۹۱).

نوشته و منتشر ساختند، ولی رَه به جایی نبردند و سرانجام شکست خورده و بی‌نتیجه از دنیا رفتند. چنانکه طبری می‌گوید «**أَضَلَّ أعمالَهُم**» یعنی خداوند اعمال آنها را درجهت رشد وتوسعه قرارنمی‌دهد (بلکه جولانی داشته و پس‌از چندی خاموش و بی‌أثر می‌شوند).

(۲) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ .

«و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند و به آنچه بر محمّد نازل شد ـ وآن حقّ از جانب خداوندشان است ـ ایمان آوردند، (خدا) **بدی‌هایشان را زدود و اَحوالشان را سامان بخشید »،**

مفاد آیه در مقابل توصیف کافران که در آیه‌ی قبل مذکور افتاد، وضع و حال مؤمنان را بازگو می‌کند. در مورد واژه‌ی «**بال**» طبرسی در مجمع البیان دو معنی برای آن ذکر کرده است: (۱) حال و (۲) قلب. بنابراین از «**إصلاح بال**» به «سر و سامان بخشیدن به امور بیرونی و درونی شخص یا امر دین و دنیا» تعبیر می‌شود. همچنین مقصود از «**كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ** = بدی‌هایشان را بپوشاند» بنا به نساء/۳۱، بخشش گناهان صغیره است، ولی در اینجا مراد همه‌ی گناهان قبل از اسلام می‌باشد.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه مُشعر بر این معناست که برعکس دسته‌ی اخیر (آیه‌ی قبل) آنها که **اوّلاً** ایمان به خدا داشته و **ثانیاً** اهل تخریب نیستند، بلکه در پی اصلاح بوده و کارهای شایسته می‌کنند و**ثالثاً** به پیام آخرینِ خدا (قرآن حقّ) ایمان آورده تعالیمش را به کار می‌بندند، خداوند لغزش‌های آنها را می‌پوشاند و کارهایشان را به سامان می‌رساند.

(۳) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَٰلَهُمْ .

«این از آن‌روست که کسانی‌که کفر ورزیدند پیروی باطل کردند و آنها که ایمان آوردند پیرو حق از سوی خداوندشان گردیدند؛ این‌چنین خدا برای مردمان امثالشان را بیان می‌کند »،

آیه‌ی شریفه مطالب دو آیه‌ی قبل را تعلیل می‌کند که چرا اعمال کافران تباه می‌شود و به گمراهی می‌رود و حیات مؤمنان سر و سامان می‌گیرد.

مفاد آیات قبل، حاکی از دو عکس‌العمل متفاوت خداوند نسبت به «**کافر**» و «**مؤمن**» در عالم هستی است. در مورد دسته‌ی اوّل فرموده که «**اعمالشان را تباه می‌کند**» و در آیه‌ی فوق می‌فرماید برای آنکه پیروی از باطل (امر بی‌منطق و خرافی) کردند. در مورد دسته‌ی دوّم فرموده «**اَحوال‌شان را سامان می‌بخشد**» و در آیه‌ی فوق تصریح دارد برای آنکه پیروی از حق (امر معقول) که خدا نازل داشته نمودند؛ می‌رساند که ویژگی حق آن است که هم معقول بوده و هم ازجانب خداست (یا به نگرش دیگر امر نازل شده از سوی خداوند، خلاف حرکت سالم عقل ـ بی‌تأثیر از نفسانیّات ـ نیست).

بخش انتهای آیه دلالت بر آن دارد که این‌چنین خداوند دستجات مختلف مردم را در برابر قرآن تجزیه و تحلیل کرده نتایج و عاقبت کار آنها را مشخّص می‌نماید (کاشفی واژه‌ی «**حق**» را در آیه به معنای «قرآن» گرفته که صحیح است).

٤) فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّواْ ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ ذَٰلِكَ ۖ وَلَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَاْ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ ۗ وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ .

« **پس چون** (در جنگ) **با کسانی‌که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، گردن‌ها**(شان) **را بزنید تا چون بر آنها غلبه کردید، پس** (اسیران را) **محکم در بند کشید؛ سپس یا** (بر آنها) **منّت نهاده** (آزادشان کنید) **و یا فِداء** (عوض گیرید) **تا بارهای سنگین جنگ فرو نهد؛ این**(چنین) **است؛ اگر خدا می‌خواست** (خود) **از آنها انتقام می‌گرفت؛ ولی تا شما را در برابر هم بیازماید و کسانی‌که در راه خدا کشته شدند هرگز** (خدا) **اعمالشان را ضایع نگرداند** »،

در برابر کافران متخاصم که می‌خواهند «**مانع ورود**(مردم) **به راه خدا**» شوند (آیه‌ی۱) آیه‌ی شریفه مؤمنان را به دفاع و مقاومت فرامی‌خواند. ولی این دفاع درشرایطی‌است که آنها دست به اسلحه برده وجنگ پیش آید؛ می‌فرماید در این شرایط «**گردن‌هاشان را بزنید**[1]»، یعنی دستور قتال می‌دهد. سپس تکلیف اسیران را ـ بعد از غلبه‌ی کامل بر متخاصمان ـ تعیین می‌کند که: ابتدا آنها را محکم «**در بند گیرید**»، مبادا بگریزند و باز جنگ را از سر گیرند! أمّا بعد که اوضاع آرام شد، دو راه در مورد اسیران ارائه داده است: (**۱**) اُسَراء را منّت نهاده آزاد کنند و (**۲**) «**فِداء**» گیرند که این «فِداء» می‌تواند مبادله‌ی اسیر با اسیری از مسلمان‌ها که نزد کفّار است باشد و یا دربرابر دریافت وجهی از کسان اسیر درجبهه‌ی کفر، اسیر آزاد شود[2]. سپس سفارش می‌نماید که این رفتار را

(۱) ـ متأسّفانه عدّه‌ای از مفسّران و مترجمان قرآن این آیه را به مفهوم حمله و کشتار عموم کافران گرفته توجیه کرده‌اند که «کافر» به منزله‌ی غدّه‌ی سرطانی در جامعه بوده و بایستی حذف شود. أمّا آیه‌ی شریفه به وضوح در زمینه‌ی بروز جنگ با کافر حربی است و سخن از اسیران و تعیین تکلیف آنها رفته است و عبارت «**حَتّی تَضَعَ الحَرْبُ أوزارَهَا**» می‌رساند که خداوند نظر به ایجاد شرایطی برای اِتمام جنگ دارد.

(۲) ـ ملاحظه می‌شودکه بردگان همان اُسرای جنگی بودندکه راه آزادی آنها نیز تعیین شده بود، ولی ممکن بود برخی قابل بخشش نبوده و مدّتی نزد مسلمان‌ها می‌ماندند و یا کسی نمی‌آمد تا فدیه‌ای داده و آزادشان کند. متأسّفانه در فقه و ادبیّات اسلامی از اینان بجز اسیران جنگ به لفظ «برده» یاد شده و این شبهه را پیش آورده است که مسلمان‌ها در صدر اسلام در پی آن بودند که بردگی را رواج دهند! درصورتی‌که این‌گونه نبوده و آنچه دنیا به نام «بردگی» می‌شناسد، دزدیدن افراد بی‌پناه و مالک شدن آنها بوده است (چنانکه غربیان با مردم افریقا کردند) و چنین پدیده‌ای نه تنها در اسلام نبوده، بلکه کلاً تحریم شده است و آثار متعدّد قرآنی و اخبار، این مطلب را تأیید می‌کند؛ ازجمله این که یکی از موارد پیش‌بینی شده برای پرداخت زکات، در راه آزادسازی بردگان بوده (توبه/۶۰) که منظور، همان اُسرای جنگی می‌باشد (علاقمندان به این بحث می‌توانند به جزوه‌ی «**اسلام و بردگی**» اثر استاد مصطفی حسینی طباطبایی مراجعه کنند).

پی گیرید تا حالت جنگ از میان برخیزد. (واژه‌ی «**حَتَّی**» در بخش آغازین آیه متعلّق به «**ضرب**» می‌باشد).[۱]

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که خداوند از شکست و تعذیب دشمنانش عاجز نیست و خود می‌توانست آنها را هلاک گرداند؛ ولی صحنه‌ی رویارویی «حقّ» با «باطل» را پیش می‌آورد تا در نتیجه هرگروه، مقامی را که شایسته‌ی آن‌است خود تحصیل‌کند و لذا می‌فرماید مؤمنانی که دراین مبارزه جانشان را از دست می‌دهند، تلاش‌هایشان ضایع نشده بلکه سبب ترقّی شخصیّت ایمانی ایشان می‌گردد.

(۵و۶) **سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ . وَيُدۡخِلُهُمُ ٱلۡجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمۡ .**

« **به زودی** (خداوند) **آنان را** (به سوی بهشت) **راه می‌نماید و حالشان را نیکو می‌گرداند** » « **و آنها را به بهشتی که برایشان وصف کرده، وارد می‌سازد** »،

آیات شریفه در مقام بیان حال شهیدان راه خداست؛ می‌فرماید خدا آنان را به منازل سعادت و کرامت هدایت می‌کند و شایسته‌ی ورود به بهشت جاودان خود می‌سازد؛ بهشتی‌که در قرآن به مؤمنان معرّفی شده و جایگاه همیشگی زندگانی مقرون به مواهب مادّی و ارزش‌های والای معنوی است.

---

(۱) ـ بنا به گزارش سیره‌ها، لشکر مسلمان‌ها در بدر بالغ بر سیصد و سیزده نفر با ساز و برگ محدود و لشکرِ مشرکان حدود سه برابر آنها و قریب هزار نفر با امکانات و تجهیزات گسترده بود. با وجود این جنگ، با استواری و فداکاری مسلمان‌ها و امدادهای إلهی (انفال/۱۲) به پیروزی قطعی مسلمان‌ها انجامید و هفتاد نفر از مشرکان کشته و هفتاد تن نیز اسیر گردیدند. در مورد اسیران، محمّدحسین هیکل محقّق مصری می‌گوید وقتی مسلمان‌ها با اسیران به مدینه بازمی‌گشتند در فکر بودند که با اسیران چه کنند زیرا تا آن‌وقت روش به خصوصی در مورد اسیران نداشتند. پس پیامبر[ص] با مسلمان‌ها مشورت کرد. عمر و عدّه‌ای از مسلمان‌ها، عقیده به کشتن اسیران داشتند ولی ابوبکر و دیگران گفتند فدیه گرفته و آزادشان کنیم و پیامبر[ص] رأی ابوبکر را پسندید (زندگانی محمّد[ص]، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص۳۷۶) که با حکم إلهی؛ مفاد آیه‌ی ۴ سوره‌ی محمّد (**فَإِمَّا مَنًّا بَعۡدُ وَ إِمَّا فِدَاءً**) تأیید شده است.

بخش دوّم

(نوید یاری خدا به مؤمنان و نگونساری کافران)

(۷) يٰا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! اگر** (دین)**خدا را یاری کنید،** (خدا نیز) **شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد** »،

سیاق آیه مانند آیات قبل و بعد، در ترغیب مؤمنان به جهاد با هدف حفظ و یاری دین خداست. گفته‌اند مراد از عبارت «**يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ**» این است که اگر مؤمنان یاری کننده‌ی دین خدا باشند، خداوند به آنها الطافی می‌کند که در نتیجه، عظمت دشمن در نظرشان کوچک می‌نماید و از شدّت و سختی کارزار نمی‌هراسند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، بعد از بشارت بهشت اُخروی به جانبازان در راه خدا (آیه‌ی قبل) به همه‌ی کسانی‌که به انحاء گوناگون ـ چه مالی و چه جانی ـ در راه خدا به جهاد برخیزند، وعده‌ی نصرت می‌دهد و می‌فرماید خداوند آنها را یاری کرده روحیّه‌شان طی حرکت در آن مسیر، محکم‌تر و استوارتر می‌شود.

(۸) وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ .

« **و کسانی‌که کفر ورزیدند نگونساری از آنِ ایشان است و** (خدا) **اعمالشان را به تباهی می‌برد** »،

آیه‌ی شریفه وضع و حال کافران را دربرابر مؤمنان ثابت‌قدم بازگو می‌کند. واژه‌ی«**تَعْس**» به لحاظ لغوی، به معنی «افتادنِ با صورت بر زمین» است که از آن به «انحطاط و ذلّت و نگونساری» تعبیر می‌شود. می‌فرماید همه‌ی تلاش‌های کافران در مقابله با دین خدا، نهایتاً بی‌ثمر شده نصیبی جُز خُسران نخواهند داشت.

(۹) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ .

« **هم از این‌رو که آنچه را خدا نازل کرد، خوش نداشتند؛ پس** (خدا) **أعمالشان را برباد داد** »،

آیه‌ی شریفه تعلیل مضمون آیه‌ی پیشین است و دلیل «نگونساری» کافران (مشرکان) را بیان می‌دارد که کراهتشان نسبت به آیات توحیدی قرآن بوده است، چنانکه فرموده «**وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ** = چون خدا به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند، مشمئز می‌گردد و چون کسانی غیراو یاد شوند، به ناگاه شادمان می‌گردند» (زُمَر/۴۵). «**حبط** یا **إحباط** عمل» تعبیری قرآنی به معنی «باطل شدن و از اثر افتادن عمل» است. آنگاه که

احوال نفسانی بر قلب آدمی عارض شود، زحمات او را در انجام اعمال نیکو هم برباد می‌دهد و هر جلوه و صفایی را هم که از آن اعمال حاصل شده باشد، محو می‌کند.

(۱۰) **أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۖ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْۖ وَ لِلْكَٰفِرِينَ أَمْثَٰلُهَا .**

« آیا در زمین نگردیدند تا بنگرند سرانجام پیشینیانشان چگونه بود ؟ خدا آنان را درهم کوفت و برای این کافران (نیز) **نظیر همان** (سرنوشت) **است »**،

متعاقب آیات قبل در شماتت کافران (مشرکان)، آیه‌ی شریفه بیان جدیدی نسبت به دسته‌ی کفّار مطرح نموده آنها را به عبرت آموزی از عاقبت اسلاف گذشته‌شان فرا می‌خواند. می‌فرماید چرا در زمین با نیّت عبرت گرفتن از احوال اقوام پیشین سیر نمی‌کنند و به آثار باقی‌مانده از گذشتگان ـ شهرها و خانه‌های ویران شده‌ی آنها (عاد و ثمود) ـ نمی‌نگرند و در اخلاق و صفات مردمی که گرفتار آن بلایا شدند نمی‌اندیشند تا عبرت آموزند؛ مبادا همان سرانجام گریبانگیر ایشان شود.

این‌گونه آیات حاکی از آن است که خداوند سنّت ثابتی در پاره‌ای از امور دارد. کسانی‌که به یکدیگر ستم ورزند یا دربرابر پیامبران خدا و تعالیمشان به سختی ایستادگی نمایند، سرانجام محکوم به زوال وکیفر خواهند بود[۱]. از این‌رو در مقطع آیه می‌فرماید «**وَ لِلْكَافِرِينَ اَمثَالُهَا**»؛ چنانکه وعده‌ی آیه‌ی شریفه در مورد کفّار (مشرکان) زمان به وقوع پیوست و همان‌گونه که در تاریخ آمده، همه‌ی سردمدارانشان در جنگ بدر و در جنگ های بعد مضمحلّ شدند و آثار و فرهنگ جاهلی آنها تباه گشت و به فراموشی سپرده شد.

(۱۱) **ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ .**

« هم از آن‌رو که خدا یاور مؤمنان است و برای کافران یاوری نیست »،

آیه‌ی شریفه در مقام تعلیل، شبیه آیه‌ی ۹ است؛ با این تفاوت که در آنجا از وضع کافران در قبال آیات خدا سخن داشت و در اینجا از نسبتی که بین خدا و دو دسته‌ی کافر و مؤمن برقرار می‌شود، سخن رفته است.

واژه‌ی «**مَوْلَى**» در آیه ـ چنانکه سیاق آیه نشان می‌دهد ـ به معنی «پشتیبان و یاری کننده» آمده، نه به معنی «رهبر» زیرا کافران نیز از داشتن «رهبر» محروم نبوده‌اند. در حقیقت آیه‌ی شریفه مشعر برآن است که خداوند نسبت به بشر بی‌تفاوت نیست و شرط یاری شدن از سوی خدا، تحوّل درونی انسان‌ها و حرکت به سوی عوامل مثبت است، چنانکه فرموده «**إِنَّ اللّهَ لايُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ** = خدا وضع (و حال) هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنکه نفسانیّات (فرهنگ، اخلاق و آرمان‌های) خود را تغییر دهند (رعد/۱۱).

---

(۱) ـ به همین ترتیب از قرآن به دست می‌آید که مردمانی که با یکدیگر به عدالت و نیکی رفتار کنند ـ ولو آنکه مؤمن به خدا و دیانت هم نباشند ـ دچار بلایای دنیوی نمی‌شوند (اعراف/۵۶ و نحل/۳۰) ولی چه بسا در آخرت دستشان خالی است.

أمّا ناسپاسان و معاندانِ در برابر حقایق، نه نهایتاً در دنیا رَه به جایی می‌برند و نه در آخرت به سعادت می‌پیوندند.

(۱۲) إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَارُۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَامُ وَٱلنَّارُ مَثۡوًى لَّهُمۡ.

« همانا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند به بهشت‌هایی که نهرها زیر (درختان)**اش جاری است درمی‌آورد و کسانی‌که کفر ورزیدند، به مانند چهارپایان** (در دنیا) **می‌خورند و بهره‌ور می‌شوند و**(لی) **جایگاه** (اُخروی)**شان آتش است»،**

در آیه‌ی قبل از عکس‌العمل إلهی در مورد مؤمنان و کافران در دنیا سخن گفت. در آیه‌ی فوق از وضع دو دسته، در آخرت سخن می‌گوید. می‌فرماید سرانجام اُخروی مؤمنان بهشت و عاقبت کافران، عذاب و گرفتاری است. به علاوه در متن آیه، عذابِ اُخروی کافران تعلیل شده؛ زیرا انسانیّت خود را در دنیا به یکسو نهاده و حیوان‌صفت زندگی کردند. در این ارتباط شایان توجّه است که انسان دارای قوای گوناگون بوده برخی نیروها و احوال او (عقل، وجدان، محبّت، فداکاری و غیره) شریف‌تر از احوال و کارکردهای دیگر (خوراک، شهوت، خشم و غیره) می‌باشند. امّا این نیروهای اخیر تا آنجا مجاز به بهره‌گیری‌اند که در استخدام نیروهای شریف‌تر باشند. در غیر این‌صورت آن نیروها (خشم، شهوت، مال‌دوستی و غیره) ویرانگر فضایل اخلاقی بوده و در نتیجه آدمی به مرتبه‌ی حیوانات سقوط می‌کند. از این‌رو وصف بلیغی‌که در آیه آمده اشاره به همین معناست که اگر نیروهای شریف انسانی در زندگی آدمی «بی‌نقش» شوند یا در خدمت نیروهای دست دوّم قرار گیرند، معنایی برای انسانیّت انسان باقی نمی‌ماند و در نتیجه با قربانی فضایل در پای نیروهای ابزاری، آدمی به مسئولیّت انسانی خویش پشت کرده گرفتار بلایای اُخروی می‌شود.

بخش سوّم

(سرانجام مؤمنان و خودفروختگان دنیوی)

(۱۳) وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِيٓ أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ .

« **و بسا شهرها که** (مردمانش) **نیرومندتر از شهری بود که تو را بیرون راند؛ ما آنها را هلاک کردیم و یار** (و یاوری) **برایشان نبود** »،

آیه‌ی شریفه در مقام بیان عبرت‌آموزی از تفحّص در زمین (تاریخ) ورؤیت سرانجام اقوام ستمگر پیشین‌است که درآیه‌ی ۱۰ سوره به آن اشاره فرمود. درواقع می‌فرماید خدا منکرانِ بس‌قدرتمندتر از مخالفانِ تو را ای پیامبر، تار و مار کرد، بت‌پرستان قریش‌که جای خود دارند! مقطع آیه که می‌فرماید «**فَلا نَاصِرَ لَهُمْ** = ایشان را یار (و یاوری) نبود»، اشاره به آن است که قریشِ متجاوز قطعاً شکست خورده و مضمحلّ خواهند شد. البتّه اینکه می‌فرماید «**أَخْرَجَتْکَ**، تو را اخراج کردند» یعنی چنان شرایط را بر پیامبر^ص و مسلمان‌ها شاقّ کردند که آنها مجبور به هجرت شدند. بدیهی است دستگاه سیادت قریش طی توسعه‌ی اسلام و جنگ‌هایی که پیش آمد، مضمحلّ شد و اگر پرسیده شود چرا مانند اقوام سرکش پیشین دچار بلایای آسمانی نشدند؟ پاسخ آن است که روشن است طرح خداوند درمورد غلبه‌ی آئین آخرین او ـ اسلام ـ به صورت دیگری بوده است، چنانکه در چهارمین آیه‌ی سوره آمده «**وَ لَوْ يَشَاءُ اللّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلكِن لِيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ** = اگر خدا می‌خواست خود از آنها انتقام می‌گرفت، ولی شما را در برابرهم می‌آزماید» همچنانکه فرموده است: «**قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ**» (توبه/١٤).

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه به همه‌ی مستبدّان و انحصارطلبان در طول تاریخ پیام می‌دهد که به سرانجام اسلافشان ـ با همه‌ی قدرت‌ها و پشتوانه‌هایی‌که حتّی بیش از آنها داشتند ـ بنگرند و عبرت آموزند. در این ارتباط شایان توجّه است که واژه‌ی «**هلاکت**» در آیه، می‌تواند به صورت تحلیل رفتن یا اضمحلال کامل قدرتی باشد که مصادیقش را در منکران معاصر و فروپاشی کمونیسم تجربه کرده‌ایم.

(١٤) أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم .

« **پس آیا کسی که بر حجّت روشنی از خداوندگار خویش است، همانند کسی است که عمل زشتش برای او زینت یافته و هوس‌های خود را دنبال می‌کنند؟!** »،

مفاد آیه استفهام انکاری است و متعاقب وعده‌ی هلاکت به مردمی‌که با راه انبیاء به مخالفت برمی‌خیزند (آیه‌ی قبل) آنها را با مؤمنان پاک‌دل مقایسه کرده است. در این مقایسه امتیاز مؤمن بر دیگران، امتیاز فرهنگی

و ایمانی وی شمرده شده که وی «**بر حجّتی روشن ازسوی خدا**» قرار دارد و چنین شخصی را دربرابر کسانی نهاده که أعمال زشتشان به نظرشان جلوه کرده است. بدین‌ترتیب هرچند به ظاهر «اندیشه» با «عمل» مقایسه گردیده، ولی در واقع اختلاف فکری و نظری مؤمن با غیرمؤمن مقایسه شده زیرا به «**زینت یافتنِ عملِ غیرمؤمن در نظر او**» اشاره رفته است. بر این پایه مردمانِ بی‌ایمان افرادی قلمداد شده‌اند که أعمال به واقع زشت را ـ که عقل مستقل مردود می‌شمرد ـ با توجیهاتی زیبا می‌بینند و به عبارت دیگر، نه تابع عقل و خرد، بلکه تابع هَوَی و هوس‌اند. این بیان، شاخصی به دست می‌دهد که وقتی انسان متوجّه شد خواسته‌های نفسانی او را رهبری می‌کنند، باید بداند دچار مغالطات فکری شده و بلافاصله درصدد برآید تا ذهنش را تصفیه و تهذیب نماید.

(۱۵) **مَثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ فِيهَآ أَنْهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُۥ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنْهَٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَٰلِدٌ فِى ٱلنَّارِ وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَآءَهُمْ .**

« **مَثَلِ بهشتی که به متّقیان وعده داده شده** (چنان است که) **در آن رودها ـ از آبی که دگرگون نشود ـ جاری است؛ و رودها از شیری که طعمش متغیّر نگردد و جوی‌ها از شرابی که نوشندگانش را لذّت بخشد و نهرهایی از عسل مصفّا؛ و از همه** (نوع) **میوه در آنجا برایشان** (فراهم) **است و** (از همه بالاتر) **آمرزشی از خداوندشان** (نصیب آنهاست)؛ (آیا اینان) **همانند کسانی‌اند که جاودانه در آتش بسر برند و آبی جوشان خورانده شوند که روده‌هایشان را از هم فرو پاشد؟** »،

آیه‌ی شریفه تفصیل آیه‌ی۱۲ سوره است که بهشت را مختصراً توصیف کرده است.

در ابتدای آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**مَثَل**» آمده است. لذا برخی مفسّران بر این قول رفته‌اند که آیه‌ی شریفه نه بیانگر حقیقت جهان آخرت، بلکه دورنمایی از آن را ترسیم می‌کند. این‌که در بهشت فساد و تباهی و کهنگی نیست و همه چیز تازه و شاداب است و همه‌ی نعمت‌ها آنجا به «فراوانی» یافت می‌شود. به همین‌گونه تعابیر آتش و آب جوشان و فروپاشیدگی معده‌ی بدکاران در جهنّم، کنایه از تنگناهای شدید عالم عذاب می‌باشد. أمّا مفسّران دیگر مانند طبری واژه‌ی «**مَثَل**» را در آیه به معنی «وصف» گرفته و مفاد آیه را عین واقع می‌دانند. البتّه آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی سجده که می‌فرماید «**فَلاتَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِىَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** = هیچ نفسی نمی‌داند که (در آینده‌ی هستی) چه چیز از آنچه روشنی‌بخشِ دیدگان است (برای مؤمنان) به پاداش اعمال نیکی‌که انجام می‌دادند، فراهم شده‌است»، به دست می‌دهد که حدّاقل همه‌ی نعمت‌های عوالم آخرت قابل «وصف» نیست. از این‌رو حتّی برخی افراد مشهور به قشری‌گری به استناد آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی سجده، گفته‌اند که نعمت‌ها (وعذاب)آخرت عیناً چون نعمت‌های دنیا نیست (ومی‌توان گفت پاره‌ای از آیاتِ مربوط به بهشت و جهنّم به لحاظ کیفیّت و تفصیل، ازجمله متشابهات قرآنی می‌باشند که تأویل آنها را جُز خدا کسی

نمی‌داند). از سوی دیگر ـ مانند آیات قبل ـ سرانجام اُخروی دو دسته‌ی «**مؤمن**» و «**منکر**» در آیه‌ی شریفه مورد مقایسه قرار گرفته و نعمت معنوی آمرزش خدا را از همه‌ی مواهبِ بهشتی بالاتر دانسته چنانکه در جای دیگر فرموده است «**وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ**» (توبه/۷۲).

(١٦) وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنْ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًاۚ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُمْ .

« **و برخی از آنها به** (گفتار) **تو گوش فرا می‌دهند تا چون از مجلست بیرون روند** (با تمسخر) **به اهل دانش گویند: او اکنون چه گفت؟ آنهایند که خدا بر دل‌هایشان مُهر نهاده و هوس‌های خود را پیروی می‌کنند** » ،

واژه‌ی «**آنِف**» در آیه به معنی «لحظه‌ای پیش» است و از عبارت «**مَاذَا قَالَ آنِفًا** = او اکنون چه گفت؟» به تعبیر فارسی‌زبانان گویند: «ما که از حرفهایش چیزی سردرنیاوردیم!» که حمل به تمسخر و تحقیر می‌شود و مشرکان ـ با این‌گونه الفاظ ـ به تخطئه‌ی بیانات پیامبر[ص] و آیات قرآن که آن‌حضرت قرائت می‌فرمود، می‌پرداختند. البتّه برخی مفسّران مصداق آیه را منافقان دانسته‌اند که در آیه‌ی ۲۰ سوره به آنها اشاره شده است.

به هرحال آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در مجلس پیامبر[ص] (در شرائط نزول سوره در دوران مدینه که آن حضرت در مسند قدرت بوده) «اهل دانش» و«اهل هوی و جهالت»، هر دو آزادانه حضور می‌یافتند و آیه‌ی شریفه به هیچ وجه نشان نمی‌دهد که «یاوه گویان» آزار می‌دیدند. مقطع آیه مشعر بر آن است که وجدان مردمان معاند مهر خورده و نسبت به حقایق نفوذناپذیر می‌شود و خداوند «به عنوان صانعِ هستی و همه‌ی قوانین آن» این قانون طبیعی را به خود نسبت داده است (بقره/٦ و توبه/١٢٧←١٢٤).

(١٧) وَٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْاْ زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَىٰهُمْ تَقْوَىٰهُمْ .

« **و کسانی که هدایت یافتند** (خدا) **بر هدایتشان افزود و تقوایشان را زیادت بخشید** »،

آیه‌ی شریفه وصف حال «**اَلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْم** = اهل دانش» در آیه‌ی پیشین است. می‌فرماید آنها با استفاده از سخنان پیامبر(قرآن) بر هدایتشان افزوده شده و به درجات بلند تقوی نائل می‌شوند. بنابراین، «هدایت» مراتب داشته و قابل افزایش ـ تا مرتبه‌ی عالی تقوی ـ است (کهف/١٣، عنکبوت/٦٩).

بخش چهارم

(آمرزش‌خواهی پیامبر[ص] برای مؤمنان و بیماردلی منافقان)

(۱۸) فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَآءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَآءَتْهُمْ ذِكْرَىٰهُمْ .

« **پس آیا** (کافران) **جُز این انتظار دارند که قیامت به ناگاه بر آنها فرا رسد؟ و همانا نشانه‌های آن** (قیامت) **آمده است؛ پس آنگاه که** (قیامت) **بر آنها دررسد، دیگر چه جای پند گرفتن‌شان است؟** »،

آیه‌ی شریفه به منکران و منافقانی اشاره دارد که در آیه‌ی ۱٦ گذشت؛ کسانی‌که قیامت را به استهزاء گرفته گوششان به هیچ پند و اندرزی بدهکار نیست (منظور از واژه‌ی «**السَّاعَةَ**» قیامت است ـ انعام/۳۱). درحالی‌که اگر افراد «اهل عبرت» بوده باشند، نشانه‌های قیامت را در همین نشئه‌ی دنیوی نیز می‌توانند مشاهده کنند (واژه‌ی «**أَشْرَاطُ**» جمع «شَرَط» به معنی «نشانه و علامت» است). چنانکه در قرآن مکرّر در مورد قیامت وشواهد وقوعِ آن توضیح داده شده و ازجمله برخی مفسّران ظهور پیامبر آخرین را شاهدی بر این امر می‌دانند، همان‌گونه که از حضرت علی[ع] نقل شده که فرمود: «اَرْسَلَهُ بالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً بَيْنَ يَدَىِ السّاعة = (خداوند) او (پیامبرِ اسلام[ص]) را ـ پیش از ظهور رستاخیز ـ بشارتگر و بیم‌رسان فرستاد» (تهذیب الأحکام شیخ طوسی، ج۲، ص۹۹) و نیز فرموده: «**اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ** = قیامت نزدیک شد و ماه شکافته گردید» (قمر/۱).

بدین‌ترتیب قرآن، منکران را مردمانی «ظاهربین» توصیف می‌کند که اهل تعقّل در مسائل نبوده از تفکّر در نشانه‌های هستی و پندآموزی غافلند و گویی برای توفیق ایمانی و باور حقایق، فقط در انتظار «رؤیت» قیامت‌اند و نمی‌خواهند «نشانه‌شناسی» کنند! همچنین آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که قیامت در وقت خاصّ خود، بی‌مقدّمات طبیعی و ناگهان فرا می‌رسد و می‌فرماید ایمان آوردن افراد در آن‌موقعیّت ـ که از سر جبر بوده مولّد أعمال صالح و ارتقاءِ روحی نتواند بود ـ سودشان ندهد. منکران آن زمان فقط حسرت می‌خورند که «**يَا لَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيَاتِى** = ای کاش در زندگانیم کاری (برای حیات ابدی خود) کرده و پیش فرستاده بودم» (فجر/۲٤).

(۱۹) فَٱعْلَمْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ .

« **و آگاه باش که جُز خدا معبودی نیست و برای گناه خویش و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه؛ و خدا آمد و شدها** (میدان عمل) **و قرارگاه شما را می‌داند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در ذکر منکران و منافقان که قیامت را باور ندارند، خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید بدان که معبودی جُز اَلله نیست و این از باب تأکید و تثبیت است مانند **اِهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُستَقِيمَ** که رسول‌خدا[ص] همواره

درنمازش می‌گفت. به علاوه این تهلیل (گفتن **لا إِلَهَ إِلَّا اللّٰه**) با استغفار از گناه هم پیوند دارد چون جز معبود یکتا، کسی آمرزنده‌ی گناهان نیست «**وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ** = و چه کسی جُز خدا گناهان را می‌آمرزد» (آل‌عمران/ ۱۳۵) لذا فرموده برای گناه خود و پیروان، در پیشگاه خدا ـ که معبودی جز او نیست ـ آمرزش بجوی؛ خدایی که به گردشگاه یا میدان أعمال و سرانجام شما آگاه است (زمخشری در کشّاف واژه‌ی «**مُتَقَلَّب**» را در آیه ـ که به معنی میدان رفت و آمد درنظر گرفته می‌شود ـ کنایه از دنیا و «**مَثْوَى**» را که به معنی محلّ استقرار است، کنایه از آخرت دانسته است). از سوی دیگرشایان توجّه است که خداوند در آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** = بدان‌که جز خدا معبودی نیست»، نه این‌که «بگو جز خدا معبودی نیست» و در اینجا تصریح بر «**بدان**» به جای «بگو» حاوی نکته‌ی ظریفی است؛ زیرا چنانکه می‌دانیم مسلمانها عموماً «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» را می‌گویند، ولی عملاً چه بسا همه‌ی ستایش‌ها و تکریم‌ها را که در مقوله‌ی «عبادت» بوده و خاصّ خدای تعالی است، نثار غیر خدا هم می‌کنند!

همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر[ص] ـ چنانکه برخی مطرح می‌کنند ـ خارج از وحی، معصوم مطلق نبوده (**اِستَغْفِرْ لِذَنْبِكَ**) بلکه گاهی به لحاظ بشری، خطاهایی ـ سهواً ـ از او سرمی‌زده است. کما این‌که علاوه بر آیه‌ی فوق، در دیگر آیات قرآن نیز (ازجمله نساء/۱۰٦ و غافر/۵۵) از «آمرزش‌خواهی پیامبر[ص] از خداوند» به خاطر برخی اشتباهات، سخن رفته است. چنانکه طبری در تفسیر آیه‌ی فوق آورده که مردی به پیامبر گفت «غَفَرَ اللهُ لَکَ یا رَسُولَ الله = خدا تو را بیامرزد ای رسول‌خدا» و پیامبر[ص] پاسخ داد: «نَعَمْ وَ لَکَ = آری من و تو (هر دو) را خدا بیامرزد» و سپس آیه‌ی فوق را خواند. قرآن نیز ستایش‌نامه‌ی پیامبر[ص] نبوده، بلکه گاهی از او انتقاد می‌کند و این امر خود حاکی از آن است که کلام قرآن نه از خود پیامبر[ص] بلکه از مأخذ دیگری مافوق پیامبر[ص] بوده که پیامبر با حفظ امانت، فرامین و رهنمودهای او را اعلام می‌داشته است.

البتّه بعضی‌ها می‌گویند مقصود از عبارت «**اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ**» خطاب به پیامبر، استغفار از گناه اُمّت است. امّا این استغفار متعاقباً در آیه آمده (**وَ لِلْمُؤْمِنِينَ**) و تکرار مطلبی پشت هم، در سبک قرآن نیست. بعضی‌ها نیز واژه‌ی «**ذَنْب**» را در آیه‌ی شریفه به معنی «عواقب کار» گرفته می‌گویند «مقصود خداوند این است که ای پیامبر برای برخی کارهایت که به سرانجام خوبی نمی‌رسد استغفار کن»! أمّا **أوّلاً** عاقبت یا دنباله‌ی کار را «**ذَنَب**» (مفردِ «**أذْناب**») می‌گویند نه «**ذَنْب**» که جمعش «**ذُنُوب**= گناهان» است. **ثانیاً** اگر کسی کاری را بدون قصد گناه انجام داده و احیاناً آن کار به سرانجام بدی افتد، تقصیر او نیست تا برایش استغفار کند. تمام این توجیهات برای این است که پیامبرِ «قرآنی» را پیامبری مأنوس خود ـ که اخبار غُلاة نشان می‌دهد ـ جلوه دهند؛ هرچند لازم به توجّه است که خطا و لغزش پیامبر نیز به تناسب مقام پیامبریش سنجیده می‌شود، نه به تناسب سایرین. خداوند توقّعاتی از پیامبرش دارد که ازسایرمردم ندارد. پیامبر[ص] به نسبت توقّعی‌که خدا از او دارد ممکن است دچار لغزش شود؛ مانند مثلاً اخم کردن بر کور (**عَبَسَ وَ تَوَلَّى**) که چه بسا برای سایرین گناه محسوب نمی‌شود.

(۲۰) وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوۡلَا نُزِّلَتۡ سُورَةٞۖ فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلۡقِتَالُ رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ نَظَرَ ٱلۡمَغۡشِيِّ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ .

« **و کسانی‌که ایمان آوردند** (به تنگ آمده از فشارها) **گویند: چرا سوره‌ای** (مجوّز جنگ) **نازل نمی‌شود؟ و چون سوره‌ی محکمی** (در این‌باره) **نازل شد و ذکر جنگ در آن آمد، بیماردلان را می‌بینی که به تو می‌نگرند، مانند نگاه کسی‌که از ترس مرگ به بیهوشی افتاده است! پس** (همان مرگ) **سزاوارشان باد** »،

چنانکه می‌دانیم مسلمان‌ها دوران ۱۳ ساله‌ی مکّه را بی‌هیچ مقابله‌ی جنگی با مشرکان گذراندند و به فرمان خدا، همواره دربرابر مظالم و آزارهای آنها صبر پیشه می‌کردند. بعد از هجرت ـ در دوران مدینه ـ با تداوم تهدیدها و هجوم مشرکان، اوّل‌بار در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۱۹۰) سخن از جنگ و مقابله‌ی دفاعی رفت که همین رهنمود در سوره‌های بعدی مدنی (انفال، آل‌عمران، أحزاب، ممتحنه و نساء) دنبال شده است. در سوره‌ی محمّد^ص (آیه‌ی ٤) مقارن جنگ بدر، درمورد چگونگی برخورد با اسیران ارائه‌ی طریق گردیده و در سوره‌ی حج (آیه‌ی ۳۹) جنگ از دیدگاه اسلام تعلیل شده و بر جهاد دفاعی تأکید گردیده است.

آیه‌ی فوق دراشاره به شرائطی است که مسلمان‌ها ـ به تنگ آمده از تعدّیات مشرکان ـ خواستار مقابله و دفاع بودند و می‌فرماید چون آن مجوّز صادر شد، عناصر منافق نزدیک بود از ترس غش کنند!! چنانکه طبری در تفسیر می‌گوید سوره‌ای که مسلمان‌ها می‌خواستند نازل شود سوره‌ای بوده که دستور جنگ دهد زیرا از ظلم‌پذیری خسته شده بودند. به‌طورکلّی در کارهای اجتماعی چنین است، عدّه‌ای ثبات قدم دارند و تصمیمات محکم را پذیرفته پیش می‌برند ولی سست همّتان آنگاه که قرارشود قدمی بردارند، پس می‌زنند. زمخشری در کشّاف عبارت «**فَأَوْلَی لَهُمْ**» در مقطع آیه را به‌معنای «**فَوَيْلٌ لَهُمْ** = وای بر ایشان» گرفته و عبارت مزبور را از باب سرزنش می‌داند.

(۲۱) طَاعَةٞ وَقَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞۚ فَإِذَا عَزَمَ ٱلۡأَمۡرُ فَلَوۡ صَدَقُواْ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ .

« **فرمان‌پذیری** (از خدا) **و سخنی شایسته** (به نفع آنهاست) **پس چون أمر**(جنگ) **به تصمیم کشد، اگر با خدا**(ی خود) **صادق باشند، بی‌تردید برایشان بهتراست** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به مسلمانان «بیماردل» در آیه‌ی پیشین است که فرمود چون تصمیم به پیکار با مشرکان گرفته شود از ترس مرگ بیهوش می‌شوند. در آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر آنها به جای این ضعف و زبونی، به أمر خدا گردن نهاده سخن شایسته بگویند و چون تصمیم به کارزار گرفته می‌شود در برابر آیاتِ دفاعیّه راست‌دل باشند، البتّه برایشان بهتراست. یعنی در این‌صورت است که مشمول عنایات و تأیید خدا قرار خواهند گرفت. به بیان دیگر، تأکید آیه‌ی شریفه بر تعهّداتی است که انسان مؤمن با خدا دارد. نشان می‌دهد که خداوند دوستار کسانی است که در مقام عمل استوار باشند و با خدایشان پیمان‌شکنی نکنند و تاریخ نشان داده که چنین افراد مصمّمی، همواره پیروز بوده‌اند.

نکته‌ی دیگر آنکه عبارت «**فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ** = پس چون امر(جنگ) به تصمیم کشد» در آیه، بیانگر مطلب مهمّی است که مصادیقش را سیره‌ها نشان داده‌اند. این‌که **اوّلاً** وقتی به پیامبر[ص] خبر می‌رسید که طایفه‌ای در حال بسیج قوا برای حمله به او و مسلمان‌ها هستند، هیچگاه حضرت شتابزده عمل نمی‌کرد و قبل از هرگونه اقدامی، مأموران می‌فرستاد تا درباره‌ی کمّ و کیف موضوع تحقیق کنند و پس از آنکه از قصد تهاجم دشمن اطمینان می‌یافت، به چاره‌اندیشی و اقدامات لازم برای مقابله می‌پرداخت. **ثانیاً** در اتّخاذ تصمیم برای مقابله با دشمن و تعیین استراتژی جنگی نیز هیچگاه پیامبر[ص] یک جانبه عمل نمی‌کرد و همواره بر طبق دستور قرآنی «**شَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ**» (آل‌عمران/۱۵۹) و «**أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**» (شورَی/۳۸) با یاران خود به مشورت می‌پرداخت. آثار متعدّدی در کتب سیره در این زمینه‌ها گویاست.[(۱)]

(۲۲) **فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ** .

« **پس** (ای بیماردلان) **آیا برآنید که اگر** (از کتاب خدا) **روی‌گردان شوید، در زمین به فساد پردازید و از خویشانتان** (که اطاعت امر خدا می‌کنند) **بگسلید؟!** »،

زمخشری در کشّاف مادّه‌ی «**تَوَلَّيْتُم**» را در آیه‌ی شریفه به معنی «رویگرداندن شدید» گرفته و می‌گوید مقصود خداوند در سخن مزبور با «بیماردلان» این است که آیا شما امید دارید ـ با پشت‌گوش افکنی أمر خدا و إهمال در دفاع از دینتان ـ باز در سرزمینتان تباهی برقرار شود و خویشان مؤمنتان را در دیار هجرت، در معرض آسیب‌ها رها کنید؟ ازجمله روش‌های قرآن این است که همواره عاقبت کار آدمی را پیش رویش قرار می‌دهد تا شاید با مشاهده‌ی سرانجام کار، به خود آمده راه و روش‌هایش را تغییر دهد.

امّا برخی مفسّران واژه‌ی «**تَوَلَّيْتُمْ**» را در آیه‌ی شریفه، به معنی «حکومت کردید» گرفته و گفته‌اند که مقصود آن است که آیا «بیماردلان» امید دارند با نافرمانی خدا، مسلمان‌ها شکست خورده و آنها به حکومت و قدرت برسند و آنگاه به جای صلاح و تقوی، فساد در سرزمین رایج گردیده به خویشان ایمانی‌شان آسیب رسد و از آنها جدا شوند؟ که بر این محور نیز آیه‌ی شریفه در واقع، به همان مقصودی می‌رسد که از تعبیر «**تَوَلَّيْتُمْ**» به معنای روی گردانی از أمر خدا مستفاد می‌شود.

(۲۳) **أُوْلَٰٓئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَٰرَهُمْ** .

« **آنها کسانی‌اند که خدا آنان را لعنت نمود** (از رحمت خدا دور شدند) **و آنان را ناشنوا**(ی سخن حق) **و دیدگانشان را نابینا**(ی رُؤیت حق) **نمود** »،

(۱) ـ برای نمونه، به کتابهای **زندگانی محمّد**[ص]، اثر محمّد حسین هیکل، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد اوّل، ص۳۶۱ در ارتباط با رویارویی با سپاه قریش در بدر و **رسول خاتم**[ص]، اثر داود ناروئی، نشر احسان، جلد۱، ص۵۸۱، در ارتباط با دفع حمله‌ی قریش در اُحُد و **سیره‌ی ابن هشام**، ج۳، ص۲۴۸ در مورد جنگ با بنی‌مصطلق و رسول خاتم[ص]، ج۲، ص۲۹۳ در مورد دفع غائله‌ی خیبر، رجوع شود.

از این آیه به دست می‌آید که دو رویی، اصرار بر گناه و کژی در أعمال، انسان را ـ بر طبق قوانین خدا ـ از بینش و معرفت دور می‌دارد. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که چنان بیماردلانی(آیه‌ی قبل) ـ ولو در جرگه‌ی مسلمان‌ها باشند ـ کسانی هستند که خداوند سلب توفیق از آنها کرده و قابلیّت «حقّ‌شنوی» و «حقیقت‌بینی» را ازدست داده‌اند (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی ٦ سوره‌ی بقره نگاه کنید).

(٢٤) أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ .

« **پس آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌ها**(ی غفلت و خودخواهی) **زده شده است؟!** ».

آیه‌ی شریفه پس از آنکه سرانجام ارتداد افراد را نشان داد ـ که جُز الحاق به فساد و قطع ارحام به چیز دیگری نمی‌انجامد ـ در مقام تصحیح آرزوها برآمده است. می‌فرماید چرا آن بیماردلان دل به قرآن نمی‌دهند تا از مواهب آن بهره‌مند شوند؟! و کلمه‌ی «**أَمْ**» را در عبارت بعدی آیه، زمخشری به معنی «بَلْ» گرفته یعنی بلکه علّت رفتارشان این است که به سبب گناهان، توفیق ایمانی و تدبّر در قرآن را ازدست داده و دل‌هاشان در برابر حقیقت قفل خورده است.

بخش پنجم

(احوال مرتدّان و منافقان در لحظات احتضار)

(۲۵) إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ٱلشَّيْطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ .

« **بی‌گمان کسانی که ـ پس از آنکه** (راه) **هدایت بر آنها روشن شد ـ بر گذشته** (جاهلی) **خود بازگشتند، شیطان** (جاهلیّت را) **بر آنان بیاراست و به آرزوها**(ی باطل)**شان افکند** »،

درآیه‌ی ۲۳ از«مرتدّان» و سرانجام آنها سخن رفت و در آیه‌ی ۲٤ به لحن توبیخ فرمود که «**چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند**» و یا توجّه ندارند که به سبب گناهان، دلهاشان در برابرحقیقت قفل خورده است؟ در آیه‌ی فوق از مرتدّانی سخن می‌گوید که راه هدایت برآنها روشن گردیده و به ایمان رسیده بودند، پس چه شد که پشت‌پا به دین و آئین خود زدند؟ می‌فرماید شیطان فریبشان داد و آرزوها در دلشان افکند که اگر به جبهه‌ی کفر بپیوندند به شهرت و مقامات می‌رسند. به طور کلّی عامل ارتداد افراد گاهی نه فرهنگی، بلکه بیشتر نفسانی بوده است؛ چنانکه امروزه نیز همین شرایط حکمفرمااست (واژه‌ی «**سَوَّلَ** = زینت داد، بیاراست» از مصدر «تسویل» به معنی امر زشت و ناهنجاری را زیبا جلوه دادن آمده تا نفس آدمی بر ارتکاب آن حریص و دلیر شود. «**أَمْلَىٰ** = مهلت داد، آرزوهایش را طولانی کرد و به اباطیل کشاند». ضمیر «**هُوَ**» در «**أَمْلَىٰ لَهُمْ**» به شیطان بازمی‌گردد).

(۲٦) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ ٱلْأَمْرِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ .

« **هم از آن‌رو که به کسانی که آنچه را خداوند نازل کرده خوش نداشتند، گفتند: ما شما را در بعضی از امور اطاعت خواهیم کرد؛ و خدا از** (همداستانی و) **پنهان‌کاری آنها آگاه است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در آیه‌ی فوق، به شرح عملکرد مرتدّان پرداخته که با منکران دین همداستان شده و مخفیانه به آنها می‌گفتند: ما در پاره‌ای از امور، شما را قبول داریم (حرف «سین» در «**سَنُطِيعُ**» به آینده‌ی زودهنگام اشاره دارد). به عبارت دیگر وقتی آنها خود را به شیطان نفس فروختند و آرزوهای دور و دراز دنیوی در دلشان راه یافت، شیطان راه تحقّق آن آرزوها را به ایشان چنین نشان داد که دین و تقوا را رها کرده همراه دنیاپرستان شوند و آنگاه به همه‌ی آرزوهای خود خواهند رسید! آیه‌ی شریفه منکران دین را با این روحیّه توصیف می‌کند که «**كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ**» یعنی قیود إلهی را خوش نداشته می‌خواهند در پیگیری امیالشان آزاد باشند. همچنین نزدیکی مرتدّان با منکران دین را به صورت دسیسه‌کاری و با نجوای پنهانی نشان می‌دهد (واژه‌ی «**إِسْرار**» در متن آیه حاکی از توطئه‌ی پنهان‌کاری است) و می‌فرماید خداوند از آن دسیسه‌ها اگاه است.

برخی مقصود از کسانی‌که آنچه را خدا نازل کرده خوش نداشتند، یهودیان بنی نضیر و بنی‌قریظه دانسته‌اند (حشر/۱۱). البتّه آیه‌ی شریفه در زمان‌های مختلف، مصادیق گوناگون می‌پذیرد ولی با توجّه به کاربُرد فعلِ ماضی (**قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ...**) می‌تواند به یهودیان پیمان‌شکن اشاره داشته باشد.

۲۷) **فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ .**

« **پس چگونه باشد** (حالشان) **آنگاه که ملائک جانشان را می‌ستانند درحالی‌که بر چهره‌ها و پشت‌هایشان ضربه‌ها زنند؟!** »،

آیه‌ی شریفه به شرح حال مرتدّان دسیسه‌کار به هنگام احتضار اشاره دارد. از لحظه‌های مرگ آنها خبر می‌دهد که مأموران إلهی برای گرفتن جانشان ضربه‌ها بر آنها وارد می‌سازند که البتّه مقصود ضربه بر اجسامِ آنان نبوده، بلکه منظور ضربات روحی است. تعبیر به فشار قبر در بین گروهی نیز ظاهراً از اینجا نشأت یافته، و إلاّ هیچ آیه‌ای مبنی بر «فشار قبر» در قرآن نیست. می‌فرماید آنها که تمام تعلّق روحی‌شان به این دنیا بوده است، ضربه‌ها به روحشان می‌زنند تا از این دنیا برکنده شوند (انفال/۵۰). برعکس کسانی‌که روحشان را به دنیا نفروختند و همواره باتوجّه به خدا زندگی کردند، با آسودگی روحی از دنیا می‌روند (نحل/۳۲، فُصِّلت/۳۰). ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که برای روح آدمی، قالب لطیفی است که پشت و روی دارد.

۲۸) **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ .**

« **چنین است زیرا آنان پیرو راهی شدند که خدا را به خشم آورد و خشنودی او را خوش نداشتند؛ پس اعمالشان را به تباهی سپرد** »،

در پی آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، جان کندن سخت مرتدّان را به هنگام مرگ، تعلیل می‌کند. می‌فرماید آنها در زندگی «**پیرو راهی شدند که خشم خدا را به همراه دارد**» و آنچه خدا را خشنود می‌سازد برایشان ناخوشایند بود. از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که خداوند خشم و رضایت دارد، هرچند خشم و رضای او با بشر سنجیده نمی‌شود؛ بلکه خشم إلهی در مقام فعل، همان عقوبتی است که برای برخی کارها روا می‌دارد و رضایش رحمت و پاداشی است که پیش می‌آورد. آثار این مطلب در این عالم نیز مشاهده می‌شود، چنانکه بعضی اعمال به عاقبت خوش و برخی دیگر به عواقب بد می‌انجامند و اصولاً خداوند نظام عالم را براساس «عمل» و «عکس‌العمل» قرار داده است.

۲۹) **أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ .**

« **آیا آنان که در دل‌های خود بیماری داشتند، پنداشتند که خدا هرگز کینه‌های‌شان را آشکار نخواهد کرد؟!** »،

یعنی قانون خدا این است که «کینه‌های نفاق‌آلود» سرانجام آشکار می‌شوند. نشان می‌دهد که منافقانِ آن روز (به مانند منافقان امروزی) کینه‌ی عمیقی نسبت به پیامبر و مؤمنان در دل داشتند، امّا آن را در پشتِ نقاب فریب خود پنهان می‌داشتند و منتظر فرصت برای خالی کردن کینه‌های درونی خود بودند.

(۳۰) **وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ .**

« **و اگر می‌خواستیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایاندیم** و (در نتیجه) **آنها را به سیمایشان می‌شناختی و** (اکنون نیز) **آنان را از لحن سخنشان خواهی شناخت؛ و خدا به کردار شما آگاه است** ».

پیامبر(ص) فرمود: مردم منافق با سه علامت شناخته می‌شوند «اِذا وَعَدَ اَخْلَفَ و اِذا حَدَّثَ کَذَبَ و اِذَا اؤتُمِنَ خانَ = زمانی‌که وعده می‌دهد خلاف کند و چون سخن گوید دروغ باشد و آنگاه که امین شمرده شود خیانت در امانت ورزد» (نهج الفصاحه، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص٤٨١ ، حدیث ٢٢٧٦) و این همان مفهوم **لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ** = آنان را از لحن سخنشان خواهی شناخت» است و از امام صادق(ع) روایت است که «لاتَنْظُرُوا اِلَی طُولِ رُکُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَاِنَّ ذلِکَ شَیْءٌ اعْتَادَهُ ، فَلَوْ تَرَکَهُ اسْتَوْحَشَ لِذلِکَ، وَ لکِنِ انْظُرُوا اِلَی صِدْقِ حَدِیثِهِ و اَدَاءِ اَمَانَتِهِ = به طول رکوع و سجود (نماز) کسی نگاه نکنید زیرا این چیزی است که (چه بسا) به آن عادت کرده که اگر ترک کند به وحشت می‌افتد، بلکه به راستی سخن و أداءِ امانتش نظر کنید» (وسائل الشّیعه، ج۱۳، ص ۲۱۸ و ۲۱۹).

بخش ششم

(دنیا، صحنه‌ی آزمایش مردمان و نهی مؤمنان از دعوتِ مهاجم به صُلح)

(۳۱ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ .

«و همانا شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایانتان را بازشناسیم و اخبارتان (گزارش‌هایتان) **را بیازماییم»،**

در آیات گذشته سخن از شناسایی منافقان از طریق نشانه‌هایشان بود و در آیه‌ی فوق می‌فرماید خداوند، برای روشن شدن شخصیّت واقعی افراد، صحنه‌های آزمایش و حوادث پیش می‌آورد تا مجاهدان و صابران واقعی در راه خدا از مدّعیان درو غین و ظاهرفریب، مشخّص گردند. واژه‌ی «**أخبار**» درمقطع آیه احتمالاً به معنای «احوال» یا کارهای پنهانی آمده؛ به این مفهوم که تا احوال و اعمال پنهانی افراد در رویدادها آشکار گردد. به عبارت دیگر افراد از ایمان خود «خبر» می‌دهند، و خداوند حوادث پیش می‌آورد تا صدق و کذب آن أخبار روشن شده و در معرض آگاهی عمومی و رسیدگی قرار گیرد («**نَبْلُو** = آزمایش کنیم، بررسی کنیم»). روشن است که روال کار عالم بنا به مشیّت إلهی، این‌است که حوادث پیش می‌آید تا جوهر شخصیّتی افراد عملاً آشکار گردد، و إلاّ خدا خود ازشخصیّت واقعی افراد آگاه بوده و علم پیشین دارد، چنانکه فرموده است «**وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُور**= خدا از اسرار سینه‌ها (و نیّات اشخاص) آگاه است» (آل‌عمران /۱۵٤، تغابن/٤ و در آیات دیگر). بدین‌ترتیب معلوم می‌شود که خداوند با علم پیشینِ خویش با مردمان رفتار نمی‌کند، بلکه آنها را در ترازوی اعمالشان می‌سنجد (چنانکه در آئین قضای اسلامی هم اصل بر روشن شدن هر رویداد بنا به شهادت و بیّنه بوده و «علم قاضی» مناط نیست).

(۳۲ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَٰلَهُمْ .

« بی‌تردید کسانی‌که کافر شده و (مردم را) **از راه خدا بازداشتند و با پیامبر**(خدا) **ـ پس از آنکه راه هدایت بر آنها روشن شدـ درافتادند، هرگز به خدا زیانی نرسانند و** (خدا) **اعمالشان را به تباهی بَرَد »،**

به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود شخصیّت واقعی افراد درحوادث روشن می‌گردد، دراینجا به قطب منفی موضوع اشاره داشته می‌فرماید آنها که مشخّص می‌شود منکر حقیقت (کافر) بوده و دیگران را نیز از رسیدن به حقیقت بازمی‌دارند و پس از آنکه صدق پیامبر إلهی و پیام او برایشان روشن شد بنای مخالفت را می‌گذارند، به خدا زیانی وارد نمی‌سازند، بلکه دچار خسارت شده و نیکی‌هایی هم اگر داشتند ـ بنا به قانون خدا ـ از آنها محو می‌گردد.

(۳۳) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبۡطِلُوٓاْ أَعۡمَٰلَكُمۡ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! خدا را فرمان برید و رسولش را اطاعت کنید و اعمالتان را** (با مخالفت خدا و رسول) **باطل مسازید** »،

البتّه مؤمنان علی‌الأصول تابع خدا و رسول می باشند. بنابراین تأکید به آنها در فرمانبرداری از خدا و رسول در اینجا، از باب ادامه‌ی راه و عدم خروج از طاعت دربرابر موانع است؛ چنانکه آیه‌ی «**اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» در نماز نیز در همین مضمون می باشد. در هماهنگی با مقطع آیه‌ی قبل، مقطع این آیه نیز به مؤمنان تأکید می‌نماید کاری نکنند که اعمال خیرشان خنثی گردد (منظور از «**ابطال عمل**» ایجاد ناخالصی در صدق نیّت با اموری چون نفاق و ریا و منّت نهادن است ـ بقره/٢٦٤).

(٣٤) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٞ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ .

« **به راستی کسانی که کفر ورزیده و** (مردم را) **از راه خدا بازداشتند و آنگاه در کفر بمردند، خدا هرگز آنان را نمی‌آمرزد** »،

می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه در تعقیب آیه‌ی ۳۲، کافران را هشدار می‌دهد تا پیش از آنکه از دنیا بروند، از کفر بازگشته و رو به حقّ روند که در این‌صورت، مورد آمرزش و عنایات إلهی قرار خواهند گرفت. توضیح بیشتر درمورد افراد مذکور در آیه، در آل‌عمران/۹۱ آمده است.

(۳۵) فَلَا تَهِنُواْ وَتَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلۡمِ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمۡ وَلَن يَتِرَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ .

« **پس سُست مشوید و** (ازسرِ سُستی و ترس) **دعوت به صلح نکنید؛ درحالی‌که شما برترید و خدا با شماست و هرگز از اعمالتان نمی‌کاهد** »،

به طور کلّی در این سوره سخن از مقابله‌ی دو دسته «**مؤمن**» و «**کافر**» بوده و روحیّات وخصوصیّات هریک از آنها تشریح گردیده است. اینک دربخش آخرینِ سوره، مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌فرماید از سرِضعف و ترس، منکران متخاصم را دعوت به صلح وآشتی نکنید (که این امر زمینه‌ساز تجاوز گسترده‌تر آنها در آینده خواهد شد) و توجّه داشته باشید که به برکت ایمان به خدای دانا و توانا، خداوند یار شماست و نیروتان می‌بخشد و از اعمالتان چیزی نکاسته بلکه به‌طورکامل ـ و حتّی مضاعف (سبأ/۳۷) ـ پاداشتان می‌دهد.

بدین‌ترتیب روشن است که آیه‌ی شریفه، مسلمان‌ها را از صلح «نابهنگام و خفّت‌بار» با دشمن بازداشته نه از مطلق صلح؛ چنانکه در سوره‌ی انفال/٦١ فرموده «**وَ إِنْ جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا** = اگر دشمن پیشنهادِ صلح داد، تو هم مایل به صلح باش».

(۳۶) إِنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ يُؤۡتِكُمۡ أُجُورَكُمۡ وَلَا يَسۡـَٔلۡكُمۡ أَمۡوَٰلَكُمۡ .

« **جُز این نیست که زندگی این دنیا بازیگری و سرگرمی بیش نیست و اگر ایمان آورید و به تقوا روید،** (خدا) **پاداشتان را می‌دهد و اموالتان را** (به عوض) **نمی‌خواهد** »،

روی سخن آیه همچنان با مؤمنان است و خطاب به آنها تأکید می‌ورزد که بدانید زندگی دنیا ـ اگر تنها دنیا هدف باشد ـ بازیگری و سرگرمی‌های بی‌بنیان است و حیات دنیوی صرفاً با اهداف اُخروی و پیمودن راه ایمان و تقوا، معنا ومفهوم می‌یابد. در این‌گونه زندگی است که آدمی بنا به مشیّت إلهی، به سعادت می‌رسد و خداوند پاداش اورا تمام می‌دهد و برخلاف دیگران که به‌إزاء هر خدمتی مالی از انسان می‌طلبند، خدای عالم بی‌مضایقه پاداش می‌دهد چنانکه فرموده «**أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ** = آیا از آنها مزدی می‌طلبی که آنان از (تعهّد أدای) تاوان گرانبار باشند؟» (طور/٤٠) و «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَل لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** = ای کسانی‌که ایمان آوردید از خدا پروا دارید و به پیامبر بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برایتان نوری قرار دهد که به آن راه سپرید و بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده و مهربان است» (حدید/٢٨).

(۳۷) **إِن يَسْـَٔلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُواْ وَيُخْرِجْ أَضْغَٰنَكُمْ .**

« اگر (اموالتان) را بخواهد و اصرار بورزد، شما بُخل می‌ورزید و کینه‌هایتان را بیرون می‌آورد »،

با توجّه به آیه‌ی قبل فهمیده می‌شود که خدا ـ همچون بشرـ در إزاءِ هدایتی‌که برای ایمان و تقوای مردم آورده، مالی نمی‌طلبد[1] بنابراین اگر فرمان به انفاق داده، برای خودش نیست، بلکه برای خود انسان‌هاست تا از این راه ترقّی روحی یابند و جامعه‌شان به تعادل برسد. پس حتّی اگر خدا فرمان دهد که مردمان تمام اموالشان را هم به راهی بدهند، به خیر و صلاح خودشان فرمان داده ولی افراد عموماً بخل می‌ورزند و چنان عکس‌العمل نشان می‌دهند که بیانگر نوعی حالت کینه نسبت به هرکار خیر و هرنوع دعوتی در این‌راه است. البتّه چنانکه می‌دانیم خدا هیچ‌گاه نخواسته مردم همه‌ی اموالشان را انفاق کنند، بلکه فرموده هرکسی فقط بخشی از مالش را برای رفع نیاز محتاجان و اهداف معنوی اختصاص دهد (بقره/٢٥٤ ، ٢٦١ و ٢٧٢ ، آل‌عمران/٩٢ ، توبه/٦٠ و١٠٣، حدید/١٨ و آیات دیگر). ازاین‌رو آیه‌ی شریفه کلاً درمقام بیان مال‌دوستی انسان‌هاست که بیشترِ آدمیان گرفتار آنند، نه آنکه خداوند انتظار داشته باشد افراد تمامی اموالشان را درراه خیر انفاق کنند.

(۳۸) **هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ ۖ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ ٱلْغَنِىُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ ۚ وَإِن تَتَوَلَّوْاْ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمْثَٰلَكُم .**

« **بدانید شما همان**(مردمی) **هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت شده‌اید؛** و(لی) **برخی از شما بُخل می‌ورزند و هرکه** (درراه خدا) **بُخل ورزد، فقط در حقّ خویش بُخل ورزیده و خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندانِ**(او) **هستید؛ و اگر روی برتابید** (خدا) **قوم دیگری را به جای شما خواهد نشاند که همچون شما نباشند »**.

(۱) ـ البتّه چه بسا انسان‌هایی هم که متخلّق به اخلاق إلهی بوده و بی‌هیچ انتظاری برای نفع شخصی، همواره توصیه به خیر می‌کنند و در راه خیر قدم برمی‌دارند و حتّی در این راه دست به فداکاری‌های بزرگ می‌زنند. بنابراین، خطاب آیه، به اغلب مردم بوده، حکایت ازطبیعت آدمی به طور أعمّ آورده است.

در آیه‌ی پایانی سوره نشان می‌دهد که مسلمان باید در راه خدا به قول معروف آماده‌ی انفاق باشد و هرجا اقتضا داشت چه از نظر کمک به نیازمندان، چه درراه پیشرفت جامعه و چه به منظور دفاع دربرابر متخاصمان، سرمایه‌گذاری نماید. آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که هرکه در این راه بخل بورزد به زیان خویش بخل ورزیده و درجهت اضمحلال جامعه و پیروزی دشمنان و اسارت خویشتن قدم برداشته است. این‌هم قانون طبیعی است که اگر مسلمان‌ها برای حفظ حرمت از ایمان و اخلاق و دفاع خویش دربرابر دشمنان سرمایه‌گذاری نکنند، خواه ناخواه شکست خورده ومضمحل می‌شوند واقوام دیگری جای آنهارا خواهند گرفت و خداوند در مقام واضع آن قانون ـ در متن آیه ـ آن را به خود نسبت داده است.

شایان توجّه این‌که خداوند این سوره را با ذکر دو دسته‌ی «کافر» و «مؤمن» آغاز کرد و از قاطعیّت مسلمان‌ها دربرابر کفّار متخاصم سخن گفت و درآیه‌ی پایانی سوره بر لزوم سرمایه‌گذاری مسلمان‌ها برای دفاع از حقّ و حقوق خویش تأکید نموده است. طبری در تفسیر آورده که چون آیه‌ی «**وَ اِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِل قَوْمًا غَيْرَكُمْ**» نازل شد، سلمان درکنار رسول خدا بود. اصحاب پرسیدند ای رسول‌خدا آن قوم که باشند؟ پیامبر[ص] در پاسخ دستی بر شانه‌ی سلمان زد و گفت: این شخص و قوم او و سوگند به آنکه جان من در قدرت اوست اگر ایمان به ستاره‌ی ثریّا بسته باشد، رجالی از اهل پارس بدان دست یابند (وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الإِيمانُ مَنُوطًا بِالثُّرَيَّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِن فَارْس).

سوره‌ی فتح

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره در **مدینه**، حدود سال ششم هجرت و پس از صلح حُدیبیه نازل شده است. درآن موقعیّت مشرکان، پس از چند جنگ با مسلمان‌ها، سرانجام حاضر به صلح شدند. هرچند پس از مدّتی مفاد صلح‌نامه را نقض کردند که منجرّ به فتح مکّه شد. أمّا صلح حدیبیه از چند جهت حائز توجّه وأهمّیّت می‌باشد؛ زیرا **أوّلاً** نشان داد که پیامبر اسلام کینه‌ورز نبوده و حتّی آماده بود تا با دشمن سفّاک خود کنارآمده و صلح کند؛ **ثانیاً** مُبَیِّن آن بود که اسلام جنگ‌طلب نبوده و خواهان محیط آرام و صلح‌آمیز برای نشر و توسعه‌ی فرهنگ خود می‌باشد، چنانکه گسترش و رونق اسلام در عربستان، پس از صلح حدیبیه و در زمان محدودی که آن صلح برقرار بود، رخ داد و با رفت و آمد مشرکان و مسلمان‌ها به مناطق یکدیگر و گفتگوهایی که انجام می‌گرفت، بسیاری از مشرکان به آئین اسلام درآمدند. **ثالثاً** صلح حدیبیه که درواقع پیروزی فرهنگی اسلام بود، از دیدگاه خداوند «**فتح مبین**» نامیده شده درحالی‌که هیچ‌یک از فتوحات رزمی به این نام نیامده است. **رابعاً** با وقوع صلح (یا فتح)حدیبیه که به فتح مکّه انجامید، وعده‌های خدا در سوره‌های مکّی و اوائل مدینه مبنی بر پیروزی مسلمان‌ها محقّق گشت، باآنکه موانع بسیار برسرراه این پیروزی مشاهده می‌شد.

در این‌سوره به مسائل مربوط به فتح حدیبیه وحوادثی‌که در آن موقعیّت رخ داد ـ مانند بیعت تحت شجره (آیه‌ی ۱۸) و امثال آن ـ اشاره شده و آینده‌ی مسلمان‌ها به‌لحاظ پیروزی، ترسیم گردیده است. همچنین روحیّه‌ی منافقین بازگو شده و در مقابل انصاف و آرامش مسلمین، از تعصّب جاهلانه‌ی کفّار سخن رفته است و در آیه‌ی آخرین، از اصحاب پیامبر[ص] که در تورات و انجیل به وصف آنها اشاره رفته، یاد می‌نماید.

آیات سوره را می‌توان در پنج بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۷)**: فتح و آمرزش برای رسول‌خدا[ص] و عنایت إلهی به مؤمنان و خشم خدا بر منافقان و مشرکان**

بخش دوّم (آیات ۸ تا ۱۳) **؛ ایمان مؤمنان و بیعت با رسول‌خدا**[ص] **و موقعیّت‌طلبی منافقان**

بخش سوّم (آیات۱۴ تا ۱۷)**؛ سلطنت فراگیر إلهی بر عالم و آدم و فرصت جبران به منافقان**

بخش چهارم (آیات ۱۸ تا ۲۶)**؛ اعلام خشنودی خدا از مؤمنان و بیعت ایشان و حفاظت آنان دربرابر منکران**

بخش پنجم (آیات ۲۷ تا ۲۹) **؛ تحقّق رؤیای پیامبر**[ص] **و مَثَلِ مؤمنان در تورات و انجیل.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(فتح و آمرزش برای رسول‌خدا^ص و عنایت إلهی به مؤمنان و خشم خدا بر منافقان و مشرکان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا .

«همانا ما تو را پیروزی بخشیدیم، پیروزی نمایانی »،

در این‌که مراد از «**فتح مبین**» در آیه‌ی شریفه چیست، مفسّران نظرات مختلف پیش آورده‌اند؛ برخی آن را با صلح حدیبیه تطبیق داده و برخی با فتح مکّه و بعضی حتّی سخن از فتح خیبر پیش آورده‌اند. به نظر ما اشاراتی که در آیات بعدی سوره هست نشان می‌دهد مراد از «**فتح مبین**» در آیه‌ی فوق، صلح حدیبیه بوده[۱] و از فتح مکّه ظاهراً در آیه‌ی سوّم سخن رفته است. هیچ قرینه‌ای نیز برای تطبیق «**فتح مبین**» با فتح خیبر، در آیات سوره مشاهده نمی‌شود.

---

(۱) ـ کفّار قریش پس از سالها درگیری و جنگ با مسلمانها، سرانجام در سال ششم هجرت با آنها صلح کردند. این هنگامی بود که پیامبر[ص] و پیروان وی در ماه ذی‌قعده ـ که ماه حرام شناخته شده و جنگ در آن‌ماه ممنوع می‌بود ـ برای انجام مراسم عبادی عمره، از مدینه راهی مکّه شدند و ساز و برگ جنگی با خود نداشتند. سلاحشان مختصر بود چون بر این فرض بودند که قریش نیز جنگ در این ماه را حرام دانسته و به آنها حمله‌ور نخواهد شد. ولی چون به حدیبیه درنزدیکی مکّه رسیدند، قریشیان از ورود مسلمانها به مکّه جلوگیری کردند و پیامبر[ص] داماد خود عثمان را به داخل شهر فرستاد تا با آنها مذاکره کرده بگوید که مسلمانها قصد جنگ ندارند و فقط آمده‌اند تا مراسم عبادی خود را به جای آورده و بروند (و باید گفت که ایمان و توکّل بود که پیامبر[ص] و یارانش را بی‌سلاح، به قلب دشمن بُرد). عثمان در بازگشت تأخیر کرد و شایع شد که او را کشته‌اند؟ با این خبر، پیامبر مسلمانها را زیر تک درختی گردآورد و از آنها بیعت مجدّد (تأکیدی) گرفت که اگر کار به نزاع کشید، همه‌ی ۱۴۰۰ نفر صحابه به همراه وی خواهند جنگید. در این بیعت که به «بیعت تحت شجره» معروف است پیامبر[ص] دست پیش آورد و همگی دست بر روی دست او نهادند که خداوند از صدق نیّت مسلمانها در آن موقعیّت یادکرده و از آنها تمجید نموده است (آیه‌ی ۱۸). أمّا دیری نپایید که عثمان از راه رسید و معلوم شد که قریش نظر به صلح دارند و نماینده‌ی خود را به همراهی عثمان فرستاده‌اند تا قرارداد صلح مذاکره و امضاء شود.

همچنین شایان توجّه است که خداوند با ضمیر «**ما**» در «**إِنّا**» در آیه‌ی شریفه، از خود یاد کرده و با این تعبیر، اقتدار خود را نشان داده است.[۱]

(۲) **لِيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا** .

« **تا خدا گناهان گذشته و آینده‌ی تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را** (همچنان) **به راهی راست هدایت کند** »،

این آیه و ارتباط آن با آیه‌ی قبل، دو سؤال عمده برمی‌انگیزد: **اوّل** آنکه مقصود از «**ذَنْب** = گناه» و نسبت دادن آن به پیامبر^ص^ چه بوده؟ و **دوّم** آنکه چه ارتباطی بین «**فتح مبین**» (آیه‌ی قبل) و بخشش گناهانِ گذشته و آینده وجود دارد؟ در این حوزه مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند که عمده‌ی آنها به قرار زیر می‌باشد:

- آنان که صدور گناه صغیره را از پیامبر^ص^ ممکن شمرده‌اند، «**ذَنْب**» را به همان معنی اصطلاحی گرفته و گفته‌اند منظور صغایری است که پیش از نبوّت یا پیش از فتح مکّه، از پیامبر^ص^ سرمی‌زده و صدور آنها در آینده نیز محتمل بوده و خداوند همه را بخشیده و پیامبر^ص^ را همواره بر راه راست رهنمون بوده است. چنانکه طبری بر این قول رفته است. ولی معلوم نیست که خداوند سبحان به چه علّت آمرزش پیامبرش را موکول به فتح نموده است نه استغفار؟!
- از مفسّران امامیّه در تفسیر صافی اثر فیض کاشانی (شاگرد ملاّصدرا) آمده که منظور از «**لِيَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ**» آمرزش گناهان شیعه‌ی علی(ع) است. چنانکه می‌خوانیم «سُئِلَ الصّادِقُ(ع) عَنْ هذِهِ الآيَةِ فَقالَ وَ اللهِ ماكانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلكِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ ضَمِنَ لَهُ اَن يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ = از امام صادق(ع) درباره‌ی این آیه پرسیده شد، فرمود سوگند به خدا که پیامبر گناهی نداشته تا آمرزیده شود لیکن خداوند سبحان گناهان شیعۀ علی(ع) را برای او ضمانت کرد تا آنها را بیامرزد» (تفسیر صافی، ذیل آیه‌ی مربوطه).
- اِشکال تفسیر أخیر هم این است که مگر می‌توان گناهان شیعیان علی^ع^ را به رسول‌خدا^ص^ نسبت داد؟ کدام واژه‌ی آیه‌ی شریفه بر این معنا دلالت دارد و در چه بخشی از آیه ذکری از شیعیان امام^ع^ آورده شده است؟ از این‌رو صاحب تفسیر المیزان قول دیگری را برگزیده و می‌گوید منظور از «**ذَنْب**» هر عملی است که آثار و تبعات بدی در پی داشته باشد. بر این مبنا موضع قریش این بوده که پیامبر^ص^ با آئین جدیدی که پیش آورده و آشوبی‌که به‌پا ساخته گناهکار است، تا آنکه خداوند با آوردن «**فتح مُبین**» و

---

(۱) ـ درمورد ضمائر «**ما**» و «**من**» که خداوند در اشاره به خود در قرآن پیش آورده، برخی گفته‌اند که مراد از «**ما**» خدا و فرشتگان (یا خدا و قوانینش) می‌باشد. این سخن درست نیست، زیرا در قرآن می‌خوانیم «**إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِين** = همانا او (یوسف) از بندگان مخلص ما بود» (یوسف/۲۴) و مسلّماً مقصود این نبوده که یوسف (ع) سوای خدا، بنده‌ی فرشتگان خدا (یا قوانین او) نیز بوده است! بنابراین از نظر اینجانب (م ـ ط) ضمیر «**ما**» در آیات ذیربط قرآنی، در بیان اقتدار خداوند است.

جلب ایمان مردمِ مکّه، گناه پیامبر^ص را از نظر آنان زدود. متأسّفانه این برداشت هم، با متن آیه نمی‌خواند زیرا خداوند نفرموده تا به واسطه‌ی این فتح مردم تو را (ای پیامبر) از گناه پاک بدانند! بلکه فرموده تا «خدا» گناهان گذشته و آینده‌ی تو را بیامرزد.

به نظر ما در پاسخ به سؤالات مطرح شده در مورد آیه، لازم است به سوره‌های پیشین مراجعه کرد تا سابقه‌ی این موضوع را از خود قرآن مجید به دست آورد. در سوره‌های مکّی گاه از شدّت فشارهایی که بر مسلمان‌ها در آن شرائط می‌رفت، سخن رفته است و خداوند، پیامبرش را به صبر فرا می‌خوانده و وعده‌ی پیروزی داده است و حتّی خاطرنشان می‌سازد که از گناه ناشکیبایی (یا شتاب در پیروزی) استغفار کند، چنانکه می‌خوانیم «**إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحیَاةِ الدُّنْیَا وَ یَوْمَ یَقُومُ الأَشْهَادُ ... فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ** = همانا ما فرستادگان خویش و اهل ایمان را در زندگی دنیا و روزی‌که گواهان به پا خیزند یاری می‌کنیم ... پس (ای پیامبر) شکیباباش‌که وعده‌ی خدا (مبنی بر پیروزی تو) حقّ است و از گناه (شتاب درپیروزی) آمرزش بخواه» (مؤمن/آیات ۵۱ و۵۵). همچنین در سوره‌ی بقره که در اوائل دوران مدینه نازل شده، می‌خوانیم «**أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَأْتِکُم مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلِکُم مَسَّتْهُمُ البَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَی نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَاللهِ قَرِیبٌ** = آیا گمان کردید که به بهشت وارد می‌شوید درحالی‌که هنوز ماجرای کسانی که پیش از شما بودند بر شما نگذشته است که چه سختی‌ها و بیماری‌ها بدانها رسید و تکان داده شدند تا آنجا که رسول و مؤمنان گویند: پس یاری خدا کی باشد؟ هُشدار که یاری خدا نزدیک است» (بقره/۲۱٤). این قبیل آیات نشان می‌دهد که پیامبر (و یارانش) در آن سختی‌ها، امید به پیروزی داشتند و چون پیروزی نمی‌آمد، شتاب می‌ورزیدند و کم صبری می‌کردند. بنابراین در سرآغاز پیروزی در حدیبیه که منجرّ به فتح مکّه شد، خداوند به پیامبر(ویارانش) آگهی از آمرزش گناهِ «**گذشته**» در شتاب‌ورزی (یا استعجال در فتح) می‌دهد. شاهد دیگر بر صحّت این تعبیر سوره‌ی نصر است که آنجا نیز می‌فرماید «**چون یاری خدا و فتح فرارسید ... پس به تسبیح خدا پرداز و از او آمرزش بخواه که او توبه‌پذیر است**». بدین‌ترتیب از شتاب‌زدگی در سختی‌ها، برای پیامبر^ص نوعی تلقّی گناه شده و مقصود از «**ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ**» در آیه‌ی شریفه همین است.

أمّا دراینکه مقصود از «گناه آینده» چه بوده و چگونه ممکن است گناه نیامده آمرزیده شود؟ در اینجا نیز رجوع به قرآن رهگشاست، در قرآن می‌خوانیم «**إِنّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتَی وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ** = همانا ما خود مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را ازپیش فرستاده‌اند ـ با آثارشان ـ ثبت می‌نماییم و همه چیز را درکتابی روشن برشمرده‌ایم» (یس/۱۲). دراینجا «**آثار**» در برابر «**مَا قَدَّمُوا**» آمده که منظور ادامه‌ی اعمال و اثر آنها در آینده می‌باشد. بنابراین در آیه‌ی شریفه چنین معنای لطیفی اراده شده که اگر آن فتح نمی‌آمد آن شتاب‌ورزی‌ها همچنان ادامه می‌یافت و بنابراین با وقوع فتح، احوال گذشته و آثار (ادامه‌ی) آنها در آینده، همگی آمرزیده شد.

(۳) وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصۡرًا عَزِيزًا .

« و خداوند تو را به نصرتی پیروزمندانه یاری نماید »،

در بخش آخرین آیه‌ی قبل، خداوند از تکمیل نعمتش بر پیامبر[ص] (و اصحاب) سخن گفت، بدین‌معنی‌که خدا آرزوی دیرینه‌ی تورا ای پیامبر مبنی بر غلبه‌ی دین حقّ با فتح حدیبیه، محقّق ساخت و همچنان تو را به راه راست رهنمون خواهد بود. در آیه‌ی فوق اشاره دارد که این فتح، به پیروزی کامل (فتح مکّه) خواهد انجامید واسلام دین غالب آن‌جامعه خواهد شد. (واژه‌ی «**عَزِيز**» درآیه‌ی شریفه به معنی«چیره و غالب» آمده است).

(٤) هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنًا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا .

«اوست آنکه بر دل‌های مؤمنان آرامش فرستاد تا ایمانی بر ایمانشان بیافزایند؛ و سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و خدا دانا و حکیم است »،

به دنبال آیات گذشته درمورد «**فَتح مُبین**» (آیه‌ی۱) و «**نَصر عَزیز**» (آیه‌ی۳) و بیان آثار فتح برای پیامبر[ص] (و پیروانش)، در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، به آثار ایمانی فتح در دل و جان مؤمنان و سرانجام آنها پرداخته است. به بیان دیگر، آیه‌ی شریفه باتوجّه به اضطرابات و پریشانی خاطر مؤمنان در گذشته (بقره/٢١٤) از آرامش دل و زیادت ایمان آنها در اثر فتح، سخن می‌گوید. این سنّت إلهی است که مؤمن چه بسا در سختی‌ها بی‌تاب شده همه‌ی درها را به روی خود بسته می‌بیند و آنگاه در موقعیّتی، از جایی که شاید فکرش را هم نمی‌کند، امداد إلهی فرا می‌رسد و مشکلاتش حلّ می‌گردد.

مقطع آیه (**سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و خدا دانای فرزانه است**) حاکی از آن است که همه‌ی عوامل پیروزی ــ چه حوادث زمینی و چه اسباب آسمانی (تقویت قلوب و دخالت در شرایط به‌وسیله‌ی فرشتگان ـ توبه/٤٠، انفال/١٢، احزاب/٩، آل‌عمران/١٢٥) ــ در دست خداست، لیکن خدای علیم و حکیم می‌داند که پیروزی را در چه زمان و چگونه پیش آورد و او واقف بر استحقاق‌ها است.

(٥) لِّيُدۡخِلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوۡزًا عَظِيمًا .

«تا (خدا) **مردان و زنان مؤمن را بــه باغستان‌هایــی که نهــرها از زیر** (درختان)**ش جاری است وارد کند ــ جاودانه درآن بمانند ــ و بدی‌هایشان را بزداید و این نزد خدا، کامیابی بزرگی است »،**

در این آیه به نتایج اُخروی موضوع ایمان پرداخته نشان می‌دهد که افزایش ایمان (آیه‌ی قبل) موجب زائل شدن بدی‌ها و ورود مؤمنان به بهشت إلهی می‌گردد که از دیدگاه خدا رستگاری بزرگی است و آنچه خداوند سعادت واقعی بندگان می‌داند، همین است (نه مال و شوکت دنیوی بلکه ایمان و اعمالی که آنان را به بهشتِ

خدا رهنمون می‌گردد). عکس معنا نشان می‌دهد که ضعف ایمانی موجب بروز سیّئات می‌شود و با تقویت ایمان می‌توان جلوی بروز سیّئات را گرفت.

(٦) وَ يُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا .

« **و** (تا) **مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد بردند، عذاب نماید؛ دائره‌ی عذاب** (بدِ زمانه) **بر آنها و خشم خدا بر ایشان است و مورد لعن خدایند** (از رحمت خداوند به دورند) **و جهنّم را بر ایشان آماده نموده که بد سرانجامی است** »،

منصوب بودن فعل مضارع «**یُعَذِّبَ**» درابتدای آیه می‌رساند که «لام» تعلیل (یا عاقبت) در ابتدای آیه‌ی پیشین (**لِیُدْخِلَ**) اینجا نیز در تقدیر است ومُراد از«**یُعَذِّبَ**» درواقع «**لِیُعَذِّبَ**» می‌باشد. یعنی اگر با وجود فتح و گشایش باز افراد راه شرک و نفاق را ادامه دهند، از رحمت خدا دور شده مستحقّ عذاب إلهی می‌گردند. درمورد «**عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْء**» طبری می‌گوید بدین‌معنی است که دائره‌ی عذاب آنها را احاطه کرده از آن بیرون نتوانند رفت (**دائِرَةُ الْعَذاب تَدُورُ عَلَیْهِم**). عبارت مزبور به نوعی، بیانگر عکس العمل بدگمانی نسبت به خداست که آثار بدی برای شخص پیش آورده گرفتارش می‌سازد. زیرا منافقان و منکران در حقیقت به خدا سوءِ ظنّ داشته وعده‌های او را باور نمی‌دارند و همین موضوع باعث می‌شود که به مشکل برسند (از نوع بدگمانی منافقان و مشرکان زمان نسبت به مشیّت خدا درباره‌ی پیامبر ص و پیروان، در آیه‌ی ۱۲ سوره سخن رفته است).

(٧) وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

« **و سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

در اینجا مقطع آیه‌ی ٤ به صورت آیه‌ی مستقلّی تکرار شده و به‌جای «**علیم و حکیم**» درموضع قبلی، از خدای «**عزیز و حکیم**» یاد کرده است. شأن مطلب در آیه‌ی ٤ در مقوله‌ی حمایت از مؤمنان و به پیروزی رساندن آنها بود. أمّا آیه‌ی فوق به دنبال اخطار به منافقان و مشرکان آمده و حکایت از نقش نیروهای تابع فرمان إلهی در درهم شکستن آنها دارد که آنهم ناشی از حکمت خداست ولی به تناسب به جای «**علیم**» در مقطع آیه‌ی ٤، در اینجا از صفت «**عزیز** = شکست ناپذیری» خدا یاد می‌کند که کسی نمی‌تواند با خدا درافتاده و خارج از قوانین و اراده‌ی او به نتایجی برسد.

بخش دوّم

(ایمان مؤمنان و بیعت با رسول‌خدا^ص^ و موقعیّت‌طلبی منافقان)

(۸) **إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا .**

« **همانا ما تو را** (ای پیامبر) **گواه و بشارتگر و بیم‌رسان فرستادیم** »،

در آیه‌ی فوق ـ پس‌از اشاره به عذاب منافقان و مشرکان و اقتدار و تسلّط إلهی بر همه‌ی عوامل زمینی و آسمانی، در آیات قبل ـ شأن پیامبر بیان شده که **أوّلاً** شاهد وگواه بر مردم می‌باشد؛ از دو جهت: **یکی** آنکه روز رستاخیز ـ که صحنه‌ی گواهی است و بر آن اساس درباره‌ی خلق قضاوت می‌شود ـ شهادت می‌دهد پیام إلهی را به مردم رسانده و اتمام حجّت کرده است، چنانکه فرموده: «**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِکَ عَلَى هؤُلاءِ شَهِيدًا** = پس چگونه است (حال ایشان) آن زمان که از هر أمّتی گواهی گیریم و تو را برآنان گواه آوریم» (نساء/٤۱) **دیگر** آنکه پیامبر^ص^ در عصر خود به عنوان ناظر دینی مراقبت دارد که دین به غلط معنا نشده و مردم به بیراهه نروند، چنانکه می‌خوانیم عیسی(ع) در قیامت گواهی خواهد داد «**وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ما دُمْتُ فِيهِمْ** = تا زمانی‌که بینشان بودم برآنها مراقب بودم (خلاف توحید نروند)» (مائده/ ۱۱۷). **ثانیاً** نقش دیگر پیامبر^ص^ **بشارت** به مؤمنان نیکوکار و **إنذار** به منکران بدکار است که این موضوع مکرّر در قرآن آمده است. هرچند برخی از گواه بودن پیامبر در این دنیا به غلط برداشت کرده و گفته‌اند که پیامبران از تمامی اعمال و حتّی ضمائر مردم آگاهند؛ درصورتی‌که **أوّلاً** به صراحت قرآن پیامبر^ص^ به طور معمول منافقان را نمی‌شناخت (توبه/۱۰۱) و **ثانیاً** گواه بودن را قرآن برای مؤمنان نیز ثابت کرده و فرموده است «**وَ كَذلِکَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النّاسِ** = این‌چنین ما شمارا أمّتی میانه قراردادیم تاگواه بر مردم باشید» (بقره/۱٤۳). و پرواضح است که مؤمنان از احوال مخفی مردمان خبر ندارند.

(۹) **لِّتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُۚ وَتُسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا .**

« **تا شما** (مردم) **به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او** (خدا) **را** (در دینش) **یاری کنید و بزرگ بدارید و همو را صبح و شام به پاکی بستایید** »،

حرف « لام» در «**لِتُؤْمِنُوا**» در ابتدای آیه، « لام» تعلیل (یا عاقبت) بوده و متعلّق به «**أَرْسَلْنَاکَ**» در آیه‌ی قبل می‌باشد. بدین‌معنی که خداوند پیامبر را با امر به «بشارت» و «إنذار» سوی مردم فرستاد تا هرکه لایق باشد ایمان آورد. مرجع ضمیر در «**تُعَزِّرُوهُ** = او را یاری کنید» و «**تُوَقِّرُوهُ** = او را بزرگ شمارید» در متن آیه، به خداوند (**لِتُؤْمِنُوا بِاللّهِ**) برمی‌گردد. زیرا **أوّلاً** سلیقه‌ی قرآن این‌است که ضمائر را معمولاً به مبدأ اصلی بازمی‌گرداند و

ثانیاً اگر بگوییم مرجع ضمیر در «**تُعَزِّرُوهُ**» و «**تُوَقِّرُوهُ**» «رسول» می‌باشد، واژه‌ی بعدی «**تُسَبِّحُوهُ**» هم باید به رسول برگردد که خلاف موازین توحید است. هرچند طبری «**تُعَزِّرُوهُ**» و «**تُوَقِّرُوهُ**» را مرتبط با پیامبر و «**تُسَبِّحُوهُ**» را مربوط به خدا دانسته است. أمّا زمخشری همه‌ی ضمائر را مرتبط به خدا می‌داند و گفته است که «هرکه تفرقه بین این ضمائر بیاندازد ازحقیقت به دور افتاده است». (منظور از «**تُوَقِّرُوهُ**» بزرگ داشتن خدا و جدّی گرفتن پیام اوست).

(۱۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا .

«**به راستی کسانی که با تو** (پیامبر) **بیعت می‌کنند، جُز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هرکه پیمان شِکَنَد فقط به زیان خود پیمان می‌شِکَنَد و آنکه بر عهدش با خدا وفادار بمانَد، پس به زودی خدا پاداشی بزرگ به او بخشد** »،

آیه‌ی شریفه بنا به قول غالب مفسّران مربوط به بیعت تحت شجره است ولی می‌توان گفت که ناظر به أمر کلّی بیعت با پیامبر[ص] نیز می‌باشد و دخول در دائره‌ی ایمان اسلامی را توضیح می‌دهد. می‌فرماید مسلمانی یک تعهّد است ـ عهد با خداست ـ و هرکه این تعهّد را پذیرفته برطبق آن در دنیا مشی کند، دست (پشتیبانیِ) خدا را به همراه خواهد داشت؛ و هرکه نقض عهد کرده بعد از توفیق هدایت إلهی به بیراهه رود، فقط خود را از سعادت واقعی محروم ساخته است. در متن آیه‌ی شریفه، حرف «**هاء**» در «**عَلَيْهُ**» ـ از نظر تفخیمِ «**اَللّه**» ـ به جای کسره، ضمّه گرفته است.

(۱۱) سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًۢا .

« **برجاماندگان بادیه‌نشین، به زودی تو را خواهند گفت: امـوال و کسانمان، ما را گرفتار کردند** (و نشد با تو بیاییم) **پس برای ما آمرزش بخواه؛ با زبان‌هایشان چیزها می‌گویند که در دل‌هاشان نیست؛ بگو: چه کس در برابر خدا ـ اگر اراده‌ی زیان یا نفعی برایتان کند ـ می‌تواند مالک چیزی برایتان شود؟** (و مشیّت خدا را از شما بازدارد؟) **بلکه خدا از هرآنچه می‌کنید با خبر است** »،

واژه‌ی «**أعْراب**» درمتن آیه به صحرانشینان عربستان گفته می‌شود (یک تن عرب بیابانی را «أعرابی» گویند).

عدّه‌ای بادیه‌نشین توفیق نداشتند که با پیامبر[ص] و اصحاب به حدیبیه روند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید وقتی تو ای پیامبر با یارانت به مدینه بازگشتید، آنها خواهند گفت ببخشید که ما با شما نیامدیم زن و بچّه گرفتارمان کرد! چنانکه همین روحیّه را از برخی عربهای بادیه‌نشین در موقعیّت‌های مشابه نیز نقل کرده است (توبه/۹۰). خداوند می‌فرماید این‌ها بهانه است و مقطع آیه (**كَانَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرا** = خدا از آنچه می‌کنید با خبر است)

به «**یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ** = با زبان‌هایشان چیزها می‌گویند که در دلهاشان نیست» بازگشت دارد. یعنی خداوند به ضمائر و کارهای مردم واقف بوده از مقاصد و حسابگری‌هایشان آگاه است.

آری بسیاری از مردم ظاهرفریبند و درواقع حاضر به هیچ‌گونه گذشتی به خاطر پیشبرد عقاید حقّه، نیستند. چنین و چنان می‌گویند ولی درمقام عمل، سرباززده می‌خواهند دیگران کارهارا پیش ببرند! غافل ازآنکه اگر خلقی را هم بفریبند خدا را نتوانند فریفت و حوادث روزگار چهره‌ی واقعی‌آنها را روشن می‌کند.

(۱۲) بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن یَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِیهِمْ أَبَدًا وَزُیِّنَ ذَٰلِكَ فِی قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًۢا بُورًا .

« (امّا نه) **بلکه شما پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بازنخواهند گشت؛ و این** (پندار) **در دل‌هایتان زینت یافت و گمان بد بردید و مردمی درخور تباهی شدید** »،

آیه‌ی شریفه در تحلیل روحی اعراب دورویی است که پیامبر^ص^ و اصحاب را در سفر همراهی نکردند و به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، افکار باطنی آن اعراب را برملا می‌سازد. می‌فرماید شما مردم منافق نه تنها آنچه درباره‌ی گرفتاری با زن و فرزند می‌گفتید بهانه بود (آیه‌ی قبل)، بلکه گمان باطن‌تان این بود که پیامبر ویاران در محاصره‌ی مشرکان قرار گرفته و کشته خواهند شد و شما با معاذیری که آورده بودید، محفوظ مانده و به زندگی خورد و خوابتان ادامه می‌دهید. ولی همه‌ی آن‌خیال‌ها معکوس شد، پیامبر و اصحاب سلامت و پیروز بازگشتند و رسوایی از آنِ دورویان و بدخواهان گردید (واژه‌ی «**بُور**» جمعِ «بائر» به معنی «بی‌رونق و تباه شده» است).

(۱۳) وَمَن لَّمْ یُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِینَ سَعِیرًا .

« **و آن‌کس که به خدا و رسولش ایمان نیاورد، پس ما برای کافران آتشی سوزان مهیّا کرده‌ایم** »،

بدیهی‌است کسانی که خود را به ظاهر «طرفدار» اهل حقّ نشان داده ولی در دل آرزوی نابودی اهل حق را دارند، از دشمن رسمی خطرناک‌ترند و ممکن است هرلحظه توطئه‌ای کنند. از این‌رو خداوند ازیکسو عاقبت اینگونه روحیّه و رفتارها را در دنیا نشان داده و ازسوی دیگر از عذاب اُخروی آنان حکایت می‌کند.

بخش سوّم

(سلطنت فراگیر إلهی بر عالم و آدم و فرصت جبران به منافقان)

(١٤) وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا .

« **و سلطنت آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؛ هرکه را بخواهد** (و شایسته بداند) **می‌آمرزد و هرکه را بخواهد** (و سزاوار بیند) **عذاب می‌کند؛ و خدا آمرزگارِ مهربان است** »،

درآیه‌ی قبل از بی‌ایمانی برخی افراد و عذاب إلهی در قبال آن، سخن رفت. اینک می‌فرماید چون خدا فرمانروای آسمان‌ها وزمین(و حیات‌آفرین انسان‌ها)ست، حقّ آمرزش و عذاب در دست اوست که بنا بر لیاقت اشخاص آمرزش یا کیفر را نصیب آنها می‌گرداند و البتّه رحمت و غُفران إلهی بر غضبش ـ بنا به مقطع آیه ـ غلبه دارد. چنانکه گفته‌اند ذکر دو نام (صفت) «**غفور** و **رحیم**» برای خداوند از آن‌رو است که امید در دل‌ها انگیخته شود و آشکار گردد که آمرزش و رحمت إلهی ذاتی است و کیفرش جنبه‌ی ثانوی و عرضی دارد. همچنین بنا بر آیه‌ی قبل روشن است که بی‌ایمانی (و گناهان ناشی از آن) موجب عذاب افراد می‌شود و مشیّتی که در آیه‌ی فوق آمده ـ درحقیقت ـ در آیه‌ی قبل تفسیر شده، چنانکه در دیگر آیات قرآن نیز این موضوع به تفصیل آمده است (بقره/٨٦ و١٧٤، آل‌عمران/٢١ ، نساء/١٧٣، انعام/١٥، ٣٠ و ١٢٤، طه/٤٨ و سایرآیات). همچنین فرموده است: «**وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ و آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی** = همانا من آمرزنده‌ی کسی هستم که توبه نماید و ایمان آورد وکار شایسته کند و به راه راست رهسپار شود» (طه/٨٢) و «**ما يَفْعَلُ اللّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَ آمَنتُمْ وَ كَانَ اللّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا** = چرا خدا شما را عذاب کند اگر سپاس بدارید و ایمان آورید؟! و خدا همواره سپاس‌پذیر (حق‌شناس) و داناست» (نساء/١٤٧).

(١٥) سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَٰمَ ٱللَّهِۚ
قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَاۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا .

« **برجای‌ماندگان** (از حدیبیه) **چون شما** (در آینده پیروز شده) **سوی گرفتن غنائم روان شوید، به شما خواهند گفت: بگذارید ما هم در پی شما بیاییم؛ می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند؛ بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، خدا از پیش درباره‌ی شما چنین فرموده است؛ آنگاه خواهند گفت:** (نه) **بلکه شما نسبت به ما حسد می‌ورزید** (امّا چنین نیست) **بلکه آنها جُز قلیلی درنمی‌یابند** »،

آیه‌ی شریفه بنا به حرف «سین» برسر واژه‌ی «**يَقُول**»، آینده را پیش‌بینی می‌کند. تاریخ نشان می‌دهد که مسلمانها بعداز صلح حدیبیه (در ذیقعده‌ی سال ششم هجری) با یهودیان خیبر درگیر شدند (محرّم سال هفتم هجری)

سپس (در جمادی‌الأوّل سال هشتم هجری) جنگ موته با رومیان پیش آمد و آنگاه (در رمضان سال هشتم هجری) فتح مکّه رخ داد و متعاقباً (در شوّال سال هشتم هجری) مسلمان‌ها مورد هجوم قبایل هوازن قرار گرفتند (جنگ حُنَین). در حوادث مزبور، جنگ موته به شکست مسلمان‌ها انجامید و در فتح مکّه نیز أخذ غنائم مطرح نبود. بنابراین به نظر می‌رسد که اشاره‌ی آیه‌ی شریفه به پیروزی مسلمان‌ها و أخذ غنائم، مربوط به جنگ‌های خیبر و حنین باشد.

همچنین آیه‌ی شریفه بنا به آیات قبل با اشاره به «**برجای‌ماندگان** (از حدیبیه)»، کلّیّـتی را مطرح ساخته که افرادی از آن نوع که در مراحل حسّاس و به هنگام ضرورت‌ها ـ با انواع بهانه‌جویی‌ها ـ از همراهی مسلمان‌ها سرباز می‌زنند، امّا چون مدافعان اسلام به پیروزی می‌رسند می‌خواهند «شریک قافله» باشند، به آنها گفته می‌شود که مشیّت خدا این نیست، مگر می‌خواهید حکم خدا را تغییر دهید؟ خداوند قبلاً اعلام داشته بود که چهارپنجم غنائم جنگی از آنِ کسانی است که در جنگ شرکت داشته‌اند و یک پنجم حقّ خدا و رسول و دیگران است که میان مستحقّانِ جامعه تقسیم می‌شود (انفال/٤١). بنابراین قانون، آنها که در خانه نشسته و در جنگ شرکت نداشته‌اند، هرگز نمی‌توانند سهمی از غنائم داشته باشند. أمّا دربرابر این استدلال و منطق روشن، عافیت‌طلبان خودخواه بنای بدگویی را گذاشته ادّعا دارند که مخالفت با ایشان از سر حسد است! خدا می‌فرماید «**آنها نمی‌فهمند**»؛ آری، بسیاری از مخالفان حقایق: «**يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** = ظاهری از زندگی دنیا می‌دانند و از دنیای دیگر (و حقایق عالم) بی‌خبرند» (روم/٧). این‌گونه افراد در هر زمان و مکان و شرایط مختلف، وجود دارند. طبری می‌گوید خداوند در آیه‌ی ۱۵ فتح به مسلمان‌ها وعده‌ی پیروزی داده که به فتوحات و غنائم می‌رسند و آنگاه عدّه‌ای که به کارزار نرفته بودند، بدگمان و متوقّع خواهند بود.

(١٦) قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَۖ فَإِن تُطِيعُواْ يُؤۡتِكُمُ ٱللَّهُ أَجۡرًا حَسَنًاۖ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ كَمَا تَوَلَّيۡتُم مِّن قَبۡلُ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا .

« **به آن برجای‌ماندگان بادیه‌نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند فراخوانده می‌شوید؛ شما با آنها می‌جنگید یا آنها اسلام می‌آورند** (یا تسلیم می‌شوند)؛ **پس اگر فرمان برید، خدا پاداش نیکتان بخشد و اگر چون گذشته روی گردانید، به عذابی سخت گرفتارتان سازد** »،

آیه‌ی شریفه «فرصت» دیگری به صحرانشینان عافیت‌طلب داده راهی برای جبران مافات پیش آورده است. می‌فرماید به زودی مسلمان‌ها با اقوام زورمندی روبرو شده و از شما دعوت به همکاری برای دفاع خواهند کرد که اگر پذیرفتید، گذشته‌ها جبران شده و خدا پاداش نیکتان خواهد داد، ولی اگر باز به مانند گذشته پشت کرده راضی شدید که دیگران قلع و قمع گردیده شما به عافیت بنشینید، عذاب خدا را برای خود خواهید خرید.

در مورد عبارت «**تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ**»، برخی گفته‌اند یعنی «با آنها می‌جنگید تا مسلمان شوند»؛ ولی بعضی دیگر این قول را درست ندانسته و گفته‌اند که با آیات متعدّد قرآن (ازجمله بقره/۱۹۰ و ممتحنه/۸)

نمی‌سازد که نشان می‌دهند جنگ‌های صدر اسلام همگی دفاعی بوده و هیچگاه پیامبر^ص با هدف مسلمان کردنِ مردم به اکراه و اجبار با آنها نجنگید، بلکه برعکس در حدیبیه با مشرکان صلح کرد. به علاوه اگر چنان مقصودی مراد بود، باید می‌فرمود «**تُقَاتِلُونَهُمْ حَتَّى يُسْلِمُوا**» که چنان نفرموده است. برخی دیگر گفته‌اند مقصود این است که «با آنها می‌جنگید مگر این‌که تسلیم شوند» که واژه‌ی «اسلام» علاوه بر معنی اصطلاحی (دین اسلام) به معنی «تسلیم شدن» نیز در قرآن آمده است (حجرات/١٤).

البتّه با رجوع به تاریخ و جنگ‌هایی که بعد از صلح حدیبیه در صدر اسلام پیش آمد، در جنگ خیبر، برخی از قِلاع یهودیان با کمترین مقاومت و تقریباً بدون جنگ تسلیم شدند[1] و در جنگ با هوازن پس از آنکه آنها مورد عفو قرار گرفته و اسیرانشان آزاد گردیدند، همگی مسلمان شدند[2]. امّا شواهد حاکی از آن است که پیامبر^ص بنا به آیات ۲۰←۱۸ سوره‌ی فتح غنائم حاصل از فتح خیبر را مختصّ مسلمان‌هایی که او را در حدیبیه همراهی کردند اعلام داشت و فرمود فقط کسانی‌که در حدیبیه حضور داشته‌اند در جنگ خیبر شرکت کنند و برجای‌ماندگان اگرهم به همراه بیایند، از غنائم محروم خواهند بود» (جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج۲۱، ص٢٦٤). با توجّه به این موارد، «**قَوْمٍ أُوْلِى بَأْسٍ شَدِيدٍ** = قوم سخت زورمند» در آیه‌ی شریفه با قومِ «هوازن» و واژه‌ی «**يُسْلِمُونَ**» با «اسلام» تطبیق بیشتری دارد.

(۱۷) **لَيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا .**

« **بر کور و لنگ و بیمار حرجی نیست و آنکه خدا و رسولش را پیروی نماید** (خدا) **او را به باغستان‌هایی وارد سازد که نهرها از زیر**(درختان)**ش جاری است و هرکه رویگرداند به عذابی دردناک مبتلایش کند** »،

این آیه نسبت به آیه‌ی قبل حکم تبصره دارد که در بسیج عمومی، کور و لنگ و بیمار (و به قرینه، پیر و ازکارمانده و امثال ایشان) مستثنا هستند؛ چنانکه در سوره‌ی توبه/۹۱ نیز همین را گفته است.

---

(۱) ـ «رسول خاتم»، اثر نارویی، جلد۲، ص ۳۱۲←۳۱۱ ، انتشارات احسان.

(۲) ـ «ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام»، اثر مسعود انصاری، ج۳، ص۳۲۰ به بعد.

بخش چهارم

(اعلام خشنودی خدا از مؤمنان و بیعت ایشان و حفاظت آنها در برابر منکران)

(۱۸) لَقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا .

«همانا خدا از مؤمنان ـ آنگاه که زیر آن درخت با تو بیعت کردند ـ خشنود شد؛ پس آنچه را در قلوبشان بود دانست و بر ایشان آرامش فروفرستاد و به پیروزی نزدیکی پاداششان داد »،

بر طبق آیه‌ی۲۷ سوره، پیامبرخدا^ص در سال ششم هجری در رُؤیا دید که به همراه یارانش برای انجام مناسکِ حجّ عمره وارد مکّه شده است. شاید این امر عاملی در تصمیم پیامبر^ص مبنی بر سفر حج به مکّه در ذیقعده‌ی همان سال شد که با جمعی (حدود ۱٤۰۰ نفر) از مسلمانان و غیرمسلمان‌ها (که از آنها هم دعوت شده بود در صورت تمایل کاروان حجّ اسلامی را همراهی کنند) عازم سفر حج گردید. در طول مسیر پیامبر^ص از بادیه‌نشینان عرب نیز (که خود را مسلمان معرّفی می‌کردند) خواست که به جمع حجّ‌روندگان بپیوندند ولی آنها با طرح معاذیری، نپذیرفتند که از ایشان با عنوان «**مُخَلَّفِينَ** = برجای‌ماندگان» در آیات سوره‌ی شریفه یاد شده است. وقتی کاروان حج به روستای حدیبیه (حوالی مکّه) رسید، مشرکان مکّه به تصوّر آنکه مسلمان‌ها سر جنگ دارند، راه را بر آنها بستند که در نتیجه پیامبر^ص عثمان را به عنوان سفیری نزد مشرکان فرستاد که مسلمان‌ها بی‌هیچ سلاحی و با لباس احرام، فقط برای مناسک حج آمده‌اند و قصد جنگ ندارند ولی چندی نگذشت که شایعه‌ی قتل عثمان بر سر زبان‌ها افتاد و در قبال چنین رویدادی، پیامبر^ص تصمیم گرفت که به صلابت با مشرکان برخورد کند و بر این امر از یارانش بیعت طلبید که همه‌ی مسلمان‌ها زیر درختی مجتمع شده با پیامبر^ص عهد بستند که تا آخرین نفس و آخرین نفر، در معیّت پیامبر^ص با مشرکان خواهند جنگید. امّا چنانکه ذیل آیه‌ی۱ سوره اشاره شده است، متعاقباً عثمان بازگشت و از آمادگی مشرکان برای عقد قرارداد صلح خبر داد.

در آیه‌ی فوق ـ پس از آنکه در آیات گذشته از مُخَلَّفین و منافقان در قبال حادثه‌ی حدیبیه سخن راند ـ از مؤمنانی که زیر آن تکدرخت با پیامبر بیعت بستند[1] اعلام رضایت شده است. تصریح گردیده که خدا از صدق نیّت آن مؤمنان آگاه شد و در آن اضطراب‌ها و احوال هیجان‌آمیز ـ که احتمال حمله‌ی مکّیان می‌رفت ـ آرامش خود را بر آنان نازل کرد و دل‌هایشان را در برابر یورش احتمالی دشمن، محکم ساخت. مقطع آیه اشاره به پیروزی جنگی در آینده‌ی نزدیک دارد (**فتح قریب**) که احتمالاً فتح

---

(۱) ـ بیعت مزبور زیر درختی (تک درخت پُرخار در منطقه) انجام گرفت و لذا به آن «بیعت شجره» یا «بیعت رضوان» نیز می‌گویند. میبدی در کشف‌الأسرار می‌گوید آن را به این سبب «بیعت رضوان» خواندند که خداوند خلعت رضای خود را نثار آن گروهی از مؤمنان کرد که زیر آن تک‌درخت، عهد بیعت با رسول‌خدا^ص بستند.

خیبر[۱] است زیرا فتح مکّه با جنگ و کسب غنائم (که آیه‌ی بعد به آن اشاره دارد) توأم نبود و جنگ حُنَیْن نیز حدود ۳ سال بعد (اواخر سال هشتم هجرت) پیش آمد.

اهل سنّت از آیه‌ی فوق ـ بنا به ظاهر آیه ـ فضیلت صحابه را نتیجه گرفته‌اند و همگی آنها را از صدق نیّت و وفاداری به پیامبر^ص به هنگام خطر، برخوردار می‌دانند. از سوی دیگر برخی منابع شیعه بر لفظ «**مؤمنین**» در آیه‌ی شریفه تکیه داشته می‌گویند خدا فقط از مؤمنین صحابه اظهار رضایت کرده و نه از همه‌ی آنها. هرچند خدا از مؤمنین همیشه راضی است و باید گفت که در آیه‌ی شریفه اظهار رضایت ویژه به مناسبت حادثه‌ی خاصّ شده و در نتیجه هرکه در آن‌موقعیّت بوده اعلام رضایت مضاعف، او را شامل می‌شده است. دیدگاه دیگر شیعه را در این‌باره چنین می‌خوانیم که «آیه‌ی شریفه خبر خدای سبحان است که از مؤمنانی که با پیامبر^ص درآنجا بیعت کردند راضی بوده و از صدق و صفای دل‌هاشان اعلام آگاهی کرده است» (تفسیر مجمع البیان). به هر حال ـ از نظر ما ـ روشن است که خداوند در آن‌موقعیّت، از صحابه‌ی بیعت‌گزار با پیامبر^ص از همگی، راضی شده است، ولی اینکه آنها توانسته باشند بعداً هم آن رضایت را حفظ کرده به آن تداوم بخشند، مطلب دیگری است. مسلّماً صحابه‌ای که با علی(ع) جنگیدند یا به عایشه تهمت زنا زدند، قابل دفاع نیستند.

(۱۹) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

« **و غنیمت‌های فراوان که خواهند ستاند و خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

آیه‌ی شریفه متعاقب مقطع آیه‌ی قبلی است که بشارت بر پیروزی در جنگ قریب الوقوع ـ که طبعاً با أخذ غنائم[۲] همراه خواهد بود ـ دارد.

---

(۱) ـ پیامبر اسلام^ص در بدو هجرت و ورود به مدینه، با یهودیان ساکن درآنجا پیمان بست که هرکس به دین خود (اَلْمُسْلِمُونَ عَلَی دِینِهِمْ وَ الْیَهُودُ عَلَی دِینِهِمْ) ولی دربرابر دشمن متجاوز همه متّحداً دفاع خواهند کرد. أمّا یهودیان به این پیمان وفادار نماندند که منجرّ به درگیری با طوایف بَنِی قَیْنُقاع، بَنِی النّضِیر و بَنِی قُرَیْظَه حدود سال پنجم هجرت شد. صلح حدیبیه حدود سال ششم هجرت بود و بنا به اخبار، پیامبر پس از آن با ۱۴۰۰ نفر از مسلمان‌ها راهی خیبر شد تا یهودیان ساکن آنجا را به خاطر همگامی‌هایشان با قریش، مهار نماید و این رویداد که منجرّ به فتح قِلاع خیبر گردید، حدود سال هفتم هجرت پیش آمد.

(۲) ـ شایان توجّه است که «غنائم جنگی» در صدر اسلام (که متأسّفانه مورد سوءِ تعبیرهای بسیار توسّط مخالفانِ اسلام قرار گرفته است) به طور کلّی به مهمّات و کالا و ساز و برگ‌هایی اطلاق می‌شده که لشکر شکست‌خورده در منطقه‌ی کارزار باقی می‌گذاشته و همچنین آنچه که جبهه‌ی تسلیم‌شده متعهّد می‌گردیده درقبال آزادی اسیران و سایر گذشت‌ها از جانب جبهه‌ی فاتح، واگذار نماید. مسلمان‌ها در اوّلین جنگ با مشرکان مکّه (جنگ بدر) که پیروز شدند، همان اجناس و احشام و مهمّاتی را به غنیمت بردند که دشمن با خود به بدر آورده بود. در دوّمین جنگ (اُحُد) که منجر به شکستِ مسلمان‌ها شد، نه تنها آنها غنیمتی به دست نیاوردند، بلکه خسارات فراوان دیدند. جنگ احزاب اساساً سرنگرفت و دشمن آنچه را با خود به جبهه آورده بود، برگرداند. در درگیری‌های با یهودیان بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر نیز هرآنچه آنها از توشه و اموال با خود داشتند ـ که می‌توانستند حمل کنند ـ برداشته و با خود بردند. در غائله‌ی بنی‌قریظه و فتح مکّه هم اساساً أخذ غنیمت مطرح نبود. أخذ غنیمت برای مسلمان‌های صدر اسلام، فقط

در واقعیّت امر، در فتح خیبر و رویارویی با قبائل هوازن در حُنَین پیش آمد. جهت روشنی موضوع موارد مزبور مختصراً مرور می‌گردد.

فتح خیبر: وقتی پیامبر[ص] از حدیبیه به مدینه بازمی‌گشت به او خبر رسید که یهودیان خیبر با برخی قبائل مشرک عَلَیْهِ مسلمان‌ها، همداستان شده‌اند (بیهقی، دلائل النّبوّه، ج۴، ص۸۵) و با سپاهی بالغ بر ده هزار جنگجو در بیرون خیبر صف‌آرایی کرده مانور نظامی می‌دهند (سبل الهدی و الرّشاد، ج۵، ص۱۸۵). پیامبر[ص] با ۱۴۰۰ نفر از مسلمان‌ها و دویست اسب به سوی خیبر حرکت کرد و به کمک راهنمایان، مسیری را پیش گرفت تا با کمترین برخورد وبدون اطّلاع دشمن به خیبر برسد (صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، شماره‌ی ۹۷←۴۱۹۵). هشت دژ خیبر ـ برخی با جنگ و برخی با تسلیم جنگجویان یهودی بدون جنگ ـ تسخیر شدند و سرانجام یهود تقاضای صلح کردند که پیامبر[ص] تقاضایشان را پذیرفت و قراردادی به این شرح بین پیامبر[ص] و ابن ابی الحقیق سرکرده‌ی یهود به امضاء رسید که ۱) خون جنگجویان یهودی که در دژها هستند ریخته نشود و زنان و کودکان به اسارت درنیایند ۲) در مقابل یهودیان از خیبر خارج شده و خیبر را با مزارع و زمین‌هایش برای مسلمان‌ها می‌گذارند ۳) همچنین طلا، نقره، احشام و همه‌ی ساز و برگ جنگی یهود از آنِ مسلمان‌ها خواهد شد و یهودیان فقط به اندازه‌ی حمل سواری‌هایشان می‌توانند از کالا و وسائل خیبر با خود ببرند (بیهقی، دلائل النّبوّه، ج۴، ص۲۲۵). بدین‌ترتیب صلح منعقد شد؛ ولی متعاقباً موافقت گردید که یهود در خیبر بمانند و زمین‌های خیبر به آنها واگذار گردد تا به زندگی زراعی خود ادامه دهند و نیمی از محصولات به مسلمان‌ها تعلّق گیرد (ابوداود، کتاب الخراج و الإمارة و الفیء، باب ما جاء فی حکم أرض الخیبر، شماره‌ی۳۰۰۶). به علاوه پیامبر[ص] یهودیان را در انجام مناسکِ دینی خود آزاد گذارد و تورات و صحیفه‌های دینی آنها را به ایشان بازگرداند (تاریخ الخمیس، ج۲، ص۵۵). بدین‌ترتیب فتح خیبر و غنائم سرشار آن تأثیر زیادی در زندگی مسلمان‌ها گذاشت و به‌طور کلّی جامعه‌ی اسلامی را از عسرت خارج کرد، به طوری‌که از عایشه نقل شده که بعد از فتح خیبر می‌گفت «دیگر از خرما سیر خواهیم شد» (صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، شماره‌ی۴۲۴۲).

جنگ با هوازن: هوازن از یک سال پیش از فتح مکّه فعّالیّت خود را برای رویارویی با مسلمان‌ها آغاز کرده بودند. چون پیامبر[ص] در مکّه (پس‌از شکست قریش) از تحرّکات هوازن برای حمله به مسلمان‌ها مطمئن شد، بی‌درنگ به تدارک سپاه پرداخت. بر طبق گزارشات، لشکر هوازن و همدست‌ها ۲۰ هزار نفر و لشکر پیامبر[ص] ـ متشکّل از مسلمانها و غیرمسلمانهایی که بعضاً با هوازن دشمنی داشتند ـ به ۱۲ هزار نفر بالغ می‌شد. فرمانده‌ی هوازن برای آنکه هیچ پیوندی بین افراد سپاهش با زندگی وجود نداشته و در نتیجه با تمام وجود با مسلمان‌ها بجنگند، دستور داد تا آنان زنان و فرزندان و تمام دارایی خود را از أغنام و أحشام و اثاث و أموال برداشته و با خود به صحنه‌ی جنگ بیاورند. از این‌رو با شکست هوازن، غنائم بسیاری نصیب مسلمان‌ها گردید. چنانکه شمار اسیران به شش هزار نفر می‌رسید و چهار هزار اوقیه نقره، ۲۴ هزار رأس شتر، چهل هزار رأس گوسفند، به علاوه مقدار بسیاری اسب و گاو و الاغ جزو غنائمی بود که مسلمان‌ها به‌دست آوردند. پیامبر[ص] از کشتن زنان و کودکان جلوگیری کرد و دستور داد کلّیّه‌ی اسیران و غنائم را تا زمان معیّن در محلّی به نام جِعرانه نگهداری کنند (طبقات کبری، ج۲، ص۱۴۱).

در تقسیم غنایم پیامبر[ص] ابتدا اقلامی را بین تازه‌مسلمان‌ها بر سبیل جلب قلوب توزیع کرد و سپس با مراجعه و اظهار پشیمانی و مسلمان‌شدن هوازن، دست نگهداشت و طی سخنرانی مؤثّری بعد از ادای نماز ظهر برای حاضران، از ندامت و تشرّف به ایمان هوازن سخن گفت و پیشنهاد کرد که اُسَراء و اموال آنها پس داده شود. بنا به آثار، ظاهراً آزادی اُسراء را همه پذیرفتند، ولی در مورد غنایم چنین نبوده و حدّ اقل مقداری از غنائم حاصل از جنگ حُنَین، بین عدّه‌ای توزیع شد.

(۲۰) وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأۡخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمۡ هَٰذِهِۦ وَكَفَّ أَيۡدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمۡ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَيَهۡدِيَكُمۡ صِرَٰطًا مُّسۡتَقِيمًا .

« **خدا** (پیروزی‌ها و) **غنایم بسیار به شما وعده داده است که به آنها دست می‌یابید و آن**(پیروزی و غنائمِ خیبر) **را برایتان پیش انداخت و دست مردمان را از** (آسیب رسانی) **به شما بازداشت؛ و تا برای مؤمنان نشانه‌ای** (از عنایات خدا) **باشد و شما را** (همچنان) **به راه راست رهنمون گردد** »،

وعده‌ی پیروزی مسلمان‌ها در جنگ‌ها و طبعاً کسب غنایم، در سوره‌های قبلی آمده بود، چنانکه می‌خوانیم «**قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ** = به کافران بگو که به زودی مغلوب خواهید شد» (آل‌عمران/۱۲). أمّا در مورد «**فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ** = آن (یک مورد) را برایتان پیش انداخت»، طبری می‌گوید منظور همان فتح خیبر است که در زمان نسبتاً کوتاهی بعداز صلح حدیبیه پیش آمد (توضیح آیه‌ی پیشین). «**وَ كَفَّ أيْدِيَ النّاسِ عَنكُمْ** = دست مردمان را از (آسیب رسانیِ) شما کوتاه ساخت»، اشاره به صلح حدیبیه می‌باشد که در نتیجه‌ی آن مسلمان‌ها از آسیب قریش به دور ماندند. در مقطع آیه خداوند همه‌ی این امور را بیانگر توجّه و عنایات خود نسبت به مؤمنان ذکر می‌کند که باید موجب هدایت بیش از پیش آنها به سوی خداوندشان گردد. نشان می‌دهد که چه بسا در موهبت‌ها پیامی است که أهل حقّ درمی‌یابند و موجب زیادت ایمان و مزید هدایتشان می‌گردد. بدین‌ترتیب قرآن برخلاف جنگاوران تاریخ، تنها ازفتح وغنیمت دَم نمی‌زند، بلکه همگی‌را درقبال پیروزی‌ها و نعمت‌های حاصل از آن، به أدای مسئولیّت در قبال خداوند و پیمودن راه راست (**يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا**) توجّه می‌دهد.

(۲۱) وَأُخۡرَىٰ لَمۡ تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهَا قَدۡ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ قَدِيرًا .

«**و** (فتوحات و غنائم)**دیگر که بر آنها دست نیافته‌اید؛ به تحقیق خدا بر آنها احاطه دارد و خداوند بر هر چیزی تواناست** »،

آیه‌ی شریفه به مسلمان‌ها مژده می‌دهد که غنیمت‌های دیگری هم در انتظار آنهاست. مفسّران در این‌که آن غنیمت‌ها ـ سوای غنیمت‌های خیبر ـ کدام بوده است، نظرات مختلف داده‌اند؛ برخی از غنائم حاصل از جنگ حُنَین نام برده و عدّه‌ای از غنائمی‌که از امپراطوری‌های ساسانی و روم شرقی (در زمان خلفای راشدین) گرفته شد.

(۲۲) وَلَوۡ قَٰتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوَلَّوُاْ ٱلۡأَدۡبَٰرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا .

« **و اگر کفرورزان با شما می‌جنگیدند، قطعاً پشت کرده سپس یار و یاوری نمی‌یافتند** »،

یعنی اگرهم قریشیان رو به صلح نرفته در حدیبیه با مسلمان‌ها می‌جنگیدند، مغلوب شده همپیمانانشان هم به دادشان نمی‌رسیدند.

(۲۳) سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا .

« سنّت خداست که پیش از این گذشت و هرگز سنّت خدا را تبدیلی نخواهی یافت »،

آری این سنّت خداست که وقتی مردمی با ایمان و اراده‌ی محکم، مصمّم به پایداری دربرابر مظالم و ناحقّی‌ها باشند، آن علم و قدرت بیکران غالب بر هستی یاریشان می‌کند، چنانکه فرموده است «**كَم مِن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ الله** = چه بسا گروه اندک که به إذن خدا بر سپاه بسیار پیروز شدند» (بقره/۲٤۹) و «**كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ** = خدا مقرّر کرده است که حتماً من و فرستادگانم غلبه خواهیم کرد؛ همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است» (مجادله/۲۱).

(۲٤) وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا .

« اوست که در دل مکّه ـ پس از آنکه شما را برآنها ظفر بخشیده بود ـ دست آنان را از شما و دست شما را از آنها بازداشت؛ و خدا به آنچه می‌کنید بیناست »،

واژه‌ی «**بَطْنِ مَکّه**» در آیه‌ی شریفه به‌معنی «نزدیکی مکّه» است و درمورد «**أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ**» دو قول تفسیری هست: **یک قول** مقصود از آن را پیروزی مسلمان‌ها در بدر و جنگ احزاب می‌داند و **قول دیگر** (تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی) می‌گوید وقتی پیامبر و مسلمان‌ها برای حجّ عمره در راه مکّه بودند، قریش از حضورشان مطّلع شده چهل نفر را برای رویارویی فرستادند که مسلمانها بر آنها فائق آمده دستگیرشان کردند، ولی پیامبر[ص] گفت ما برای جنگ نیامده‌ایم و دستور داد آنها را آزاد کردند. آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که بعداز آن پیروزی و دستگیری، خداوند مانع از جنگ شد و در حدیبیه صلح پیش آورد.

(۲۵) هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُۥ ۚ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنَٰتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَـُٔوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ لِّيُدْخِلَ ٱللَّهُ فِي رَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ ۚ لَوْ تَزَيَّلُواْ لَعَذَّبْنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا .

«**هم آنان بودند که کفر ورزیدند و شما را از مسجدالحرام بازداشتند و** (نگذاشتند) **قربانی در بند داشته**(ی شما) **به جایگاهش برسد؛ و اگر مردان مؤمن و زنان مؤمن** (در مکّه) **نبودند که شما آنها را نمی‌شناختید** (و ندانسته) **پایمالشان می‌کردید و** (آنگاه) **تاوانشان ناآگاهانه بر شما می‌رسید** (فرمان حمله به مکّه می‌دادیم) **تا خدا هرکه را می‌خواهد** (و شایسته بیند) **در رحمت خود وارد سازد؛ اگر** (کافر و مؤمن) **از هم متمایز می‌بودند، بی‌تردید کافرانشان را به عذابی سخت معذّب می‌داشتیم »،**

آیه‌ی شریفه از ماجرای حدیبیه در بُعد جدیدی سخن می‌گوید. ابتدا می‌فرماید کافران مکّه مسلمان‌ها را درحالی از ورود به مسجدالحرام بازداشتند که آنها نه برای جنگ، بلکه برای مراسم عبادی آمده بودند و

گوسپندهای قربانی با خود آورده آماده‌ی اجرای مراسم دینی بودند. واژه‌ی«**مَعْكُوفًا**» درآیه‌ی شریفه به معنی «مَحْبُوسًا» آمده، یعنی گوسپندان (یا هرحیوان دیگری) موقوف و بازداشته شده بود تا به محلّ مخصوص برای قربانی ـ یعنی«مِنا» ـ برسند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که در سال ششم هجرت هنوز مسلمان‌هایی در مکّه بودند که به علل گوناگون موفّق به خروج از شهر و پیوستن به همسلکانشان در مدینه نشده بودند. اینان برای مهاجر و انصار شناخته نبودند و هرگاه جنگی پیش می‌آمد، چه بسا لگدمال می‌شدند (واژه‌ی «**تَطَؤُهُمْ**» به معنی آنان را «لگدمال» یا «هلاک» می‌کردید آمده است). می‌فرماید اگر بیم آن نمی‌رفت که خون بی‌گناهان ریخته شود، بی‌درنگ خدا دربرابر آن گستاخی مکّیان که حتّی اجازه‌ی برگزاری مراسم صلح‌آمیز عبادی را به مسلمان‌ها ندادند، فرمان حمله به ایشان می‌داد، ولی باتوجّه به امکان کشته شدن بی‌گناهان، چنین دستوری صادر نشد.

شایسته است که این آیه مورد توجّه همه‌ی کسانی قرارگیرد که بی‌توجّه به امکان کشته شدن مسلمان‌ها و بی‌گناهان اقدام به بمب گذاری در سرزمین‌ها می‌کنند، سرزمین‌هایی‌که در آنها مسلمان و غیر مسلمان (و بی‌گناه و گناهکار) همگی در کنار هم وجود دارند. واژه‌ی «**مَعَرَّةٌ**» در متن آیه به معنی «مَضَرَّةٌ» یعنی زیان رساندن آمده و تصریح دارد که هرگاه به آن مردان و زنان مؤمن آسیبی می‌رسید، مسلمان‌ها ملزم به پرداخت خون‌بها یا دیه می‌بودند. مقطع آیه مُشعر برآن است که خدا صلح پیش آورد تا بی‌گناهان را در جوار رحمت خویش نگه دارد و چنانچه کافر و مؤمن ازهم جدا بودند (واژه‌ی «**لَوْ تَزَيَّلُوا**» به معنی «لَوْ تَفَرَّقُوا» آمده) و امکان داشت که فقط کافران ستمگر آسیب ببینند، در آن‌صورت فرمان حمله به مکّه صادر می‌شد.

(۲۶) **إِذْ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا .**

« آنگاه که کافران در دل‌هایشان تعصّب می‌ورزیدند ـ تعصّب جاهلیّت ـ پس خدا آرامش خویش را بر رسولش و بر مؤمنان فروفرستاد و آنها را با کلمه‌ی تقوا ـ که سزاوار آن بوده و اهلیّتش را داشتند ـ ملازم ساخت و خدا از همه چیز آگاه است »،

چنانکه در تاریخ آمده وقتی می‌خواستند صلح‌نامه را در حدیبیه بنویسند پیامبر^ص^ «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم**» را املاء کرد ولی نماینده‌ی قریش مخالفت ورزیده گفت باید بنویسید «بِسْمِكَ اللّهُمَّ». همچنین آنها با نگارش «محمَّد رسول خدا» مخالفت کرده گفتند بنویسید «محمّد پسر عبدالله». پیامبر^ص^ در هر دو مورد مقاومت نکرده و پذیرفت و خداوند در آیه‌ی شریفه از روش قریش به تعصّب جاهلی تعبیر کرده سعه‌ی صدر و بی‌تعصّبی پیامبر^ص^ و یاران را می‌ستاید. می‌فرماید در برابر تعصّبات قریش، خداوند آرامشی به دل‌های مسلمان‌ها فرستاد که درنتیجه احساس کردند کار قریش دربرابر اهدافی که با صلح‌نامه به آن می‌رسند، مهمّ نیست و خواسته‌های آنان را بی‌مجادله پذیرفتند. از «**ملازمت با کلمه‌ی تقوی**» مفسّران برداشت‌های گوناگون داشته‌اند. حسن بصری

گفته است مُراد، وفای به عهد است، یعنی مسلمین عهدنامه‌ای را که امضاء کردند به آن پایبند بودند و کفّار آن را شکستند. البتّه در قرآن وفای به عهد، نوعی از تقوی شمرده شده است (توبه/٤و٧). برخی دیگر گفته‌اند که مقصود حفظ کلمه‌ی «**لا إلهَ إلّا اللّه**» و پای‌بندی به آن بوده است. عدّه‌ای نیز آورده اند که منظور، حفظ اعتقاد مسلمان‌ها به همه‌ی آن کلماتی است که به اصرار قریش ننوشتند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که خداوند تعصّب را از جمله راه و روش‌های کفّار دانسته آن را نمی‌پسندد و آن شخصیّت‌های ایمانی که به توفیق إلهی به آرامش و اطمینان رسیدند و متانت و گذشت نشان دادند را می‌ستاید. البتّه هرنوع «**حَمِیَّت**» و تعصّبی (مثلاً پافشاری در راستگویی و وفای به عهد و امثال آن) نکوهیده نیست و از این‌رو آن را با لفظ «**جَاهِلِیَّت**» توصیف کرده (**حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ**) که زیانبار است.

بخش پنجم

(تحقّق رؤیای پیامبر[ص] و مَثَلِ مؤمنان در تورات و انجیل)

(۲۷) لَقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءْيَا بِٱلْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا۟ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا .

« **همانا خدا رُؤیای پیامبرش را تحقّق بخشید؛ بی‌تردید ـ به خواست خدا ـ ایمن و بدون ترس** (از دشمن) **به مسجدالحرام درخواهید آمد؛ درحالی‌که** (گروهی) **سر تراشیده و** (گروهی) **تقصیر کرده‌اید؛ پس** (خدا) **چیزهایی را دانسته که شما ندانسته‌اید و جُز این، فتحی نزدیک** (برایتان) **قرار داد** »،

آیه‌ی شریفه جلوه‌ی دیگری از صُلح حدیبیه را به نمایش می‌گذارد.

اواخر سال ششم هجری، پیامبر[ص] ـ با عقد پیمان عدم تعرّض با قبائل گوناگون و مهار کاروان‌ها و راه‌های تجاری ـ حضور خود را همه جا نشان داده و کُلّ منطقه‌ی مدینه قلمرو مسلمان‌ها بود. در این شرائط پیامبر[ص] تصمیم گرفت که برای ادای فریضه‌ی حج عازم مکّه شود، خصوصاً آنکه در رؤیا[1] دیده بود که همراه یارانش به مسجدالحرام درآمده و أعمال حج را انجام می‌دهد. ولی در آن‌سال که صلح واقع شد، مقرّر گشت که مسلمان‌ها سال بعد به حجّ روند و از این‌رو چون همگی حج ناکرده به مدینه بازمی‌گشتند، وسوسه و تردید به جان‌ها افتاد که مثل این‌که آن خواب غلط از آب درآمد!

آیه‌ی شریفه در ابتدا، همه‌ی آن تردیدها را پس زده با قاطعیّت اعلام می‌دارد که مشیّت إلهی رؤیای پیامبرش را به حقیقت رسانده و به توفیق خدا مسلمان‌ها در کمال أمنیّت و بی‌هیچ بیم و هراسی، به مسجد الحرام وارد خواهند شد، چنانکه در سال بعد چنان شد و رؤیای پیامبر[ص] به حقیقت پیوست.

جمله‌ی حالیّه‌ی «**آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُوسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ** = درحالی‌که ایمن بوده سر تراشیده و تقصیر کرده‌اید»، توصیف منظره‌ای است که پیامبر[ص] در عالم رؤیا دیده بود، نه ترتیب انجام آئین حج. پیامبر[ص] در خواب چنان صحنه‌ای دیده بود که با عدّه‌ای وارد مسجدالحرام شده گروهی سر تراشیده و برخی تقصیر کرده‌اند (واژه‌ی «**تقصیر** = کم کردن» به معنی کوتاه کردن موی یا ناخن در پایان مراسم حج است). واژه‌ی «**مُحَلِّقِینَ**»، جمع «مُحَلِّق»، به معنی کسی است که سر خود را در پایان مراسم حج می‌تراشد. بدین‌ترتیب ازآیه‌ی شریفه دانسته می‌شود که «سر تراشیدن» برای خروج از احرام در حج واجب نیست و می‌توان به‌جای آن موی را کوتاه کرد؛ هرچند گفته شده چون «**مُحَلِّقِینَ**» مقدّم بر «**مُقَصِّرِین**» آمده، سر تراشیدن أرجَح است).

---

(۱) ـ سخن از رؤیای صادقه که نوعی اِلهام بوده و به حقیقت می‌پیوندد و ندرتاً برای افرادی پیش می‌آید، در سوره‌ی یوسف/۴۱ و۳۶ رفته است و نشان می‌دهد که این پدیده خرافه نیست و صحّت دارد.

سپس آیه‌ی شریفه اشعار می‌دارد که «**خدا چیزها دانسته که شما ندانسته‌اید**»، یعنی خداوند مصلحت شما مسلمانان را در پیمان صلح حدیبیه می‌دید (که در حقیقت «فتح» بود و راه را برای ورود مسلمان‌ها به مسجد الحرام و گسترش اسلام در عربستان، هموار کرد).

هم از این‌رو برخی منظور از «**فَتْحًا قَرِيبًا** = فتحی نزدیک» را در مقطع آیه صلح حدیبیه دانسته‌اند. هرچند بعضی گفته‌اند مقصود، فتح خیبر است که با لفظ «**قَرِيبًا**»، و «**مِن دُونِ ذَٰلِكَ** = جز این» متناسب بوده و پیش از عمره‌ی بعدی نصیب مسلمان‌ها شد و اگر آن فتح پیش نمی‌آمد و دسیسه‌سازان یهود و مشرکان تار و مار نمی‌شدند، مسلمان‌ها نمی‌توانستند یک‌سال بعد از صلح حدیبیه در کمال امنیّت به مسجد الحرام درآیند و اسلام رو به توسعه رود. دیگر مفسّران «**فَتْحًا قَرِيبًا**» را با فتح مکّه تطبیق داده‌اند که بعد از فتح خیبر و دو سال پس از صلح حدیبیه پیش آمد.

(۲۸) **هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا .**

« **اوست که رسول خود را با هدایت و آئین حقّ فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان پیروز گرداند و گواهی خدا** (بر این أمر) **کافی است** »،

در اینجا سخن اوج گرفته و وعده‌ی فتح خیبر (یا فتح مکّه) را به گسترش جهانی اسلام در آینده متّصل ساخته است. البتّه خدا این ظفر و پیروزی و مژده‌ی غلبه‌ی آئین توحید بر همه‌ی مسالک شرک‌آمیز را به حجّت و برهان خواست و نه به قهر و اجبار؛ چنانکه غالب جمعیّت مسلمانِ دنیا در ممالکی است که اساساً جنگی با آنها رخ نداده است؛ و برخی هم که با جنگ فتح شد وادار به قبولِ اسلام نشدند و می‌توانستند با جزیه‌دادن بر آئین خود پایدار مانند ولی به تدریج به کیش مسلمانان درآمدند.

(۲۹) **مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا .**

« **محمّد، رسول‌خدا و یارانش در برابر کافران سرسخت و بین خود مهربانند؛ آنان را در رکوع و سجود می‌بینی؛ فضل و خشنودی خدا را می‌جویند؛ نشان**(ایمان)**شان اثر سجود در رخسارشان است؛ این مَثَلِ آنها در تورات و مَثَلِ‌شان در انجیل** (است که) **چون کِشتی است که ساقه‌ی خود برآورد و سپس آن را نیرو بخشیده ستبر گرداند آنگه بر پایه‌اش** (استوار) **بایستد؛ زارعان را به شگفت آورَد؛ تا** (خدا) **کافران را از ایشان به خشم افکند؛ خدا به کسانی از آنها که** (چنین) **ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، آمرزش و پاداشی بزرگ را وعده داده است** »،

در آخرین آیه‌ی سوره، تمامی حروف الفبای عرب جمع شده‌است؛ تنها آیه‌ی دیگر از این نوع آیه‌ی ۱۵٤ سوره‌ی

آل‌عمران می‌باشد. شایان توجّه است که «**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّه**» در ابتدای آیه ازباب اِعلام رسالت پیامبر(ص) نیست که درسال‌های آخرعُمر آن‌حضرت ـ مقارن صلح حدیبیه ـ بی‌مناسبت می‌نماید؛ بلکه **مُحَمَّدٌ**، مبتدای جمله و «**رَسُولُ اللّه**» صفت آن است و در مقام وصف آمده امّا خبر آن **أَشِدّاءُ** می‌باشد. آیه‌ی شریفه همچنین وصفی از یاران رسول(ص) ارائه می‌دهد که تحت تأثیر کفّار قرار نگرفته در برابر آنها حفظ شخصیّت می‌کنند و ثابت قدم‌اند و با یکدیگر مهربان و درتعاون می‌باشند. آنها عبادتگرخالصانه وخاشعانه‌ی خدایند که همواره فضل وخشنودی او را می‌جویند و آثار سجده و عبادت در چهره‌هایشان دیده می‌شود. می‌فرماید وصف آنان در تورات چنان آمده است. مَثَلِ مؤمنان در انجیل به مانند گیاه نوپایی است که به تدریج درختی تنومند گردیده ریشه می‌دوانَد و بر پایه‌ی خود محکم و استوار می‌ایستد به طوری‌که زارعان از رشد سریع آن شگفت‌زده می‌شوند؛ چنانکه در انجیل به این‌گونه آمده است: «بار دیگر (عیسی(ع)) مَثَلی برای ایشان زده گفت ملکوت آسمان مثل دانه‌ی خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه‌ی خویش کاشت. و هرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر است ولی چون نموّ کند بزرگترین بُقُول[1] است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند» (انجیل متّی، باب ۱۳، شماره‌ی ۳۱).

عبارت بعدی در آیه‌ی شریفه «**لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ**= تا (خدا) کافران را از ایشان به خشم افکند»، بدین معنی است که کافران چون می‌بینند کلام اسلام ـ علی‌رغم تصوّراتشان ـ به هرکجا رسد به سرعت نشر می‌یابد و هواخواه پیدا می‌کند، خشمگین می‌شوند ولی برخلاف کُفّار، یاران رسول چنان مؤمنانی هستند که علاوه بر ایمان، به اعمال صالح و نیکوکاری نیز اهتمام می‌ورزند و بهشت خدا را در وعده دارند. مفسّران شیعه واژه‌ی «**مِنْهُمْ**» را در بخش انتهایی آیه، برای تبعیض گرفته و گفته‌اند که وعده‌ی آمرزش و پاداش بزرگ خدا، فقط شامل حال عدّه‌ی قلیلی از همراهان پیامبر(ص) و صرفاً در آن موقعیّت است که ایمان و عمل صالح داشته‌اند و نه همه‌ی آنها. أمّا این برداشت با ابتدای آیه که کُلاً یاران پیامبر را «سرسخت در برابر کفّار و همدل و مهربان باهم و اهل خشوع و خضوع در برابر خداوند» معرّفی‌می‌کند، نمی‌خواند به ویژه که تصریح می‌نماید آنها دائماً فضل خدا و خشنودی او را می‌جویند. بنابراین به دست می‌آیدکه واژه‌ی «**مِنْ**» در «**مِنْهُم**» را در اینجا باید از باب بیان دانست، نه تبعیض؛ و این‌معنا در قرآن سابقه دارد، چنانکه فرموده است «**وَ ماكُنْتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ**» (عنکبوت/٤٨) که در اینجا منظور آن نیست که پیامبر قبلاً برخی از کتابها را نخوانده بود! بلکه منظور آن است که اساساً آن‌حضرت کتابی نخوانده بود. به همین ترتیب آیه‌ی فوق نیز به این مفهوم است که «خداوند به آن‌چنان مؤمنانی که نیکوکارهم بوده‌اند وعده‌ی آمرزش و پاداش بزرگ داده است». البتّه منافقان از ابتدا از مصادیق آیه نبودند و مراد از (**وَ الَّذِينَ مَعَهُ**) یاران و همراهان صادق رسول اکرم(ص) است که به تصدیق آیه‌ی شریفه، گروه معدودی نبودند و به درختی عظیم تشبیه شده‌اند که وصفشان در انجیل هم آمده است.

---

(۱) ـ واژه‌ی «بُقول»، جمع «بَقْل» به معنی «سبزی، دانه و میوه و هر آن‌چیزی است که نه از ریشه‌ی ثابت، بلکه از بذر بروید» (فرهنگ عمید).

سوره‌ی حُجُرات
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره در**مدینه** نازل شده و نام آن «**حُجُرات**» جمع «حُجْره» به معنی «اطاق» و بر گرفته از چهارمین آیه‌ی سوره است. مسلمان‌ها در مدینه با پیامبر^ص^ آمد و شد داشتند و این سوره ـ به تناسب ـ آداب معاشرت با بزرگتر را به افراد می‌آموزد. تعالیم و نصایح ذکرشده هرچند خطاب به عرب زمان نزول است، ولی در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها مصداق دارد و جای آن دارد که مورد توجّه قرار گیرد. چنانکه می‌خوانیم:

- مؤمنان ازفرمان خدا ورسول پیشی نگیرند و به‌قول معروف «کاسه‌ی گرم‌تر از آش نباشند»!
- حرمت رسول و ادب کلام به‌هنگام مخاطبه‌ی با او، رعایت شود.
- به اخبار واصله ـ که چه بسا هرفاسقی بیاورد ـ نباید فوری ترتیب اثر داد و مایه‌ی آسیب دیگران را فراهم ساخت.
- مؤمنان درصورت بروز اختلاف، درصدد اصلاح برآیند و هیچ گروهی گروه دیگر را استهزاء نکند.
- مسلمان‌ها یکدیگر را با القاب زشت خطاب نکنند و به غیبت یکدگر نپردازند.
- مؤمنان از تجسّس در احوال خصوصی و گمان‌های بد درحقّ یکدیگر بپرهیزند که بسیاری از گمان‌ها گناه است.

متعاقب تعالیم فوق، آیات سوره اعلام می‌دارد که أبناءِ بشر همه ریشه‌ی واحد دارند و تفاوت‌ها نباید مایه‌ی تفاخر عدّه‌ای دربرابر عدّه‌ی دیگر شود؛ بلکه گرامی‌ترین مردم نزد خدا با تقواترینشان است؛ و بالأخره اینکه مؤمنان را بر خدا به خاطر ایمانشان، منّتی نیست و خداوند از آسمان‌ها و زمین و احوال بیرونی و درونی آدمیان، آگاه است.

بدین‌ترتیب، باید گفت که آیات سوره، در پیرامون ارائه‌ی اوامر و نواهی خداوند در آداب معاشرت و رعایت اخلاقیّات دور می‌زند که برای تشکیل و حفظ هر جامعه‌ی سالم لازم است.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۵)؛ **در آداب سخن با پیامبر خدا**[ص]

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۸)؛ **اجتناب از عکس‌العمل شتابزده دربرابر اخبار**

بخش سوّم (آیات ۹ تا ۱۲)؛ **درباره‌ی روابط مسلمان‌ها با یکدگر**

بخش چهارم (آیات ۱۳ تا ۱۸) ؛ **ریشه‌ی واحد أبناءِ بشر و اهمّیّت تقوا در نزدیکی به خدا**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(در آداب سخن با پیامبر خدا[ص])

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید!** (در کارها) **بر خدا و رسولش پیشی مگیرید و از خدا پروا بدارید؛ همانا خدا شنوای** (گفتارتان و از کردارتان) **آگاه است** »،

روی سخن آیه با مؤمنان است. البتّه مؤمنان معمولاً در کارها، از فرمان‌های خدا و رسول[ص] پس نمی‌مانند، بلکه احتمال زیاده‌روی آنها هست.(۱) از این‌رو آیه‌ی شریفه نصیحت می‌کند که مسلمان‌ها رهنمود خدا و پیامبرش را در زندگی دنبال کنند و حکم و عملی که در کتاب و سنّت نیامده، از پیش خود اختراع نکنند و بدعتی نیاورند. چنانکه درباره‌ی اوصاف فرشتگان فرموده که «**لَايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** = از سخن خدا پیشی نمی‌گیرند و همواره برطبق فرمان او عمل می‌کنند» (انبیاء/۲۷).

در این راستا ـ با توجّه به حسّاسیّت موضوع ـ مقطع آیه‌ی سوره‌ی حجرات تذکّر می‌دهد که همه به خاطر داشته باشند در احاطه‌ی «**سَمع**» و «**عِلم**» إلهی قرار دارند و هرچه گویند و کنند، خدا می‌شنود و می‌داند.

(۲) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! صداهای خود را بالاتر از صدای پیامبر مبرید و همچنانکه برخی از شما با بعضی دگر** (به صدای بلند) **سخن می‌گویید، بر او بانگ مزنید؛ مبادا ـ بی‌آنکه بدانید ـ کرده‌هایتان تباه شود** »،

آیه‌ی شریفه از دسته‌ای از مسلمانان حکایت می‌کند که به دور از تربیت و بی‌پروا بودند؛ چنانکه طبری مفاد آیه‌ی بعد را به قوم «بنی تمیم» نسبت داده است. همچنین مفاد آیه هرچند مربوط به زمان پیامبر[ص] می‌باشد، أمّا می‌توان اصل رعایت ادب دربرابر بزرگترها را از آن نتیجه گرفت و مسلّماً مقصود این نیست که بی‌ادبی و به صدای بلند

---

(۱) ـ موارد افراط‌کاری مسلمان‌ها در دین کم نیست، چنانکه می‌بینیم برخی راه ریاضت پیش می‌گیرند یا به‌خاطر دین دست به خشونت ناموجّه نسبت به افراد می‌زنند یا در مقام محبّت به اولیاءِ دین، درباره‌ی آنها غلوّ می‌کنند و امثال این امور که خود مقوله‌ی گسترده‌ای است.

سخن گفتن در برابر بزرگانی غیر از پیامبر بلااشکال است، چنانکه به این موضوع در آیات ۱٤٨ سوره‌ی نساء و ۱۹ لقمان اشاره شده و منع گردیده است.

مقطع آیه حاکی از آن است که گاهی عدم رعایت أدب در کلام، تأثیری در روحیّه‌ی انسان به بار می‌آورد که موجب ضایع شدن اعمال نیک او می‌گردد. زیرا رعایت ادب و حُسن سلوک، آدمی را از بسیاری بی‌پردگی‌ها حفظ می‌کند و برعکس، چنانچه انسان عادت کند که به خصوص نزد بزرگان، رعایت ادب و وقار را ننماید، روحیّه‌ی وی به ناهنجاری می‌گراید که زمینه‌ساز بسیاری خلاف‌هاست.

(۳) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصۡوَٰتَهُمۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمۡتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ لِلتَّقۡوَىٰۚ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَ أَجۡرٌ عَظِيمٌ .

« همانا کسانی‌که آوایشان را نزد پیامبر فرو می‌دارند، آنها کسانی‌اند که خدا دل‌هایشان را به تقوا آزموده؛ برایشان آمرزش و پاداشی بزرگ است »،

توجّه شودکه آیه‌ی شریفه دعوت به چاپلوسی نمی‌کند ونمی‌فرماید که در برابر پیامبر^ص باید تعظیم کرد و مثلاً دست به سینه ایستاد! بلکه صرفاً خواهان رعایت ادب در برابر پیامبر اکرم^ص(و بزرگتر) بوده و به آن‌سو تشویق می‌کند. می‌فرماید کسانی‌که رعایت ادب در برابر پیامبرخدا^ص می‌کنند، خواه ناخواه حرمت‌ها در نظرشان بالاتر رفته به تقوا نزدیک می‌شوند و به عبارت دیگر: تقوای دل و باطن آنها آزموده شده خالص می‌گردد.

شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**اِمْتَحَنَ**» به قول طبرسی در اصل، نهادن طلا در آتش است تا ناخالصی‌ها از آن جدا شود. خدا مؤمنان را به دشواری‌ها می‌افکند تا ناخالصی‌هاشان از بین برود. بنابراین گفته‌اند نتیجه‌ی «**اِمْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ**» در اینجا «پاک کردن دل‌های ایشان» است.

(٤) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلۡحُجُرَٰتِ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ .

« بی‌تردید کسانی‌که تو را از پشت حجره‌ها به فریاد می‌خوانند، اکثرشان نابخردند »،

ظاهراً عدّه‌ای (به قول طبری از قبیله‌ی بنی‌تمیم) به درِ خانه‌ی پیامبر^ص رفته فریاد برمی‌آوردند که یا محمّد «اُخْرُجْ إِلَيْنا = به‌سوی ما بیرون بیا» و انتظار داشتند که پیامبر^ص هرکاری داشته رها کرده فوراً به سویشان برود! آیه‌ی شریفه می‌فرماید این‌گونه افراد ـ اکثراً ـ ازخردورزی به دورند. کاربرد واژه‌ی «**أکثر**» درآیه احتمالاً از این‌روست که برخی از آن افراد قصد اهانت داشتند ولی غالبشان نمی‌فهمیدند.

(۵) وَلَوۡ أَنَّهُمۡ صَبَرُواْ حَتَّىٰ تَخۡرُجَ إِلَيۡهِمۡ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« و اگر صبر می‌کردند تا بر آنها درآیی البتّه برایشان بهتر می‌بود؛ و خدا آمرزگار و مهربان است »،

مقطع آیه نشان می‌دهد که خداوند بر افرادی که سوءِ نیّت نداشته، بلکه از سرناآگاهی اعمال خلافی انجام می‌دهند آمرزنده و مهربان است و اندرز می‌دهد که به اصلاح خود پردازند.

بخش دوّم

(اجتناب از عکس‌العمل شتابزده در برابر اخبار)

(٦) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ .

«ای کسانی‌که ایمان آوردید! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، نیک وارسی کنید؛ مبادا قومی را از سر نادانی آسیب رسانید و (آنگاه) **بر آنچه کردید پشیمان شوید »**،

آیه‌ی شریفه در تعقیب دستورات اخلاقی به مسلمان‌هاست و شأن نزول مشهوری دارد که در تفاسیر آمده است. می‌گویند پیامبر^ص «ولید بن عُقبه» را برای جمع‌آوری زکات سوی قوم «بَنِی‌الْمُصْطَلِق» فرستاد. ولید سابقه‌ی بدکاری داشت، ولی ظاهراً پیامبر^ص اصل را برآن گذاشته بود که وی اصلاح شده و مأموریّتی به او داد که دلگرم شود. چون ولید به قبیله‌ی بنی‌المصطلق رسید افراد به قصد استقبالش بیرون آمدند امّا او گمان کرد می‌خواهند وی را بکشند و هراسناک به نزد پیامبر^ص بازگشت وگفت بنی‌المصطلق مرتدّ شده و قصد جنگ دارند. پیامبر^ص متعجّب گردید و برخی از مسلمان‌ها درصدد برآمدند تا پاسخ محکمی به آن قوم بدهند. ولی دیری نپایید که نمایندگانی از بنی‌المصطلق نزد پیامبر^ص آمده از بازگشت ولید اظهار تعجّب کردند و قصد استقبال خودشان را از او بیان داشتند. در این شرایط آیه‌ی فوق نازل شد و پیامبر^ص رو به مسلمان‌ها کرده و فرمود: «**اَلتَّأَنِّیُ مِنَ اللهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّیْطَانِ** = درنگ کردن (و دوری از شتابزدگی دربرابر اخبار و تحقیق برای روشن شدن واقعیّت) از خدااست و شتاب‌ورزیدن در داوری، از شیطان است». چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه «**فسق**» به طور کلّی، به معنی «خروج از طاعت خدا» است و دو صورت دارد: **یکی** آنکه شخص فاسق، خروج ایمانی داشته باشد چنانکه می‌فرماید «**وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** = پس هرکس پس از آن کفر ورزد، پس آنان خود فاسقند» (نور/۵۵) و **دیگر** آنکه شخص فاسق اهل غُلُوّ و جعل اخبار بوده یا نسبت به امور شرعی بی‌مبالات باشد. منظور از «**فسق**» در آیه‌ی شریفه، «**فسق**» از نوع دوّم است.

دوّم آنکه منظور آیه این نیست که اگر شخص عادلی خبری آورد، لزوماً باید آن خبر را بی‌تحقیق پذیرفت (چنانکـه غالب فقها اینگونه برداشت کرده و حجّیّت «خبر واحد» را به شرط عدالت راوی، از آیه‌ی شریفه نتیجه گرفته‌اند) زیرا ممکن‌است راوی عادل نیز به حکم انسانی دچار خطا و نسیان شده و اطمینان بی‌تحقیق به خبر او بنا به مقطع آیه، موجب آسیب رساندن به مردمان شود (**أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ** = مبادا ندانسته

قومی را آسیب برسانید). آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر «فاسقی» خبری آورد تحقیق کنید و نمی‌فرماید اگر «عادل» خبر آورد تحقیق لازم نیست.

سوّم آنکه اصولاً خبری که در آیه از آن سخن رفته مربوط به احکام دینی نیست، بلکه بنا به شأن نزول آیه، درمورد گزارش استنکاف قومی از پرداخت زکات به دلیل ارتداد می‌باشد. بنابراین استنباط این معنا که اگر حکمی از دین توسّط راوی واحدِ مورد وثوقی نقل شد می‌توان آن را بدون تحقیق پذیرفت، جایگاهی در آیه ندارد. به بیان دیگر منظور آیه خبر عرفی است، نه حکم دینی. به علاوه بنا بر آیه‌ی بعد آنجا که رسول خدا[ص] میان مردم است چون پیام‌های إلهی به او می‌رسد، سنگ محکی برای تمایز اخبار راست از دروغ در اختیار است، امّا در غیاب رسول خدا[ص] چنین محکی نداریم و لازم است درمورد هرخبری تحقیق شود تا دین إلهی به تحریف کشانده نشود و به قول «ابن ادریس حلّی» (از فقهای بزرگ شیعه) در کتاب «السّرائر»، چاپ سنگی، ص۵ «**لااَعْرِجُ عَلَى اَخْبارِ الآحَادِ فَهَلْ هَدَمَ الإسْلامَ إلاّ هِيَ** = من بر مبنای اخبار آحاد پیش نمی‌روم، آیا جُز اخبار آحاد چیزی اسلام را ویران ساخته است؟».

(۷) وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ .

«**و بدانید که رسول‌خدا در میان شماست، اگر در بسیاری از امور از** (رأی و میل) **شما پیروی کند، قطعاً در مشقّت می‌افتید؛ ولی خدا ایمان** (به حقّانیّت رسولش) **را محبوب شما گردانید و آن** (ایمان) **را در دل‌هایتان بیاراست و کفر و انحراف** (از حق) **و عصیان را ناخوشایندتان ساخت؛ آنها** (که چنین‌اند) **رهیافتگانند** »،

عبارت آغازین آیه حاکی از آن است که مسلمان‌های زمان نزول، از حضور رسول‌خدا[ص] سود جسته با او ـ که در ارتباط با خداست ـ در کارها مشورت نمایند. طبری می‌گوید یعنی «از هرگونه سخن وتصمیم باطلی اجتناب ورزند که خداوند رسولش را از صحّت و سقم کارها باخبر می‌کند».

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که اگر قرار بود در هرکار تحقیق نکرده‌ای رسول‌خدا[ص] تابع امیال پیروان شود، درآن‌صورت پیروان خود به رنج و گرفتاری می‌افتادند. البتّه آیه‌ی شریفه نافی تصمیم‌گیری‌های اجتماعی بنا به مشورت (آل‌عمران/۱۵۹) نیست، زیرا می‌فرماید «**لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الأمْرِ**» بنابراین ممکن بوده در «پاره‌ای از امور» پیامبر[ص] تابع نظر مشورتی مسلمان‌ها شود، چنانکه آورده‌اند در جنگ بدر پیامبر[ص] محلّی را برای توقّفگاه سپاه مسلمان‌ها انتخاب کرد ولی متعاقباً آن را بنا به نظر یکی از صحابه تغییر داد و به محلّ پیشنهادی او که به چاه‌های آب نزدیکتر بود، سپاهش را کوچ داد.

آیه‌ی شریفه متعاقباً به دست می‌دهد که نتیجه‌ی ایمان خالصانه به خدا و رسول[ص] این‌است که آدمی رغبت طبیعی نسبت به پیروی از أوامر اسلام می‌یابد و از گناهان نه تنها به خاطر آنکه شرع نهی کرده، بلکه به خاطر نفس گناه و زشتی آن، منزجر می‌گردد (**كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ**).

مقطع آیه نیز چنانکه گفته شد حاکی از آن است که رهیافتگان کسانی‌اند که ایمان به خدا محبوب آنهاست و از گناهان متنفّرند زیرا علاوه بر قبح شرعی، به قبح عقلی آنها رسیده‌اند. این‌گونه افراد را خداوند همان «**راشدین**» شمرده است.

(۸) **فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعۡمَةٗۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ**.

« فضلی از سوی خدا و نعمتی از جانب اوست؛ و خدا دانا و حکیم است »،

یعنی رسیدن به آن‌مرحله از «رشد» (آیه‌ی قبل) فضل و نعمت خداست و خداوند آگاه از امور بندگانش بوده قانون‌گذاری او برطبق حکمت است.

بخش سوّم

(درباره‌ی روابط مسلمان‌ها با یکدگر)

(۹) وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِٱلْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ .

« و اگر دو گروه از مؤمنان باهم به جنگ برخاستند، میانشان آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن‌دو بر دیگری ستم ورزید، پس با آن‌که تعدّی می‌کند بجنگید تا به أمر خدا بازآید و چون بازآمد، میانشان صلحی به عدالت برقرار کنید؛ و عدالت ورزید که خدا دادگران را دوست دارد »،

در شأن نزول آیه نوشته‌اند که برخی از انصار باهم به اختلاف رفته کارشان به نزاع کشید و پیامبر[ص] میانه را گرفت و سپس آیه‌ی فوق نازل شد[1]. آیه‌ی شریفه بیانگر چند نکته است:

اوّل آنکه نشان می‌دهد ممکن است افرادی مؤمن بوده و در عین‌حال در موقعیّتی ـ به خاطر سوءِ تفاهمات ـ کارشان به جدال کشد، چنانکه مثلاً جنگ جَمَل را می‌توان ازجمله مصادیق چنین رویدادی در نظر گرفت.امّا امام علی(ع) بعد از خاتمه‌ی کار، هیچگاه نگفت که عایشه یا طلحه و زبیر (هرچند آن‌دو فقط در مقدّمات جنگ موضع گرفته و کارزاری نکردند) در أثر جنگ با من کافر شدند! بلکه حتّی سهمیّه‌ی عایشه را هم از بیت‌المال قطع نکرد و وضعیّت خود و طلحه و زبیر را در آخرت از جمله مصادیق آیه‌ی ٤٧ سوره‌ی حجر دانست که می‌فرماید: «**وَ نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ** = (اهل بهشت) آنچه را از کینه در سینه‌هاشان بوده برمی‌داریم، درحالی‌که برادرانه بر تخت‌هایی روبه‌روی هم نشسته‌اند» (تفسیر طبری، ج١٤، ص٧٦).

(۱) ـ آقای عبدالکریم سروش مدّعی است که قرآن تحت تأثیر حوادث زمان بوده است. ما پاسخ داده‌ایم که چه بسیار حوادث دیگری که در زمان پیامبر در محیط پیش آمد و ذکری از آنها در قرآن نرفته است. این موضوع نشان می‌دهد که قرآن مقاصدی داشته و برای بیان آنها از حوادث به تناسب، «انتخاب» کرده است. بنابراین ذکر حوادث به خاطر بیان مقاصد بوده، نه آنکه شرح حوادث و موضع‌گیری درمورد آنها، هدف بوده باشد. در آیه‌ی فوق هیچ نامی از دسته و گروه و افراد خاصّی نیست، بلکه محتوای سخن کلّی است و به موضوعی اشاره دارد که ممکن‌است در هرزمان و مکان پیش آید. (م ط).

دوّم آنکه می‌فرماید درصورت درگیری بین دو دسته‌ی مؤمن، سایرمسلمان‌ها باید دخالت کنند وموظّفند بین آنها آشتی دهند؛ و اگر دسته‌ای زیر بار آشتی نرفته به دسته‌ی دیگر ستم کرد، بقیّه‌ی مسلمان‌ها نباید ساکت بمانند بلکه باید با ستمگر مقابله کنند تا به امر خدا (راه عدل و انصاف) بازگردند.

سوّم آنکه خاطرنشان می‌سازد که اگر آن دسته‌ی تجاوزگر حاضر به قبول حقّ شد، مجدّداً برای آشتی میانشان تلاش کنید و صلحی به «عدالت» برقرار شود. یعنی «صلح تحمیلی» ضمانتی ندارد، بلکه زمینه‌ساز تجاوزات بعدی خواهد بود. «صلح مطمئنّ» صلحی است که برمبنای عدالت شکل گیرد.

(۱۰) **إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .**

« **جُزاین نیست که مؤمنان برادر**(یکدیگر)**ند؛ پس میان دو برادر خود آشتی دهید و از خدا پروا دارید بسا که مورد رحمت قرار گیرید** »،

آیه‌ی شریفه درمقام تعلیل حکم آیه‌ی قبل است. می‌فرماید چون مسلمان‌ها همه برادران ایمانی محسوب می‌شوند، پس نباید در نزاع و کارزار بمانند؛ به محض آنکه چنان شرایطی پیش آمد، بقیّه‌ی مسلمان‌ها برای آشتی اقدام کنند. مقطع آیه خطاب به متخاصمان است که از خدا پروا داشته خودخواهی‌ها را کنار گذارند و راه انصاف پیش گیرند، شاید ـ در این‌صورت ـ به لطف إلهی از شرائط قهر و سختی خارج شده به رحمت خدا نایل آیند. طبری ذیل آیه‌ی شریفه حدیث مشهوری از پیامبر[ص] آورده که می‌گوید: «اَلْمُؤْمِنُونَ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالْحُمَّى وَ السَّهَرِ» به ترجمه‌ی سعدی:

بنی آدم اعضای[1] یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به دردآورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی
چو بیند کسی زهر در کام خلق — کی‌اش بگذرد آب شیرین ز حلق

(۱۱) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَايَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّۖ وَ لَاتَلْمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمْ وَ لَاتَنَابَزُواْ بِٱلْأَلْقَٰبِۖ بِئْسَ ٱلِٱسْمُ ٱلْفُسُوقُ بَعْدَ ٱلْإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ .**

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! هیچ قومی قوم دیگر را به استهزاء نگیرد، چه بسا که آنها بهتر از اینها باشند؛ و زنانی زنان** (دیگر) **را** (ریشخند نکنند) **چه بسا آنها** (مسخره‌شدگان) **بهتر از اینها** (مسخره‌کنندگان) **باشند؛ و عیب‌جویی از هم مکنید و** (یکدیگر را) **مخوانید** (زشت) **با القاب؛ چه ناپسند است این نام‌های گنهکارانه بعد از ایمان؛ و هرکه توبه نیاورد، پس آنها خود ستمکارانند** »،

---

(۱) ـ البتّه در حدیث نبوی به جای واژه‌ی «بنی‌آدم»، «اَلْمُؤْمِنُون» آمده و به این معنا صحیح است که در میان «بنی‌آدم» عناصر ستمگر و ناشایسته‌ای نیز وجود دارند، ولی به‌عکس در جمع «مؤمنان واقعی» نباید چنین باشد و بنابراین اگر دردی برای عدّه‌ای مؤمن پیش آمد، حق است که سایرین احساس مسئولیّت کنند.

آیه‌ی شریفه سراپا تبلیغ أدب و أخلاق است و از اموری نهی می‌نماید که زمینه‌ساز اختلافات و درگیری بین افراد است:

- هیچ دسته‌ای دسته‌ی دیگر را استهزاء نکند؛ و چون ریشه‌ی استهزاء در تحقیر طرف مقابل و خود را از او برتر دانستن است، از این‌رو بلافاصله اضافه می‌کند که «چه بسا تحقیرشدگان نزد خدا، برتر از تحقیرکنندگان باشند».
- در مقام ذکرخاصّ بعدازعامّ اشاره‌ی مخصوص به زنان داشته آنان را از استهزاءِ یکدیگر منع می‌کند.
- مسلمان‌ها عیب‌جویی ازهم نکنند (**وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ** = وای بر هر طعنه‌زن عیبجوی) و یکدیگر را با القاب زشت نخوانند که اتّخاذ چنین روش‌هایی خارج از قلمرو مردمان با ایمان است. یعنی وقتی شخص وارد حوزه‌ی ایمان به خدا شد، باید طرز سخن گفتن و رفتارش عوض شود و اگر قبلاً کلمات زشت و رکیک در مکالمات به کار می‌برد، موظّف است نحوه‌ی گفتارش را اصلاح کند. در تفسیر المیزان می‌گوید «**لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ**» یعنی «بد رسمی است یاد کردن مردم به انحراف پس از آنکه ایمان آوردند» «و منظور این است که پس از ایمان آوردن افراد، انگشت روی خلاف‌های قبل از ایمانشان نگذارید و به آن اوصاف که کنار گذاشته‌اند، خطابشان نکنید».

(۱۲) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ .**

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! از بسیاری گمان‌ها اجتناب ورزید که بعضی گمان‌ها گناه است؛ و** (در احوال یکدیگر) **تجسّس نکنید و برخی از شما به غیبت برخی دگر نپردازند، آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ پس از آن کراهت دارید؛ و از خدا پرواکنید، به‌راستی خدا توبه پذیر و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی تعالیم اخلاقی است و منظور از «**بَعْضَ الظَّنّ** = بعضی گمان‌ها» در بخش اوّل آیه «گمان‌های بد» است که در اینجا طبری به عنوان مثال، موضوع افک عایشه ـ مورد اشاره در آیه‌ی۱۲ سوره‌ی نورـ را ذکر می‌کند. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه ریشه‌ی سخن زشت ـ مذکور در آیه‌ی قبل ـ را بیان می‌دارد که همان گمان و فکر بد درباره‌ی افراد داشتن است. بدین‌ترتیب بنا به آیه‌ی شریفه، اگر مسلمانی حتّی فکر بدی درباره‌ی مسلمان دیگر به ذهنش خطور کرد، باید خود را منصرف سازد تا چه رسد به آنکه آن را به زبان آورَد!

متعاقباً مفاد آیه مسلمان‌ها را از تجسّس در احوال یکدیگر بازمی‌دارد که منظور، تجسّس در احوال شخصیِ دیگران است، أعمّ از پنهانی به سخنانشان گوش دادن یا در اسباب و زندگی و احوال خصوصی‌شان وارسی کردن. البتّه آیه‌ی شریفه اصل عمومی و کلّی را بیان می‌دارد و شامل کار کارآگاهان نمی‌شود که برای رفع ظلم و برقراری عدالت (مذکور در آیات پیشین) به کشف جرم می‌پردازند.

بخش آخرین آیه درباره‌ی «**غِیبَت**» است. البتّه واژه‌ی «**غِیبَت**» که فعلش در آیه‌ی شریفه به کار رفته، غیراز «غَیْبَت» است که به معنی «پنهان شدن» می‌آید. آورده‌اند که پیامبر(ص) فرمود: «**غِیبَت**» ذکر برادر توست در غیابش، بدانچه خوش ندارد. اصحاب پرسیدند: هرچند آن‌کار را کرده باشد؟ و پیامبر(ص) پاسخ داد: اگر نکرده باشد که بهتان است.

در آیه‌ی شریفه برای بیان شدّت زشتی «**غِیبت**» از آن به «خوردن گوشت جسد مرده‌ی افراد» تشبیه شده که منتهای اشمئزاز است؛ این چنین خداوند بدگویی از افراد را ـ در شرایطی‌که حضور ندارند تا موضع خود را بیان دارند ـ شنیع شمرده است.

أمّا «**غِیبَت**» ـ بنا به مقوله‌ی عمل به «عدالت» مذکور در آیات ـ در چند مورد جائز شناخته شده که شهید ثانی در «القواعد و الفوائد» ذکرشان را آورده است. این‌موارد عبارتند از:

۱ـ موارد تظلّم‌خواهی و شکایت که ضمن آن قهراً شاکی بدی‌هایی از مُشْتَکَی‌عَنْه بدون حضور او، ذکر می‌کند چنانکه قرآن می‌فرماید «**لَایُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إلّا مَنْ ظُلِمَ** = خداوند بد گفتنِ آشکار را دوست ندارد، مگر از کسی‌که به او ستم شده باشد» (نساء/۱٤۸).

۲ـ گناه علنی. مثل کسی‌که رسماً و علناً مسکرات بنوشد یا به گناهان دیگر دست زند که غیبت متجاهر به فسق گناه نیست، یعنی می‌توان در غیبت او از گناه علنی‌اش سخن گفت.

۳ـ موارد تحقیق برای مشارکت اقتصادی با افراد یا زناشویی و امثال آن. در این‌موارد باید واقعیّت را به سؤال‌کننده گفت زیرا پنهان کردن واقعیّت، چه بسا به ظلم می‌انجامد.

٤ـ علما و حُکّامِ سوء را باید برملا کرد تا مردمان به دنبالشان نروند.

بخش چهارم

(ریشه‌ی واحد أبناءِ بشر و أهمّیّت تقوا در نزدیکی به خدا)

(۱۳) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

« **هان ای مردم! همانا ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و تیره‌ها و طوایف**(گوناگون) **قرار دادیم تا یکدیگر را شناسایی کنید؛ بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست؛ به راستی خدا** (به احوالتان) **دانا و آگاه است** »،

بخش اوّل آیه ـ در تعقیب تعالیم اخلاقی مذکور در سوره ـ به ذکر یک قاعده‌ی کلّی پرداخته که ابناءِ بشر همه اصل واحد دارند؛ همه فرزندان یک پدر و مادرند (نساء/۱) و این‌که در اُمَم و نژادهای گوناگون پراکنده شده‌اند، فقط وسیله‌ای برای تمایز و شناسایی است و نباید مبنای برتری وتفاخر قرار گیرد. چنانکه درآیات قبل، ریشه‌ی گناهان را در خودبرتربینی و تحقیر دیگران دانست و در نخستین بخش آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر آحاد بشر از نظر رنگ و نژاد و هیأت طبیعی تفاوت‌هایی با هم دارند، این فقط برای متمایز شدن از یکدیگر است و مایه‌ی امتیاز نیست. در محیط عربی به نژاد و قبیله‌ی خود افتخار می‌کردند و مثلاً قریش خود را برترین قبیله می‌دانست. همانگونه که در بین ملل امروزی نیز ادّعای برتری نژادی کماکان به چشم می‌خورد و مثلاً در امریکا نژاد سیاه مادون نژاد سفید شمرده می‌شود و در آلمان هیتلری نژاد ژرمَن و آریا ممیّز از سایر نژادها در نظر گرفته می‌شد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید این تفاوت نژادها مایه‌ی برتری نیست بلکه صرفاً وسیله‌ای برای شناسایی است. چنانکه مذکور است پیامبراسلام(ص) در فتح مکّه آیه‌ی فوق را قرائت کرد و فرمود: «لافَخْرَ لِعَرَبِیٍّ عَلَی عَجَمِیٍّ إلاّ بِالتَّقْوَی = هیچ عربی بر غیرعرب برتری ندارد مگر در سایه‌ی تقوا».

بخش دوّم آیه به برتری‌هایی که ممکن است فردی در برابر فرد دیگر برای خود قائل باشد، پرداخته است. می‌فرماید برتری «واقعی» نزد خداست؛ نه بنا به دیگر اعتبارات؛ خداوند نیز معیار برتری را تقوای[۱] افراد می‌داند. به بیان دیگر با توجّه به مدلول آیات گذشته در نهی از غیبت ، تحقیر و توهین و تجسّس در احوال دیگران، می‌فرماید گرامی‌ترین شخص نزد خدا کسی است که از این صفات و امثال آنها کناره بگیرد و بیش از دیگران رعایت حقوق سایرین را بنماید. تصریح می‌نماید که بدانید خدا از احوال درونی و کردار بیرونی همگان آگاه است و هرکس را بنا به افکار واعمالش ارزیابی و پاداش یا کیفر خواهدداد.

---

(۱) ـ واژه‌ی «**تقوا**» از مادّه‌ی «وِقایت» شامل پرهیز از گناهان و پرداختن به نیکی‌ها هر دو، می‌باشد (بقره/توضیح آیه‌ی۲).

(۱۴) قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا ۖ قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا۟ وَلَـٰكِن قُولُوٓا۟ أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَـٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ ۖ وَإِن
تُطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَـٰلِكُمْ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم؛ بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: تسلیم شده‌ایم؛ و هنوز ایمان در دل‌های شما درنیامده است واگر خدا و رسولش را فرمان برید** (خداوند) **چیزی از اعمال** (صالح) **شما نمی‌کاهد؛ همانا خدا بس آمرزنده و مهربان است** »،

منظور از واژه‌ی «**اَعراب**» در آیه‌ی شریفه ـ چنانکه از توبه/۹۹ برمی‌آید ـ «همه‌ی» بادیه‌نشینان نیست، بلکه ظاهراً «عدّه‌ای» از آنها مورد اشاره بوده‌اند. به دنبال آیه‌ی گذشته که تفاخرهای قبیله‌ای و نژادی را نفی نمود و ملاک فضیلت را تقوا شمرد، در آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که عدّه‌ای از بادیه‌نشینان به نزد پیامبر^ص آمده اظهار ایمان کردند وخطاب به پیامبر^ص می‌فرماید به آنها بگو: خیر، شما هنوز ایمان نیاورده‌اید و ایمان در دلهاتان نفوذ نکرده است، بلکه فقط تسلیم شده و از مخالفت و جنگ وجدال دست برداشته‌اید. امّا درعین حال آنها را مأیوس نساخته و می‌فرماید اگر پیروی فرامین خدا و رسولش را بکنید ـ که این تفاوت مؤمن واقعی با مسلمان ظاهری است ـ خداوند گذشته‌ی شما را در نظر نگرفته و پاداش اعمالتان را باتوجّه به توبه و اصلاح که می‌آورید، تمام می‌دهد. مقطع آیه تعلیل است و نشان می‌دهد که خداوند کینه از کسی نداشته و چون انسان‌ها دگرگون شوند، فضل و رحمت خدا نیز برآنها معطوف می‌گردد. دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**اَعْراب**» (که مفرد آن «اَعْرابی» است) به معنی کسانی است که در صحرا زندگی می‌کنند و شهرنشینان را «**عَرَب**» می‌گویند. **دوّم** آنکه واژه‌ی «**أَسْلَمْنَا** = اسلام آوردیم (یا تسلیم شدیم)» در اینجا، تسلیمِ قبل از ایمان است. أمّا قرآن به نوع دیگری از «تسلیم» نیز اشاره دارد که تسلیمِ بعد از ایمان است. این تسلیم، قُلّه‌ی ایمان و دل‌دادگی مطلق به خداوند و فرمان‌های اوست، چنانکه درمورد ابراهیم^ع و اسماعیل^ع می‌فرماید «**فَلَمَّا أَسْلَمَا**» (صافّات/۱۰۳). و درآیه‌ی۳۵ سوره‌ی أحزاب این نوع مسلمانی را در مقامِ أجر و پاداش عظیم، مقدَّم بر «مؤمن» دانسته است (**إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ... أَعَدَّ اللهُ لَهُم مَغْفِرَةً و أَجْرًا عَظِيمًا**).

(۱۵) إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ وَجَـٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ
أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ .

« **جُز این نیست که مؤمنان**(واقعی) **کسانی‌اند که به خدا و رسولش ایمان آورده سپس** (در این‌باره) **شکّ نکردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند؛ آنان همان راستگویانند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه «مؤمن» را دربرابر «مسلمانِ قبل‌از ایمان» تعریف کرده است. می‌فرماید ایمان واقعی آثار عملی دارد؛ چنانکه گفته‌اند: «**إِنَّمَا الْحَيَاةُ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ** = زندگی، ایمان و عقیده و تلاش در راه پیشبرد

عقیده است». البتّه هرعقیده و ایمانی لزوماً حق و نیکو نیست، بلکه باید به منشأِ آن توجّه داشته و دید که چگونه به دست آمده است.

(١٦) قُلْ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .

«**بگو: آیا خدا را از دین**(داری) **خود خبر می‌دهید؟ خدا آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و خداوند به هر چیزی داناست** »،

آیه‌ی شریفه در نکوهش متظاهران به تدیّن است که به عبادت عادی خود خشنود بوده دل‌هاشان از واقعیّت ایمان تهی است. درباره‌ی مدّعیان ایمان بی‌عمل می‌فرماید که گمان دارند به صِرف ادّعا در پیشگاه خدا پذیرفته خواهند شد! نشان می‌دهد که خداوند آگاه‌تر از هرکس برخودِ اوست و علم محیط إلهی از انسان‌ها درگذشته و همه جا نفوذ دارد. بنابراین جُز راه صادقانه دربرابر خدا و تلاش برای کسب رضای او، هیچ راهی برای اهل طلب نیست.

(١٧) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُواْ قُل لَّاتَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَٰنِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« **بر تو منّت می‌نهند که اسلام آورده‌اند! بگو: بر من از اسلام‌آوردنتان منّت ننهید؛ بلکه خدا بر شما منّت نهاد که به ایمانتان هدایت کرد؛ اگر** (در اظهار مسلمانی) **راستگو باشید** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که مؤمن واقعی هیچگاه خودرا از خدا طلبکار نمی‌داند، بلکه توفیق ایمان و هدایتش را ازسوی خدا می‌داند. چنانکه از زبان مؤمنان در بهشت فرموده است «**اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ مَاکُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أنْ هَدَانَا اللّهُ** = سپاس خدایی را که ما را بر این مقام هدایت فرمود که ما خود ـ اگر خدایمان هدایت نکرده بود ـ بدان راه نمی‌یافتیم» (اعراف/٤٣). از این رو تلاش بیش از حدّ در ارشاد برخی منکران بی‌معناست، زیرا مسلمانی در نهایت أمر، توفیق خداست؛ و توفیق إلهی نصیب کسانی است که در پی کسب خشنودی خدا، به نیکوکاری‌ها می‌کوشند و از بدی‌ها می‌پرهیزند (فرقان/٧٦→٦٣).

(١٨) إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ .

« **همانا خدا نهفته‌ی آسمان‌ها و زمین را می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست** »،

آری خدا از اسرار پنهان جهان با خبراست و بالطّبع می‌داند که چه کسانی به ایمان حقیقی راه یافته و چه کسانی صرفاً متظاهرند. سوره با اشاره به علم بیکران إلهی به غیب جهان هستی پایان گرفته و البتّه غیب جهان نه بیرون از آن، بلکه خارج از درک حواسّ ماست و مسلّماً بر خدای خالق عالم ـ اعمّ از ظاهر و باطن آن ـ آشکار می‌باشد.

سوره‌ی ق

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و محتوای آن مانند سایر سوره‌های مکّی، با مبانی اعتقادی ـ عمدتاً **معاد** ـ گره خورده است. مطالب سوره به طور کلّی، بر سه محور استوار است:

- رفع استبعاد مردم نسبت به معاد و زدودن شگفتی آنها از این که چگونه ممکن است وقتی مرده و خاک شدند، مجدّداً زنده گردند؟ در رفع این شگفتی، خداوند شواهدی ذکر می کند و از جمله از قدرت خویش در آفرینش آسمان‌ها و زمین سخن آورده به احیاءِ زمین با نزول باران ـ پس از دوران رکود و مرگ آن ـ اشاره می‌نماید و این پدیده را نشانه‌ای از قدرت خود در بازآفرینی مردگان برمی‌شمرد.
- تأکید بر علم إلهی که هیچ چیز از او مخفی نمی‌ماند و مأمورانش کردار آدمی را ضبط کرده در قیامت مطرح می‌سازند و در آن‌روز مشکلات فراوان برای منکران پیش خواهد آمد، أمّا مؤمنان نیکوکار ـ درمقابل ـ به پاداش ایمان و اعمال خود در بهشت اُخروی می‌رسند.
- ذکر اقوام گذشته همچون عاد و ثمود و دیگران که پیامبرانشان را تکذیب کرده و کیفر دیدند و جا دارد که سرنوشتشان مورد عبرت قرار گیرد.

سرانجام سوره را با تأکید بر حشر انسانها درآخرت به پایان می‌برد وهمچنانکه با سوگند به قرآن آغاز مطلب کرد، با ذکر قرآن ختم سخن می کند.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۱) **؛ در اثبات معاد**

بخش دوّم (آیات ۱۲ تا ۳۵) **؛ سرانجام پیشینیان که تکذیب انبیاءِ خدا می کردند و احوال منکران در آخرت**

بخش سوّم (آیات ۳۶ تا ۴۵) **؛ تذکّر و اتمام حجّت به غفلت‌پیشگان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(در اثبات معاد)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ .

« **قاف، قسم به این قرآن بلند جایگاه** (که رستاخیز آمدنی است) »،

همان‌گونه که قبلاً نیز درباره‌ی حروف مقطّعه در ابتدای برخی سُوَر قرآنی توضیح داده شد (بقره/۱) و اقوال رسیده ازصحابه هم آن را تأیید می‌کند، این‌گونه حروف را می‌توان در اشاره به اسماء إلهی در نظر گرفت. از این‌رو حرف «**ق**» در ابتدای آیه‌ی شریفه، می‌تواند مظهر یکی از اسماءِ خدا ـ نمایشگر قدرت إلهی ـ باشد (خدای قدیر). از سوی دیگر حرف «**واو**» در ابتدای «**الْقُرْآن**» نیز از ادوات قَسَم است که «**ق**» به همراه آن آمده‌است. بنابراین نتیجه می‌شود که خداوند به قدرت خویش و کلامش ـ **قرآن** ـ سوگند یاد کرده است. چنانکه طبری ازقول ابن عبّاس آورده «**ق وَ نون وَ أشْباه هذا فَإنَّهُ قَسَمٌ أقْسَمَهُ اللهُ وَ هُوَ اسْمٌ مِن أسْماءِ الله** = قاف و نون (در ابتدای سوره‌ی قلم) و امثال آن سوگندند که خداوند (به آنها) قسم خورده است و از نام‌های خدا شمرده می‌شوند». البتّه پاسخ قسم در اینجا، آشکار نیست و باید آن را از مضمون آیات بعد به دست آورد که عمدتاً از انکار مشرکان نسبت به معاد سخن می‌گویند. از این‌رو جواب قَسَم را به قول طبری باید «**لَتُبْعَثُنَّ بَعْدَ الْمَوْت** = بی‌شکّ شما بعد از مرگ مجدّداً زنده می‌شوید» در نظرگرفت.

(۲) بَلۡ عَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٞ مِّنۡهُمۡ فَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا شَيۡءٌ عَجِيبٌ .

« (امّا کافران متنبّه نشده) **بلکه از این‌که بیم دهنده‌ای از خودشان بر آنها آمد در شگفت شدند؛ و کافران گفتند: این** (پیامبر و حکایت او از معاد) **چیز عجیبی است** »،

شگفتی مشرکان نسبت به اعلام «نبوّت» پیامبر اسلام[ص]، احتمالاً از آن‌رو بوده که عقیده داشتند رسول إلهی باید حتماً از جنس فرشته باشد و آدمی نمی‌تواند عهده‌دار چنین رسالتی شود؛ چنانکه آیات مختلف قرآن بر این مطلب گواهی می‌دهد (اعراف/۶۹ و۶۳، یونس/۲ و ص/٤).

امّا بعیدشماری قیامت و معاد، منحصر به عرب ۱٤۰۰ سال پیش نبوده، بلکه بین منکران امروزی نیز ملاحظه می‌شود. آیه‌ی شریفه می‌فرماید پیامبری از بین خودشان ـ که اورا به صدق و امانت می‌شناختند ـ

درباره‌ی قیامت هُشدار می‌دهد که ای مردم بدانید زندگی دنیا بیهوده نیست و فردای قیامت از قبرها برخاسته از کردارتان بازخواست خواهید شد. آنگاه آنها ابرو درهم کشیده اظهار شگفتی می‌کنند که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ دو مطلب در اینجا شایان توجّه است:

اوّل آنکه نشان می‌دهد موضوع معاد در بین عرب جاهلی، ناشناخته بود و حتّی مذاهب پیشین (یهود و مسیحیّت) نتوانسته بودند از اعجاب آنها در برابر این خبر بکاهند . ظاهراً جماعت آن مذاهب در آن دوران که عمدتاً در مدینه و نَجران مستقرّ بودند و در مکّه نفوذی نداشتند، چه بسا عرب‌ها را چندان قابل نمی‌دیدند تا در پی هدایتشان برآیند و بیشتر به دنبال استفاده از آنان برای مقاصد خاصّ خود بودند.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه شگفتی عرب‌ها را نسبت به معاد ذکر می‌فرماید، نه نسبت به عالم برزخ (که مقدّمه‌ی قیامت بوده و اشاره‌ی خفیفی نیز نسبت به آن در سوره رفته است).

(۳) **أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗاۖ ذَٰلِكَ رَجۡعُۢ بَعِيدٞ .**

« **آیا چون مُردیم و خاک شدیم** (دوباره زنده می‌شویم)؟ **این بازگشت بعیدی است** »،

در آیه‌ی فوق پاسخ واژه‌ی «**إذا** = هنگامی‌که» حذف شده و باید آن را از جمله‌ی پایانی آیه استنباط کرد. شبیه این نحوه بیان را در مؤمنون/۳۵ نیز می‌بینیم.

مفاد آیه‌ی شریفه را امروزه نیز از منکران دین می‌شنویم. خداوند به سؤال مزبور دو پاسخ ساده و روشن داده است که **اوّلاً** آن قدرتی‌که اوّل بار انسان را آفرید بر آفرینش مجدّد او پس از مرگ قادر است (یس/۷۹) و **ثانیاً** بازآفرینی انسان‌ها بعد از مرگ، مشکل‌تر از آفرینش آسمان‌ها و زمین، برای قدرت خلاّق خدا نیست (روم/۲۷).

(٤) **قَدۡ عَلِمۡنَا مَا تَنقُصُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡهُمۡۖ وَعِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظُۢ .**

«**همانا ما آنچه را زمین از** (اجساد)**شان می کاهد می‌دانیم و کتاب ضبط کننده‌ای** (از اعمالشان) **نزد ماست** »،

یعنی خدا می‌داند که جسد آدمی پس از مرگ به خاک رفته و پس از مدّتی پراکنده شده و چیزی جُز ذرّاتِ خُرد از آن باقی نمی‌ماند (و اساساً این سنّت را خداوند خود در طبیعت برقرار کرده است). ولی در عین حال، پرونده‌ی کردار آدمیان نزد خدا محفوظ است (و آنها در موعد مقرّر زنده شده و پاسخگوی اعمالشان خواهند بود).

(٥) **بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ فَهُمۡ فِيٓ أَمۡرٖ مَّرِيجٍ .**

«(أمّا آنها باور ندارند) **بلکه حقیقت را ـ چون سویشان آمد ـ تکذیب کردند و در أمری سردرگم**(مانده)**اند** »،

منظور از واژه‌ی «**حقّ**» در آیه‌ی شریفه، قرآن است (یونس/۱۰۸). می‌فرماید چنین نیست که منکران دین، انصاف به خرج داده و در قرآنی‌که به سویشان آمده و اخبار قیامت را بازگو می‌کند، تدبّر نمایند و حقیقت و واقعیّت‌ها را ببینند، بلکه بلافاصله بنای مخالفت با قرآن را گذاشته وآنگاه در زمینه‌ی عاقبت عمر و فلسفه‌ی خلقت،

سردرگم می‌مانند . واژه‌ی «**مَرِیج**» به معنی "شوریده، مشوّش، پریشان و سردرگم" آمده است. چنانکه «**أَمْرٌ مَرِیج**» را کتب لغت به «أمْرٌ مُلْتَبسٌ مُخْتَلط» تعبیر نموده‌اند (به عنوان نمونه به «المنجد» نگاه کنید). طبری از «**أَمْرٍ مَرِیج**» در متن آیه، به صورتی تعبیر می‌کند که یعنی عقاید مختلف پیش آمده و افراد مردّد مانده، نمی‌توانند تصمیم بگیرند.

(۶) **أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ .**

« **آیا آسمان را بر فرازشان ننگریستند که آن را چگونه ساختیم** (و بپرداختیم) **و** (به زیور ماه و ستارگان) **بیاراستیم و عاری از هرگونه خلل است؟ »**،

آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد ـ با بیان جلوه‌هایی از قدرت و حکمت و تدابیر إلهی در عالم تکوین ـ استبعاد مطرح شده‌ی منکران را از وقوع قیامت و معاد، رد می‌کند. به عبارت دیگر چون از راه «تشریع» و خبر پیامبر[ص]، شگفتی کافران لجوج در مورد آخرت رفع نمی‌شود (آیه‌ی قبل) آیات شریفه کتاب «تکوین» را در برابرشان گشوده است. در آیه‌ی فوق می‌فرماید عمری زیر این سقف کبود زیسته ولی حتّی یکبار درآن تعمّق نکردند که چگونه و با چه هنرمندی به‌پا شده و تزیین یافته است؟**!**

(۷) **وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ .**

« **و زمین را گستردیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم و از هرگونه** (گیاه) **فرح‌انگیز در آن رویاندیم »**،

آیات شریفه به تدریج یادآور قدرت خلاّقی می‌شود که بازآوردن مردگان برای او آسان است. موضوع زمین و کوه‌های نشسته بر روی آن، ازجمله اموری بوده که عرب‌ها سال‌ها دیده و بی‌اعتناء از کنارش می‌گذشتند ولی قرآن، آنها را از «سطحی‌نگری» خارج ساخته و متوجّه حکمت‌های آفرینش می‌سازد. ازجمله آیه‌ی شریفه به نظام زوجیّت در بین گیاهان توجّه داده که مبنای تکثیر در طبیعت است. قابل توجّه است که «**زَوْج**» به معنای «**جفت**» و «صنف» هر دو در لغت عرب آمده است (المنجد، لغت زاجَ).

(۸) **تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ .**

«(تا) **برای هر بنده‌ی بازگشت‌کننده** (به سوی خدا) **مایه‌ی تذکار و بصیرت باشد »**،

«**تَبْصِرَة** = دادن بینش و بصیرت»؛ «**ذِكْرَىٰ** = یادآوری»، «**مُنِیب** = روی آورنده، توبه‌گر». طبری می‌گوید واژه‌ی «مُنِیب» (با بسط معنا) به معنی «**مُقْبِلٌ بِقَلْبِهِ إِلَى الله** = کسی که با دل به‌سوی خدا (حقّ) روی می‌آورد» می‌باشد. بر این پایه می‌فرماید آنها که به دنبال حقّ‌اند با تفکّر در آسمان و زمین، او را می‌یابند.

(۹) **وَنَزَّلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً مُّبَٰرَكًا فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ جَنَّٰتٍ وَحَبَّ ٱلْحَصِيدِ .**

« **و از آسمان آبی پُربرکت فروفرستادیم و به آن** (آب) **باغستان‌ها و دانه‌های دروکردنی رویاندیم »**،

آیه‌ی شریفه آب آسمانی ـ باران ـ را آبی مبارک شمرده که استفاده‌های فراوان برآن مترتّب است، از پاک‌سازی

محیط گرفته تا رویش گیاهان و شرب مردمان. محصولات گیاهی‌را ابتدا در وجه کلّی ایجاد "باغستانها" متذکّر گردیده و سپس فرآورده‌های "زراعی" را برشمرده است که شامل گندم و جو و غیره می‌شود. **اَلحَصِید** به معنای: «ما حُصِدَ مِنَ الزَّرع» است، یعنی دست‌آوردِ کِشتی که درو می‌شود.

(۱۰) وَٱلنَّخۡلَ بَاسِقَٰتٖ لَّهَا طَلۡعٞ نَّضِيدٞ .

« **و درختان بلند و تناور خرما که خوشه**(های) **برهم‌چیده دارند** »،

«**باسِقاتٍ**» جمع «باسِقَة = بلندبالا، تنومند»؛ «**طَلْع** = میوه‌های خرما در بدو ظهور بر شاخه‌ی نخل»؛ «**نَضِیدٌ** = متراکم، روی‌هم نشانده و چیده شده». بدین‌ترتیب «**طَلْعٌ نَضِید**» خوشه‌ی خرما را در مرحله‌ی آغازین، وقتی در غلاف کیسه‌مانند قرار دارد و دانه‌های خرما در آن کاملاً متراکم و روی‌هم چیده شده به چشم می‌خورد، توصیف می‌کند.

(۱۱) رِّزۡقٗا لِّلۡعِبَادِۖ وَأَحۡيَيۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ ٱلۡخُرُوجُ .

« (همه از) **برای روزی بندگان؛ و به آن**(آب) **سرزمین مرده‌ای‌را زنده‌کردیم؛ خروج شما** (پس‌از مرگ نیز) **چنین است** »،

مقطع آیه، بیانگر پیام اصلی است که ای مردمان می‌بینید که خدا چگونه زمین مرده را با باران‌ها حیات می‌بخشد و انواع گیاهان و ثمرات از آن سرمی‌زنند، زنده شدن شما بعد از مرگ نیز به همین گونه است وخدایی‌که آن نظام را در طبیعت نهاده به بازآوردن شما پس ازمرگ نیز توانا است. بدین‌ترتیب قرآن انسان را به طبیعت ارجاع می‌دهد تا به طور محسوس، مرگ و حیات تازه را که پیاپی می‌آیند ببینند و زندگی مجدّد را بعید و محال نَشمرد.

بخش دوّم

(سرانجام پیشینیان که تکذیب انبیاءِ خدا می‌کردند و احوال منکران در آخرت)

(۱۲←۱۴) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ . وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ . وَأَصْحَابُ ٱلْأَيْكَةِ
وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ .

« **پیش از آنها قوم نوح و اصحاب رَسّ و** (قوم)**ثمود** (نیز پیامبرانشان را) **تکذیب کردند** » « **و** (قوم) **عاد و فرعون و برادران** (همشهریان) **لوط** » « **و** (همچنین) **اهالی اَیْکَة (بیشه‌نشینان) و قوم تُبَّع؛ همگی پیامبران را دروغ شمردند؛ پس وعده‌ی**(عذاب)**من** (بر آنها) **محقّق گشت** »،

پس ازآنکه با دلائل ویژه به رفع استبعاد از«معاد» پرداخت (آیات قبل) در آیات فوق به اقوامی اشاره دارد که آنها نیز پیامبرانشان را در این‌باره تکذیب کرده مشمول وعده‌ی عذاب إلهی شدند. به همین‌ترتیب در سوره‌ی «ص» ـ بعد از شرح تکذیب مردمان درباره‌ی «توحید» ـ به شرح تکذیب پیشینیان در آن زمینه پرداخته است.

آیات شریفه در واقع هشدار به مشرکان است که بدانند اگر به انحراف‌ها و عنادهای خود ادامه دهند، دچار سرنوشتی مشابه پیشینیان خواهند شد. البتّه انکار توحید و معاد، خصوصاً در بین قومی که پای‌بند به قوانین درستی نباشند، منجرّ به نوعی بی‌مسئولیّتی شده مفاسدی به بارمی‌آورد که علاوه بر گناه شرک، به‌خاطر آن‌مفاسد وتعدّیات، منکران را دچار عذاب می‌کند.

نکته‌ی دیگر آنکه در آیات فوق از اقوامی یاد شده که عرب‌ها کم و بیش با آنها آشنایی داشتند. «**رَسّ**» در لغت به معنی چاه است و «**اَصحاب رَسّ**» قاعدتاً کسانی بوده‌اند که در اطراف چاه‌های آب زندگی می‌کردند. طبری احتمال می‌دهد که با «**اَصحاب اُخدود**» (بروج/۸←۴) یکی باشند. «**أَیْکَة**» در لغت به‌معنی «جنگل» است و می‌گویند بیشه‌ای نزدیک مَدیَن (جنوب عربستان) بوده که شعیب پیامبر[ص] نیز آنجا می‌زیسته و از این‌رو بعضی مفسّران «**اَصحاب اَیْکَه**» و قوم مَدْیَن را (که شُعَیب نبی[ع] بر آنها مبعوث شد) یکی می‌دانند. داستان قوم اَیْکَه و پیامبرانشان در سوره‌ی شعراء (آیات۱۸۹←۱۷۶) آمده است. «**تُبَّع**» که جمع آن «تَبابِعَه» است، سلسله شاهانی بودند که بر یمن حکومت می‌کردند. ۲۶ شاه در آن دودمان به حکومت رسیدند که آخرینشان ذُونُواس مسیحی‌کُش بود (به توضح آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی دُخان نگاه کنید).

(۱۵) أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ .

« **آیا درآفرینش نخستین فروماندیم؟** (هرگز) **بلکه آنها از آفرینش نو به شُبهه درافتاده‌اند!** »،

آیه‌ی شریفه بحث قطعیّت وقوع معاد را پی گرفته است. به لحن استفهام انکاری می‌پرسد مگر خدا از آفرینش انسان اوّلین دچار عجز و ناتوانی شد که نتواند مردمان را پس از مرگشان بازآفرینی کند؟ بی‌شکّ خدایی که خلایق را اوّل‌بار آفرید، بر دوباره زنده کردن آنها بعد از مرگ، تواناست. روشن است که آیه‌ی شریفه کسانی را در نظر می‌گیرد که قائل به وجود خالق بوده، ولی معاد را توسّط او ممکن نمی‌دیدند. در این شرایط آیه، به برهان خلق اوّل تکیه کرده و بر آن مبنا خلق جدید را مستدلّ می‌سازد. چنانکه می‌خوانیم «**وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ** = و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کس این استخوان‌های پوسیده را زندگی می‌بخشد؟ بگو: همان‌کس که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر آفرینشی داناست» (یس/۷۹ و۷۸).

(۱۶) **وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ .**

« **همانا ما انسان را آفریدیم و از آنچه نفسش به او وسوسه می‌کند آگاهیم و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم** »،

«**وَرِید**» به معنی «شاهرگ» است که چون از گردن می‌گذرد، به «رگ گردن» معروف شده است. می‌فرماید خداوند خالق انسان بوده و از همه‌ی وسوسه‌هایی که در وجود آدمی می‌گذرد و از جمله شبهاتی‌که راجع به معاد دارد، آگاه است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، منکر معاد را به نقص معرفتی او نسبت به خدایش توجّه می‌دهد. در این راستا زمخشری در کشّاف تعبیر «**خدا از رگ گردن به انسان نزدیکتر است**» را از باب مَجاز دانسته و می‌گوید مَثَلی برای بیان میزان قُرب حق‌تعالی به آفریدگانش می‌باشد. مفهوم آیه به بیان دیگر در رعد/۱۰، طه/۷، غافر/۱۹ و مُلک/۱۳ آمده است.

(۱۸و۱۷) **إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ . مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ .**

« **آنگاه که دو** (فرشته) **دریافت کننده، از راست و چپ** (مراقب) **نشسته** (اعمال و احوال او را) **دریافت** (ضبط) **می کنند** » « **هیچ سخنی را به لفظ درنیاورد، مگر آنکه مراقبی نزد او آماده** (آن‌را ضبط می‌کند) »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که حق‌تعالی برای محاکمه‌ی انسان در رستاخیز، مقدّمات و موجباتی در دنیا پیش‌بینی کرده است.

می‌فرماید جملگی أعمال آدمی ثبت می‌شود. در این راستا شاید تعبیر به «راست» و «چپ» در اینجا (به قرینه‌ی «اصحاب یمین» و «اصحاب شمال» ـ واقعه/۴۱ و۳۸) کنایه از اعمال مثبت و منفی باشد. البتّه امروزه انسان با توجّه به موجبات فراهم آمده، به اصل امکان ضبط اعمال رسیده، أمّا چگونگی و مکانیسم ضبط اعمال ـ بنا به آیه‌ی شریفه ـ بر ما روشن نیست و باید آن را از متشابهات قرآنی دانست. همین اندازه می‌دانیم که چه بسا افکار، گفتار و رفتار آدمی به صورت امواجی درطبیعت منعکس شده و بنا به آیات، به نحوی به وسیله‌ی مأموران(إلهی) ضبط می‌شود (انفطار/۱۲←۱۰).

(۱۹) وَجَآءَتْ سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ .

« **و سکرات مرگ به حقّ فرا می‌رسد** (و گفته شود) **این است آنچه تو از آن کناره می‌گرفتی** »،

آدمی عمر را با مجموعه‌ای از اعمال مثبت و منفی گذرانده به سکرات مرگ می‌رسد. «**سَكْرَةُ الْمَوْتِ**» آن حالتی را گویند که مرگ با تسلّط بر انسان محتضر، او را به سوی جهان دگر می‌کشاند. می‌فرماید مرگ حقّ است و آن لحظات احتضار هرچند ازآن می‌گریزند، ولی سرانجام فرا می‌رسد. چنانکه فرموده است «**إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ** =آن‌مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً به ملاقات شما می‌آید!» (جمعه/۸). درمورد واژه‌ی «**تَحِيدُ** = کناره می‌گرفتی» در آیه‌ی شریفه، حادَ يَحِيدُ حَيْدًا عَنِ الطَّرِيق، به معنای کناره‌گیری و انحراف از راه است.

(۲۰) وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ .

« **و در صور دمیده شود؛ این است روز تحقّق وعده‌ی عذاب!** »،

در پی آیه‌ی قبل، از سرانجام نهایی سخن گفته است. با «**نَفخِ صور**» اعلام قیامت می‌شود. دمیدن در «**صُور**» بانگی است که طی آن، همه ابتدا می‌میرند و سپس با نفخه‌ی دیگر همگان زنده می‌شوند (زُمَر/۶۸). می‌فرماید این همان روز تحقّق وعده‌ی کیفر إلهی است (**وَعید** = وعده‌ی تهدید آمیز).

(۲۱) وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ .

« **و هر کسی با آن** (فرشته‌ای) که **او را به پیش می‌راند و** آن(فرشته‌ای)**که** (بر کردارش) **گواهی می‌دهد، بیاید** »،

آیه‌ی شریفه وضع افراد را به هنگام ورودشان به عرصه‌ی محشر و محضر إلهی بیان می‌کند. وضع هرکس در آن هنگامه چنین است که با «سائقی» که او را به صحنه‌ی محاکمه می‌راند (قیامت/۳۰) و همچنین فرشته‌ای که کردار وی را در دنیا ضبط کرده و بر آن گواهی می‌دهد، همراه است. بدین‌ترتیب همگان در رستاخیز عالم، به دادگاه إلهی می‌رسند.

(۲۲) لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ .

« (و به آن بنده‌ی مجرم گویند) **همانا تو در غفلت از این**(صحنه) **می‌بودی؛ پس** (امروز) **پرده**(ی غفلت)**را از تو برداشتیم و دیدگانت امروز تیزبین شده است** »،

یعنی ای انسان! عالم را بس بسیط و ساده می‌انگاشتی و تصوّر می‌کردی با مرگ، کار تمام شده و خوب و بد اعمالت محو و بی‌أثر خواهدشد! أمّا اکنون پرده‌ی غفلت از تو به کنار رفته و واقعیّتی را که أنبیاء برآن تأکید داشتند، می‌بینی. البتّه مؤمنان دراین دنیا نیز تیزبین بوده چه بسا صحنه‌ی قیامت را پیش چشمانشان مجسّم می‌بینند. چنانکه مذکور است یکی از اصحاب ـ حارثة بن سراقه ـ بدینگونه، أحوال خود را نزد پیامبر[ص] تشریح کرد و گفت: من أحوال بهشتیان را که در نعمت‌های خدا غرقند بەرَأیُ الْعَیْن می‌بینم و

صدای ناله‌ی دوزخیان را می‌شنوم (به کتاب أُسدُ الغابَة فی مَعرفَة الصّحابة اثر ابن اثیر، ج۹، ص۳۵۵ در شرح احوال حارثة بن سراقه نگاه کنید.).

(۲۳) **وَقَالَ قَرِينُهُۥ هَٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ .**

«**و** (فرشته) **همنشینش گوید: این‌است آنچه نزد من آماده است** (و از تو ثبت کرده‌ام) »،

طبری از ابن زید آورده که «**قَرِينُهُ**» در آیه‌ی شریفه، همان فرشته‌ای‌است که فَرد گناهکار را به جلو می‌راند (آیه‌ی ۲۱). امّا به نظر می‌رسد که مراد از آیه‌ی شریفه این باشد که فرشته‌ی موکّل بر بنی آدم، پرونده‌ی مجرم را عرضه کرده به خداوند عرض می‌کند: اینست آنچه من درباره‌ی این فردگنه‌پیشه آماده ساخته‌ام؛ و به قول مفسّر قدیمی مجاهد: «یَقُولُ الْمَلَکُ الْمُوکّل: هذَا الّذِی وَکَلتَنِی بِهِ مِن بَنِی آدَم قَدْ أحْضَرْتُهُ و أحْضَرْتُ دیوانَ عَمَلِه = فرشته‌ای که ثبت عملش به او واگذار شده بود گوید این شخص را از فرزندان آدم حاضر ساختم و نامه‌ی عملش را آماده نمودم.».

(۲۶←۲۴) **أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ . مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ . ٱلَّذِى جَعَلَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِى ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ .**

« (و خطاب رسد) **شما** (دو فرشته) **هر ناسپاس حق‌ّستیز را به دوزخ افکنید** » « **هر مانع خیر، تجاوزگر تردیدآورنده را** » « **همان‌که با خدا معبود دیگری قرار داد؛ او را در عذاب سخت بیافکنید** »،

عطف به آیه‌ی۲۱ خطاب آیات، به فرشته‌ی سائق و فرشته‌ی شاهد است و تکیه‌ی آیات بر ذکر صفاتی است که آدمی را در آخرت، مستحقّ دوزخ می‌سازد تا مردمان در مهلت عمر متذکّر شده آن اوصاف را دنبال نکنند.

«**کَفّار**» کسی است که از نعمت‌هایی‌که خدا در دنیا به او ارزانی داشته، در جهت خلاف رضای خدا استفاده می‌کند. «**عَنِيد**» وصف کسی است که حاضر نیست کوچکترین عطف توجّهی به پیام انبیاء و نصایحِ خیرخواهانه داشته و همواره راه نفسش را می‌پیماید. «**مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ**» فرد انحصارطلبی است که مانع رسیدن خیر به دیگران می‌شود. «**مُعْتَد**» متجاوز به حقوق دیگران و عدول‌کننده از قوانین عدالت است و «**مُرِيبٍ**» کسی است که در برابر هر حقیقتی از سر خودخواهی و کبر، مرتّب شکّ و شبهه آورده همواره در نامعلومی‌ها زندگی می‌کند (و دیگران را هم با خود به نامعلومی‌ها می‌برد) و بالأخره معبود دیگری با خدا برگزیدن، یعنی در افتادن به شرک و تن به هوای نفس سپردن که منتهی به سرانجام وخیم «**مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** = کسی‌که هوای نفسش را به عبودیّت گرفته است»(فرقان/٤۳) می‌شود.

در عین حال اوصاف فوق همه به نوعی با هم پیوند دارند. زیرا مثلاً کسی‌که کارش کفران و ناسپاسی است، با حق می‌ستیزد و هر خیر و برکتی را هم از دیگران دریغ داشته به حقوق سایرین دست‌اندازی می‌کند و نسبت به حقیقت هستی در شکّ و شبهه بسربرده مردمان را هم به سفر در شک‌های خود برده گمراه می‌کند.

(۲۷) قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطۡغَيۡتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِي ضَلَٰلِۭ بَعِيدٖ .

« **قرین** (دنیوی)**اش گوید: خداوندا! من او را به سرکشی وانداشتم، بلکه** (او خود) **در گمراهی دور و دراز افتاده بود** »،

در اینجا مقصود از «**قَرِينُهُ** = همدمش» در آیه‌ی شریفه، کسی است که در گمراهی‌های شخص در دنیا نقش داشته که همان شیطانِ وسوسه‌گر می‌باشد. «**مَاأَطْغَيْتُهُ** = من او را سرکش نکردم»، یعنی نهایت کارم وسوسه‌ای بوده و سپس او بود که وسوسه را دنبال می‌کرد. چنانکه می‌خوانیم شیطان در آخرت اعلام می‌دارد «**مَاكَانَ لِیَ عَلَيْكُم مِن سُلطَانٍ اِلّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلاتَلُومُونِی وَ لُومُوا اَنفُسَكُم** = من تسلّطی بر شما نداشتم جُز اینکه دعوتتان می‌کردم و شما آن دعوت را اجابت می‌نمودید؛ پس مرا ملامت نکنید بلکه خویشتن را ملامت کنید» (ابراهیم/۲۲). مقطع ق/۲۷، «**كَانَ فِی ضَلَالٍ بَعِيدٍ** = او در گمراهی دور و درازی بود»، یعنی آن طاغی که مدّعی است من (شیطان) او را به طغیان می‌کشیدم، خودش در بیراهه می‌دوید و من تنها محرِّک و دعوتگری بودم و دیگر نیازی نبود که او را گمراه کنم (اسراء/٦٣).

(۲۸) قَالَ لَا تَخۡتَصِمُواْ لَدَيَّ وَقَدۡ قَدَّمۡتُ إِلَيۡكُم بِٱلۡوَعِيدِ .

« (خدا) **گوید: در پیشگاه من مستیزید؛ و به تحقیق از پیش به شما هُشدار داده بودم** »،

یعنی عذر و بهانه در پیشگاه خدا در قیامت، رَه به جایی نمی‌برد ، زیرا قبلاً خدا در دنیا از طریق ارسال رُسُل، به همه هُشدار داده است که اگر بندگان آن اوصاف و راه و روش‌ها (آیات قبل) را در دنیا پیش بگیرند، به چه سرانجامی می‌رسند (ابراهیم/۲۲، زخرف/٣٦).

(۲۹) مَا يُبَدَّلُ ٱلۡقَوۡلُ لَدَيَّ وَمَآ أَنَا۠ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ .

« **نزد من حُکم دگرگون نمی‌شود و من ستمگر به بندگانم نیستم** »،

یعنی خدای عالم مانند حُکّام دنیوی نیست که چه بسا مردمان را از سرغضب ناگهانی به شکنجه‌گاه می‌فرستند و سپس با وساطت دیگران یا درأثر عجز و لابه‌ی فرد، حُکم را تغییر می‌دهند. بلکه قوانین خدا ثابت و عادلانه است که برطبق آنها هرکه در دنیا ـ با أعمال و صفات خویش ـ مقدّمات ورودش را به دوزخ فراهم کرده باشد، به دوزخ ملحق می‌شود (و برعکس، برطبق قوانین خدا، شایستگان راهی بهشت می‌شوند). به عبارت دیگر، قانون «علّت و معلول» در عالم برپاست، چه در دنیا و چه درآخرت؛ و بنا به مقطع آیه، خداوند اعلام می‌دارد که «**ظَلَاّم** = بسیارستمگر» به بندگان نیست. یعنی مهلت داده، جای توبه و بازگشت می‌گذارد و ارفاق‌های لازم را در نظر گرفته تکلیف فوق طاقت از کسی نمی‌طلبد. کَأَنَّهُ می‌فرماید اگر به فرض جُز این می‌بود ـ با توجّه به قدرت مطلقه و بی‌نیازی از بندگان ـ خداوند «بسیار ستمگر» می‌بود . بنابراین شیوه‌ی کار خدا، نافیِ ستمگری او، بلکه بیانگرعدالت و رحمتش می‌باشد.

(۳۰) يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ .

« آن‌روزی که به دوزخ گوییم: آیا پُر شدی؟ و او گوید: آیا بیش از این هست؟ »،

آیه‌ی شریفه به نوعی، پایان کار رسیدگی به پرونده‌ی مجرمان را درقیامت اعلام می‌دارد. تکلیف نابکاران روشن شده و همگی در دوزخ جای گرفته‌اند و هیچ اشکالی در گردآوری آنها در دوزخ نبوده، بلکه دوزخ طالب و تشنه‌ی دریافت وجود آنها است. نحوه‌ی بیان آیه، از قبیل وصف چیزی به «زبان حال» است. شاعر عرب گوید:

اِمْتَلأَ الْحَوْضُ وَ قَالَ قَطْنِی مَهْلاً رُوَیْداً قَدْ مَلأتَ بَطْنِی

یعنی: «حوض پُرشد و گفت مرا بس است، دست نگهدار، آهسته! شکمم را پُرکردی».[۱]

(۳۱) وَأُزۡلِفَتِ ٱلۡجَنَّةُ لِلۡمُتَّقِينَ غَيۡرَ بَعِيدٍ .

« و بهشت به متّقیان نزدیک شود، بی‌آنکه (از آنها) **دور باشد »،**

یعنی همانطور که دوزخ در قیامت مشتاق مستکبران است (آیه‌ی قبل) بهشت نیز مشتاق ورود متّقیان است. درمورد مقطع آیه و واژه‌ی «**غَيۡرَ بَعِيدٍ**» دو احتمال هست: **اوّل** آنکه ممکن است تأکیدی بر«**أُزْلِفَتْ**» درعبارت پیشین باشد، یعنی بهشت برای متّقیان «بسیار نزدیک» خواهد بود. **دوّم** آنکه ممکن است مفهوم زمانی را برساند، یعنی متّقیان در آخرت خیلی معطّلی نخواهند داشت و در أسرع وقت به بهشت ملحق می‌شوند.

(۳۲) هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٖ .

« این است آنچه وعده داده می‌شدید؛ برای هر بازگشت کننده (به سوی خدا) **و نگهدارنده** (حدود إلهی) **»،**

آیه‌ی شریفه ـ پس از سیری در أحوال مردمان درآخرت ـ أهل دنیا را مخاطب قرار داده است. می‌فرماید آن بهشت ارزانی کسانی است که **اوّلاً** «**أَوّاب** = بازگشت کننده» به سوی خدا بوده خطاهایشان را با توبه ختنی و جبران می‌کنند و همواره جستجوگر حقّ بوده و مرتبط با خدایشان می‌باشند. **ثانیاً** «**حَفِيظ**»اند و از نفسشان حفاظت می‌کنند؛ اجازه نمی‌دهند نفسشان سوی بدی‌ها رود و طبعاً دراین شرایط، نفس به سوی خیر می‌رود و کارهای خوب از شخص سرمی‌زند. هدف اصلی دین همین تربیت انسان در مهار نفس است و از این‌رو پیامبر^ص مقام إنذارش، مقدّم بر مقام تبشیر بوده است. (**قُمْ فَأَنذِرْ** = برخیز و بیم ده ـ مدثّر/۲)

(۳۳) مَّنۡ خَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِ وَجَآءَ بِقَلۡبٖ مُّنِيبٍ .

«**همان که در برابر**(خدای) **بخشنده، در نهان احساس مسئولیّت کند و با قلبی** (حقّ‌طلب و) **توبه‌کار** (سوی خدا) **بازآید »،**

---

(۱) ـ نوشته‌اند که روزی شیخ طنطاوی مصری صاحب تفسیر«الجواهر» با گروهی از خاورشناسان آلمانی درباره‌ی إعجاز أدبی قرآن بحث می‌کرد. نامبرده در آن‌موقعیّت، آیه‌ی فوق را ازجمله موارد إعجاز أدبی قرآن برشمرد و همگان تصدیق کردند که رساتر از این نمی‌شد وسعت و مشتاق بودن دوزخ را برای دریافت ستمگران بیان کرد.

آیه‌ی شریفه توصیف انسان متّقی است و درحقیقت زیربنای مهار نفس را بیان می‌کند. یعنی متّقیان دربرابر خدا (خدایی‌که قابل رؤیت فیزیکی نبوده، ولی آثارش همه جا هویداست و مؤمن با تفکّر در آثار، به ایمان به او می‌رسد) احساس مسئولیّت دارند؛ و بنا به قول دیگر درخلوتِ ازمردمان نیز احساس مسئولیّتشان در برابر خدا همچنان باقی است (**خَشِيَ الرَّحْمَانَ بِالْغَيْبِ**) و این احساس آنان را از گناهان بازمی‌دارد. واژه‌ی «**مُنِيب**» در آیه‌ی شریفه به لحاظ لغوی، به معنی «توبه‌کار» و روی آورنده به خدا (**مُقْبِلٌ عَلَى طَاعَةِ الله**) است.

(٣٤) **ٱدْخُلُوهَا بِسَلَٰمٍۖ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُلُودِ .**

« (ندایشان شود که) **با سلامت به آن** (بهشت) **درآیید؛ این روز جاودانگی است** »،

آیه‌ی شریفه مجدّداً به آخرت برگشته شرح حال اُخروی صالحان را ـ که درآیات قبل در دنیا وصفشان کرد ـ اینجا آورده است. می‌فرماید به آنها خطاب شود آسوده از هر غم و رنج وارد بهشت شوید که مأوای همیشگی شما خواهدبود. «**يَوْمُ الْخُلُودِ** = روز جاودانگی» یعنی روزی‌که پس‌از آن مرگ و میری نخواهد بود و سراسر زندگی است.

(٣٥) **لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ .**

« **برای آنها در آنجا هرچه بخواهند فراهم است و افزون بر آن نزد ماست** »،

مفهوم ظاهری آیه این‌است که همه‌ی آرزوهای انسان حقّ‌طلب در بهشت برآورده می‌شود. آن «مدینه‌ی فاضله» که آدمی از کنه وجود جستجویش می‌کند ولی در دنیایش نمی‌یابد، آنجاست. جایی‌که همه‌ی نعمت‌های مادی آماده و «**افزون برآن**» کشف حقایق هستی و ورود در اسرار آفرینش خداوند و معرفت او، فراهم است. صالحان را بشارت باد که به همه‌ی اینها دربهشت واصل خواهندشد؛ بلکه درحدیث نبوی از قول خداوند آمده است: «اَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ ما لا عَيْنٌ رَاَتْ وَ لا سَمْعٌ سَمِعَتْ وَ لا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ= برای بندگان صالحم چیزها فراهم کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است.» و الْحَمْدُ لِلّه رَبِّ الْعالَمِين.

بخش سوّم

(تذکّر و اِتمام حجّت به غفلت‌پیشگان)

(۳۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُواْ فِي ٱلْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ .

« **و چه بسیار نسل‌هایی** (در روزگاران) **که پیش از اینان هلاک کردیم؛ آنها قدرتمندتر از اینان بودند و شهرها را درنوردیدند** (أمّا) **مگر** (برایشان) **گریزگاهی بود؟** »،

متعاقب هشدار به کافران و تشویق اهل تقوا در آیات پیشین، آیه‌ی فوق مجدّداً به تهدید بدکاران بازگشته است. می‌فرماید آیا اقوام سرکش و زورمندی که پیش از مشرکان عرب روی زمین قدرت‌نمایی می‌کردند، توانستند از چرخه‌ی مرگ و هلاکت إلهی برهند؟ هرگز! پس این مشرکان نیز جُز آن سرنوشتی نخواهند داشت. واژه‌ی «**نَقَّبُوا**» از ریشه‌ی «**نَقْب** = سوراخ کردن» در اینجا به «نفوذ کردن و سلطه یافتن» تعبیر می‌شود. مستبدّان تاریخ در ضرب و شتم و سرکوب مخالفانشان کوتاهی نمی‌کردند، ولی سرانجام به اضمحلال و کیفر إلهی گرفتار آمدند.[1]

(۳۷) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ .

« **همانا در این** (ماجرا) **برای هر صاحبِ‌دل یا** (هرکه) **با حضور و توجّه گوش فرادهد، قطعاً تذکّری است** »،

مراد از«**قَلْب**» در آیه‌ی شریفه، همان وجدان آگاه و بیدار آدمی است (نه قلب گوشتی که ابوجهل‌ها نیز داشته و هیچگاه از حوادث عبرت نگرفتند). می‌فرماید «اهل دل» و «اهل فکر»، هردو از حوادث تاریخ عبرت می‌گیرند. «اهل دل» با دل سپردن به واقعیّات و ملاک‌های وجدانی و «اهل فکر» با تفکّر در امور، به شرط آنکه سرسری با مطالب برخورد نکرده و به‌دقّت به سخنان گوش فرادهند و همه‌ی جوانب موضوع را فارغ از دخالت‌های نفسانی، در نظر بگیرند. چنانکه از زبان کافران در آخرت فرموده است «**لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أوْ نَعْقِلُ مَاكُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعيرِ** = اگر (به سخنان) گوش می‌دادیم یا تعقّل می‌کردیم (امروز) دوزخی نبودیم» (مُلک/۱۰).

(۳۸) وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ .

« **و همانا ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است در شش روز** (دوره) **آفریدیم و هیچ خستگی در ما راه نیافت** »،

---

(۱) ـ البتّه مقصود این نیست که مظلومان می‌توانند در برابر ظالمان آسوده‌خاطر، در انتظار اقدام إلهی بنشینند! زیرا عکس‌العمل و فیض إلهی بنا به لیاقت اشخاص بروز می‌کند و در صدر اسلام نیزچنین بود و امداد خداوند پس‌از شکیبایی و مجاهدات مسلمان‌ها، به سراغشان آمد.

در پی سخن از «معاد» در آیات پیشین و اشاره به کیفر بدکاران طی آیه‌ی قبل که ـ با دعوت مردم به عبرت‌آموزی از حوادث، همراه شد ـ آیه‌ی فوق درمقام اظهار قدرت است و مُشعر بر این معناست که خداوند، آسمان‌ها و زمین را در شش دوره‌ی تکاملی آفرید ـ و خستگی از خلقت در او راه نیافت ـ البتّه چنین آفریدگاری در برپایی «معاد» تواناست.

در مورد محتوای آیه و خلقت آسمان‌ها و زمین درشش روز (دوره) قبلاً توضیح داده‌ایم (اعراف/۵٤، یونس/۳، هود/۷، فرقان/۵۹ و سجده/۵). به طور کلّی« **يَوْم** = روز» به معنی ۱۲ ساعت روشنایی، قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین مطرح نبوده و ازاین‌رو «**يَوْم**» را در آیه‌ی شریفه، باید به معنی «زمان» و «مرحله» گرفت و این معنا در قرآن سابقه دارد. جالب است که خلقت انسان و مراحل تکاملی او در جَنین نیز طی شش مرحله (نطفه← علقه← مضغه← استخوان← پوشش استخوان باگوشت← ایجاد روح) ذکر شده است (مؤمنون/١٤).

مقطع آیه احتمالاً تعریضی به تورات مُحَرَّف است که نسبت خستگی به خدا می‌دهد ومی‌گوید «در شش روز خداوند آسمان‌ها وزمین و دریا وآنچه را که درآنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود» (سفر خروج، باب بیستم، شماره‌ی۱۱). این سخن، خداوند را در شمار انسان‌ها آوردن است. انسان‌ها از کار خسته می‌شوند زیرا انرژی صرف می‌کنند و نیاز دارند که متعاقباً رفع خستگی کنند. أمّا خدا منزّه از این اوصاف است و بنا به قرآن، چون اراده به أمری نماید، بدان گوید: «**كُن فَيَكُون** = باش و ایجاد می‌شود» (یس/۸۲). مگر آنکه عبارتِ تورات را به اتمام کار آفرینش تفسیر کنیم نه رفع خستگی خدای سبحان.

(۳۹) فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ .

«**پس در برابر آنچه** (منکران) **می‌گویند شکیبا باش و خداوندت را پیش‌از آنکه خورشید برآید و قبل‌از آنکه غروب کند** (از هر عجز و کاستی) **منزّه شمار و ستایش کن** »،

واژه‌ی «**عَلَى مَا يَقُولوُن**» در آیه‌ی شریفه به گفته‌های مخالفان در إنکار «معاد» اشاره دارد. می‌فرماید ای پیامبر (و ای پیروان راستین او درطول تاریخ) در برابر انکارهای معاندان از خود بی‌خود نشوید، تکیه‌تان به آن خدایی باشد که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره‌ی تکاملی آفرید (آیه‌ی قبل) و هرکاری برای او آسان است و با عبادت او، ایمانتان را قوام بخشید. طبری می‌گوید مقطع آیه اشاره به «نماز صبح» و«نماز عصر» دارد؛ به عبارت دیگر تأکیدی است بر تسبیح خدا در دو تحوّل بزرگ طبیعت: «آغاز» و «زوال»روز. در آیه‌ی بعد به دیگر نمازها اشاره شده است.

(٤٠) وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَٰرَ ٱلسُّجُودِ .

« **و نیز** (در پاسی) **از شب و در پی سجده‌ها، اورا تسبیح گوی** »،

منظور از «نماز سرشب» نماز مغرب است و از «تسبیح خدا بعداز سجده» به نافله‌ی مغرب تعبیرشده است[1].

---

(۱) ـ مفسّران «**إِدْبَارَ النُّجُوم**» را در قرآن به نافله‌ی صبح و «**أَدْبارَ السُّجُود**» را به نافله‌ی شب تفسیر کرده‌اند.

به طورکلّی آیات شریفه سه عامل مهمّ برای تقویت روحی انسان برشمرده است: (۱) دل (۲) فکر و (۳) ذکر. آیه‌ی ۳۷ دعوت به «دل» و «فکر» می‌کند (توجّه به قدرت خدا، نقش‌آفرینی‌های او در حوادث عالم و اطمینان از معاد که مایه‌هایی در بستر وجدان و فکر است). سپس آیات ۳۸ و ۳۹، در فراخوانی انسان به «ذکر» سخن دارد که در دو قسمت است (۱) حمد و (۲) تسبیح. «حمد» با «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ** . . . » (ستایش خدایی را که صاحب چنین قدرتی است) و «تسبیح = پاک‌شماری خدا» با «**مَامَسَّنَا مِن لُغُوبٍ**» تطبیق می‌شود. آنگاه شایان توجّه است که واژه‌ی «**فَسَبِّحهُ**» در آیه‌ی شریفه (آیه‌ی ٤٠) عطف به آیه‌ی قبل بوده و «حَمْد» را نیز در تقدیر دارد (فَسَبِّحهُ بِحَمْدِهِ).

(٤١) **وَٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ .**

« **و به گوش باش روزی را که منادی از مکانی نزدیک** (برپایی قیامت را) **ندا می‌دهد** »،

یعنی ای مردم! متذکّر قیامت باشید. فراموش نکنید که آن روز فرا می‌رسد؛ در صور دمیده می‌شود و شما ندایش را از نزدیک می‌شنوید؛ با نفخه‌ی اوّل صور، همگان می‌میرند و نفخه‌ی دوّم، بانگ اِحیای مردگان است (زُمَر/٦٨).

(٤٢) **يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ بِٱلْحَقِّ ۚ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُرُوجِ .**

« **روزی که بانگ** (رستاخیز) **را به حقّ می‌شنوند، آن**(روز) **روز خروج** (از گورها)**است** »،

در پی آیه‌ی قبل روشن است که مقصود از «**اَلصَّيْحَة**» در آیه‌ی شریفه «نفخه‌ی دوّم صور» است که آن موقعیّت، زمان برآمدن خلایق از گورهاست (نازعات/١٤ و١٣). همچنین فرموده «**يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ** = روزی که (خدا) شما را فرا می‌خواند و با ستایشش او را پاسخ می‌دهید» (إسراء/٥٢)

(۴۴و۴۳) **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ . يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ۚ ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ .**

«**همانا ماییم که حیات می‌بخشیم و می‌میرانیم و سرانجام** (همگان) **به سوی ماست** » « **روزی که زمین به سرعت از** (اجساد) **آنان شکافته می‌شود** (و مردگان سربرمی‌آورند و) **این حشری است که بر ما آسان است** »،

ابتدا می‌فرماید یادتان نرود که زندگی و مرگتان دست خداست و همگی سرانجام به سوی او بازمی‌گردید. سپس «**يَوْمُ الْخُرُوج**» را در آیه‌ی قبل توضیح داده که روزی است که زمین به امر خدا سریعاً شکاف برداشته و مردمان به سرعت از گورها برمی‌خیزند، چنانکه فرموده «**يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ** = روزی که سریع از گورها خارج می‌شوند، گویی به سوی پرچم‌های افراشته می‌شتابند» (معارج/٤٣). مقطع ق/٤٤ حاکی از آن است که این حشر و احضار همگانی به آن سرعت و شدّت، البتّه برای خدا امر مشکلی نیست و به آسانی صورت می‌پذیرد.

(٤٥) **نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ ۖ فَذَكِّرْ بِٱلْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ .**

« **ما به آنچه می‌گویند داناتریم و تو وادار کننده‌ی ایشان** (به ایمان) **نیستی؛ پس هرکسی را که از وعده‌ی عذاب من بیم دارد، او را با قرآن پند ده** »،

در آخرین آیه‌ی سوره ـ بعد از همه‌ی اِتمام حجّت‌ها به منکران ـ خداوند خطاب به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروانِ او در هر مقام و زمان و مکان) می‌فرماید که خدا از همه‌ی عنادها و کارشکنی‌های کفرآمیزی‌که با آئین تو می‌ورزند آگاه است؛ ولی وظیفه‌ی تو ای پیامبر (و وظیفه‌ی هیچ مسلمانی) وادارسازی مردم به دیانت نبوده و نیست، فقط با آیات قرآن مردمان را پند بده و نسبت به لجاجت‌ها و گناهانی‌که مرتکب می‌شوند، هشدارشان ده. واژه‌ی «**وَعِیدِ**» در آیه‌ی شریفه «وعده همراه با إعلام خطر» است (در برابر «وَعد» که غالباً به معنی «وعده‌ی نیک» است). آری، ما وظیفه نداریم مردم را به‌زور هم عقیده‌ی خود کنیم (یونس/۹۹)، فقط موظّف هستیم حقّ را بگوییم و کمک کنیم که مستعدّان و منصفان به وسیله‌ی قرآن بیدار شوند.

سوره‌ی ذارِیات
توضیحات کلّی در اطراف سوره

بحث «**معاد**» در سوره‌ی «**ق**» کماکان در این سوره پیگیری شده است؛ هرچند به لحاظ زمان نزول، بین دو سوره فاصله است و سوره‌ی «ق» تقریباً اوائل دوران **مکّه** و سوره‌ی «**ذاریات**» أواسط آن دوران نازل شده است. ویژگی سوره‌های مکّی مشتمل بر آیات کوتاه و پُرعمق در زمینه‌ی اعتقادات، در این سوره به خوبی دیده می‌شود. چنانکه سوره با چند قَسَم آغاز شده و جواب قَسَم، مربوط به تحقّق «معاد» است. متعاقباً موضوع «معاد» به شکل دیگری نیز پیگیری گردیده و از وضع متّقیان در رستاخیز و صفات و أفعالی که موجب گردید آنها «بهشتی» شوند، یاد می کند و به همین ترتیب از عذاب کافران و عِلَل آن سخن گفته است. سپس نگاهی به داستان انبیاءِ گذشته داشته شمّه‌ای از ماجرای **ابراهیم، لوط** ، **موسی** و **نوح** (عَلَیْهِمُ السَّلام) را یاد می‌نماید و همچنین از أقوام سرکشی چون عاد و ثمود ذکری به میان می‌آورد. مجموعاً نشان می‌دهد که پیامبران گذشته نیز مانند پیامبراسلام، مشکلات بسیار با مخالفانشان داشتند و بدین‌ترتیب پیامبر و پیروان اصیل او را ـ در طول تاریخ ـ تسلیت می‌بخشد. در آیات پایانی سوره از قدرت خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین و هدفداری او در کار عالم سخن گفته مجدّداً ـ در آیه‌ی آخرین ـ منکران «معاد» را از روز موعود بیم می‌دهد.

نام سوره‌ی «**ذاریات** = بادهایی که اشیاء را پراکنده می کنند» برگرفته از نخستین آیه‌ی سوره است و آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۴) **؛ قیامت بی‌تردید سر می‌رسد و وای بر منکران در آن روز**

بخش دوّم (آیات ۱۵ تا ۳۷) **؛ سرانجام اُخروی متّقیان و ماجرای ابراهیم ع و اشاره به قوم لوط**

بخش سوّم (آیات ۳۸ تا ۴۶) **؛ اشاراتی به ماجرای موسی ع و فرعون و سرانجام اقوام عاد و ثمود و قوم نوح**

بخش چهارم (آیات ۴۷ تا ۶۰) **؛ آیات عبرت خدا در آسمان‌ها و زمین، فلسفه‌ی خلقت إنس و جنّ و پیامبر ص بیم‌رسان و بشارت‌بخش .**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(قیامت بی‌تردید سرمی‌رسد و وای بر منکران در آن‌روز)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرْوًا .

« سوگند به بادها که می‌پراکنند چه پراکندنی! »،

پس از سوره‌ی صافّات، این دوّمین سوره‌ای است که با سوگندهای پی در پی آغاز می‌شود. قسم‌ها نوعاً به مشهودات طبیعی تکیه داشته خواننده را به تفکّر در تدابیر به‌کار برده شده در محیط پیرامونی خود برمی‌انگیزد و از آنجا سوی توجّه به هدفمندی نظام خلقت فرا می‌خواند. بدین‌ترتیب در این نوع سوره‌ها سوگندها به طور کلّی، مقدّمه‌ای برای بیان رستاخیز و معاد است.

واژه‌ی «**ذارِیات**» در آیه‌ی شریفه، جمع «**ذارِیَة**» به معنی «پراکنده کننده» است و واژه‌ی «**ذَرْو** = پراکندگی» مصدر بوده که بعد از اسم فاعل، از نظر تأکید و عطف توجّه به نقش پراکنده کننده آمده و مفسّران گفته‌اند که مقصود «بادها» می‌باشد (**قسم به پراکننده کنندگان پراکنده کردنی**). چنانکه طبری به چند سند، از علی(ع) نقل می‌کند که در پاسخ به «ابن کَوّاء» فرمود مقصود از «**ذارِیات ذَرْوًا**» همان بادهاست و قول دیگری در این زمینه از صحابه و تابعین نیامده است.

همچنین روشن است که بادها اقسام گوناگون دارند (تندباد، نسیم، باد صبا و ...) و حوزه‌ی عملشان وسیع است و به لفظ جمع (**ذارِیات**) ظاهراً همه‌ی انواع باد و دامنه‌ی عمل آنها، مورد نظر بوده است. خصوصاً خصلت «پراکنده کنندگی» باد مدّ نظر قرار گرفته که در این خصلت؛ بادها، نقش مهمّی در دستگاه خلقت ایفاء می‌کنند؛ از مقابله با تراکم غبارها و آلودگی‌ها گرفته تا گرده‌افشانی گیاهان و انتقال ابرها و آسیابِ بادی که از قدیم معمول بوده و در دوران جدید باد در تولید انرژی الکتریکی به کار گرفته می‌شود.[۱]

---

(۱) ـ در این زمینه علاقمندان می‌توانند به کتاب «**باد و باران در قرآن**» اثر شادروان مرحوم مهندس مهدی بازرگان مراجعه کنند.

(۲) فَٱلۡحَٰمِلَٰتِ وِقۡرًا .

« **و** (سوگند به) **حمل‌کنندگان بارهای گران** »،

این سوگند دوّم در سوره است. واژۀ «**وِقْر**» در آیه‌ی شریفه به معنی «بار سنگین» است (و اصطلاحاً «**وَقار**» به معنی سنگینی و پرباری شخصیّت به کار می‌رود) . مفسّران قدیم همگی، مقصود از «حاملان بارِگران» را «ابرها» دانسته‌اند که می‌توانند مملوّ از باران بوده، و مدّت‌ها در منطقه‌ای منبع ریزش باران باشند و بادها در تراکم و حرکت آنها (ابرها) نقش مؤثّری ایفاء می‌کنند.

(۳) فَٱلۡجَٰرِيَٰتِ يُسۡرًا .

« **و کشتی‌های رونده به سهولت** » ،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی سوگندها است. بادهای پراکنده کننده (آیه‌ی ۱) علاوه برآنکه ابرهای باران‌خیز را به حرکت درمی‌آورند (آیه‌ی۲) کشتی‌ها را نیز در دریاها می‌رانند. بدین‌ترتیب بادها هم در طبیعت به نفع بشر مؤثّرند (باران می‌آورند) و هم در کارهای صناعی بشر(صنعت کشتی‌سازی) نقش دارند. البتّه امروزه کشتی‌های بزرگ با استفاده از مولّدهای سوختی و برقی و حتّی انرژی هسته‌ای ساخته می‌شوند ولی استفاده از قایق‌های بادی نیز کماکان مرسوم است. همچنین لازم است در نظر داشت که باد در هواپیمایی و صعود و فرود هواپیماها، نقش اصلی را ایفا می‌کند.

(٤) فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا .

« **و** (سوگند به) **تقسیم کنندگان امور** »،

آیه‌ی شریفه آخرین سوگند خدا در سلسله سوگندهای آیات سرآغاز سوره است و به اتّفاق مفسّران، مقصود از «**مُقَسِّمَاتِ أمْر**» فرشتگان می‌باشند. جهان ما ظاهر و باطنی دارد. «ظاهرش» همین پدیده‌های مشهودند ولی این پدیده‌ها به وسیله‌ی نیروهایی در «باطن» عالم هدایت می‌شوند و هدایتگران، همان نیروهای مخفی تابع أمر خدا (فرشتگان) می‌باشند که در سوره‌ی نازعات از وظیفه‌ی «جان ستانی» و همچنین تدبیر و نظم‌بخشی آنها در امور، یاد شده است.

(۶و۵) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ . وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ .

« (که) **بی تردید آنچه وعده داده می‌شوید، قطعاً راست است** » « **و همانا** (روز) **جزا** (و پاداش) **حتماً آمدنی است** »،

آیات شریفه جواب قسم‌های آیات پیشین است. خداوند به چند مورد محسوس و یک مورد نامحسوس ـ که آثارش در پدیده‌های طبیعت دیده می‌شود ـ سوگند یادکرده است و در آیات فوق در پاسخ قسم‌های یادشده، می‌فرماید که وعده‌ی قیامت بی‌تردید محقّق خواهد شد. گویی اگر قیامتی نبود، تمام تدبیرهای به کار رفته در این جهان برای امکان‌پذیری زندگی بشر، بی‌أثر می‌شد . به عبارت دیگر خداوند در دنیا تدبیرهایی به کار

برده و زمینه‌هایی نهاده است تا انسان‌ها بتوانند زندگی کنند و غرض این بوده که مردم به أعمال درست بپردازند و خلقت خدا را با عقل، فطرت متمایل به نیکی و مشمئز از بدی‌ها که در آنها نهاده شده و هدایت‌ها و هشدارهای انبیاء، رو به سازندگی و پیشرفت ببرند و در این راه خود نیز ـ با ظفر بر شیطان وسوسه‌گر ـ به کمال و استحقاق بهشت و رضوان إلهی برسند. پس طبعاً باید انسانِ مختار مجهّز به همه‌ی موجبات، به نتایج کامل کار خود دست یابد، و الاّ همه‌ی حسابگری‌ها در کار خلقت بیهوده می‌بود! ولی «**رَبَّنا ماخَلَقْتَ هذا باطِلًا** = خداوندا! این(جهان) را به باطل نیافریدی» (آل‌عمران/۱۹۱). بنابراین قطعاً می‌بایست آخرت و بهشت و جهنّمی در کار باشد و افراد را به حاصل کار خود در دنیای اختیار و آزمایش برساند. این مقتضای عدالت خداوندی است که آثار حکمت و قدرت او همه‌جا دیده می‌شود.

(۷) وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ .

«**قسم به آسمان دارای راه‌ها** (مدارها) **و آراسته به زیبایی‌ها** »،

در آیه‌ی شریفه بنا بر تأکید، مجدّداً خداوند قسم یاد کرده است. واژه‌ی «**حُبُک**» به لحاظ لغوی، به معنی «راه ها» است (جمع «حَبِیک» بر وزن و هم معنای «طَرِیق» که مفردِ «طُرُق» است). ولی مفسّران برای آن در آیه‌ی شریفه معانی گوناگون آورده‌اند، از جمله (۱) چین و شکن‌هایی که به مانند وزیدن باد بر روی آب پدید می‌آید، چنانکه به موهای مجعّد نیز «حُبُک» گفته‌اند و (۲) در اشاره به توده‌های انبوه ستارگان ریز و درشت و صُوَر فلکی و کهکشان‌ها و ابرهای نقشین در آسمان. امّا از نظر ما از واژه‌ی «**حُبُك**» در آیه می‌توان به دو صورت تعبیر کرد: (۱) مدارهای حرکت سیّارات در آسمان، چنانکه فرموده است «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ** = و همانا ما بر فراز شما هفت راه (مدار) مقرّر داشتیم » (مؤمنون/۱۷) و (۲) به معنی «حُسن و زیبایی» چنانکه فرموده «**إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ** = همانا ما آسمان نزدیک‌تر را با زینت ستارگان آراستیم» (صافّات/٦). طبری و طبرسی نیز هر دو این معنا را برای واژه‌ی «**حُبُک**» آورده‌اند و طبری از ابن عبّاس نقل کرده که آیه‌ی شریفه به معنی «**وَالسَّمَاءِ ذاتِ الطَّرَائِقِ، وَذَاتِ الْخَلْقِ الْحَسَنِ**» هر دو است، همان‌گونه که ما در ترجمه آورده‌ایم.

(۸) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ .

« **که به راستی شما بر قول مختلف**(و پریشانی) **هستید** »،

آیه‌ی شریفه پاسخ قسم در آیه‌ی قبل شمرده می‌شود و خطاب به منکران قرآن است . می‌فرماید سوگند به این آسمان عظیم که شما منکران، حقّ را درنیافته و پریشان‌گفتارید. گاهی می‌گویید محمّد شاعراست! گاهی می‌گویید مجنون است! گاهی می‌گویید که محمّد، قرآن را بر خدا دروغ بسته است و از این قبیل ادّعاهای باطل! سوگند به أمرعظیمی چون آسمان ـ که حاوی آثار بیکران از علم و قدرت إلهی است ـ آنکس‌که این کاخ با عظمت را به پا داشته، پیامی به حق و هدفی حکیمانه دارد و همانگونه که همه‌ی أجزاءِ این آسمان

هدفمند است، آفرینش شما نیز بی‌هدف نیست و آنها که این حقیقت را درنیافته‌اند (یا نمی‌خواهند دریابند) به پریشان‌گویی روی می‌آورند.

(۹) **يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ .**

« **از آن**(حق) **بازگردانده می‌شود آنکه به انحراف رفته‌است** »،

واژه‌ی «**يُؤْفَكُ**» در آیه‌ی شریفه به‌معنی «منحرف و بازگردانده می‌شود» می‌آید و مرجع ضمیر «**عَنْهُ**» ظاهراً همان قول خداوندی است که راجع به معاد، در قرآن آمده و آیات پیشین نیز بر پیرامون آن دور می‌زند. می‌فرماید آنها که از قول حقّ دور می‌شوند کسانی‌اند که زمینه‌ی کج‌فکری و انحراف، از قبل در آنها بوده و نگرش ایشان به زندگی، از سر نفسانیّات است. و إلاّ اگر مردمان منصفی بودند، حقّانیّت پیام خدا را در قرآن درک می‌کردند. چنانکه از حسن بصری نقل شده که درباره‌ی آیه‌ی شریفه گفته است: یعنی، منصرف می‌شوند از این قرآن کسانی که از پیش منصرف از حقّ و حقیقت بوده‌اند.

(۱۰) **قُتِلَ ٱلْخَرَّاصُونَ .**

« **مرگ بر دروغ‌زنانِ گمان‌پرداز** »،

واژه‌ی «مرگ» در اینجا به منزله‌ی شعارِ بیزاری و اعلامِ دور شدن از رحمت حقّ است؛ و إلاّ خداوند که قادر به کشتن هرکس می‌باشد، مرگ کسی را آرزو نمی‌کند! واژه‌ی «**تخریص**» در اصل به معنی «تخمین و حدس» است که منظور سخنی است که نه از سر علم و آگاهی، بلکه از روی حدس و گمان بیان می‌شود و توسّعاً معنی «دروغ» می‌دهد. بدین‌معنی مراد از «**خَرَّاصُون**» تهمت زنندگان مذکور در آیه‌ی پیشین است که از گفتار پریشانشان سخن رفت .

(۱۱) **اَلَّذِينَ هُمْ فِى غَمْرَةٍ سَاهُونَ .**

« **آنان‌که خود در گردابی از** (جهل و) **بی‌خبری فرورفته‌اند** »،

واژه‌ی «**غَمْرَة**» به معنی «آب ژرف» است امّا نسبت «فرو رفتن» در آن، مجازاً به معنی «فرو رفتن در جهل و غفلت» می‌آید. «**سَاهُونَ**» جمع «ساهی» به معنی «بی‌خبر» است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه وصف «**خَرَّاصُونَ**» را در آیه‌ی قبل توضیح بیشتر داده، به مفهوم کسانی که قضاوتشان در امور نه از سر تعمّق و دانش، بلکه از روی غفلت و سطحی‌نگری و خیالات نفسانی است.

(۱۲) **يَسْـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلدِّينِ .**

«**پرسند روز جزا کی فرامی‌رسد؟** »،

«**يَوْمُ ٱلدِّينِ** = روز جزا» یکی از نام‌های قیامت است. **خَرَّاصُونِ** یعنی نادانان و بی‌خبران از حقّ و واقعیّت، نه از سر تحرّی حقیقت، بلکه بر سبیل ریشخند و انکار، از زمان وقوع قیامت می‌پرسند: این قیامتی که مکرّر از آن

دم می‌زنید و وعده‌اش را می‌دهید، کی می‌رسد؟

(۱۳و۱۴) **يَوْمَ هُمْ عَلَى ٱلنَّارِ يُفْتَنُونَ . ذُوقُواْ فِتْنَتَكُمْ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ .**

« (بگو) **همان‌روز که آنها به آتش مبتلا می‌شوند** » « (و به آنها گفته شود) **عذاب خود را بچشید؛ این است آنچه آن را به شتاب می‌خواستید** »،

آیه‌ی قبل ترسیمی است از شخصیّت ستیزه‌جو و غفلت‌پیشه‌ی «**خَرَّاصُونَ**». از این‌رو خداوند در آیات فوق، سؤال مذکور در آیه‌ی قبل را با وعده‌ی عذاب پاسخ داده است. ذکر شتاب‌خواهیِ عذاب از سوی آنان در اینجا، قرینه‌ای است بر آن که آن را با انکار و استهزاء تلقّی می‌کردند.

بخش دوّم

(سرانجام اُخروی متّقیان و ماجرای ابراهیم[ع] و اشاره به قوم لوط)

(۱۵) **إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ .**

« **همانا متّقیان** (در آخرت) **در باغستان‌ها و** (کنار) **چشمه‌سارها به سر می‌برند** »،

بعد از اشاره به کیفر بدکاران در آیات گذشته ـ بنا به روش معمول قرآن ـ از اهل بهشت سخن به میان آمده است. «**مُتّقی**» به لحاظ لغوی، به معنی فردی است که خود را از افکار غلط و اعمال ناستوده حفظ می‌کند و طبعاً انتظار می‌رود که چنین کسی، به افکار صحیح و أعمال پسندیده روی آورَد، چنانکه آیه‌ی قرآن «مُتّقی» را با چنین اوصافی می‌شناساند (بقره/۱۷۷). از سوی دیگر «**جَنَّاتٍ وَ عُيُون**» را در آیه‌ی شریفه می‌توان مترادف با «**جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأنْهَار**» در نظر گرفت و بدین ترتیب آیه‌ی شریفه، فشرده‌ی «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا‌الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا‌الأنهَار**» خواهد بود که در قرآن مکرّر آمده است.

(۱٦) **ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ .**

« **آنچه را خداوندشان به آنها عطا فرموده دریافت می‌دارند؛ همانا آنها پیش از آن** (در زندگی دنیا) **نیکوکار بودند** »،

روشن است که هیچ‌کس عطای إلهی را پس نمی‌دهد و بنابراین مقصود آن است که متّقیان در آخرت، به وعده‌های إلهی می‌رسند. چنانکه نصب «**ءَاخِذِينَ**» در آیه‌ی شریفه بر حال است و به معنای دقیق می‌فرماید «متّقیان گیرندگان آنچه را خداوندشان به آنها داد هستند». ختام آیه تعلیل است که «زیرا قبلاً در دنیا با نیکوکاری‌ها، خود را لایق رسیدن به وعده‌های إلهی ساخته بودند».

(۱۷) **كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ .**

« **آنان از شب کمی می‌خفتند** »،

در آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد، شمّه‌ای از نیکوکاری‌های متّقیان بازگو شده تا روشن شود که چگونه آنها مستحقّ دریافت وعده‌های إلهی گردیدند. واژه‌ی «**يَهْجَعُون**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «هَجوع» به معنی «نوم = خواب» است. بدیهی است که منظور از کم‌خوابی شب، این است که ساعات درازی را در دل شب، به عبادت و راز و نیاز با خدای‌تعالی می‌گذراندند (مُزَّمِّل/۲۰).

(۱۸) **وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ .**

« **و آنها در سحرگاهان به استغفار می‌پرداختند** »،

«**سَحَر**» قبل از سپیده دم است. منظور از واژه‌ی «**استغفار**» طلب غفران إلهی است. یعنی متّقیان پس از فعّالیّت روزانه، شب‌ها خود را نزد خدا به محاکمه می‌کشیدند و از غفلت‌ها و کاستی‌هایشان طلب بخشش نموده خطاهایی اگر در کارشان می‌دیدند، سعی می‌کردند روز بعد جبران کنند. چنانکه علی (ع) فرمود «**اَلْمُسْتَغْفِرُ بِلِسَانِهِ وَ الْمُصِرُّ عَلَى ذَنْبِهِ كَالْمُسْتَهْزِىءِ بِرَبِّهِ** = آنکه به زبان نزد خدا آمرزش خواهی کرده و در عین حال از گناه دست برندارد، گویی خدا را به استهزاء گرفته است»

(۱۹) **وَفِىٓ أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّآئِلِ وَٱلْمَحْرُومِ** .

« و در اموالشان برای سائل و محروم حقّی قرار داده بودند »،

یعنی انسان متّقی دربرابرمحرومان بی‌تفاوت نیست. درمورد واژه‌ی «**حَقٌّ**» در آیه‌ی شریفه، برخی مفسّران گفته‌اند که منظور «زکات» است (حقّی‌که خدا تعیین کرده است) و برخی دیگر گفته‌اندکه به طور کلّی مقصود آن است که هرانسان متّقی، حقّی ازاموالش برای محتاجان درنظر می‌گیرد، چنانکه فرموده است «**وَ الَّذِينَ فِي أمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ**» (معارج/ ۲۵ و۲٤) که «حقّ معلوم» را در آن مقطع زمانی، خود شخص تعیین می‌کرد و سپس در دورانِ مدینه، با صدور حکم زکات، حدودش را خدا تعیین کرد.

از سوی دیگر واژه‌ی «**سائِل**» به معنی هر درخواست کننده و گدای عُرفی نیست، چنانکه فرموده است «**لايَسْئَلُونَ النّاسَ إلْحَافًا** = از مردم به اصرار سؤال نمی‌کنند» بلکه از سیمایشان شناخته می‌شوند (**تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ**) (بقره/۲۷۳). واژه‌ی «**محروم**» به معنی کسی است که حقّش را از کف داده و مورد ظلم قرار گرفته است. همانگونه که طبری نقل می‌کند سیلی در یمامه آمد و تمام اموال شخصی را بُرد و آنگاه فردی از اصحاب گفت این شخص محروم است.

(۲۰) **وَفِى ٱلْأَرْضِ ءَايَٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ** .

«و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هاست »،

در آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد به نشانه‌هایی در طبیعت اشاره می‌کند که متّقیان را نسبت به موضوع «مَبدَأ» و «معاد» مطمئن‌تر می‌سازد. در سوره‌ی جاثیه (آیه‌ی٤) از موجودات روی زمین به عنوان نشانه‌ای که تفکّر در آنها می‌تواند آدمی را در اعتقاد به خدا و هدایت‌های او به «یقین» برساند، یاد می‌کند (**وَ فِي خَلْقِكُم وَ مَا يَبُثُّ مِن دابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُون**). أمّا دراینجا با توجّه به سیاق آیات که بر محور اثبات قیامت ومعاد بوده است، به نظر می‌رسد که احتمالاً مقصود آیه‌ی شریفه، آن دسته نشانه‌هایی در زمین باشد که می‌تواند زندگی پس از مرگ را تداعی کند، چنانکه مکرّر در قرآن از نزول باران و زنده شدن زمین مرده ـ با خروج گیاهان ـ در این زمینه سخن رفته است و مثلاً فرموده «**كَذلِكَ تُخْرَجُون** = شما(نیز) این چنین(از قبرها) بیرون آورده می‌شوید» (زخرف/۱۱). هرچند این معنا در آیه‌ی شریفه ظهور کامل ندارد، بلکه از قرائن استنباط می‌شود. سوای آن، البتّه شواهد گوناگون در زمین (کوه‌ها، دریاها، ثمرات گیاهی و حیوانی و تنظیمات آنها و غیره) نشان از

حسابگری‌ها در عالم هستی می‌دهد که حاکی از صانعی قدرتمند و حکیم است که بیهوده کاری نمی‌کند و بنابراین سرآمدی برای بشر مسئول و مختار قرار داده است.

(۲۱) وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ .

« **و در نفوس شما** (نیز) **آیا با بصیرت نمی‌نگرید؟!** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در دعوت آدمی به توجّه و تعمّق در آیات «پیرامونی» در آیه‌ی فوق انسان را به تفکّر در آیات «درونی» فراخوانده است. به طور کلّی آیات مختلف در بدن و نفس آدمی حکایت از حسابگری‌ها در خلقت او دارد. چنانکه قوای شش‌گانه‌ی حسّ، حافظه، ذاکره، متخیّله (قوّه‌ی خیال)، واهمه و عاقله، همه نشان می‌دهند که انسان به دقّت ساخته وپرداخته شده وصاحب این‌همه باریک بینی‌ها، قطعاً عاقبتی برای او قرار داده است. ضمناً در قرآن خواب و بیداری، اختصاصاً به مرگ و زندگی تشبیه شده است، چنانکه می‌فرماید: «**وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى** = اوست که شمارا در شب قبض روح کند ـ و از آنچه در روز کرده‌اید آگاه است ـ سپس شما را در روز برمی‌انگیزد تا مهلت معیّن بسررسد» (انعام/ ۶۰/). آری آدمی اگر با دیده‌ی بصیرت حتّی در خود بنگرد، آیاتی مشاهده می‌کند که می‌تواند او را نسبت به وجود خدا و آخرت به یقین برساند.

(۲۲) وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ .

« **و در آسمان است روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید** »،

پیرو آیه‌ی ۲۰ طرف خطاب، متّقیانند که نشانه‌هایی را در طبیعت برای اطمینان خاطر بیشتر آنها نسبت به مبدأ و معاد، ذکر می‌کند. می‌فرماید باران که عامل رزق شماست، در آسمان شکل می‌گیرد؛ چنانکه در سوره‌ی جاثیه (آیه‌ی۵) از «باران» به رزق تعبیر شده است. بر اثر تابش نور خورشید ـ که آن‌هم در آسمان است ـ آب‌های زمینی بخار شده و سپس به ابر و باران تبدیل می‌گردد. آنگاه باران بر زمین باریده و همراه با انوار خورشید، مایه‌ی رویش انواع گیاهان و خوردنی‌ها می‌گردد. این، نمونه‌ای ملموس از حکمت‌های خالق حکیم است که وعده‌هایش نیز (**مَا تُوعَدُون**) نهایتاً تحقّق خواهد یافت (**إِنَّما تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ** ـ آغاز سوره، آیه‌ی۵). بدین‌ترتیب ظاهراً بخش انتهایی آیه (**مَا تُوعَدُون**) حاکی از آن است که آغاز تحقّق وعده‌ی إلهی به شما متّقیان نیز در آسمان است که به «بهشت» (احتمالاً بهشت برزخی) وارد می‌شوید.

(۲۳) فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ .

« **پس سوگند به خداوند آسمان و زمین که همانا آن** (وعده) **همچون سخن گفتنتان، حقّ است** (وقوعش قطعی است) »،

یعنی ای متّقیان! به همان وضوح که سخن می‌گویید و در سخن گفتنِ خود شکّ روا نمی‌دارید، در سخن خدا نیز شکّ نکنید، بی‌تردید وعده‌ی آخرت و بهشت خداوند به شما پاکان، قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

(۲٤) هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ .

« **آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسیده است؟** »،

در اینجا قرآن کریم داستانی را آورده که ـ متناسب با آیات قبل در زمینه‌ی معاد ـ سرانجام نیک برای نیکوکاران و عذاب سهمگینِ بدکاران را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر می‌رساند که نمونه‌هایی از رحمت و عذاب آخرت در این دنیا نیز هست و مردمان می‌توانند به وضوح ببینند که خدا نسبت به «خوب» و «بد» بی‌تفاوت نیست.

مهمانانی بر ابراهیم^ع ـ پیامبرخدا ـ به طور ناگهانی وارد می‌شوند (شروع جمله با لحن پرسش از نظر عطف توجّه است، زیرا این داستان قبلاً درسوره‌های مکّی ـ حجر/٤١ و هود/٦٩ ـ آمده که آنجا نیز در پی ذکر بهشت و جهنّم و اینکه خدا «غفور و رحیم» و عذابش شدید است، داستان مزبور را ذکر می‌کند). واژه‌ی «**ضَيۡف**» چون معنی وصفی دارد، بر مفرد و جمع هر دو، حکایت دارد.

(۲۵) إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ .

« **آنگاه که بر او وارد شدند، پس سلام گفتند؛** (ابراهیم) **گفت : سلام** (بر شما)، **قومی ناشناسید؟!** »،

آیه‌ی شریفه ناشناختگی ابراهیم^ع را نسبت به مهمانان تازه‌وارد نشان می‌دهد که از ورود ناگهانی آنها متعجّب شده بود.

(۲٦) فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ .

« **پس** (ابراهیم) **آرام به سوی همسرش رفت و گوساله‌ای فربه**(و بریان آماده نمود و) **آورد** »،

واژه‌ی«**رَاغَ**» در آیه‌ی شریفه از مصدر «رَوْغ» به معنی «نهانی و بر طبق نقشه حرکت کردن» است. منظور از «**أَهْل**» ابراهیم در آن موقعیّت، همسرش می‌باشد. یعنی ابراهیم ـ بی‌آنکه به خیال خود باعث شود مهمان‌ها متوجّه گردند ـ به سوی همسرش رفت تا برای پذیرایی از تازه‌واردان به کمک او تدارک ببیند؛ و سپس باگوساله‌ی بریان و فربه‌ای به سوی مهمان‌ها بازگشت که البتّه منظور از «گوساله» می‌تواند بخشی از گوساله باشد و وصف «**سَمِين** = فربه» از نظر بیان مهمان‌نوازی ابراهیم^ع است.

(۲۷و۲۸) فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ . فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ .

« **و آن** (غذا) **را نزد ایشان نهاد** (و چون دید نمی‌خورند) **گفت: چرا نمی‌خورید؟!** » « **و از آنان احساس ترسی کرد؛ گفتند: مترس و او را به پسری دانا بشارت دادند** »،

دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه آیات شریفه نشان می‌دهد که پیامبرخدا فرشتگان إلهی را در آغاز نمی‌شناسد و تصوّر می‌کند که از آدمیانند و آمده‌اند تا آسیبی به او برسانند. ولی فرشتگان باطن ابراهیم^ع را درک می‌کنند و به او اطمینان می‌دهند که در أمنیّت کامل خواهد بود و ترس و وحشتی نداشته باشد. این قبیل موارد نشان می‌دهد که حتّی

أنبیاءِ إلهی خبر از غیب ندارند و آگاهی ایشان از غیرمحسوس، منوط به وحی خداوند بوده است (هود/۷۰ و۶۹). البتّه در سوره‌ی هود (آیه‌ی ۷۱) مذکور است که همسر ابراهیم نیز متعجّب بود و می‌خندید (شاید از اینکه چگونه سه نفر انسان می‌گویند ما فرشته هستیم!).

دوّم آنکه آن پسر دانا که به ابراهیم ع ـ به پاداش نیکی‌هایش ـ بشارت داده شد، اسحاق ع بوده است (هود/۷۱) و وصف «**علیم**» خبر از آینده‌ی آن پسر می‌دهد که «دانا و فهیم» خواهد شد.

(۲۹) فَأَقْبَلَتِ ٱمْرَأَتُهُۥ فِى صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ .

« **پس همسرش** (ساره) **فریادکنان** (و با شگفتی) **پیش آمد و بر چهره‌ی خود زده می‌گفت: پیرزنی نازا** (و فرزند)**؟!** »،

ظاهراً همسر ابراهیم که در پشت صحنه قرار داشت و غذا را برای مهمانان تدارک دیده بود، با شنیدن خبر پسردار شدن ابراهیم (و حاملگی خویش در سنین پیری) شگفت زده شده و از شدّت تعجّب برگونه‌ی خود می‌زد (هود/۷۲). واژه‌ی «**صَکّ**» در آیه‌ی شریفه در فارسی به صورت «چَک» آمده است (چکی بر رخساره‌اش زد).

(۳۰) قَالُواْ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ .

« (فرشتگان) **گفتند: خداوندت چنین فرموده؛ همانا او** (خداوند) **فرزانه و داناست** »،

فرشتگان سخن ساره را تأیید می‌کنند که آری تو نازایی ولی اراده‌ی خداوند براین تعلّق گرفته که حامله شوی و پسری بیاوری وخداوند حکیم است و می‌داند چه می‌کند (هود/۷۳).

(۳۱) ۞ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ .

« (ابراهیم) **گفت: پس برنامه‌ی شما ای فرستادگان چیست؟** »،

در پی آیه‌ی قبل نشان می‌دهد که ابراهیم با شنیدن خبر تولّد فرزند (اسحاق) و با اطمینان از این‌که خطری متوجّه او و همسرش نیست (آیه‌ی۲۸) کنجکاو می‌گردد که فرشتگان از پیش او به کجا و برای انجام چه مقصودی می‌روند؟ طبری واژه‌ی «**خَطْب**» را در آیه‌ی شریفه به معنی «شَأن» گرفته که پس حالا شأن شما ای فرشتگان چیست و چه کاری می‌خواهید بکنید؟

(۳۲←۳۴) قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ . لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ . مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ .

« **گفتند: همانا ما به سوی** (مجازات) **قومی گُنَهکار فرستاده شده‌ایم** » « **تا سنگ‌هایی گِلین بر آنها فرو باریم** » « (سنگهایی) **نشانه‌گذاری شده نزد خداوندت برای متجاوزین** »،

بنا به سوره‌ی هود/۷۰، قوم مورد اشاره، قوم لوط بوده است. از سوی دیگر آیات شریفه به وضوح نشان می‌دهد که «فرشته» موجودیّت مستقلّی است که می‌تواند به صورت بشر متمثّل و متجلّی شود. أمّا اخیراً برخی فرشته را از قبیل نیروهای درونی آدمی درنظر گرفته‌اند و مثلاً گفته‌اند که جبرئیل قوّه‌ی درونی خود

پیامبر بوده که بر او مجسّم می‌شده است (مصاحبه‌ی عبدالکریم سروش با خبرنگار رادیوهلند ـ اسفندماه ۱۳۸٦). روشن است که این تعبیر با آیات قرآن هماهنگی ندارد.

واژه‌ی «**مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ**» در مورد سنگها، به این مفهوم است که مشخّص شده آن سنگهای معیّن باید به مجرمین اصابت کند (و نه غیر آنها). از این به بعد صحنه‌ی گفتگو عوض شده و خداوند رشته‌ی کلام را به دست می‌گیرد.

(۳۵→۳۷) **فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ . فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ ٱلْمُسْلِمِينَ . وَتَرَكْنَا فِيهَآ ءَايَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ .**

« **پس هرکس از مؤمنانی را که در آن** (شهر) **بودند خارج کردیم** » « **و جُز یک خانه** (خانه‌ی لوط) **از تسلیم شدگان** (به فرمان خدا) **در آنجا نیافتیم** » « **و برای مردمی‌که از عذاب دردناک**(خداوند) **بیم دارند، نشانه‌ای در آن** (شهر) **باقی گذاشتیم** »،

سه آیه‌ی فوق سخن خداوند است. می‌فرماید پاکان آن شهر(سدوم) فقط منحصر به لوط و خانواده‌اش بود و بقیّه، همگی به مفاسد همجنس‌گرایی و غیره آلوده شده بودند. از خانواده‌ی لوط هم همسر او را استثناء می‌فرماید (حجر/٦۰ و۵۹ ـ نمل/۵۷).

بنا بر گزارش قرآن کریم آثار آن سرزمین مضمحلّ شده، برسر راه مسافرانی که از مکّه به شام می‌رفتند برجای بوده است (حجر/ آیات ۷۱ تا ۷۷).

بخش سوّم

(اشاراتی به ماجرای موسی[ع] و فرعون و سرانجام اقوام عاد و ثمود و قوم نوح)

(۳۸) وَفِي مُوسَىٰٓ إِذۡ أَرۡسَلۡنَٰهُ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ .

« **و در** (ماجرای) **موسی** (نیز نشانه‌ای است) **زمانی که او را ــ با حجّتی روشن ــ به سوی فرعون فرستادیم** »،

به دنبال اشاره به ماجرای قوم لوط در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد اشاره‌ی کوتاهی به داستان موسی[ع] شده است. می‌فرماید او را با دلیل روشن (معجزه‌ی خیره‌کننده) بیانگر صدق نبی، به سوی فرعون و قومش فرستادیم. البتّه پیش از موسی[ع] انبیاءِ دیگر (اسماعیل[ع]، اسحاق[ع]، یعقوب[ع] و یوسف[ع]) بوده‌اند که همگی پیامبران تابع ابراهیم[ع] به‌شمار می‌روند و موسی[ع] اوّلین پیامبر مستقلّ است که بعد از ابراهیم[ع]، از وی یاد نموده است. «**سُلْطانٍ مُبِينٍ**» اشاره به معجزه‌ی موسی[ع] است که به صورت مفرد، احتمالاً به همان اوّلین معجزه‌ی موسی[ع] در حضور فرعون اشاره دارد که «**فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ** = پس(موسی) عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد و دستش را (از گریبان) بیرون کشید و به ناگاه آن برای ناظران سپید و درخشان بود» (آیات۳۲ و۳۳ سوره‌ی شعراء). أمّا این‌که چه عبرتی می‌توان از ماجرای رویارویی موسی[ع] با فرعون گرفت؟ به نظر می‌رسد که پاسخ، در شکست قطعیِ کافران دربرابر پیامبر[ص] و دیکتاتورها و انحصارگران دربرابر منطق حقّ باشد.

(۳۹) فَتَوَلَّىٰ بِرُكۡنِهِۦ وَقَالَ سَٰحِرٌ أَوۡ مَجۡنُونٞ .

« **پس** (فرعون) **با تکیه بر دولتش** (از پذیرش حق) **روی گرداند و گفت:** (این شخص) **ساحر یا دیوانه‌ای است** »،

واژه‌ی «**رُكْن**» به لحاظ لغوی، به معنای «هر چیزی‌که به آن تکیه می‌کنند» می‌باشد و گفته‌اند که در اینجا مُراد، نیروها و تشکیلات فرمانروایی فرعون است، چنانکه طبری «**رُكْنِهِ**» را در آیه‌ی شریفه به معنی اصحاب و ارتش فرعون گرفته است. وی همچنین واژه‌ی «**أَوْ** = یا» را به معنای «واو» دانسته و می‌گوید فرعون به موسی[ع] «جادوگر و دیوانه» توأماً خطاب کرد. البتّه این أمر در قرآن سابقه دارد که گاهی از «**اَوْ**» به جای «واوِ» عطف استفاده شده است (صافّات/۱۴۷).

به طورکلّی دیکتاتورها همواره ارکانی برای خود ترتیب می‌دهند که توسّط آنها به سرکوب و سُلطه بر مردم می‌پردازند و هیچ مانعی نیز در تهمت زدن به مخالف نمی‌بینند و انواع نسبت‌ها را از جادوگری تا دیوانگی، نثار مخالفان خود می‌کنند.

(۴۰) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ .

« **پس او** (فرعون) **و سپاهش را** (به‌عقوبت) **گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم و او درخور ملامت بود** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود فرعون نه تنها به حجّت آشکار موسی‌ع وقعی ننهاد بلکه به اتّفاق و اتّکاءِ لشکریان و دستگاهش به موسی‌ع و پیامش پشت کرد، در آیه‌ی فوق از درهم‌شکستگی سازمان فرعونی سخن به میان آورده است. داستان غرق شدن فرعون و سپاهیانش در دریا، در سُوَر مختلف قرآن آمده است. نکته‌ی حائز توجّه اینکه در سوره‌ی دُخان (آیات ۲۵ تا ۲۸) از ثروت به جای مانده از فرعونیان سخن گفته و می‌فرماید «**كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ** = این‌چنین بود و (تمامی) آن (نعمت)ها را به قومی دیگر به میراث دادیم» (دُخان/۲۸). واژه‌ی «**قَوْمًا آخَرِين** = قومی دیگر» با آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی شعراء تفسیرشده که می‌فرماید «**كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِى إِسْرَائِيل** =چنین بود و آن(نعمت)ها را به فرزندان إسرائیل به میراث دادیم». بدین ترتیب به دست می‌آید که وقتی فرعون وسپاهش دردریا غرق شدند، احتمالاً عدّه‌ای از بنی اسرائیل به مصر بازگشته و گنجینه‌های به جای مانده از فرعونیان را (شعراء/۵۸) با خود بردند یا در آنجا تا مدّتی به سکونت و حکمرانی پرداختند.

درمورد مقطع آیه «**هُوَ مُلِيم**» بدینصورت تفسیر شده است که فرعون با کاری‌که کرد سزاوار ملامت بود؛ ضمناً فرعون (در نهایت) ملامت‌گر خویش نیز شد؛ که این قول از نظر ما معتبر می‌نماید، زیرا در سوره‌ی یونس (آیه‌ی ۹۰) می‌خوانیم که «**حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لاإِلٰهَ إِلَّا الَّذِى آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** = چون فرعون غرقش دررسید، گفت: قبول کردم که معبودی جز آنکه بنی‌اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست و من از تسلیم شدگانم».

(۴۱و۴۲) وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ . مَاتَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ .

« **و در** (داستان قوم) **عاد**(هم عبرت‌هاست) **آنگاه که آن باد مُهلک را بر آنها فرستادیم** » « **که بر چیزی نمی‌گذشت، مگرآنکه آن را چون استخوان پوسیده** (خُرد) **می‌گردانید** »،

چنانکه قبلاً نیز گفته شده است قوم عاد در مرتفعات حجاز نزدیک سرزمین ثمود می‌زیستند (احقاف/۲۵). آنها مردمی نیرومند بودند و باغ و چشمه‌سارهای فراوان داشتند، ولی قدر نعمت إلهی را ندانسته و دربرابر تعالیم و رهنمودهای پیامبرشان هود، راه عناد پیش گرفتند. در نتیجه تا ۷ شب و ۸ روز پیاپی طوفان هولناکی به امر خداوند بر آنها وزید و تمامی را به جُز هود و پیروانش به هلاکت برد (حاقّه/۷). واژه‌ی «**عَقِيم**» به معنی کسی است که چیزی (اولادی) از او باقی نمی‌ماند و به همین ترتیب «**رِيحَ الْعَقِيمَ** = باد نازا» باد و طوفانی است که چون بر کسی رسید، چیزی از او باقی نمی‌گذارد، چنانکه فرموده است «**تُدَمِّرُ كُلَّ شَىْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لايُرَى اِلّا مَسَاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِى الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ**= همه چیزرا به فرمان خداوندش ویران می‌کرد، پس چنان هلاک شدند که جُز خانه‌های (ویرانِ)شان چیزی دیده نمی‌شد ... » (أحقاف/۲۵).

در مورد واژه‌ی «**رَمِیم**» طبری می‌گوید در اصل کلام عرب، به درخت خشکیده‌ای إطلاق می‌شود که کاملاً بی‌ثمر بوده و رو به اضمحلال است (یا درخت خشکیده‌ای که با مختصر فشار خُرد می‌گردد).

(٤٣) **وَفِي ثَمُودَ إِذۡ قِيلَ لَهُمۡ تَمَتَّعُواْ حَتَّىٰ حِينٖ .**

« **و در** (سرنوشت) **ثمود** (نیز عبرتی است) **آن زمان که به آنها گفته شد: تا چندی برخوردار شوید** »،

داستان قوم ثمود ـ که از عربهای بائده (منقرض شده) بوده و اشعار و خاطراتشان بین قریش باقی بود ـ در سُوَر مختلف قرآن (اعراف/٧٣←٧٩ ـ هود/٦١←٦٨ ـ إسراء/٥٩ ـ شعراء/١٤١←١٥٨ ـ نمل/٤٥←٥٣ ـ عنکبوت/٣٨ـ فُصِّلَت/١٣←١٤ و ١٧←١٨ ـ قمر/٢٣←٣١ ـ حاقَّه/٤←٥ ـ بروج/١٧←١٨ ـ فجر/٩ ـ شمس/١١←١٥) آمده است. محلِّ استقرار آنها در شمال عربستان بین حجاز و سوریّه بوده و با عادیان پیوند نزدیک داشتند و بعد از آنها می‌زیستند؛ کاخ‌های استوار در دل کوه‌ها می‌تراشیدند و از نعمت‌های طبیعی فراوان برخوردار بودند؛ امّا به مانند عادیان به کفر رفتند و شتر جسیم و درشت‌اندامی را که پیامبرشان صالح ؑ به عنوان معجزه آورده بود، کشتند؛ سه روز بعد ـ بنا به وعده‌ی صالح ؑ ـ عذاب إلهی دررسید و جُز او و مؤمنان، بقیّه‌ی قوم را هلاک کرد. عبارت «**حَتَّى حِين**» به همان سه روزی اشاره دارد که توسّط صالح ؑ به ثمودیان مهلت داده شد (هود/٦٥).

(٤٤) **فَعَتَوۡاْ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِمۡ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَهُمۡ يَنظُرُونَ .**

« **پس از أمر خداوندشان سر باز زدند و صاعقه‌ای آنان را ـ درحالی‌که** (شگفت‌زده به آن) **می‌نگریستند ـ فرو گرفت** »،

خداوند به قوم ثمود که غرق در خودخواهی‌ها و دنیاپرستی بوده، عنادشان با حقّ و حقیقت اجازه نداد که حتّی حقوقی برای شترمعجزه‌ی إلهی قائل شوند (هود/٦١ تا ٦٨) سه روز مهلت داد بلکه متنبّه شده و توبه کنند، ولی آنها به تجاوزاتشان ادامه دادند تا مشمول عذاب إلهی گردیدند. درمورد نحوه‌ی عذابِ ثمودیان، قبلاً ذکر«**رَجْفَه** = زلزله» (اعراف/٧٨) و «**صَيْحَه** = بانگ شدید» (هود/٦٧) رفته بود ودراینجا وسوره‌ی فُصِّلَتْ (آیه‌ی ١٣) سخن از«**صاعِقَه**» به میان آمده‌است. ممکن است کیفیّت عذاب مجموعه‌ای از همه‌ی این عوامل بوده باشد (زلزله‌ای که با بانگ شدید و صاعقه‌ها همراه بوده‌است) و ازسوی دیگر طبری آورده که هرعذاب مهلکی را عرب «صاعِقَه» می‌گفته است.

(٤٥) **فَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ مِن قِيَامٖ وَمَا كَانُواْ مُنتَصِرِينَ .**

« **و نه توانستند برخیزند و نه طلب یاری** (برای دفاع) **کنند** » ،

یعنی عذاب ثمودیان چنان برق‌آسا و کوبنده بود و چنان آنها نقش زمین شدند که مجال و توان گریختن و حفاظت و یاری طلبیدن را در برابر أمر إلهی، نداشتند.

(٤٦) **وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ .**

« **و قوم نوح پیش از آنها از آنجا که قومی فاسق بودند** (هلاک گردیدند) »،

با آنکه عاد و ثمود و فرعونیان و قوم لوط سرگذشت تلخ قوم نوح را شنیده بودند، معذلک بیدار نشده و آنها نیز کج‌راهی اقوام پیش از خود را ادامه دادند.

مقطع آیه تعلیل بوده و دلیل هلاک شدن قوم نوح را بیان می‌دارد (رجوع شود به سوره‌های اعراف/۵۹ ←٦٤ـ یونس/۷۱ ←۷۳ ـ هود/ ۲۵ ←٤۸ ـ ابراهیم/۹ـ انبیاء/۷٦←۷۷ـ مؤمنون/۲۳←۳۰ـ فرقان۳۷ـ شعراء/۱۰۵←۱۲۱ـ عنکبوت/ ١٤←۱۵ـ صافّات/۷۵←۸۲ ـ ص/۱۲←١٤ـ غافر/۵ ـ نجم/۵۲ ـ قمر/۹←١٦ـ حدید/۲٦ ـ نوح/۱←۲۸). آری! باطل، ممکن است مدّتی جلوه‌هایی بیابد، ولی سرانجام رسوا و مضمحلّ شده حقّ وحقیقت در نهایت أمر چه در دنیا و چه به وجه کامل در آخرت، به پیروزی می‌رسد؛ این قانون خداست.

بخش چهارم

(آیات عبرت خدا در آسمان‌ها و زمین، فلسفه‌ی خلقت إنس و جنّ و پیامبر ص بیم‌رسان و بشارت‌بخش)

(٤٧) وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ .

« **و آسمان را به دست** (قدرت) **بنا کردیم و به یقین ما گسترنده هستیم** »،

خداوند پس از اشاره به تعذیب اقوام گنهکارِ گذشته (آیات قبل) از قدرت خویش سخن گفته که نه فقط درهم‌کوبنده، بلکه سازنده نیز بوده است. در این ارتباط واژه‌ی «**أَیْد**» که در آیه به کار رفته ـ چنانکه طبری از مفسّران سلَف (ابن عبّاس، مجاهد، ابن زید و دیگران) نقل کرده ـ حاکی از «قدرت» است. واژه‌ی «**مُوسِعُون**، وسعت‌بخش» را می‌توان از یک‌سو ـ باتوجّه به نقصان تدریجی جرم أجرام آسمانی و تقلیل نیروهای جاذبی که موجب دورشدن آنها ازیکدیگرمی‌گردد ـ به گسترش نظام کیهانی مربوط دانست (که برطبق قانون خالق انجام گرفته و پیش می‌رود) و از سوی دیگر آن را به معنای «غنای خداوند» نیز گرفته‌اند (خدایی‌که قدرتش وسعت دهنده‌ی رزق و موجب امدادهای گوناگون بوده و روزی آدمیان را از طریق نزولات جوّی فراهم می‌آورد)، چنانکه «**مُوسِع**» به معنی «توانگر» در برابر «**مُقْتِر** = تنگدست» نیز در قرآن آمده است (بقره/۲۳۶).

(٤٨) وَٱلۡأَرۡضَ فَرَشۡنَٰهَا فَنِعۡمَ ٱلۡمَٰهِدُونَ .

« **و زمین را گستردیم وچه نیکو گسترانندهایم** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از سخن ازآسمان وگسترش آن ـ به زمین پرداخته و از گسترش زمین (**فَرَشْنَاهَا**) سخن می‌گوید؛ یعنی زمین که شامل بیابان‌ها و دشت‌های عظیم است، همچون پرورشگاهی برای زندگی آدمیان پرداخته شده است («گسترش» را در اینجا می‌توان به مفهوم «پرورشگاه» دانست). این معنا همراه با واژه‌ی «**ماهِد**» که در مقطع آیه آمده و از مادّه‌ی «مَهْد» به معنی «گهواره یا محلّی برای آرام گرفتن» است، تعبیر لطیفی است که می‌رساند خداوند زمین را برای سکونت و آسایش انسانها تنظیم کرده است (طه/۵۳).

تجلیلی که در پایان آیه از گستردگی زمین توسّط خداوند شده ـ که چه نیکو برای مخلوقاتش بستر می‌گستراند ـ به قدردانی از نعمت زمین توجّه می‌دهد تا ابناء بشر آن را آلوده نسازند و به مبارزه با زمین و منابع طبیعی‌اش برنیایند که خدایش نیکو آفرید و عمران و آبادی آن را به بشر سپرد؛ چنانکه فرموده «**هُوَ أَنْشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا** = او شمارا از زمین پدید آورد و آبادی آن را به شما سپرد (یا به شما درآنجا عمر و زندگانی بخشید)» (هود/٦١).

(۴۹) وَمِن كُلِّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَا زَوۡجَيۡنِ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ .

« **و از هرچیزی زوج** (دو گونه) **آفریدیم؛ باشد که شما متذکّر شوید** »،

زمخشری در کشّاف مراد از «**زَوْجَيْن**» را در آیه‌ی شریفه «مردان و زنان» دانسته است. ولی از نظر ما تعبیر «**مِن كُلِّ شَيْء**» درابتدای آیه، تعمیم دارد و فقط شامل انسانها نمی‌شود. به علاوه «زَوْج» در عربی به معنی «**ضدّين**» نیز آمده، چنانکه می‌خوانیم «**وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى و مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى إنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى** = قسم به شب هنگامی‌که اشیاء را می‌پوشاند و قسم به روز هنگامی‌که تجلّی می‌کند و آنکه شما را مذکّر و مؤنّث (جفت) آفریدکه اعمال شما گوناگون است» (اللَّيْل/۱تا۴). بنابراین می‌توان گفت که مقصود آیه از «**هرچیزی را زوج آفریدیم**» توجّه به نظام زوجیّت در کلّ جهان پیرامونیِ ماست، چنانکه مثلاً دربرابر نور، ظلمت قرار دارد و دیگر نمونه‌ها ـ از زمین و آسمان گرفته تا شب و روز، خشکی و دریا، کوه و دشت، تابستان و زمستان، بهار و پائیز، ریز و درشت، تلخ و شیرین، اندوه و شادی، پیروزی و شکست و امثال آنها ـ همه می‌رساند که ما در بستر جهانی مشتمل بر اضداد قرار داده شده‌ایم[1] و خداوند در برابر آسمان پهناور و زمین گستری خود (آیات قبل) در آیه‌ی۴۹ احتمالاً بر موجودات روی زمین تأکید داشته و به «جفت بودن» آنها اشاره کرده است؛ چنانکه امروزه می‌دانیم حتّی نباتات از نظام «زوجیّت» برخوردارند وگرده‌های گیاهان نر به وسیله‌ی باد (یا زنبورها) به گیاهان ماده منتقل می‌شوند.

(۵۰) فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ .

« **پس** (از گناهان) **به سوی خدا بگریزید** (بگو:) **همانا من از جانب او شما را بیم‌دهنده‌ی آشکارم** »،

تعبیر «**فِرُّوا** = بگریزید» در ابتدای آیه قابل توجّه است. زیرا انسان وقتی فرار می‌کند که یا ازخطری می‌گریزد و یا مشتاقانه به سوی چیزی می‌رود. در اینجا می‌توان هر دو معنا را در نظر گرفت. می‌فرماید ای مردم کارهای زشت را ترک کنید ـ آنها خطرناکند ـ به سوی خدایتان از زشتی‌ها با بیم و امید بگریزید که «او» ملجأ و پناهگاه نجات شماست؛ راه های دیگر همه به فنایتان می‌برَد، با شوق به سوی خدا بروید.

(۵۱) وَلَا تَجۡعَلُواْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ .

« **و با خدا معبود دیگری قرار مدهید؛ به راستی من از سوی او شما را بیم دهنده‌ی آشکارم** »،

مقطع آیه‌ی قبل به دنبال تأکید بر «توحید عبادت»، در آیه‌ی فوق تکرار شده و این مطلب می‌رساند که «بزرگترین خطری که باید از آن به سوی خدا گریخت» شرک است (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی نساء نگاه کنید).

---

(۱) ـ نظام «زوجیّت» به علّت کثرت و عمومیّت، ممکن نیست تصادفی بوده باشد، زیرا تصادف همواره در أقلّیّت است و نظم «أکثریّت» یا عموم، قانون و نظام برنامه‌ریزی شده را می‌رساند که حتماً بانی و باعثی داشته است.

(۵۲) كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ .

« بدین سان هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از آنها بودند نیامد، مگر آنکه گفتند: (او) **جادوگر یا دیوانه است »،**

به دنبال سخن ازمقام بیم‌دهندگی پیامبر از شرک (آیات قبل) می‌فرماید این بیم دهندگان همیشه بوده‌اند ولی همواره با انواع مخالفت‌ها و تهمت‌ها از جانب مردمان روبرو می‌شدند، چون برخلاف عادات و مأنوسات رایج سخن می‌گفتند. دیوانه‌شان می‌خواندند و آنگاه که می‌دیدند برخی دل‌های پاک را تحت تأثیر قرار می‌دهند، می‌گفتند جادوگر است (حجر/۱۱، شعراء/۵، یس/۳۰ و زخرف/۷).

(۵۳) أَتَوَاصَوْاْ بِهِۦ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ .

« آیا یکدیگر را به آن(سخن) **سفارش کرده بودند؟!** (نه) **بلکه آنان مردمی سرکش بودند »،**

سخن از شباهت افکار و اعمال اقوام سرکش با یکدگر است؛ چنانکه هرچند در أدوار مختلف می‌زیسته‌اند، أمّا گویی همگی گروهی واحد بوده یکدیگر را به مبارزه علیه توحید سفارش کرده‌اند! (**تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ** ـ بقره/۱۱۸). هرچند در ختام آیه می‌فرماید روشن است که مشرکان ادوار گوناگون، معاصر یکدیگر نبودند تا لفظاً چنین سفارشی به هم بنمایند بلکه صفت مشترک «طغیان در برابر حقایق» و دلبستگی به مأنوسات آباء و اجدادی، رفتار یکسان از آنها پدید آورده و می‌آورد.

(۵٤) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ .

« پس از آنها روی گردان و تو را سرزنشی نیست »،

یعنی ای پیامبر (و ای پیروان راستین او در طول تاریخ) از این مردمان سرکش که نفسانیّات بر دلهای آنها ـ دربرابر حقیقت ـ قفل زده (آیه‌ی قبل/ بقره ـ ٦) رویگردانده رهایشان کن. همین که بیم داده إتمام حجّت کرده‌ای کافی است و تو را دربرابر انکار آنها جای ملامت نیست.

گفت حق انسان به طغیان می‌رود — چون به راهی دور از ایمان می‌رود
دیدی آن را کـه نبـود اهـل نیـاز — بنده‌ای را نهـی می‌کرد از نماز؟!
او نمی‌دانـد کـه اَلله ناظـر است — بر عذابش چون بخواهد قادر است؟
موی پیشانیّ او در دست ماست — دوزخ اندر، جای خصمان خداست
ترک کن او را به تاریکـی سپار — سجـده آور، راه نزدیکـی سپار[1]

(۵۵) وَذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« و پند ده که تذکار (و اندرز) **مؤمنان را سود می‌بخشد »،**

---

(۱) ـ اشعار از استاد مصطفی حسینی طباطبایی.

آیه‌ی شریفه نتیجه‌گیری از آیه‌ی قبل است. می‌فرماید معاندان را (پس از اتمام حجّت) باید کنار گذاشت و یادآوری و اندرز، درخور کسانی است که قابلیّت ایمان داشته درپی هدایت باشند.

(۵٦) وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ .

« **و موجودات پنهان و آدمیان را جُز برای آنکه** (فقط) **مرا عبادت کنند، نیافریدم** »،

پس‌از ذکر خطر شرک و اینکه باید از آن به سوی خدا «گریخت» و اشاره به نقش بیم دهندگی پیامبر ص در این زمینه (آیات قبل) در آیه‌ی فوق به این معنا پرداخته که اساساً غرض اصلی از آفرینش موجود متفکّر مختار ـ أعمّ از پنهان (جنّ) و یا آشکار (انسان) ـ شتاب به سوی حقّ (توحید عبادت) و بندگی مطلق خداوند بوده است (و مشرکان که به غیر خدا روی می‌آورند از هدف اساسی خلقتشان گریخته و سوی موهومات رفته‌اند). البتّه هستند موجودات دیگری که برای خدمت به سایرین آفریده شده اند (چهارپایان و غیره) و همین‌که این امر را انجام می‌دهند، به کمال خود رسیده اند. ولی در موجودات ذی‌شعور مختار، استعداد رسیدن به کمالِ بالاتر (فضائل اخلاقی) هست و عنصر معرفت خدا و قرار گرفتن در نظام طاعت او، می‌تواند انسان را منضبط و مسئول و کوشا به سوی آن کمال ببرَد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید «هدف» خداوند از آفرینش آدمیان وجنّیان، همین بوده (و دیگر اغراض در کنار آن قرار دارند) و البتّه اگر کسی در این راه قصور ورزد، غرضِ بنیان‌گذار را زیر سؤال نبرده، بلکه فقط خود از هدف خلقتش بازمانده است. به مانند فردی که برای دانش‌آموزیِ دیگران دانشگاهی به‌پای می‌دارد که اگر دیگران استفاده‌ی لازم را از آن نبرند، کسی نمی‌تواند منکر هدف بنیان‌گذار شود! (حمد/۵ و عنکبوت/۵٦).

(۵۷) مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ .

« **از آنها هیچ روزی نخواستم و نمی‌خواهم که مرا** (مانند معبودهای باطل) **طعام بخشند** »،

یعنی خدای جهان ـ به مانند فرعون‌ها و ارباب مستبدّ روزگار ـ محتاج سفره‌گستری و خدمت زیردستان نیست.

(۵۸) إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ .

« **همانا خداست که خود روزی‌بخش و صاحب قدرت استواراست** »،

بنابراین اگر خدا مردم را به معرفت و عبادت خویش فرا می‌خواند به خاطر نجاتشان از آلودگی‌ها است و اینکه کمال آنها از این راه تأمین می‌شود، چنانکه فرموده است: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيد** = ای مردم، شما نیازمند خدایید و او بی‌نیازی است که ذاتاً درخور ستایش است (حتّی اگر ستایشگری نداشته باشد)» (فاطر/۱۵).

(۵۹) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَٰبِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ .

« **و برای کسانی‌که ستم ورزیدند، بهره‌ای** (از عذاب) **همانند بهره‌ی** (عذاب) **برای یاران**(پیشین)**شان است؛ پس عذاب را به شتاب از من نخواهند** »،

در اینجا به مشرکان زمان پیامبر اشاره شده که همانند مشرکان هرعصر و زمان ـ به خاطر دور شدن از بندگیِ خدا و پیروی از مأنوسات و هوای نفس ـ نصیبی از کیفر دارند و از راه لجاجت به پیامبر می‌گفتند اگر راست می‌گویی عذاب خدا را بر ما فرود آور! واژه‌ی «**ذَنُوب**» که در آیه‌ی شریفه به کار رفته (برخلاف «**ذُنُوب**» که جمع «**ذَنْب**» به معنی «گناه» است) در لغت به معنی «دلو بزرگ است که با آن از چاه آب برمی‌دارند» و عرب مجازاً آن را به معنای «سهم و نصیب» به کار می‌برد.

(٦٠) **فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن يَوۡمِهِمُ ٱلَّذِي يُوعَدُونَ** .

« و وای بر کافران از روزی که به آن وعده داده می‌شوند »،

همان سان که سوره با بحث معاد آغاز شد، با بحث معاد و حساب و کتاب روز موعود، پایان گرفته است. آیه‌ی شریفه در إتمام حجّت به منکران، می‌فرماید که به سزای أعمال خود در آن روزی که همه‌ی پیامبران وعده داده‌اند، خواهند رسید و وای به روزگارشان در آن روز.

سوره‌ی طور
توضیحات کلّی در اطراف سوره

سوره، مکّی است؛ نام آن از اوّلین آیه برگرفته شده و به سبک بسیاری از سوره‌های مکّی، با چند قسم آغاز می‌شود. در سوگندها از مکان‌های مقدّس و کتاب آسمانی یاد شده و در پاسخ قسم‌ها، از وقوع قیامت و کیفر«**بدکاران**» وپاداش«**نیکوکاران**»، سخن رفته است. سپس به وصف دو دسته‌ی بدکار و نیکوکار پرداخته و پس از اشاره به سرانجام بدکاران، احوال بهشتیان را درآخرت توصیف می کند که با یکدگر به گفتگو نشسته گویند «**خدا بر ما منّت نهاد و از عذاب دوزخ محفوظمان داشت**» و تصریح دارد که فرزندان صالحِ نیکوکاران نیز در بهشت اُخروی، به ایشان می‌پیوندند. می‌فرماید هرکسی در گرو اعمال خویش است و پیامبر[ص] را ندا می‌دهد که مردمان را پند ده و تصریح می‌نماید که او نه از کاهنان و شاعران، ونه مجنون و مسحور، بلکه پیام آورِ راستین خداست. در بخش انتهایی سوره، منکران به محاکمه کشیده شده و ضمن پرسش‌های پیاپی، آنان را از بطلان عقایدِ شرک‌آمیزشان در دنیا خبر می‌دهد و سرانجام با توصیه به صبر و پایداری به پیامبر[ص] در راه تبلیغ دین ـ و عبادت خدا در صبح و شام ـ سوره را به پایان می‌برد.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در پنج بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۶) ؛ **تصریح بر وقوع قیامت با سوگندهای پیاپی، و عذابِ اُخروی غافلان**

بخش دوّم (آیات ۱۷ تا ۲۸) ؛ **مؤمنان نیکوکار در بهشت**

بخش سوّم (آیات ۲۹ تا ۳۴) ؛ **پیامبر[ص]، مبرّا از اتّهامات و رسول راستین خداست**

بخش چهارم (آیات ۳۵ تا ۴۳) ؛ **منکران سردرگُمند**

بخش پنجم (آیات ۴۴ تا ۴۹) ؛ **شکیبایی دربرابر معاندان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تصریح بر وقوع قیامت با سوگندهای پیاپی، و عذاب اُخروی غافلان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **وَٱلطُّورِ.**

« سوگند به طور »،

این سوره با سوگندهای پی در پی شروع شده و پاسخ سوگندها ـ چنانکه آیات ۸ و۷ می‌نماید ـ حقیقت تحقّق قیامت و عذاب و کیفر بدکاران را می‌رساند: (**إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ . مَالَهُ مِن دَافِعٍ**).

«**طور**» در لغت، به معنی «کوه» است و اختصاصاً به کوهی در شبه‌جزیره‌ی سینا (بنا به فرهنگ معین: مُشْرِف به طبریّه‌ی اردن) اطلاق می‌شود که مَهبط وحی موسی[ع] و سخن گفتن خدا با او بوده است. البتّه مکان‌ها بنا به رویدادهایی که در آنها رخ داده اهمّیّت می‌یابند، چنانکه واژه‌ی «**طور**» ـ سوای آیه‌ی فوق ـ نُه بار در قرآن آمده که همه به «کوه طور سینا» اشارت دارد (همان‌گونه که فرموده «**وَ طُورِ سِينِين**» ـ تین/۲) و منظور از «**طور**» در آیه‌ی فوق نیز همان کوه طور در سینا است.

(۲و۳) **وَ كِتَابٍ مَّسۡطُورٍ . فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ .**

« و کتابی نگاشته شده » « در طوماری گسترده »،

منظور از کتاب مزبور احتمالاً «**قرآن**» است که کاتبان آن را در دوران مکّه ـ بنا به برخوانی آیات توسّط پیامبر[ص] ـ روی ورق‌های گسترده از برگ‌ها و پوست‌ها و حتّی کاغذ (قرطاس) می‌نوشتند (واژهٔ «**رَقّ**» در عربی به قول طبرسی به معنی «هر چیزی است که روی آن بنویسند» اعمّ از پوست‌هایی که آنها را کوبیده و می‌گستراندند تا برگ‌ها و کاغذ(قرطاس)ها و پس از نگارش لوله کرده و چون می‌خواستند آن را بخوانند، بازَش می‌کردند

(**مَنشور**= گشوده و گسترده).[1] مفسّران در معنای «**وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ . فِي رَقٍّ مَنشُورٍ**» اقوال دیگری نیز آورده‌اند، ولی بهتر از همه قرآن کریم است و قول دیگر ـ به قرینه‌ی سوگند به طور که پیش از آن آمده ـ «تورات» می‌باشد.

(٤) **وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ .**

« و به آن خانه‌ی آبادان »،

به نظر می‌رسد که «**بَیت مَعمور**» در آیه‌ی شریفه به «خانه‌ی کعبه» اشاره دارد. خانه‌ی کعبه را ابراهیم[ع] و اسماعیل[ع] مرمّت کردند (بقره/۱۲۷) و هرچند بعداز آن دوران جایگاه بت‌های مشرکان گردید، ولی اسلام آن را به اصالتش بازگرداند و با مراسم حجّ آبادانی‌اش را تداوم بخشید (آل‌عمران/٩٦). از سوی دیگر مفسّرانی چون طبری قول متفاوتی آورده و از امام علی[ع] نقل کرده‌اند که منظور از «**بیت معمور**» در آیه‌ی شریفه، خانه‌ای آسمانی است که مَطاف فرشتگان بوده و روی زمین وجود ندارد. همچنین دیدگاه عرفانی از جانب مفسّرانی چون میبدی مطرح ساخته که منظور از «خانه» در اینجا «دلِ مؤمن» است که به معرفت خدای تعالی آباد شده است. ولی این رأی، قرینه‌ای در کلام ندارد.

---

(۱) ـ اوّلین مرحله‌ی جمع قرآن، البتّه نگهداری و حفظ آن در سینه‌ها بود، ولی نوشتن هم یکسره فراموش نمی‌شد. پیامبر[ص] برای نوشتن وحی، کاتبانی داشت و هرگاه چیزی از آیات قرآن نازل می‌شد، از کسانی‌که نوشتن می‌توانستند افرادی را فرا می‌خواند و امر به نوشتن وحی می‌فرمود که در ضبط و تسجیلش نهایت دقّت و مراقبت به کار برده می‌شد. در این زمینه شواهد فراوان است؛ ازجمله روایت مسلمان شدن عمر که وارد خانه‌ی خواهرش شد و دید که وی به اتّفاق شوهرش قرآن می‌خوانند و صحیفه را از آنها گرفت و بعداز خواندن آن، مسلمان شد. این روایت نشان می‌دهد که آن زمان (اوائل بعثت) قرآن بر روی صحیفه‌ها نوشته شده و دست به دست می‌گشته است. همچنین آیاتی چون «**ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ**» (بقره/۲) و حدیث **ثَقَلَیْن** که در آن ذکر «**کِتاب**» رفته است، همه نشان می‌دهد که قرآن در زمان پیامبر[ص] نوشته شده و حتّی به صورت «کتاب» درآمده بود. هرچند محتوای «کتاب» سوره‌ها را به ترتیب کنونی دربر نداشت و این ترتیب، در زمان عثمان اتّخاذ شد. ولی محتوای سوره‌ها، توسّط رسول اکرم[ص] به وحی إلهی تعیین گردیده بود، چنانکه آیاتی چون «**فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ** ـ هود/۱۳» بیانگر این معناست که سوره‌هایی از قرآن در دسترس بودند. به علاوه ابزار نوشتن نیز در زمان پیامبر[ص] در عربستان وجود داشت؛ چنانکه از «**قَلَم**» (سوره‌ی قلم/۱)، «**دِهان** = چرم قرمز» (رحمان/۳۷)، «**رَقّ** = پوست نازکی که بر آن می‌نوشتند» (طور/۳)، «**مِداد** = مرکّب» (کهف/۱۰۹) و «**قِرطاس** = کاغذ» (انعام/۷) در قرآن یاد شده است. شایان ذکر این‌که آن زمان، کاغذ در هند ساخته می‌شد و از آنجا به یمن و شام و سرانجام عربستان می‌رسید که برای درج حساب و کتاب کاروان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. در مورد کاتبانِ وحی، اگر منظور فقط کسانی باشند که برای رسول‌خدا[ص] ثبت وحی می‌کردند، آنها عمدتاً علی[ع]، عثمان، اُبَیّ بن کعب و زید بن ثابت بودند. ولی اگر مقصود کسانی باشند که برای خود هم نسخه‌ای از وحی تهیّه می‌کردند، تعداد کاتبان چه بسا به بیش از ۵۰ نفر می‌رسید (به نقل از کتاب «تاریخ قرآن» اثر دکتر محمود رامیار ـ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲).

(۵) **وَٱلسَّقۡفِ ٱلۡمَرۡفُوعِ .**

« **و آن سقف بلند** (آسمان) »،

جوّ زمین که به ضخامت چند کیلومتر اطراف زمین را پوشانده، و از آن به «آسمان» تعبیر می‌شود، به منزله‌ی سقف این کره‌ی خاکی محسوب می‌گردد؛ سقفی که زمین را از تخریب عوامل زیانبار (أشعّه و غیره) حفظ می‌کند. چنانکه فرموده «**وَ جَعَلْنَا السَّمَاء سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ** = و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و آنان (منکران) از نشانه‌های (عبرت‌آموز) آن اعراض می‌کنند» (انبیاء/۳۲).

(٦) **وَٱلۡبَحۡرِ ٱلۡمَسۡجُورِ .**

« **و دریای پُر آب** (و افروخته) »،

طبری ابتدا واژه‌ی «**مَسْجُور**» را «آکنده و پُر» معنی کرده و سپس واژه‌ی «افروخته» را نیز از قول دیگران به آن افزوده است. از این‌رو ما از «**بَحْرِ مَسْجُورِ**»، «دریای پر آب (و افروخته)» را برداشت کرده‌ایم. البتّه دریاها همواره سرشار از آبند، ولی هدف، توجّه دادن به عظمت آن در عطفِ به قدرت إلهی است. ازسوی دیگر قرآن کریم ازجمله رویدادهای قیامت را افروخته شدن دریاها ذکر کرده است: **وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** (تکویر/٦).

(۷و۸) **إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ . مَا لَهُۥ مِن دَافِعٍ .**

« **که عذاب خداوندت بی‌شکّ واقع شدنی است** » « **و او را هیچ بازدارنده‌ای نیست** »،

در آیات ۵ و ٦ از مظاهر قدرت و تدبیر خدا سخن رفته است. این توجّهات مایه‌ی پذیرش قیامت و معاد است. زیرا نشان می‌دهد که **اوّلاً** خداوند از آفرینش انسان هدفی داشته (و از هدایت او دریغ نکرده است) و **ثانیاً** قدرتِ خلاّقه‌ی خدا می‌تواند این نظام را دگرگون ساخته و صحنه‌ی پاداش و کیفر را پیش بیاورد. از این‌رو در پاسخ قسم‌ها می‌فرماید فرارسیدن قیامت و عذاب بدکاران، حتمی است. ذکر عذاب اُخروی پیش‌از سخن از بهشت (که از آیه‌ی ۱۷ به بعد شروع می‌شود) آمده، زیرا به قول حکما «دفع مضرّت مقدّم بر جلب منفعت است»؛ یا دست نیافتن به منافع تأسّف دارد، ولی زیان و خسران بسی بدتر است.

(۹) **يَوۡمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوۡرًا .**

« **روزی‌که آسمان سخت به جنبش افتد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در تأکید بر فرا رسیدن قیامت و عذاب بدکاران، در آیه‌ی فوق وآیه‌ی بعد، به فروریزی نظامِ کنونی جهان ـ که مقدّمه‌ی برپایی نظام آخرت‌است ـ اشاره دارد. واژه‌ی «**مَوْر**» که درآیه‌ی شریفه آمده، به معنای «حرکت سریع» است. منظور آن است که جوّ اطراف زمین ـ که اکنون ثابت به نظر می‌آید ـ در آن شرایط پایان عمر عالم، شدیداً به حرکت افتاده و آتشین می‌شود، چنانکه فرموده: «**فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاء فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ** = زمانی که آسمان درهم شکافته و چون چرم (یا گل سرخ) گلگون شود» (الرَّحمان/۳۷).

(۱۰) وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْرًا .

« وکوه‌ها به تندی حرکت کنند »،

پس‌از اشاره به تحوّل آسمان (آیه‌ی قبل) به ذکر ویرانی زمین پرداخته‌است. در آستانه‌ی رستاخیز نظام حاکم بر کُرات درهم ریخته، همه‌ی ستارگان از مدار خود خارج می‌شوند و زمین نیز با زلزله‌های هولناک، غربال می‌گردد و کوه‌ها از جا برکنده خُرد می‌شوند، چنانکه فرموده «**وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنبَثًّا** = و کوه‌ها به تمامی متلاشی گردیده و غباری پراکنده شوند» (واقعه/٦ و٥) و (طه/١٠٦ و١٠٥).

(۱۱) فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ .

« پس وای به (حال) **تکذیب کنندگان در آن روز »،**

در پی آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، صحنه‌ی قیامت را درنظر مجسّم می‌سازد.

واژه‌ی «**وَيْل**» در آیه‌ی شریفه از باب إعلام خطراست. به کسانی‌که با تکذیب معاد در دنیا زندگی کردند، اعلام خطر می‌کند که در آن موقعیّت گرفتار خواهند شد. یعنی وقتی وضعیّت چنان است و هیچ گریزی به هیچ کجا نیست، پس وای به حال منکران آیات إلهی.

(۱۲) ٱلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ .

« همآنان که به یاوه‌گویی و بازیگری مشغولند »،

پیرو آیه‌ی قبل، زندگیِ مبتنی بر تکذیب آخرت را توصیف کرده‌است.

واژه‌ی «**خَوْض**» در اصل به معنی «وارد شدن در آب» است؛ امّا در اینجا مجازاً به معنی «درآمدن به سخنان یا کارهای یاوه و باطل» می‌باشد. «**لَعب**» در آیه‌ی شریفه به معنی «بازیگری» است؛ پس «**فِی خَوْضٍ يَلْعَبُونَ**» رویهمرفته به معنی «دخول در گفتار یاوه و بیهوده‌کاری و بازیگری» است.

بدین‌ترتیب از دیدگاه قرآن کسانی‌که در دنیا به هدف آفرینش خود توجّه نداشته و صرفاً به کارهایی پوچ و منحرفانه که از آن مسرور می‌شوند می‌پردازند، زندگی حقیقی ندارند، بلکه فقط «بازی می‌کنند». چنانکه فرموده «**مَا يَأْتِيهِم مِن ذِكْرٍ مِن رَبِّهِم مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ** = هیچ پیام نوینی از خداوندشان بر آنها نرسید مگر به آن گوش فرا داده و به بازیگری ادامه دادند!» (انبیاء/۲). بنابراین، این‌گونه افراد هدفشان در زندگی دنیا سرگرمی است و بر این پایه به اموری می‌پردازند که نتیجه‌ی معقولی به آنها نمی بخشد و در نهایت، بدون دستاورد اخلاقی و با نوعی پوچی از دنیا می‌روند که در عالم سراپا حقّ و عدالت آخرت، خریداری ندارد و طرد می‌شوند.

(۱۳) يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا .

« روزی که به سختی و خشونت سوی آتش دوزخ رانده شوند »،

واژه‌ی «**يُـدَعُّـون**» درآیه‌ی شریفه به معنی«دفع به شدّت» است، چنانکه درسوره‌ی ماعون(آیه‌ی۲) نیز واژه‌ی

مزبور به همین معنا آمده است. مقصود آن است که «بازیگری»های دنیوی، نتیجه‌اش این است که عاملان در آخرت، با شدّت به مقرّ کیفرخود رانده خواهند شد (دخان/٤٧ و حاقّه/٣١ و ٣٠).

(١٤) هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ .

« (و به آنان گویند:) **این است آتشی که دروغش می‌شمردید** »،

واژه‌ی «قِيلَ لَهُمْ = به‌آنان گویند» در اینجا در تقدیر است و این طرز بیان از یکسو «توبیخی» و از سوی دیگر حالت «تفهیم» دارد که ای انسان بی‌جهت دچار چنین سرنوشتی نشده‌ای و آنچه می‌بینی نتیجه‌ی آن تکذیب‌هاست که عواقب شوم سهل‌گیری مسئولیّت‌های اخلاقی را نادیده می‌گرفتی.

(١٥) أَفَسِحْرٌ هَٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ .

« **آیا این سحر است یا شما درست نمی‌بینید؟** »،

یعنی به وعده‌های انبیاءِ راستگو به چشم فریب نگریستن و آنها را دروغ و افسانه و افسون پنداشتن، چنانکه حافظ سروده:

وجود ما معمّائـی است حافـظ که تحقیقش فسون است و فسانه!

و به قول خیّام با تعطیل عقل سوی نابخردی و پوچی رفتن که:

می نوش ندانـی ز کجـا آمـده‌ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت!

نتیجه‌ی این‌گونه روحیّه و کردارها در زندگی دنیا این است که آدمی در آخرت با روبرو شدن در برابر صحنه های جدّیِ کیفر إلهی، یکّه خواهد خورد.

(١٦) ٱصْلَوْهَا فَٱصْبِرُوٓاْ أَوْ لَا تَصْبِرُواْ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **به آن** (دوزخ) **درآیید؛ شکیبایی کنید یا صبر نورزید، بر شما یکسان است؛ جُز این نیست که بدانچه می‌کردید کیفر می‌بینید** »،

هُشدار به همه‌ی آنها که در زنگی دنیا با بی قیدی و بی مسئولیّتی، از «خطوط قرمزِ» إلهی درمی‌گذرند؛ می‌فرماید به سرایی وارد می‌شوند که با آنها جدّی برخورد خواهد شد و شکیبایی یا عدم شکیباییِ آنها تغییری در وضعشان نخواهد داد، زیرا به عکس العمل قهری آنچه کرده‌اند می‌رسند.

آیات شریفه همه هُشدار می‌دهند که آدمی زندگی دنیا را از بازیگری جدا سازد و حقّ و عدالت را جدّی بگیرد، این جهانِ با عظمت را بیهوده نینگارد و با ایمان صحیح وأعمال صالح، خود را برای ورود به عالَمی که فقط پاکی و صَداقت را می‌پذیرند، آماده سازد وگرنه خود را به خطر افکنده و به عذاب وگرفتاری خواهد رسید.

بخش دوّم

(مؤمنان نیکوکار در بهشت)

(۱۷) **إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَنَعِيمٖ .**

« همانا متّقیان در باغ‌ها و (در) **نعمتند »،**

بعد از شرح گرفتاری‌های اُخروی بدکاران در آیات قبل، طی آیه‌ی فوق و چندین آیه‌ی بعد، به شرح وضع نیکوکاران و نعمت های اُخروی آنها پرداخته است.

«**جَنَّات**» در آیه‌ی شریفه مظهر نعمت‌های مادّی و «**نَعِيم**» أعمّ از مواهب مادّی و معنوی می‌باشد. ملاحظه می‌شود که «**مُتَّقِيان**» مشمول این نتائج و نعمت‌ها شده و چنین اوصافی شامل حال آنان است و این امر در چندین آیه‌ی قرآن تکرار شده است (رعد/۳۵، آل‌عمران/۱۳۳، ذاریات/۱۵، قمر/٥٤، قلم/۳٤، مرسلات/٤۱).

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن «ایمان» لازم است ثمرات عملی داشته باشد و «مُتّقی» کسی است که وظائف دینی‌اش را ـ چه پرهیز از زشتی‌ها و چه ترویج خوبی‌ها (بقره/توضیح آیه‌ی۲) ـ اجرا می‌کند.

(۱۸) **فَٰكِهِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ وَوَقَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ .**

« به آنچه خداوندشان به آنها داده است دلشادند وخداوندشان آنان را از عذاب دوزخ مصون داشته است »،

واژه‌ی «**فاكِهين**» در آیه‌ی شریفه اسم فاعل است و حالت نیکوکاران را در بهشت مجسّم می‌سازد که از مشاهده‌ی آن نعمت های مادّی و معنوی، به ذوق آمده و مسرورند. از سوی دیگر «شادی» آنها نشان می‌دهد که معصوم نبوده و چه بسا از برخی گناهانشان بیمناک بودند، ولی شادمان شدند که خدا آنها را بخشیده و دچار دوزخ نگردیدند. از اینجا دانسته می‌شود که «دوزخیان» گناهان نابخشودنی داشته‌اند وگرنه، عفو خدای مهربان آنان را نیز دربر می‌گرفت.

(۱۹) **كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .**

« (ندایشان کنند:) **به** (پاداش) **آنچه به جای می‌آوردید** (اکنون) **بخورید و بیاشامید؛ گوارایتان باد! »،**

پس از آنکه به اشاره از «**جَنّات** = بهشت» متّقیان سخن گفت، این آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که «بهشت» به قولِ معروف «مفت خواری» نیست و افراد به خاطر «اعمالشان» به آن نتائج می‌رسند. (**هَنِيئًا** = گوارا باد).

(۲۰) **مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ سُرُرٖ مَّصۡفُوفَةٖۖ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ .**

« بر تخت‌هایی ردیف هم، تکیه زده و با حوریان درشت‌چشم تزویجشان کرده‌ایم »،

همچنین فرموده است «**عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ . مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ** = بر تخت‌هایی گوهرنشان روبروی هم تکیه

زده‌اند» (واقعه/۱۵و۱٦). در مجموع به دست می‌آید که عدّه‌ای کنارهم و عدّه‌ای مقابل یکدگر نشسته و از مصاحبتِ هم لذّت می‌برند.

عبارت «**زَوَّجْناهُم بِحُورٍ عِینٍ**» بعد از «واو» عطف آمده که می‌رساند این نعمتی جداگانه بوده و بدان معنی نیست که افراد مزبور طی مصاحبت با یکدگر، در ارتباطات ویژه، با حوریان می‌باشند! به علاوه چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخورتوجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**حور عین**» چنانکه برخی ترجمه کرده‌اند، به معنای «سیاه چشم» نیست، بلکه چشمان درشت با مردمک پُررنگ (از هر رنگی) و سفیدی درخشان چشم را می‌رساند. (مانند چشم غزال) که به عنوان مظهر زیبایی آن زنان ذکر شده است[۱].

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**زَوَّجْنَاهُم**» (نه مَتَّعْناهُم) که به مفهوم زندگی مشترک با مصاحبت و معاشرت و بهره‌مندی‌های نیکو می‌باشد نه تنها کامیابی جنسی[۲]!

سوّم آنکه در سوره‌ی غافر (یا مؤمن ـ آیه‌ی ۸) از جمله دعای فرشتگان در حقِّ مؤمنان این است که خدایا همسرانِ صالحِ آنها را در بهشت به آنان ملحق فرما. باتوجّه به این مطلب به دست می‌آید که در چنین شرایطی همسرانِ مؤمنان، شاید همان زنان صالح و پاکدین باشند که بنا بر روایات در آن شرایط، از حورعین به مراتب زیباترخواهند بود یا (با توجّه به پاورقی) ممکن است هر دو باشند و خدا داناتر است.

چهارم آنکه درآیات شریفه بنا به قاعده‌ی تغلیب در زبان عربی، از لفظ مذکّر استفاده شده ولی مسلّم است که بنا به آیات متعدّد قرآن که از جایگاه رفیع زنان مؤمن نزد خدا سخن می‌گوید (آل عمران/۱۹۵، نساء/۱۲٤، توبه/۷۲، نحل/۹۷، احزاب/۳۵، غافر/٤۰، فتح/۵، حدید/۱۲ و آیات دیگر) همان وعده ها ـ به نحوی که خدا می‌داند ـ در مورد زنان مؤمن نیکوکار نیز محقّق خواهد گردید.

(۲۱) **وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٖۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ.**

«**و مؤمنانی که فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کردند، فرزندان آنها را به ایشان ملحق کنیم واز** (پاداش) **اعمالشان چیزی نمی‌کاهیم؛ هرکسی درگرو دستاورد خویش است** »،

---

(۱) ـ اُدبا ، مظاهر مختلف برای بیان زیبایی به‌کاربرده اند. فردوسی «ساق پا» را مهم دانسته و می‌گوید:

دو ساقش بسان دو سیمین ستون ستـاره بر او چـون کُهِ بیستون

ـ ولی قرآن مظهر متین تری برای بیان زیبایی برگزیده که دیدگان زیباست.

(۲) ـ صاحب تفسیر المیزان ـ به تبعیّت از جمعی از مفسّران ـ آورده که در اینجا «**تزویج**» به معنی «قرین کردن و همگن ساختن دو نفر» است، نه به معنی برقرار کردن زناشویی؛ زیرا فعل «**زَوَّجْنا**» با حرف «ب» در «**بِحُورٍ عِینٍ**» متعدّی شده و اگر منظور از تزویج در اینجا نکاح می‌بود، نیازی به حرف «ب» نبود، چنانکه در احزاب/۳۷ این فعل بدون حرف «ب» آمده و معنی نکاح می‌دهد (**زَوَّجناکَها**، یعنی آن زن را به همسری تو درآوردیم). امّا شیخ طبرسی در مجمع البیان هر دو وجه را برای «**زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِینٍ**» آورده که ممکن است مراد «قرین کردن» و یا «زناشویی» باشد؛ و ما می‌گوییم معنای اوّل به معنای دوّم بازمی‌گردد زیرا قرین کردن مؤمنان با حوران بهشتی کنایه از زناشویی آنها است.

از جمله اندوه های پدر و مادرها این است که با رحلت از این دنیا از فرزندانشان جدا می‌شوند و دیگر آنها را نمی‌بینند. ولی قرآن وعده داده که فرزندانِ مؤمن و والدین مؤمن، در بهشت به هم می‌رسند. عبارت «**ماأَلَتْنَاهُم مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْءٍ** = ازاعمالشان چیزی نمی‌کاهیم» را آیه‌ی ١٤ سورۀ حُجُرات تفسیر می‌کند و مقصود آن است که خدا از اعمال خیرشان چیزی به خاطر لغزش‌های کوچکی که داشته‌اند، نمی‌کاهد. مقطع آیه نیز ـ هماهنگ با آیات قبل ـ گویاست که «ایمان» به تنهایی، کافی نبوده و هرکسی علاوه بر ایمان، در گرو اعمالی است که انجام داده است؛ چنانکه فرموده کسی‌که ایمانی داشته و با ایمان خود خیری کسب نکند، ایمانش در آخرت کارسازش نخواهد بود (انعام/١٥٨). شایان توجّه این‌که در سوره‌ی مدثّر (آیات ۳۹ و۳۸) برای «**كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ** = هرکسی در گرو دستاورد خویش است» استثنایی قائل شده و می‌فرماید «**إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ** = به‌جز یاران دست راست (نیکوکاران)». واقعیّت این است که در «**كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ**» در واقع می‌فرماید هرکسی به عکس العمل کامل اعمال خود می‌رسد و استثنای مذکور در سوره‌ی مدثّر احتمالاً به این معناست که مگر نیکوکاران که بیش از نیکی‌هایشان پاداش می‌بینند، چنانکه مکرّر فرموده خدا چیزی از اعمال صالح مؤمنان نیکوکار نمی‌کاهد، مگر آن را به اضعاف مضاعف پاداش می‌دهد (سبأ/۳۷، نساء/٤٠، بقره/٢٤٥ و ٢٦١، حدید/۱۱، زُمَر/۳۵ و آیات دیگر).

(۲۲) **وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ .**

« **و آنان را به** (هرنوع) **میوه و گوشتی‌که بخواهند، إمداد می‌بخشیم** »،

آیه‌ی شریفه تفصیل واژه‌ی «**كُلُوا** = بخورید» در آیه‌ی ۱۹ می‌باشد. شایان توجّه این‌که سخن از ذبح حیوان در آیه نیست وفقط از ارائه‌ی گوشت مطبوع سخن رفته است. گویی در بهشت جای خونریزی نیست و خدای عالم گوشت مورد نیاز را از طریق دیگری هم می‌تواند تأمین کند.

(۲۳) **يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ .**

« **درآنجا جامی از یکدگر بستانند که نه** (مایه‌ی) **یاوه‌گویی در آن است و نه گناهی** »،

واژه‌ی «**يَتَنَازَعُون**» از مادّه‌ی «نَزع» به معنی «کندن» است . «**يَتَنازَعُونَ كَأْسًا**» یعنی جام را برگرفته به دیگری می‌دهند، به‌عبارت دیگر به هم تعارف می‌کنند. چنانکه طبری می‌گوید مقصود این‌است که«يَتَداوَلُونَها بَيْنَهُمْ = دست به دست هم می‌دهند».

توضیح بیشترِ مقطع آیه درسوره‌ی صافّات (آیات ٤٦ و٤٧) آمده است که می‌فرماید: «**بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ** = (باده‌ای) روشن و مایه‌ی لذّت نوشندگان که نه سردردی در(مصرف)آن هست و نه از آن دستخوش مستی شوند». بنابراین به تصریح آیات، شراب اُخروی مایه‌ی بیهوشی عقل و مستی و بیخردی نیست و از گناه‌ورزی برکنار است و از اینجا به کنایه دانسته می‌شود که شراب مست‌کننده‌ی دنیا گناه‌آور و ممنوع می‌باشد.

(۲٤) وَيَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ غِلۡمَانٞ لَّهُمۡ كَأَنَّهُمۡ لُؤۡلُؤٞ مَّكۡنُونٞ .

« **و برای** (خدمت) **آنان پسرانی است که همچون مروارید نهفته**(در صدف)**اند و گِردشان همی گردند** »،

آیات شریفه همچنان در شرح حال متّقیان در بهشت است. می‌فرماید برای ایشان در آنجا، خدمتکارانی هست که جوانانی برازنده و پاک خویند؛ از فرط صفا همچون مروارید در صدف‌اند (واقعه/۱۷و۱۸). واژه‌ی «**يَطُوفُ عَلَيْهِمْ** = گردشان می‌گردند» بیانگر خدمتگزاری و پذیرایی آن خادمان است؛ نوجوانانی زیبنده، برای خدمت به بهشتیان آمد و شد می‌کنند.[۱]

(۲٥و۲٦) وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ . قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا قَبۡلُ فِيٓ أَهۡلِنَا مُشۡفِقِينَ .

« **و برخی از آنان** (بهشتیان) **روی به برخی دگر آورده می‌پُرسند**(که شما چگونه به این مقام رسیدید؟) » « **گویند: همانا ما پیش از این در** (دنیا) **میان خانواده‌ی خود بیمناک بودیم** (در برابر خدا احساس مسئولیّت داشتیم) »،

آیات شریفه حاکی از آن است که «**بی‌مسئولیّتی**» آدمی را مانع از ورود به بهشت می‌شود وسرانجام نیکو، از آنِ کسانی است که با خشیت در برابر خداوند، به حقایقی رسیده‌اند وعلاوه برآنکه آن حقایق واعمال نیک را خود دنبال می‌کنند، نسبت به دیگران نیز ـ در درجه‌ی اوّل فرزندان و خانواده‌ی خویش ـ احساس مسئولیّت دارند وآنان را به پاکی و نیکوکاری دعوت می‌کنند. قرآن کریم همین پرسش و پاسخ را از مجرمان در جهنّم نیز آورده است که از آنها پرسیده می‌شود «**چه چیز شمارا به سقر آورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم، بینوایان را غذا نمی‌دادیم، با هرزه‌درایان هرزه‌درآیی می‌کردیم و روز جزا را دروغ می‌شمردیم تا مرگمان دررسید**» (مُدَّثِّر/٤۲ تا ٤۷).

(۲۷) فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ .

« **پس خداوند برما منّت نهاد و ما را از عذاب سوزان محفوظ داشت** »،

یعنی به دلیل آن ایمان و عمل صالح و احساس مسئولیّت‌هاست که مردمان به سرانجام بهشت می‌رسند. أمّا این أمر چگونه حاصل می‌شود ؟ آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد. (طبری و زمخشری «**سَمُوم**» را حرارتی دانسته‌اند که وارد منافذ پوست بدن می‌شود).

(۲۸) إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلُ نَدۡعُوهُۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡبَرُّ ٱلرَّحِيمُ .

« **همانا ما از دیرباز**(در حیات دنیا) **او**(فقط خدا)**را می‌خواندیم که او همان نیکوکار مهربان است** »،

تعبیر «**هُوَ الْبَرّ**» در بخش اوّل آیه القای انحصار می‌کند. یعنی «توحید عبادت» است که انسان را به آن ایمان خالص وأعمال صالح رهبری می‌کند و زاینده‌ی احساس مسئولیّت نسبت به دیگران می‌باشد و در نتیجه، آدمی را مشمول مراحم و عنایات خدای نیکوکار ومهربان می‌گرداند.

---

(۱) ـ متأسّفانه برخی بیماردلان سخره می‌آورند که «**غِلْمان**» برای برخی دیگر مسایل در خدمت بهشتیانند که این سخن با منطوق آیات نمی‌خواند (و از بیماردلی خود آنها حکایت می‌کند).

بخش سوّم

(پیامبر[ص]، مبرّا از اتّهامات و رسول راستین خداست)

(۲۹) فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ .

« **پس اندرز ده که تو به نعمت خداوندت، نه کاهن و نه دیوانه‌ای** »،

پس از شرح سرانجام بدکاران و عاقبت نیکوکاران در آخرت (آیات قبل)، به پیامبر[ص] فرمان می‌دهد که به تهمت‌ها و طعنه‌هایی که مخالفان به تو می‌زنند (حجر/٦ـ صافّات/٣٦ـ دخان/١٤ـ حاقّه/٤٢) بی اعتنا باش و به کار إرشادیِ خود ادامه بده. «**کاهِن**» کسی را می‌گفتند که مدّعی بوده با جنّیان ارتباط داشته و اسرار غیب را از آنها می‌گرفته است. مخالفان امروزی نیز چه بسا اینگونه نسبت‌ها را ـ از کهانت و جن‌ّزدگی گرفته تا شاعری و ساحری ـ به پیامبر اسلام می‌دهند و وظیفه‌ی مسلمان مؤمن در قبال آنها با تأسّی به دستور داده شده به پیامبر[ص]، بی‌اعتنایی و تلاش در هدایت و إرشاد منصفان است.

(۳۰) أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ .

« **آیا می‌گویند شاعری است؛ و ما چشم به راه بدِ روزگار برایش هستیم؟** »،

واژه‌ی «**تَرَبُّص**» در آیه‌ی شریفه به معنی «چشم به راه بودن و انتظار کشیدن» است. «**رَیْب** = نگرانی، شکّ، رویداد ناگوار». «**مَنُون** = بُرّنده». «**رَیْبَ الْمَنُون**» = رویدادی‌که رشته‌ی آرزوها را می‌بُرَد» که از آن به حادثه‌ی مرگبار تعبیر می‌شود.

مخالفان تصوّر داشتند که پیامبر اسلام[ع] شاعری است و همچون دیگر شاعران، دورانی دارد و می‌گذرد (بی‌خبر از آنکه خداوند حفظ کتابش را ضمانت کرده است: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** ـ حجر/٩) به مانند منکران این دور و زمان که به صِرف رؤیت برخی زشتی‌ها و بدکاری‌ها توسّط عدّه‌ای به نام اسلام، تصوّرمی‌کنند فاتحه‌ی اسلام نیز خوانده شده است!

(۳۱) قُلْ تَرَبَّصُواْ فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُتَرَبِّصِينَ .

« **بگو: منتظر مانید و من** (نیز) **با شما از منتظرانم** »،

یعنی بگو به همان تصوّرات خود (توضیح آیه‌ی قبل) دلخوش باشید و در انتظار تحقّق‌شان بمانید! من (و مؤمنان) نیز به موازات شما منتظریم. شما در انتظار آنکه دین برافتد و ما در انتظار نصرت إلهی و کیفر شما!

(۳۲) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُم بِهَٰذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ .

« **آیا خِرَدهای ایشان** (پندارهایشان) **آنان را به این** (موضع) **می‌کشاند یا آنها قومی سرکشند؟** »،

«**أَحْلَام**» جمع «حلْم» به معنی «عقل» است و به معنی «رُؤیا» نیز آمده است.

آیه‌ی شریفه روحیّات مخالفان را به محاکمه می‌کشد که مبنای افکارشان چیست؟ آیا صِرفاً عقل است؟ که عقل چنین فتوایی نمی‌دهد و ممکن نیست خرد و عقل اباطیل را تصدیق کند؛ یا نه، چون دیانت مطابق با هوس‌هایشان نیست از پذیرفتن آن، سر باز می‌زنند؟

(۳۳) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُۥ بَل لَّا يُؤْمِنُونَ .

« **یا می‌گویند او** (قرآن را) **بربافته؟** (أمّا نه) **بلکه** (هدایتِ خدا را) **باور ندارند!** »،

آیه‌ی شریفه در تجزیه و تحلیل انکار مخالفان است. ابتدا سؤال می‌کند که آیا دلیل انکارشان این است که قرآن را به عنوان وحی إلهی باور ندارند و تصوّر می‌کنند دروغی به نام خدا ساخته و پرداخته شده است؟ «**تَقَوَّلَ** = سخنی را به دروغ ساخت». سپس پاسخ می‌دهد که خیر، دلیل انکارِ منکران این عوامل نیست، بلکه اساساً نمی‌خواهند زیر بار هدایتی از جانب خدا بروند وسرکشی‌هایشان اجازه نمی‌دهد تا تکلیفی را بپذیرند چرا؟ زیرا **اوّلاً** بر همه روشن بوده که پیامبر اسلام^ص دروغگو نیست و حتّی مخالفانش به أمانت و صداقت او معترف بوده‌اند و **ثانیاً** قرآن مکرّر دعوت کرده که اگر در اصالت إلهیِ قرآن شک دارند آیه‌ای مانند آن بیاورند (آیه‌ی بعد).

(۳٤) فَلْيَأْتُواْ بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ .

« **پس سخنی مانند این** (قرآن) **را بیاورند، اگر راست می‌گویند** »،

چنانکه همین مطلب در آیات ۲۳ سوره‌ی بقره و ۸۸ إسراء تکرار شده است (به توضیحات ارائه شده ذیل آیات مزبور مراجعه شود.).

بخش چهارم

(منکران سردرگُمند)

(۳۵) أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ .

« **آیا از هیچ آفریده شده‌اند؟ یا خود خالق** (خویش) **بوده‌اند؟!** »،

از اینجا تا هفت آیه‌ی بعد، جبهه‌ی کفر و شرک ـ با یازده سؤال بیدارکننده ـ از منظر اعتقادی، تحلیل شده است.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید منکران چه فکر می‌کنند؟ آیا تصوّر دارند خود به خود به دنیا آمده و از «هیچ» سرزده‌اند؟ هیچ که منشأ أثر نیست! آنها نیز نمی‌توانسته‌اند آفریننده‌ی خویش باشند، زیرا قبل از خلقتشان وجود نداشته‌اند. پس باید عاملی خارج از وجود آنها، باعث خلقتشان شده باشد. عاملی‌که می‌بایست نه تنها قادر به خلقت، بلکه علاوه برآن، حکیم و آگاه بوده باشد زیرا خلقت آنان از عقل و شعور و نظم برخوردار است. مفسّران در تفسیر آیه همچنین گفته‌اند که آیا آنها فکر می‌کنند به عبث و یاوه آفریده شده، حساب و کتابی در کارشان نخواهد بود؟! ولی این قول صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا بنا به اصطلاح منطقی، بحث از علّت فاعلی به میان آمده است، نه از علّت غایی.

(۳۶) أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ .

« **آیا آسمان‌ها و زمین را** (آنها) **آفریده‌اند؟** (نه) **بلکه** (در ظنّ و گمانند و) **یقین ندارند** »،

طبیعی است که پیدایش آسمان‌ها و زمین با آن‌همه نظم و ترتیب و عظمت، نمی توانسته کار انسان باشد. پس مشرکان درباره‌ی نظام خلقت چگونه می‌اندیشند؟ می‌فرماید آنها «اهل یقین» نیستند؛ یعنی اعتقادی هم اگر به خدا دارند، سطحی است؛ به خالقی قائلند (مؤمنون/۸۹←۸٤) ولی از اعترافشان به مبدأ، به نتایجِ مترتّب بر آن اعتراف ـ نبوّت و معاد و شیوه‌ی زندگانی ـ نمی‌رسند (همچون بسیاری مدّعیان اعتقاد به خدا در این دور و زمانه!).

(۳۷) أَمۡ عِندَهُمۡ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمۡ هُمُ ٱلۡمُصَيۡطِرُونَ .

« **آیا خزائن خداوندت نزد آنهاست؟ یا** (بر کارِ عالَم) **سیطره**[1] **دارند؟!** »،

---

(۱) ـ واژه‌ی «**مُصَيْطِرُون**» در آیه‌ی شریفه قاعدتاً باید با سین نوشته می‌شد، کما اینکه واژهٔ «بسط» در موارد متعدّد در قرآن با سین نوشته شده ولی با صاد (بقره/۲۴۵) نیز آمده است. أمّا دلیل این تغییرات، رسمُ الخطِّ مرسوم بوده که این کلمات را به هر دو صورت می‌نوشتند.

درمورد «**خَزَائِنُ رَبِّکَ**» دو قول تفسیری هست: (۱) گنج های ظاهری مثل قدرت خدا بر روزی دادن بندگان و انواع نعمت‌های مادّی که نصیب آنها می‌کند و (۲) گنج های معنوی، یعنی علوم وحیانی که خداوند نصیب برخی از بندگانش می‌نماید که آیه‌ی ۹ سوره‌ی ص درهمین معناست و می‌فرماید «**أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ الْعَزِيزِ الْوَهَّاب** = آیا گنج‌های رحمت خداوندت ـ همان پیروز بخشنده ـ نزد ایشان است؟». این سؤال از کسانی است که اعتقاد «یقینی» به خدا نداشته و ازپیش خود درمورد مسائل هستی دُرافشانی می‌کنند! مسلّم است که منبع روزی‌بخشیِ عالَم دراختیار آنها نیست و در معرض وحی إلهی نیز قرار ندارند. دراین‌صورت آیه‌ی شریفه ـ درواقع ـ می‌پرسد که پس ازچه روی دربرابرخدا و نعمت‌های او سرکشی می‌کنند و پیام‌های حکیمانه‌ای را که خداوند به سوی بنده‌ی برگزیده‌اش فرستاده انکار می‌نمایند و نبوّت و معاد را أمری بعید می‌شمارند؟!

(۳۸) **أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ ۖ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ .**

« **آیا آنها را نردبانی است که بر آن** (بالا رفته به خیال خود سخن فرشتگان را) **می‌شنوند؟! پس شنونده‌ی آنان برهانی آشکار بیاورَد** »،

یعنی آنها‌که وحی نبوی را انکارمی‌کنند، آیا خود راهی به آسمانها و تماس با موجودات غیربشری (فرشتگان) دارند و از آنجا کسب اطّلاع کرده‌اند؟ مسلّماً خیر. پس از چه روی اخبار قرآن را دروغ یا ناچیز می‌شمرند؟ آیا از فرشتگان اخباری دراین باره گرفته‌اند؟ همان فرشتگانی‌که آنها را دختران خدا می‌پندارند؟ پس دلیلی اگر دردست دارند، ارائه دهند.

(۳۹) **أَمْ لَهُ ٱلْبَنَاتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ .**

« **آیا دختران از آنِ او** (خدا) **و پسران برای شماست؟!** »،

به تناسب اشاره به وحی خداوند و حاملان پیامهایش (فرشتگان) در آیه‌ی قبل، در اینجا گریزی به نقد اعتقاد منحرفانه‌ی عرب جاهلی درمورد فرشتگان زده شده است. چنانکه فرموده «**فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ** = پس از ایشان (مشرکان) نظر بخواه آیا خداوندگارت را دختران و ایشان را پسران است؟» (صافّات/۱٤۹). مشرکان ازیک‌سو دختران را ننگ دانسته به پسر می‌نازیدند و از سوی دیگر خداوند جهانیان را صاحب دختر می‌شمردند! شبیه این تناقضات را درافکار و روحیّه‌ی منحرفان امروزی نیز می‌بینیم.

(٤۰) **أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ .**

« **آیا** (تو دربرابر ابلاغ رسالتت) **از آنان مُزدی می‌طلبی که آنها از تاوانش گرانبارند؟!** »،

«**تَسْئَلُ** = سؤال می‌کنی، درخواست می‌کنی»؛ «**مَغْرَم** = زیان، تاوان»؛ «**مُثْقَلُون**»، جمعِ «مُثْقَل» به معنی «گرانبار، کسی‌که بار سنگین بر او تحمیل شده باشد».

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه مُشعر بر این معناست که آیا تو ای پیامبر[ص] در قبال نصایح و رهنمودی‌که به این

مردم می‌دهی، مزدی از آنها خواسته‌ای که بر آنان سنگین آمده زیر بار گرانش مانده‌اند؟ البتّه پیامبر^ص^ اصولاً هیچ اجری از مردم نمی‌خواسته تا چه رسد به مزد سنگینی که از پرداختش عاجز باشند! چنانکه فرموده «**قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ** = بگو: من هیچ اجر و مزدی بر این رسالت از شما نمی‌طلبم» (ص/۸٦).

به بیان دیگر مشرکان، این بهانه را هم نداشته‌اند که پیامبر^ص^ از آنها مال و اُجرتی می‌طلبیده است! چه بسا بعضی اوقات منکران ـ در برابر إصرار حق پرستان به دیانت ـ گاهی امر بر آنها مشتبه شده تصوّر می‌کنند فرد مُصلح، در پی نفع شخصی برآمده و یا آنها با پذیرش توصیه‌های وی، لطفی در حقّ او می‌کنند! در حالی‌که پوینده‌ی راه خدا، در پی نفع شخصی نیست، بلکه در پی اصلاح جامعه بوده و پذیرش اندرزهای وی به نفع خود شنونده است.

(٤١) **أَمۡ عِندَهُمُ ٱلۡغَيۡبُ فَهُمۡ يَكۡتُبُونَ .**

« **آیا** (علم) **غیب نزد آنهاست و آنها** (اخبار نهان را) **می‌نویسند؟!** »،

البتّه در اینجا بیشتر روی سخن با منکران نبوّت است که گویی از غیب خبر گرفته اخبار را می‌نویسند و نیازی به پیامبر و وحی و هدایت إلهی ندارند! از این‌رو متعجّبانه می‌پرسد که نکند از غیب خبر دارند و از روی آن می‌نویسند؟! (روشن است که لحن کلام روال محاورات انسانی را دنبال کرده است).

(٤٢) **أَمۡ يُرِيدُونَ كَيۡدٗاۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هُمُ ٱلۡمَكِيدُونَ .**

« **یا قصد نیرنگ دارند؟ پس کفرورزان خود دچار نیرنگند** »،

چه بسا گاهی اوقات انکارهای منکران نوعی بهانه ورزی و نیرنگ شمرده می‌شود که می‌خواهند زیربار حقیقت نرفته خود و دیگران را بفریبند؟ این کافرانِ حقیقت اگر منصفانه بیاندیشند متوجّه می‌شوند که جُز خویشتن را نمی‌فریبند. چنانکه فرموده است «**فَلَمَّا جَاءهُمْ نَذِيرٌ مازَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا اسْتِكْبَارًا فِی الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَايَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ** = چون بیم دهنده‌ای سویشان آمد جُز بر گریزشان نیافزود (این گریز) از سر استکبارشان در زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جُز اهلش را فرا نگیرد» (فاطر/٤٢و٤٣).

(٤٣) **أَمۡ لَهُمۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ .**

« **یا معبودی** (به حق) **جُز خدا دارند ؟ منزّه است خدا از آنچه شریک** (او) **می‌شمرند** »،

آیه‌ی شریفه با تأکید بر توحید خالص و نفی شرک، به پرسش و پاسخ ها خاتمه داده است. می‌فرماید آیا این مردمِ منکر جُز خدای یگانه ـ همان آفریننده و نگاهبان هستی ـ خدایی دارند که بتواند نجاتبخششان باشد؟ آن شبهات بی اساس را از کجا گرفته‌اند؟ منزّه است خدای یگانه از آن شریکان پنداری که مردمان در ذهن خود ساخته و پرداخته و آنها را به اُلوهیّت رسانده‌اند. چنانکه فرموده است: «**اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إلهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** = آنها که با خدا معبود دیگری قرار می‌دهند به زودی (از نتایج کارِ نادرست خود) آگاه خواهند شد» (حجر/٩٦).

بخش پنجم

(شکیبایی دربرابر معاندان)

(٤٤) وَإِنْ يَرَوْاْ كِسْفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ سَاقِطًا يَقُولُواْ سَحَابٌ مَّرْكُومٌ .

«و اگر پاره‌ای (جِرمی) **از آسمان را ببینند که** (بر ایشان) **فرو می‌افتد** (به توجیه پرداخته) **گویند: ابری متراکم است!** »،

واژه‌ی «**کِسف**» در آیه‌ی شریفه به معنی «پاره و قطعه» است. «**کِسْفًا مِنَ السَّمَاء**» اشاره به أجرامی دارد که در فضا پراکنده‌اند و گاهی به زمین می‌افتد.[1] به دنبال آیات گذشته، آیه‌ی فوق ـ با زبان تمثیل ـ روحیّه‌ی عناد و استهزاءگر منکران را نشان می‌دهد که در برابر پرسش‌های قرآن و پاسخ‌هایی که ندارند، به جای عبرت‌آموزی و اصلاح نفس، به توجیه واضحات پرداخته منکر واقعیّات می‌شوند، چنانکه (اگر تاریکی شب را ببینند می‌گویند روز است و) اگر بخشی از اجرام آسمانی را درحال سقوط برسرشان مشاهده کنند، به توجیه‌گری پرداختـه آن را ابری متراکم و گذرا تفسیر می‌کننـد (انعام/۷، حجر/۱۵و ١٤ و اسراء/۹۳←۹۰).
با اینگونه اشخاص چه باید کرد ؟ آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد.

(٤٥) فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ .

« پس رهایشان کن تا آن روزی را که در آن بیهوش می‌اُفتند، ملاقات کنند »،

آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان او در همه‌ی زمان‌ها ومکان‌ها) درباره‌ی معاندان رهنمود می‌دهد؛ می‌فرماید: «**فَذَرْهُمْ** = (پس از آنکه اتمام حجّت کردی) رهایشان کن» تا به ملاقات روزی برسند که درآن روز راه توجیه‌گری بر آنها بسته خواهد شد (روز قیامت) و از وحشت عذاب بیهوش می‌افتند.[2]

---

(۱) ـ نمونه‌ای از این أجرام (سنگ‌ها) در موزه‌ی برخی کشورها به نمایش گذاشته شده است.

(۲) ـ برخی مفسّران گفته‌اند که منظور از «**روزی‌که بیهوش می‌افتند**» نفخه‌ی اوّل صور است که طی آن همه‌ی زندگان می‌میرند (زُمَر/۶۸). بعد این مفسّران دچار مشکل شده‌اند زیرا آن مشرکان عرب که با رسول‌خدا[ص] مقابله می‌کردند، در آن روز زنده نخواهند بود که بیهوش افتاده و بمیرند! صاحب المیزان خواسته مشکل را حل کند و گفته همه‌ی زندگان در عالم ـ دنیا و برزخ ـ با نفخه‌ی اوّل صور خواهند مرد و مشرکان عرب اگر روی زمین زنده نباشند، در برزخ زنده‌اند و آنجا خواهند مرد. درحالی‌که اساساً بحث آیه کلّی است و به طور کلّی در ارتباط با مردم معاند می‌گوید اگر در دنیا در عناد با حق دست به توجیه‌گری می‌زنند در قیامت درمی‌مانند و با رُؤیت عیان حق بیهوش بر زمین می‌افتند.

(٤٦) **يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ .**

« **روزی که نیرنگشان هیچ سودشان ندهد و** (از هیچ سو) **یاری نشوند** »،

یعنی آن توجیه‌گری‌ها وسفسطه‌ها، درآن روز قیامت، برای منکران فایده‌ای به بار نخواهد آورد و کسی‌هم به یاری و نجات آنها از کیفر إلهی، نخواهد آمد. چنانکه در ارتباط با آن روز خطاب به مردم معاند فرموده: «**هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ فَإِن كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ** = این روز فیصله است که شما را با پیشینیان جمع کرده‌ایم؛ پس اگر در کار من (خدای خود) نیرنگی دارید، نیرنگ زنید» (مُرسَلات/۳۹ و۳۸). البتّه این قاعده در دنیا هم جاری است چنانکه فرموده «**فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ** = کفرورزان خود دچار نیرنگند» (طور/ ٤٢) و «**وَ لَايَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ** = نیرنگ بد جز اهلش را فرا نگیرد» (فاطر/٤٣).

(٤٧) **وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .**

«**و همانا برای ستمگران عذابی جُز آن هست** (عذاب دنیا) **ولی أکثرشان نمی‌دانند** »،

مجاهد و ابن عبّاس ـ از مفسّران قدیم ـ گفته‌اند که بعد از این آیات، هفت سال در مکّه قحطی شد و قریش به سختی از کمبود موادّ غذایی رنج می‌بُردند. أمّا از سوی دیگر آیه‌ی شریفه به اصلی کلّی اشاره دارد که منکران دیانت، در این دنیا نیز همواره آسوده نبوده و عذاب و ناگواری‌هایی برایشان پیش می‌آید[1] ولی اکثرشان عبرت نگرفته (همه را به حساب بدشانسی می‌گذارند!) چنانکه از مفسّران قدیم ابن زید بر این قول رفته و ابن عبّاس نیز گفته منظور از «**عَذَابًا دُونَ ذلِک**» برای مشرکان، عذاب برزخ قبل از قیامت است. واژه‌ی «**أَكْثَرُهُمْ**» در مقطع آیه نشان می‌دهدکه أقلّیّتی، از حوادث بدِ دنیوی، به خود آمده به فکر فرومی‌رفتند ولی غفلت‌ها و هوس‌های دنیوی نمی‌گذاشت (و نمی‌گذارَد) که راه صلاح را بپویند (سجده/۲۱).

(٤٨) **وَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ .**

« **و برای حکم خداوندت شکیبا باش؛ به درستی که تو در نظارت مایی و خدایت را هنگامی که** (صبحگاهان) **برمی‌خیزی** (از هر کم و کاست) **منزّه شمار و ستایش کن** »،

پس از وعده‌ی عذاب به منکران در دنیا و آخرت (آیات قبل)، پیامبر (و همه‌ی پیروان راستین او را) به شکیبایی دعوت می‌کند که تو صبر و متانت را از دست نده و با یاد خدا آرامش بگیر. نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

---

(۱) ـ البتّه برای مؤمنان نیز حوادث ناگوار دنیوی پیش می‌آید، ولی برخورد مؤمن با ناگواری‌ها با برخورد منکر، متفاوت است. مؤمن معمولاً ناگواری ها را تحمّل کرده و با تحمّلش به رستگاری امید می‌بندد و بنابراین اگر به لحاظ فیزیکی رنج می‌کشد، وجدانش راحت است و حتّی چه بسا احساس می‌نماید در معرض امتحان إلهی بوده و باید سعی کند از عهده‌ی امتحان برآید. ولی منکر و کافر، این وجوه را درنظر نمی‌گیرد و فقط احساس خسارت می‌کند و لذا عذاب می‌کشد.

اوّل آنکه از واژه‌ی «**إِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا** = تو در نظارت مایی» مفسّران ظاهربین برداشت کرده‌اند که خدا چشم دارد امّا نه به مانند چشمان ما! درحالی‌که واژه‌ی مزبور کنایه ازآن است که پیامبر زیرنظر و حمایت خدا قرار دارد نه آنکه چشم برای خدا معرّفی کند! چنانکه عرب می‌گوید: «فُلانٌ عَيْنٌ عَلَى فُلانٍ "أی ناظِرٌ عَلَيْهِ = یعنی فلانکس ناظر بر فلانی است"» (المنجد ـ أقرب الموارد).

دوّم آنکه مقصود از واژه‌ی «**حِينَ تَقُوم** = هنگامی که برمی‌خیزی» به قرینه‌ی آیه‌ی بعد (**وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ**) که سخن از ذکر خدا در شب است، می‌تواند اشاره به (نماز) صبح باشد.

سوّم آنکه منظور از واژه‌ی «**سَبِّح**» از ماده‌ی «تسبیح» ـ که در رکوع و سجود نمازها نیز می‌آید ـ منزّه‌شماری خدا از هر نقص و عیب و کمبود و در واقع تأکید بر مطلق بودن خداوند در جمیع امور است.

(۴۹) **وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ .**

« **و** (نیز در پاسی) **از شب و** (هنگام) **پشت کردن ستارگان، تسبیح گوی او باش** ».

مقصود از «**إِدْبَارَ النُّجُوم**» در آیه‌ی شریفه زمانی است که ستارگان سیّار فضا را ترک کرده‌اند، یعنی طلوع فجر. از این‌رو واژه‌ی مزبور در تطبیق با عبادات اسلامی، می‌تواند اشاره به نافله‌ی قبل از نماز صبح باشد، چنانکه از «**أَدْبَارَ السُّجُود**» (ق/۴۰) به نافله‌ی بعد از نماز مغرب تعبیر می‌شود.

سوره‌ی نجم
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در**مکّه** نازل شده و نام آن «**نَجْم** = ستاره» از اوّلین آیه‌ی آن أخذ شده است. برحسب معمولِ برخی سوره‌های مکّی، با سوگند به آیتی از آیات خدا (ستاره) آغاز گردیده و در پاسخ سوگند، از **حقّانیّت وحی نبوی** سخن به میان می‌آورَد و متعاقباً شکل وحیِ به پیامبر(ص) را توضیح می‌دهد. آنگاه به موضوعِ **معراج** (یا سیر روحانی پیامبر(ص)) اشاره‌ای داشته و پس از بیان این امور، بُت‌پرستی کافران را تخطئه می‌نماید و شفاعت بت‌ها (یا شخصیّت‌هایی را که بت ها را سمبل آنها می‌دانستند) انکار می‌کند. نشان می‌دهد که با نزول وحی و رؤیتِ روحانی پیامبر و بیانات توحیدی قرآن، دیگر جایی برای «بت‌پرستی» در محیط مکّه باقی نمی‌ماند.

در پی این مطالب، از رستگاری انسان در عالم آخرت و حیات مجدّد او سخن رفته خاطرنشان می‌سازد که هیچ‌کس بار گناه دیگری را برنمی‌دارد و هرکس در آن جهان، به نتائج کوشش های خود در دنیا خواهد رسید. خدایی که انسان را از نطفه‌ای آفرید و نظام زوجیّت را بین آدمیان برقرار کرد، بر بازگشت انسان‌ها پس از مرگ، تواناست.

سپس به تاریخ پرداخته ازهلاکت اقوام سرکش گذشته (عاد، ثمود و قوم لوط و...) یاد می‌کند که چگونه در دنیا گرفتار عذاب شدند وبدین ترتیب، نسبت به غفلت منکران هُشدار می‌دهد. آیه‌ی پایانی سوره در**سجده** و بندگی انحصاری خداست که سجده‌ی واجب می‌طلبد.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در پنج بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۸)؛ **حقّانیّت وحی نبوی و اشاره به سیر روحانی پیامبر(ص)**

بخش دوّم (آیات ۱۹ تا ۲۸)؛ **اعلام بُطلان بت‌ها و شفاعت فرشتگان موکول به اجازه‌ی إلهی است**

بخش سوّم (آیات ۲۹ تا ۳۲)؛ **عالم و آدم در احاطه‌ی خدای فراخ آمرزش**

بخش چهارم (آیات ۳۳ تا ۴۹)؛ **انسان نافرمان و پهنه‌ی قدرت و عملکرد إلهی**

بخش پنجم (آیات ۵۰ تا ۶۲)؛ **سرانجام گذشتگان چراغ راه آیندگان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(حقّانیّت وحی نبوی و اشاره به سیر روحانی پیامبر[ص])

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ .

«سوگند به آن‌ستاره چون فرود آید »،

برخی مفسّران منظور از «**اَلنَّجْم**» را در آیه‌ی شریفه «قرآن» دانسته‌اند و گفته‌اند که خداوند به اخگر قرآن ـ که از مقام اُلوهیّت برای هدایت انسان‌ها نازل شده و دل‌های مؤمنان را منوّر می‌سازد ـ سوگند خورده است. ولی به نظر ما این برداشت ضعیف می‌نماید چون قرینه‌ای برای عدول از معنای ظاهری نجم در جمله وجود ندارد.

برخی دیگر الف و لام بر سر«**اَلنَّجْم**» را در آیه، الف و لام «جنس» دانسته و گفته‌اند منظور، مطلق ستاره است که این قول نیز درست به نظر نمی‌رسد زیرا لفظ «نجوم» برای مطلق ستاره در قرآن به کار رفته است (انعام/۹۷، اعراف/٥٤، نحل/۱۲، حج/۱۸ و غیره) و دلیلی هم نداریم که حتماً مفرد را به معنای جمع آوریم.

به نظر ما منظور از «**اَلنَّجْم**» ظاهراً ستاره‌ی مخصوصی است که برخی آن را به ستاره‌ی ثریّا (یا پروین) و بعضی با توجّه به آیه‌ی ٤۹ همین سوره، ستاره‌ی شِعریٰ دانسته‌اند و اطلاق «**اَلنَّجْم**» به ستاره‌ی ثریّا در بین عرب معمول بوده است. این ستاره وقتی به هنگام شب در وسط آسمان و روی نصف النّهار قرار می‌گیرد، بسیار با شکوه است و از آنجا که این زمان با ساعت نمازشب مؤمنان تلاقی دارد، شاعر سروده:

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت　　آنکه درخواب نشد چشم من وپروین است

واژه‌ی «**هَوىٰ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «فرود آمدن» است و چون به ستاره اطلاق شود، منظور اُفول (غروب) ستاره و خروج آن از افق دید ناظران می‌باشد. خداوند در آیه‌ی فوق به این مظهر با شکوه از خلقت خویش سوگند خورده است:

(۲) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ .

« که مصاحب شما نه گمراه شد و نه فریب خورد (و به بیراهه رفت) »،

از پیامبر أکرم به‌عنوان «مصاحب مردم» یاد شده، یعنی کسی که هم‌صحبتِ مردم بوده و بین آنها زندگی می‌کرده است. واژه‌ی «**ضَلَّ**» از مصدر «ضلال» به معنی «گمراهی و دورافتادن از راه راست» می‌آید که ممکن است ازسرِ ناآگاهی و اشتباه بوده باشد، چنانکه در سوره‌ی ضُحیٰ به پیامبر^ص^، قبل از نزول وحی، نسبت داده شده است (**وَجَدَکَ ضالًّا فَهَدَی**). أمّا واژه‌ی «**غَوىٰ**» چون در برابر «ضَلَّ» آمده به معنی گمراهی، در نتیجه‌ی طغیان نفس و فریب خوردن و پیروی از شیطان با آگاهی می‌باشد، چنانکه درمورد گناه آدم فرمود «**وَ عَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی** = آدم نافرمانی خدای خویش کرد و به غوایت دچار شد» (طه/۱۲۱).

بدین ترتیب آیه‌ی شریفه، هرگونه گمراهی‌را ـ چه سهوی وچه عمدی ـ از پیامبر^ص^، در رُؤیت و دریافت وحی، نفی می‌کند و تأکید دارد:

(۳) وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ .

« **و از سر هویٰ** (و دلخواهش) **سخن نمی‌گوید** »،

یعنی نطق پیامبر از آیات قرآن، ناشی از تمایلات خودش نیست، بلکه جریانی بی اختیار و از خارج (وحی إلهی) در وجودش ایجاد شده و سخنانی را کـه طی آن جریان بر وی آشکار می‌گردد، بازگو می‌کند.

(٤) إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ .

« **همانا آن**(سخنش، قرآن) **جُز وحی‌ای که به او می‌رسد نیست** »،

در اینجا ادّعای کسانی‌که پدیده‌ی وحی‌را جوشش درونی خودِ پیامبر^ص^ دانسته‌اند ـ بنا به قرآن ـ ردّ می‌شود؛ خصوصاً آنکه به‌وضوح تصریح دارد:

(٥) عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ .

« **آن** (فرشته‌ی) **پُرتوان او را آموخته است** »،

یعنی حامل جریان وحی، فرشته‌ی إلهی است که به سوی پیامبر^ص^ آمده و کلمات وحی را به او می‌آموزد. بعضی گمان کرده‌اند که مقصود از «**شَدِيدُ الْقُوَی**» در اینجا خداوند است؛ حال آنکه خداوند مرکّب از نیروها نیست تا بتوان اطلاق قُوا به او کرد و به‌علاوه، جا به جایی مکانی ـ چنانکه در آیات بعد از آن سخن رفته ـ برای خدا معنی ندارد. مراد از «**شَدِيدُ الْقُوَی**» همان فرشته‌ی وحی یا جبرئیل، روح القدس می‌باشد که بنا بر آثار تاریخی، فشاری که به هنگام دریافت وحی در پیامبر^ص^ ظاهر می‌شد، از ارتباط با او پدید می‌آمده است و آیات ۲۰ و۱۹ سوره‌ی تکویر نیز به دست می‌دهد که منظور از «**شَدِيدُ الْقُوَی**» در آیه‌ی فوق و «**ذُو مِرَّة** = صاحبِ قوّت» در آیه‌ی بعد، جبرئیل می‌باشد. متعاقباً نحوه‌ی رساندن وحی به پیامبر را توسّط آن فرشته‌ی مقتدر، توضیح می‌دهد.

(۶و۷) ذُو مِرَّةٍ فَٱسْتَوَىٰ . وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ .

«**توانمندی که ایستاد** (و نمایان شد)» «**و او** (فرشته) **در اُفُق بالاتر بود**»،

یعنی آن فرشته ـ درست به مانند ستاره‌ی پروین در فضای کیهانی شب ـ ابتدا در افق دوردست بر پیامبر^ص ظاهرشد و امری تخیّلی نبود زیرا که:

(۸) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ .

«**سپس نزدیک شد و** (به سوی او، پیامبر) **فرود آمد**»،

همچون ستاره‌ی ثریّا که رفته رفته حرکت کرده و از افق خارج می‌شود، می‌فرماید فرشته‌ی وحی نیز پس از حضور در«**أُفُقِ أَعْلَى**» فرود آمده سوی پیامبر[ص] سرازیر گردید، که هردو تابع فرمان(و قوانین) یک فرمانده‌اند. همان خدایی که مقرّرات کیهانی را به این سبک قرار داده، همو فرشته‌ی وحی را نیز تحت فرمان خود دارد. واژه‌ی «**تَدَلَّی**» در آیه‌ی شریفه به معنی «سرازیر و آویخته شدن» است و اینکه برخی آن را به معنی «نزدیک شدن» آورده‌اند، درحقیقت لازمه‌ی معنا را درنظر گرفته‌اند، نه خود معنا را.

(۹) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ .

«**پس** (فاصله‌اش تا پیامبر) **به قدر دو کمان یا نزدیک‌تر بود**»،

آیه‌ی شریفه از حضور فرشته‌ی وحی بر پیامبر[ص] یادکرده و فاصله‌اش را با آن‌حضرت بر طبق مقیاس‌های زمان که کمان بوده (نَه مترِ امروزی) دو کمان (حدوداً دو متر) یا کمتر ذکرمی‌کند. توضیح حرکت فرشته از «**أُفُقِ أَعْلَى**» به سوی پیامبر با این جزئیّات، بدین خاطر است که مردمان بدانند وحی أمری تخیّلی نبوده، بلکه گام به گام پیش رفته و ابلاغ و دریافت شده است.

(۱۰) فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ .

«**آنگاه آنچه را** (خدا می‌خواست) **به سوی بنده‌اش وحی کند، وحی کرد**»،

برخی مفسّران واژه‌ی «**عَبْدِهِ** = بنده‌اش» را در آیه‌ی شریفه به این معنا گرفته‌اند که خدا توسّط جبرئیل و نزدیک شدنِ او، به سوی محمّد(ص) وحی کرد، یعنی فاعل وحی را خدا دانسته‌اند، نه جبرئیل و این مفهوم با آیات آخرینِ سوره‌ی شوریٰ تطبیق می‌کند که می‌فرماید «**وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنَا اِلَيْکَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا** = واین چنین بر تو با ارسال روحی ازجانب خود وحی کردیم» (شوری/۵۲) و به نظر دیگران، فرشته‌ی وحی بر بنده‌ی او (خدا) وحی خداوندی را ابلاغ کرد.

(۱۱) مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰٓ .

«**دل** (پیامبر) **آنچه را که دید** (غلط ندید و) **به خطا نرفت**»،

مرتبه‌ی معنا بالاتر از آن است که گفته شود پیامبر^ص آنچه را که دید تکذیب نکرد، بلکه می‌فرماید قلب پیامبر^ص در آنچه که دید، یعنی در أخذ پیام، خطا نکرد و به تردید نیافتاد.

در مفهوم «**مَا رَأَى**» و این‌که «آنچه پیامبر^ص دید» چه بوده، مفسّران سه قول آورده‌اند: (۱) خداوند (۲) جبرئیل و (۳) آیات باهره‌ی خداوند. ولی به نظر ما مقصود آیه به احتمال زیاد، کلِّ مشهودات و دریافتیِ پیامبر^ص در آن شرایط بوده است، از رُؤیت جبرئیل در افق اَعلیٰ گرفته تا نزدیک شدنِ او و ابلاغ وحی و وصولِ آن توسّط پیامبر^ص.

(۱۲) أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ .

« آیا با او در آنچه می‌بیند جَدَل می کنید؟ »،

پس از توضیح مکانیسم وحی (آیات قبل) خطاب به محاجّه کنندگان می‌فرماید پیامبر^ص به دام خیال نیافتاده، بلکه جریانی را دقیقاً وگام به گام رُؤیت کرده وخود نسبت به اصالت آنچه که دیده مطمئن است، شما مردم چرا جدل می‌کنید؟ واژه‌های «**يَرَى**» و «**تُمَارُونَ**» هردو فعل مضارع است وحکایت از استمرار وحی و استمرار جَدَل منکران با او (پیامبر^ص) دارد. متعاقباً رُؤیت استثنایی دیگری را توسّط پیامبر^ص ذکر می‌کند:

(۱۳) وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ .

« و همانا (رسول ما) **بار دگر او** (فرشته‌ی وحی) **را دیده است »،**

أمّا این بار به جای آنکه فرشته‌ی وحی به زمین آید و سوی پیامبر^ص رود، پیامبر سوی او رفت، کجا؟ آیات بعد توضیح می‌دهد.

(١٤) عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ .

« کنارِ آخرین درخت سدر »،

واژه‌ی «**سِدر**» به معنی «تک درخت کُنار» است که از آن به «**درخت سدر**» تعبیر می‌شود و احتمالاً معنای "سمبلیک" دارد. «**سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى** = درخت انتهایی سدر» در اینجا، مظهر خطّ مرزی است که طبیعت آنجا تمام شده و ماوراءِ طبیعت آغاز می‌شود. بنابراین احتمالاً «**سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى**» یعنی آنجا که «طبیعت» به انتها رسیده و پس از آن «ماوراء الطّبیعه» است.

(١٥) عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ .

« که جایگاه بهشت نزد آن است »،

یعنی آنجا که بهشت آسمانی آغاز می‌شود. واژه‌ی «**مَأْوَى**» در آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بهشت مذکور (برخلاف بهشت آدم و حوّا) بهشت دُنیوی نبوده، بلکه بهشتی خارج از این دنیا بوده که ساکنانش درآن «مأوا» می‌گزیدند (احتمالاً بهشت برزخی است).

این آیات به سیر روحانی پیامبر[ص] اشاره دارد که موضوع اوّلین آیه‌ی سوره‌ی إسراء است و شرحش را داده‌ایم (به توضیح آیه‌ی مربوطه نگاه کنید). می‌فرماید پیامبر[ص] در آن سیر روحانی، در مرز طبیعت و ماوراء الطّبیعه، آنجا که پس از آن بهشت (برزخی) آغاز می‌شود، فرشته‌ی وحی را دید.

(١٦) **إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ .**

« **هنگامی که آن** (درخت) **سدر را آنچه می‌پوشاند، پوشانده بود** »،

احتمالاً یعنی آن درختانی که مظهر انتهای جهان طبیعت‌اند با انواری که از ماوراء الطّبیعه بر آنها می‌تابید، پوشانده شده بودند. برخی نیز گفته‌اند آن درختان توسّط فرشتگان پوشانده (احاطه) شده است. البتّه آیات شریفه در این زمینه ابهام دارند زیرا از احوال و مشاهدات شخصی رسول اکرم[ص] در آن سیر روحانی سخن می‌گویند.

(١٧) **مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ .**

« **دیده**(ی پیامبر) **منحرف نشد و از حدّ درنگذشت** »،

برخی از مفسّران آیات ۱۳ به بعد را ناظر به دوّمین دیدار پیامبر[ص] با جرئیل دانسته‌اند. یعنی یک بار دیگر رسول‌خدا[ص] به هنگام مراجعت از معراج ـ در مراحل انتهایی سیر روحانی که داشت ـ در کنار درخت کُنار (مرز بین طبیعت و ماوراء الطّبیعه، منطقه‌ی استقرار بهشت برزخی) جبرئیل را به صورت حقیقی‌اش دید ولی دلیلی در آیات شریفه به «این‌معنا» ملاحظه نمی‌شود و ظاهراً همان حرکت صعودی (و رُؤیت روحی) پیامبر را تأکید می‌فرماید که آنچه را باید ببیند مشاهده نمود. («**مَا زَاغَ** = منحرف نشد»؛ «**مَا طَغَى** = از حد درنگذشت»). تفسیر المیزان «زَیْغ بَصَر» را به معنی آنکه «چشم آدمی چیزی را به غیر صورت واقعی آن ببیند» دانسته است و می‌گوید «طُغیان بَصَر» یعنی انسان چیزی را ببیند که حقیقت ندارد. رویهمرفته باید گفت که آیه‌ی شریفه بدین معنی است که دیدگان پیامبر[ص] ـ در آن رؤیت روحانی ـ آنچه را می‌بایست ببیند، دید و از آن هم تجاوز نکرد.

(١٨) **لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ .**

« **به یقین** (برخی) **از آیات بزرگ خداوندش را بدید** »،

احادیث در این زمینه سخن‌ها گفته‌اند ولی قرآن از اینکه دقیقاً پیامبر در آن موقعیّت چه دید، ساکت است و همین‌قدر می‌فرماید که پیامبر[ص] به شهودِ بخش بزرگی از آیاتِ خدا رسید. به عبارت دیگر واژه‌ی «**مِنْ** = از» را در اینجا باید «بعضیّه» دانست، که قسمت‌هایی از عجایب ملکوت و باطن جهان هستی در آن سیر روحانی (اِسراء/۱) به پیامبر[ص] نشان داده شد و نه همه‌ی آن.

بخش دوّم

(اعلام بُطلان بت‌ها و شفاعت فرشتگان موکول به اجازه‌ی إلهی است)

(۱۹و۲۰) **أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّاتَ وَٱلْعُزَّىٰ . وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰٓ .**

« **پس آیا لات و عُزّیٰ را دیده**(و به آنها توجّه کرده)**اید؟** » « **و منات آن سوّمین**(بت) **دیگر را ؟** » ،

قبلاً از سیر روحانی پیامبر^ص و رُؤیت آیات إلهی توسّط او خبر داد و در اینجا از مردمانی یاد می‌کند که از حقایقِ روحانی دورند و فرآورده‌ی اندیشه و افکارشان، چیزی جُز أمور پست و بی پایه‌ی مادّی نیست و بت هایی را ساخته و پرداخته مظاهر فرشتگان و دختران خدا می‌دانستند و به عبادت آنها ـ با امید به شفاعتشان ـ دلخوش بودند.

گفته اند که «**لات**» مؤنّث «الله» بوده و همچنین «**عُزّیٰ**» مؤنّث «عزیز»؛ «**مَناة**» نیز با تاءِ تأنیث، دلالت بر مادینه بودن دارد. بدین ترتیب بت‌های سه گانه‌ی مذکور از مهمترین بت ها نزد عرب جاهلی بودند و مظهر دخترانِ خدا شمرده می‌شدند! البتّه در آیات دیگر (صافّات/۱۴۹) آمده است که مشرکان عرب، فرشتگان را دخترانِ خدا می‌دانستند ولی در اینجا بت هایی را هم که مظهر آن فرشتگان می‌شمردند، معرّفی کرده است.(۱)

---

(۱) ـ متأسّفانه برخی اخباری‌مشربان در ارتباط با آیات فوق داستانی نقل کرده‌اند که منشأ سوءِ تفاهمات و پاره‌ای مشکلات شده است. این داستان که به نام «**غَرانِیق**» معروف است می‌گوید که پیامبر^ص به هنگام خواندن آیات فوق در یک لحظه از حقّانیّت بت‌های سه‌گانه دفاع کرد وگفت «تِلْکَ الْغَرانِیقُ الْعُلَی وَ انَّ شَفاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَی = اینها مرغان آسمانی بلندپروازند و شفاعت آنها مورد امیدواری است». امّا چگونه ممکن است که پیامبر^ص پس از ادای چنین جمله‌ای بلافاصله در آیه‌ی بعد بگوید که اینها نام هایی بیش نیستند و خدا دلیلی بر حقّانیّت آنها نازل نکرده است (**إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم ما أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ**)؟! با توجّه به اینکه همه‌ی مفسّران متّفقند ـ و در روایات غرانیق نیز آمده ـ که پیامبر تا آخر سوره را بی‌وقفه قرائت کرد و با خواندن آخرین آیه به سجده رفت. این تناقض نشان می‌دهد که داستان مزبور به صورتی که گزارش شده، ساختگی یا تحریف آمیز است و آنچه ممکن است پیش آمده باشد احتمالات زیر است:

- پیامبر جمله‌ی مزبور را پس‌از ذکر بت های سه‌گانه از خود گفته و مقصودش این بوده که اینها همان بت هایی هستند که شما امید به شفاعتشان داشته‌اید و خدا هیچ حقّانیّتی درباره‌شان قائل نیست و سپس قرائت آیات را در بُطلان پرستش بت‌ها ادامه داده است.
- کلبی در کتاب «اَلأصنام» آورده که جمله‌ی مزبور (تِلْکَ الْغَرانِیقُ الْعُلَی وَ . . .) شعری است که مشرکان عرب به هنگام طواف خانه‌ی کعبه برای بت ها می‌خواندند و هنگامی‌که پیامبر^ص آیات سوره‌ی نجم را می‌خواند به قول پاره‌ای مفسّران، مشرکان حاضر در محلّ سرود پیشین خود را تکرار کردند، نه آنکه پیامبر خدا چنان گفته باشد (حجّ/۵۲ ـ به توضیحات ارائه شده ذیل آیه نگاه کنید).

(۲۱و۲۲) أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ . تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ .

« **آیا برای شما پسر و برای او** (خداوند) **دختر است؟** » « **آنگاه این** (تقسیم) **تقسیمی ناعادلانه است** »،

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، در مقابله با فلسفه‌ی فکری مشرکان (قائل شدن به دخترانی برای خدا از فرشتگان و مؤثّرشماری شفاعت آنها نزد خداوند) می‌باشد.

«**قِسۡمَةٞ ضِيزَى**» به معنی «تقسیمی کژ و دور از صواب و ناعادلانه» است. خطاب به مشرکان می‌فرماید این‌که پسران را به خود نسبت می‌دهید و دختران را که ننگ می‌شمارید به خدا؛ تقسیمی ناعادلانه است.

(۲۳) إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ
مَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلۡهُدَىٰٓ .

« **به راستی این** (بت)**ها جُز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید؛ خدا هیچ دلیلی بر** (حقّانیّتِ)**آنها نازل نکرده است؛ آنان** (مشرکان) **جُز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه هدایت خداوندشان به سویشان آمده است** »،

می‌فرماید بت‌ها تقدّسی ندارند؛ یک سری نام‌های پوچ و توخالی‌اند که جاهلان بر آنها نهاده و هیچ حقیقتی را نشان نمی‌دهند. به بیان دیگر کار آن عرب‌ها به اصطلاحِ منطقی «سالبه‌ی به انتفاءِ موضوع» بوده، زیرا اساساً خدا دخترانی نداشته تا برای آنها مظاهر بتراشند! به مانند کسانی‌که خصوصیّاتی برای پاره‌ای مقامات در نظر می‌گیرند و آنگاه بر مبنای آن خصوصیّات مفروض، اصولی پرداخته و ارائه می‌دهند که بی‌معناست، زیرا در صحّت خود آن خصوصیّات، جای سخن است! چه بسا اموری‌که بسیاری از مردم آنها را مقدّس در نظر می‌گیرند، درحالی که خدا هیچ دلیلی بر حقّانیّت آنها نازل نکرده است. غریب می‌نماید کـه مردمان هدایت روشن إلهی را ـ که جُز او مؤثّری در کار عالَم نیست و ورای اسباب طبیعی باید مستقیم سوی او رفت ـ دریافته باشند و باز بر پایه‌ی اخبار دروغین و تصوّرات واهی، به عوامل و شخصیّت های غیر مؤثّر در اُمور هستی روی آورند!

از سوی دیگر شایان توجّه است که آیه‌ی فوق، آیه‌ی بلندی در بین آیات کوتاه و موزون می‌باشد که نشان می‌دهد سبک قرآن، نه شعر و نه نثر بلکه چیزی غیر ایندوست.

(۲٤) أَمۡ لِلۡإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ .

« **آیا انسان هرآنچه آرزو کند از آنِ او می‌شود؟** »،

با استفهام انکاری می‌پرسد که آیا انسان هرچه آرزو کند به آن می‌رسد؟ آیا کسانی‌که ـ با این امید و آرزوی باطل ـ تصوّر می‌کنند بت‌ها برایشان شفاعت خواهند کرد، کارشان درست می‌شود و به مقصود می‌رسند؟ چه بسیار آرزوها که در زمین حسرت و حرمان می‌ماند و افراد آن را با خود به گور می‌برند.

(۲۵) فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ .

« **درحالی که سرای بازپسین و این جهان از آنِ خداست** »،

دنیا و آخرت، فقط و در نهایت امر، تحت اراده و اداره و قدرت خداست، و در قلمرو هستی هیچ شریکی برای خدا نیست؛ او باید آمرزش یا سعادت یا برآوردن حاجات کسی را بخواهد تا آدمی به مقصود برسد.

(۲۶) وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ .

« و چه بسیارند فرشتگانی در آسمان‌ها که شفاعتشـان به هیچ وجه کارساز نیسـت؛ مگر بعد از آنکه خدا ـ برای هرکه بخواهد و راضی باشد ـ اجازه دهد »،

واژه‌ی «**كَمْ**» در آیه‌ی شریفه به معنای «کثیر» است. بخش اوّل آیه در بیان کثرت فرشتگان در آسمان (خارج از زمین) می‌باشد و در بخش بعد به نحوه‌ی پذیرش شفاعتِ فرشتگان اشاره دارد. شفاعت معمول که مردم در نظر دارند، قبل از رضایت خداست، می‌خواهند عزیزی نزد خدا واسطه شده و باعث شود که خداوند از آنان راضی شود. أمّا آیه‌ی شریفه می‌فرماید اساساً شفاعت بعد از اجازه و رضایت توسّط خدا شروع می‌شود و بنابراین عبادت فرشتگان به امید آنکه ایشان شفاعت کنند و خدا را راضی نمایند، ازریشه غلط است.

(۲۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ .

« همانا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام‌های مؤنّث می‌نامند »،

یعنی آنها که به آخرت عقیده ندارند و معرفتشان درباره‌ی خداوند این است که تصوّر می‌کنند خدا جهان را پوچ و بی‌هدف آفریده، برای خدا دختران درست کرده‌اند و سخن‌های عجیب و غریب در مورد صاحب هستی بافته و پرورانده‌اند! چنانکه امروزه نیز برخی افراد ـ بی‌هیچ مأخذ و دلیلی ـ اموری را به عنوان رضایت یا عدم خشنودی خدا ذکر می‌کنند که مثلاً فلان کار ساعت ندارد و فلان عمل، نحس است! و از این قبیل امور که پایه و اساسی ندارند.

(۲۸) وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا .

« و آنان را در این (باره) **معرفتی نیست؛ به یقین جُز** (حدس و) **گمان را پیروی نمی‌کنند و بی‌تردید گمان کفایت از حق نکند »،**

یعنی حقیقت را نمی‌توان با حدس و گمان ساخت و پرداخت و چه بسا مردمانی، زندگانی ایمانی خود را با بسیاری باورها و قوانین ظنّی دنبال می‌کنند که بی‌سرانجام است. مقطع آیه حاکی از آن است که گمان مفید هیچ حقّ و حقیقتی نیست.

بخش سوّم

(عالم و آدم در احاطه‌ی خدای فراخ آمرزش)

(۲۹) فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا .

« **پس از آن کس که از یاد ما روی برتافته و جُز زندگی**(پَست) **دنیا را نمی‌خواهد، روی گردان** »،

آیه‌ی شریفه با فای تفریع، در موضع نتیجه‌گیری از آیات قبل آغاز شده است. یعنی حال که مشرکان به جای علم و یقین از ظنّ و گمان پیروی می‌کنند و از یاد خدا و عبادت مستقیم او روی‌گردانند، از آنها اعراض کن. ضمناً علّت بی ایمانی مشرکان را یادآور می‌شود که در اساس، مردمی دنیاطلب و بی‌توجّه به معنویّات‌اند و طبعاً مواعظی که آنها را به سوی خدا و ترک هویٰ و هوس دعوت می‌کند، مؤثّر به حالشان نیست.

(۳۰) ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ .

« **این، نهایت علم** (و آگاهی) **آنهاست؛ همانا خداوندت به** (حال) **کسی که از راه او منحرف شد ـ و** (نیز) **به** (حال) **راه یافتگان ـ آگاه تر است** »،

اسم اشاره‌ی «**ذَٰلِكَ**» در ابتدای آیه ـ با توجّه به مدلول آیه‌ی قبل ـ به مفهوم «دنیا» یعنی زندگی پست دلالت دارد. در این راستا آیه‌ی شریفه کوته‌نظری مشرکان را به تصویر کشیده است؛ می‌فرماید نهایت فهم آنها از زندگی این است که دنیا را هدف نهایی خود بدانند و به قول معروف چهار اسبه در پی لذّت‌ها و منافع دنیوی، بتازند؛ وسعت نگاه و درکشان از هستی (به مانند بسیاری در دنیای امروز) از ظواهر دنیا فراتر نمی‌رود، چنانکه فرموده است «**يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنيا** = تنها به ظاهر این دنیا توجّه دارند» (روم/۷) و نمی‌خواهند با گام عقل پیش رفته فراتر از این ظواهر را ببینند و به باطن امور و به هدف خلقت خود نزدیک شوند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که خداوند خود حساب همه‌ی مردم را دارد و جزا و پاداش هرکه را به تناسب وضعش خواهد داد.

(۳۱) وَلِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ بِٱلْحُسْنَى .

« **و هر آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست تا بدکاران را به** (سزای) **آنچه کردند کیفر دهد و نیکوکاران را به بهترین نحو به پاداش رساند** »،

یعنی حاکمیّت بر هستی از آنِ خداست و خداوند بر پایه‌ی علم و دانش خود و استحقاقی‌که در افراد سراغ دارد، پاداش و کیفر هرکس را خواهد داد. چنانکه اعلام فرموده: «**قَدْ اَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا** =

هرکه در پاکی نفس کوشید رستگار شد و هرکه نفس را فریب داد و(به گناه) آلود، نومید و زیانکار گشت» (شمس/۱۰ و۹). همچنین شایان توجّه این‌که تقدّم و تأخّر بدکاران (**الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا**) و نیکوکاران (**الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسنَى**) در آیه‌ی شریفه با (**مَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ**) و (**مَنِ اهْتَدَى**) در آیه‌ی قبل مطابقت دارد. ضمناً لام در «**لِيَجْزِيَ الَّذِينَ...**» به لحاظ نحوی، متعلّق به «**هُوَ أَعْلَمُ**» می‌باشد.

(۳۲) **اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَ ٱلْفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ**.

«**کسانی را که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها اجتناب ورزند ـ مگر لغزش‌های کوچک ـ همانا خداوندت** (درباره‌ی آنها) **فراخ‌آمرزش است؛ او از آنگاه که شما را از زمین پدید آورد و از همان‌گاه که جَنین‌هایی در شکم‌ها** (رحِمِ) **مادرانتان بودید، به** (حال) **شما داناتر بود؛ پس خود را پاک مشمرید** (و به ستایشِ خویش برنخیزید که) **خدا به** (حال) **تقواپیشگان داناتر است** »،

پیرو مقطع آیه‌ی قبل در ذکر پاداش نیکوکاران، آیه‌ی شریفه درحقیقت صفات نیکوکاران را توضیح می‌دهد. البتّه وصف نیکوکاران در قرآن به دو صورت مثبت (از قبیل آنکه اهل انفاق و نماز و گذشتند) و منفی (مثل اجتناب از گناهان) آمده که آیه‌ی فوق صفات منفی را مدِّ نظر قراردادهاست. می‌فرماید برخلاف منکران که راه و روش‌شان دنیاطلبی و ورود درگناهان است (آیه‌ی ۲۹) نیکوکاران از گناهان بزرگ و زشتکاری اجتناب می‌کنند. در مورد استثناءِ «**إِلَّا اللَّمَم**» در آیه‌ی شریفه گفته‌اند که منظور از «**لَمَم**» این است که «**مُقارَبَةُ الذَّنْبِ مِنْ غَيْرِ الدُّخُولِ فِيهِ** = نزدیک شدن به گناه بدون دخول در آن». و برخی نیز آن را با توجّه به آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نساء معنی کرده‌اند که می‌فرماید «**إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُم مُدْخَلًا كَرِيمًا** = اگر از گناهان بزرگ که از آن نهی شده‌اید بپرهیزید بدی‌هایتان را بزداییم و شما را به اقامتگاهِ ارجمندی (در بهشت) وارد می‌سازیم». البتّه آیه‌ی شریفه تشویق به گناه نمی‌کند، بلکه در مقام نشان دادن وسعت رحمت إلهی است که نسبت به دوری‌گزینان ازگناهان، خداوند فراخ رحمت است.

بخش بعدی آیه در طرد خودستایی‌هاست و درخت غرور را بین مسلمانها می‌شکند. واژهٔ «**أَجِنَّة**» در آیه‌ی شریفه به معنی «جَنین ها» است. می‌فرماید خداوند از هنگامی که بنای خلقت انسان را نهاد و بذر وجود آدمی پدید آمد تا مراحل بعدی حضور او در صحنه‌ی عمر، دقیقاً ازاحوال وی آگاه است؛ پس خودستایی‌ها را به یک‌سو نهید که پروردگارتان پرهیزکاران را می‌شناسد وچنانکه علمای اخلاق گفته‌اند «**تَزْكِيَةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحٌ** = خودستایی انسان کار زشتی است». (هرچند متأسّفانه غالیان، أحادیث بسیار آورده‌اند که در آنها امامان(ع)، تعریف‌ها و مبالغه‌های گزاف از خود کرده‌اند و همه‌ی آن روایات با آیه‌ی فوق در تضادّ بوده و ردّ می‌شود؛ یعنی روایات مزبور از صحّت برخوردار نبوده و امامان بزرگوار ممکن نبوده آن غُلُوّهای خلاف قرآن را درباره‌ی خود گفته باشند).

بخش چهارم

(انسان نافرمان و پهنه‌ی قدرت و عملکرد إلهی)

(۳۳و۳۴) **أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى تَوَلَّىٰ . وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰٓ .**

«**پس آیا آن کسی را که** (از یاد من) **روی گرداند، دیده‌ای** (که) **اندکی بخشید و**(سپس) **امتناع ورزید؟** »،

به دنبال آیه‌ی بلند أخیر در این بخش، چند آیه‌ی کوتاه آمده است و متعاقب بحث «بدکاران» و «نیکوکاران» در آیات قبل، دراینجا به دسته‌ی سوّمی پرداخته که می‌خواهند از طریق «کلاه شرعی»ها! خود را در برابر خدا مصون بدارند. در شأن نزول آیات آورده‌اند که یکی از مسلمان‌های ضعیف ایمان برای آمرزش گناهانش به انفاق می‌پرداخت و دیگری که از منافقان بود، به وی گفت لازم نیست این‌قدر خرج کنی بخشی از عطایایت را به من بده، تمام گناهانت را به گردن می‌گیرم! و او پذیرفت و از ادامه‌ی انفاقش خودداری ورزید. آیات فوق این‌گونه فریبکاری‌ها را در درگاه إلهی تخطئه می‌کند و به همه‌ی حیله گران شرعی که می‌خواهند از راه‌های منحرفانه به سعادت اُخروی برسند، اعلام خطر می‌نماید.

واژه‌ی «**تَوَلَّىٰ**» در آیه‌ی ۳۳ از کسی سخن می‌گوید که می‌خواسته‌است مسئولیّت‌اش را در برابر خداوند با ترفندی، درز بگیرد. یا ممکن است واژه‌ی مزبور در اشاره به رویگردانی شخص از عطا و بخشش‌هایی بوده که در راه خدا انجام می‌داد.

(۳۵) **أَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰٓ .**

« **آیا علم غیب نزد اوست و** (آینده را) **می‌بیند؟** »،

آیه‌ی شریفه حیله گری شرعی را به محاکمه می‌کشد که از کجا می‌داند با این‌گونه ترفندها در پیشگاه إلهی مشکلی نخواهد داشت؟ با چه پشتوانه و دانشی این مسیر را برگزیده تصوّر می‌کند فردای قیامت ایمن خواهد بود؟

(۳۶و۳۷) **أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَىٰ . وَإِبْرَٰهِيمَ ٱلَّذِى وَفَّىٰٓ .**

«**آیا به آنچه در کتب** (آسمانیِ) **موسی و ابراهیم ـ که** (به عهد خویش) **وفا کرد ـ** (آمده) **خبر نشده است؟** »،

یعنی سوای قرآن و اسلام، در مآخذ مقدّس پیشین نیز آمده که نمی‌شود بر سر ثواب و عقاب إلهی با نیرنگ بده بستان کرد (رجوع به آیات ۳٤ و۳۳).

منظور از کتاب موسی[ع] یا تورات، کلًّا ده فرمان و احکام إلحاقی آن است که مقصود آیات را به روشنی نشان می‌دهد. از مجموعه رهنمودهای ابراهیم[ع] در زمینه‌ی یکتاپرستی و اخلاق و غیره، به عنوان «کتاب ابراهیم[ع]» یاد شده و می‌فرماید او «(به عهد خود) **وفا کرد**»؛ چنانکه می‌خوانیم «**وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ**

قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا = و چون ابراهیم را خداوندش به اموری آزمود (و مکلّف کرد) و او حقّ آن را به جای آورد (خدا) فرمود: من تو را پیشوای مردم می‌کنم» (بقره/۱۲٤). از این‌رو همه‌ی پیامبران بعدی ـ از موسی‌ع تا تمامی أنبیاءِ بنی‌اسرائیل(ع) و عیسی‌ع و پیامبر اسلام‌ص ـ همگی خود را پیش‌برنده‌ی راه ابراهیم‌ع می‌دانسته‌اند.

بدین ترتیب آیات قرآن مکرّر هُشدار داده‌اند که نمی‌توان در دیانت از پیشِ خود با ظنّ و گمان ـ بی‌هیچ مأخذی از کتب آسمانی ـ راه‌هایی برای دستیابی به رحمت إلهی درنظر گرفت.

(۳۸) **أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ .**

« **که هیچ باربرداری بار**(گناه) **دیگری را برنمی‌دارد؟** »،

آیه‌ی شریفه با واژه‌ی «**أَلَّاتَزِرُ**» در ابتدا، عطف به آیات قبل است و اِشعار می‌دارد که در مآخذ إلهی به صراحت آمده که هیچ‌کس نمی‌تواند متقبّل گناه دیگری شود[1]، پس آن حیله گری‌ها چرا؟ شایان ذکراست که حتّی مشرکان عرب، ابراهیم را ـ هرچند از آئین او منحرف شده بودند ـ بزرگ شمرده و آن‌حضرت را «پدر عرب» می‌دانستند. موسی نیز در بین عرب‌ها ازطریق یهودیان، شناخته شده بود. از این‌رو آیات شریفه به تعالیم پیامبرانی اشاره می‌کند که اعتبارشان در محیط مشخّص بود. از سوی دیگر در سوره‌ی **أعلیٰ** می‌خوانیم «**قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ... إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى** = هرکه پاکی ورزید رستگار شد ... این (واقعیّت) در کتب پیشین نیز هست، کتب ابراهیم و موسی». بنابراین می‌توان آیه‌ی سوره‌ی نجم را به سوره‌ی **أعلیٰ** برگرداند که آنجا تصریح شده تنها راه رستگاری با تزکیه‌ی نفس است، چنانکه ابراهیم و موسی گفتند.

(۳۹) **وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ .**

« **و این‌که برای انسان چیزی جُز** (حاصل) **تلاش او نیست؟** »،

یعنی نه تنها نمی‌توان با دریافت مالی گناه کسی را متقبّل شد، بلکه برای آدمی جز تلاشی که خود در راه خیر انجام می‌دهد، نصیبی نیست (به عکس برخی مسلمانها که مثلاً تصوّر می‌کنند می‌شود با نماز وروزه‌ی استیجاری، غفلت های امواتشان را جبران کنند! حال آنکه آیه‌ی شریفه تصریح دارد که برای انسان نصیبی جُز ثمره‌ی تلاش خود او نیست ـ روم/٤٤ و فُصِّلَت/ ٤٦).

(٤٠) **وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ .**

« **و به تحقیق عملکرد او را به زودی نشان**(اش) **دهند** »،

یعنی فردای قیامت کوشش‌های انسان را ـ چه بد و چه خوب ـ درمعرضِ دیدِ او قرار خواهند داد، چنانکه

---

(۱) ـ البتّه مگر گناه شخص باعث گمراهی دیگران شده باشد که در این‌صورت باعث و بانی گمراهی دیگران، بارِ گناهِ آنان را نیز حمل می‌کند بدون آنکه از گناهِ دیگران کاسته شود، چنانکه به این موضوع از جمله در آیات نحل/۲۵ و عنکبوت/۱۳ اشاره شده است.

فرموده‌است «**یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوَءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَدًا بَعِیدًا** ... = روزی که هرکس هرآنچه از کار خیر و بد انجام داده حاضر بیند و دوست دارد که میان او و بدی‌هایش فاصله‌ی بسیار باشد ...» (آل عمران/۳۰).

(٤١) **ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ .**

« **آنگاه جزایش هرچه تمام‌تر، داده شود** »،

یعنی در قیامت آدمی بعد از «رُؤیت اعمال» به «نتائج اعمال»‌اش می‌رسد و کیفر یا پاداش خود را کامل دریافت می‌کند چنانکه فرموده «**وَ نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَةِ فَلَاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا وَ إِن کَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنَا بِهَا وَ کَفَی بِنَا حَاسِبِینَ** = روز رستاخیز ترازوهای عدل را برقرار کنیم و به هیچ نفسی کمترین ستمی نشود؛ و اگر (عملی) به سنگینی دانه‌ی خردل باشد (به حسابش) آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم» (انبیاء/ ٤٧).

(٤٢) **وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ .**

« **و همانا فرجام** (کار) **به سوی خداوند توست** »،

در آیات قبل فرمود که نصیب آدمی جُز ثمره‌ی کوشش خودش نیست و به زودی ـ در قیامت ـ به نتائج کامل عملکردش می‌رسد. در آیه‌ی فوق می‌فرماید مرجع امور خداست و سرانجام هر کار را او تعیین می‌کند. به عبارت دیگر آدمی در زندگانی فقط تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند ولی اینکه تصمیمات و اعمالش به کجا منتهی شود، بر طبق قرارداد إلهی است (که کلّیّات آن نیز برای بشرروشن شده) و عاقبت کارها نزد اوست. چنانکه فرموده است «**وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُور** = وعاقبت کارها از آن خداست» (حج/٤١) و «**إِلَی اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُور** = عاقبت کارها به سوی خداست» (لقمان/۲۲) و «**إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ** = تمام امور به خدا بازمی‌گردد» (هود/۱۲۳) و «**إِنَّ إِلَی رَبِّکَ الرُّجْعَی** = بازگشت به سوی خداوندگار توست» (عَلَق/۸).

(٤٣) **وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ .**

« **و هم اوست که می‌خنداند و می‌گریاند** »،

در برداشت عیان از آیه شایان توجّه است که اگر خدا خنداندن و گریاندن را به خود نسبت می‌دهد، برای این است که استعدادش را همو در آدمی نهاده، و الاّ مقصود نفی علل و اسباب طبیعی نیست. امّا آیه‌ی شریفه معنای کنایی دارد و پس‌از آنکه فرمود «**فرجام** (کارها) **به سوی خداست**»، در آیه‌ی فوق می‌فرماید خداست که ـ به اقتضای حکمتش و آنچه صلاح می‌بیند ـ بعضی تلاش‌ها را به سرانجام نیک برده موجب شادی انسان می‌شود و هموست‌که برخی امور را به نتائج دلخواه آدمی نمی‌رساند و موجب تأسّف او می‌گردد. به علاوه پاداش و کیفر با اوست .

(٤٤) **وَأَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا .**

« **و همو می‌میراند و زنده می‌کند** »،

یعنی خداست که پایان زندگی بشررا ترسیم کرده به وقت معیّن او را می‌میراند و روز رستاخیز زنده می‌کند (و از این‌رو همه‌ی بی‌تابی‌ها و اعتراض‌هایی که افراد به هنگام مرگ عزیزانشان به خرج می‌دهند، در واقع اعتراض به خداست و حق است که خودداری ورزند.)

(۴۷←۴۵) وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰ . مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ . وَأَنَّ عَلَيْهِ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُخْرَىٰ .

«و اوست که زوجین را ـ از مذکّر و مؤنّث ـ می‌آفریند » « از نطفه‌ای چون فروریخته شود » « و همانا آفرینش دگر بر(عهده‌ی) **اوست »،**

در اینجا منظور از «نطفه» به قرینه‌ی «**إِذَا تُمْنَىٰ** = چون ریخته شود»، ترشّحات جنسی مرد است. یعنی آفرینش زوجین از نطفه، دلیل بر قدرت آفریدگار شمرده می‌شود و نشانه‌ی آن است که خدا بر بازگرداندن انسان تواناست. واقعیّت این است که مرگ و زندگی و پاداش و کیفر آدمی با خداست و راه سعادت جُز از طریقی که قوانین اِلهی تعیین کرده، نیست. به بیراهه رفتن و به دنبال بازخرید گناه بودن و به شفاعت های بی‌دلیل دلبستن، رَه به جایی نمی‌برد.

(٤٨) وَأَنَّهُۥ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ .

« و هموست که بی‌نیاز می‌کند و سرمایه می‌بخشد »،

آیه‌ی شریفه به این معنی است که برای بی‌نیازی و کسب سرمایه ـ که نعمت اِلهی است ـ باید در راه هایی که خدا تعیین کرده قدم برداشت و تلاش کرد و بر او توکّل نمود و او را کارساز دانست و دل‌بستن به مأخذ بی‌دلیل ـ بلکه منحرفانه ـ که مالی پاک و حلال نصیب انسان کند، کارساز نیست.

(٤٩) وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرَىٰ .

« و همو خداوندگار (ستاره‌ی) **شِعریٰ است »،**

ستاره‌ی شِعْریٰ، ستاره‌ی درخشانی است که به قول اکثر تفاسیر معمولاً به هنگام سحر، اواخر پائیز و اوائل زمستان، در برج قوس و جدی[1] ظهور می‌کند. گفته‌اند حرارت سطحی و حجم این ستاره بیست برابر خورشید است و انوارش بعد از ده سال به زمین می‌رسد. مشرکان عرب ـ تحت تأثیردرخشش فوق العاده‌اش ـ این ستاره‌ی آسمانی را تقدیس می‌کردند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید ستاره‌ی شِعْریٰ خود مخلوق خداست و تقدیس آن بیجاست، چنانکه فرموده: «**لاتَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ** = برای خورشید و ماه سجده نکنید به خدایی سجده آورید که آنها را آفریده است» (فُصِّلَت/۳۷).

---

(۱) ـ در هیئت، ستاره ها را با خطوط فرضی به هم متّصل می‌کنند. این خطوط فرضی را «صورت فلکی» می‌نامند که گاهی شکل پیدامی‌کند مثل حوت (ماهی). برج‌های قوس و جدی از جمله‌ی این صُوَر فلکی می‌باشند. هرچند فرهنگ المنجد می‌گوید: «الکوکب الّذی یطلع فی الجوزاء و طلوعه فی شدّة الحرّ= ستاره‌ی شِعریٰ ستاره‌ای است که در برج جوزاء ظهور می‌کند و طلوعش در شدّت گرما است».

بخش پنجم

(سرانجام گذشتگان چراغ راه آیندگان)

(۵۰→۵۲) وَأَنَّهُۥٓ أَهۡلَكَ عَادًا ٱلۡأُولَىٰ . وَثَمُودَاْ فَمَآ أَبۡقَىٰ . وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ هُمۡ أَظۡلَمَ وَأَطۡغَىٰ .

« **و هم اوست که عادیان نخستین را هلاک کرد** » « **و ثمود را پس** (از آن) **باقی نگذاشت** » « **و پیش تر** (از آنها) **قوم نوح را** (به طوفان دچار کرد)؛ **همانا آنان خود ستمکارتر و سرکش تر**(از دیگران) **بودند** »،

پس از ذکر نعمت هدایت إلهی به بندگان از طریق وحی محمّدی و طرد بت‌ها و شفاعت آنها در پیشگاه خداوند و تصریح بر آنکه سعادت یا مذلّت هرکس در دنیا و آخرت در گِرو کردار خود اوست و خداوند فراخ رحمت است، در آیات فوق به سرگذشت ناگوار برخی اقوام گردنکش تاریخ اشاره شده است که هم باید مایه‌ی دلگرمی پیامبر^ص و پیروانش و هم تهدیدی برای مشرکان و منکران محسوب شود.

منظور از «**عَادًا الْأُولَى** = عادیان نخستین» در آیه‌ی شریفه، قوم هود می‌باشند، زیرا آنها نخستین قومی بودند که پس از قوم نوح دچار هلاکت شدند؛ و به قول ابن زید «عادِ أولیٰ» همان عاد قدیمی هستند که قبل از برخی اقوام دچار عذاب شدند و به این اعتبار که قدیمی هستند، به آنها «عادِ أولیٰ» گفته شده است. چگونگی هلاکت عادیان در سُوَرِ مختلف از جمله فُصِّلَت/۱٦ آمده است.

ثمود با قوم عاد پیوند داشتند و پس از آنها می‌زیستند و داستان آنها در سُوَر گوناگون قرآن از جمله هود/ ٦۸→٦۱ و قمر/۳۱→۲۳ مذکور است.

مقطع آیه‌ی ۵۲ «**إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَى**» به عادیان و ثمودیان و قوم نوح ـ همگی آنها ـ اطلاق دارد و می‌رساند که ممکن است اقوام دیگری نیز، جُز آنها، طاغی بودند ولی أقوام مذکور بسیار از حدّ گذرانده و به استحقاق عذابی که برآنها وارد شد (فُصِّلَت/۱٦ و۱۷، هود/٦۷، قمر/ ۱۸تا ۲۱ و ۲۹ تا ۳۱ ، فرقان/۳۷ و عنکبوت/ ۱٤) رسیده بودند.

(۵۳و۵٤) وَٱلۡمُؤۡتَفِكَةَ أَهۡوَىٰ . فَغَشَّىٰهَا مَا غَشَّىٰ .

« **و شهرهای زیر و رو شده**(ی قوم لوط) **را ساقط** (و نگونسار) **ساخت** » « **و پوشاند برآنها آنچه پوشاند** »،

در پی آیات قبل و اشاره به ماجرای اقوام نوح و عاد و ثمود، قوم لوط را نیز ضمیمه کرده است.

منظور از «**اَلْمُؤْتَفِكَةَ** = زیر و رو شده» شهرهای قوم لوط است که بنا به تفسیر کشف الأسرار (ج۹، ص ۳۷۱) عبارت بودند از «صبوایم»، «دادوما»، «عامورا» و «سدوم».

آیات هود/۸۳ و۸۲ و حِجر/۷٤ و۷۳ حاکی از آن است که قوم لوط را صیحه‌ای درگرفت، شهرهایشان زیر و رو شد (دچار زلزله گردیدند) و در عین حال سنگباران شدند و بنابراین «**أَهْوَى**» یعنی ساقط و منکوب گشتند و «**غَشَّاهَا مَا غَشَّى**» یعنی در پوشش کاملِ عذاب إلهی قرار گرفتند.

(٥٥) **فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ** .

« **پس به کدام‌یک از نعمت‌های خداوندت تردید می‌ورزی؟! »**،

ظاهراً به نظر غریب می‌آید که خداوند پس از اشاره به عذاب اقوام بدکار از نعمت خود سخن گفته باشد. ولی پس از ذکر عذاب کافرانی که نعمت هدایت را کفران نموده بودند و به عذاب إلهی دچار شدند می‌فرماید ای کسی که اینک در برابر پیامبر حق ایستاده‌ای، در کدامین نعمت خدایت می‌توانی تردید روا داری؟! یعنی خدای عالم ـ بنا به معرّفی قرآن ـ خدای بی‌تفاوت دربرابر عملکرد بندگان نیست. عذاب او عکس‌العمل اعمال خود انسان‌هاست چنانکه فرموده است: «**إِنَّ اللّهَ لايَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُون** = به راستی خدا به مردمان ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند لیکن انسانها خود به خویشتن ستم می‌ورزند (و دست به اعمالی می‌زنند که به عذابشان منجرّ می‌شود)» (یونس/٤٤) و همین‌طور درمورد سرانجام مؤمنان و تقواپیشگان فرموده است: «**وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِى أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** = این بهشتی است که با اعمالتان به ارث بردید» (زخرف/۷۲ و اعراف/٤۳). بنابراین، این روش و سنّت إلهی را باید نعمت او بر بندگان شمرد زیرا چه ناامیدی و مشکل بزرگی برای مؤمنان و کُلًّا جوامع انسانی می‌بود اگر طاغیان عالم همواره در قدرت و طغیان خویش می‌ماندند و به سقوط و اضمحلال نمی‌رفتند و از سوی دیگر نیکیِ نیکوکاران و سختی‌هایی که غالباً آنها در پیشبرد حقّانیّت‌ها متحمّل می‌شوند، به هیچ و پوچ می‌انجامید.

به علاوه شایان توجّه است که این سبک در قرآن سابقه دارد که خداوند ابتدا از نعمت‌هایش یاد کند و سپس به ناسپاسان و سرانجام آنها پردازد و آنگاه بپرسد که «**فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** = پس کدامین نعمت خداوندتان را انکار می‌ورزید؟!» چنانکه این روال در سوره‌ی اَلرَّحمان (آیات ۳۶ به بعد) مشاهده می‌شود.

(٥٦) **هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ** .

« **این** (پیامبر نیز) **هُشدار دهنده‌ای از** (سلک) **بیم‌دهندگان نخستین** (گذشته) **است** »،

یعنی ای مردم قدر این پیامبر (حضرت محمّد[ص]) و تعالیمش را بدانید و هُشدارهایش را جدّی بگیرید تا به عواقب سوئی که أمّت‌های پیشین رسیدند (یا مشابه آنها به صُوَر دیگر) دچار نشوید. یا مراد آن است که این پیامبر، نودرآمد پیامبران نیست، بلکه دیگرانی هم شما را از خطرهای فساد و طغیان با خبر کرده و هُشدار داده‌اند؛ پس او بدعت‌گذار نیست، تصدیق کننده‌ی رسل پیشین است (أحقاف/۹).

(٥٧) **أَزِفَتِ ٱلْأَازِفَةُ** .

« **آن نزدیک شونده** (رستاخیز) **نزدیک آمد** »،

واژه‌ی «**أَزِفَة** = نزدیک شونده» در این آیه، به مفهوم قیامت است (مؤمن/۱۸). می‌فرماید ای مردم! بدانید قیامتی که پیامبر^ص^ هُشدار می‌دهد آمدنی است و چه بسا نزدیک باشد. اصولاً در قرآن کراراً تأکید شده که فاصله‌ی مرگ تا قیامت از نظر مردگان، فقط پاسی از روز است (روم/٥٦ و٥٥). این مطلب در واقع معنی می‌دهد که ساعاتی پس از مرگِ هرکس، رستاخیز در چند قدمی اوست.

(۵۸) **لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ .**

« **کاشفی** (آشکارکننده‌ای) **جُز خدا بر آن نیست** »،

البتّه نزدیکی امور از دیدگاه خداوند ـ که مقامی فوق زمان و مکان است ـ با نزدیکی امور از دیدگاه بشر که بیش از چند صباحی عمر ندارد، تفاوت می‌کند. خدا اعلام داشته که قیامت (شاید نسبت به عُمر زمین و منظومه‌ی شمسی) نزدیک شده است (آیه‌ی قبل) ولی کاشف زمان رستاخیز (و پدید آورنده‌ی آن) جُز خدا کسی نیست.

(۵۹←۶۱) **أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ . وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ . وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ .**

« **آیا از این سخن عجب می‌دارید؟** » « **و می‌خندید و نمی‌گریید؟** » « **و در غفلت می‌گذرانید؟** »،

متعاقب آیه‌ی قبل آیات شریفه، به غافلان از قیامت و سرانجامشان، طعنه می‌زند. در واقع آیات شریفه مشعر بر این معناست که تذکار حادثه‌ی عظیم و خطیر قیامت، باید موجب هُشیاری و آماده‌سازی افراد شود، امّا وا أسفا که چه‌بسیار مخاطبان قرآن ـ در آن‌روزگار و این‌روزگار ـ که از ذکر قیامت ابراز شگفتی کرده پوزخند می‌زنند و در غفلت بسر برده نه تنها درصدد جبران گناهانشان برنمی‌آیند بلکه برآنها می‌افزایند!

(٦۲) **فَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ وَٱعْبُدُوا۟ ۩** ﴿**سجده‌ی واجب**﴾.

« **پس بر خدا سجده برید و او را بندگی کنید** ».

در آیه‌ی پایانی سوره، مخاطبان آیات ـ در راه نجات از غفلت‌ها ـ به تواضع و سجده در برابر خداوند فرا خوانده شده‌اند. همه‌ی مفسّران تصریح داشته‌اند که پیامبر^ص^ چون به قرائت این آیه رسید، به سجده افتاد و مؤمنان همگی با او سجده کردند. حتّی گفته شده که مشرکانِ حاضر در صحنه نیز تحت تأثیر قرارگرفته به سجده درآمدند و یکی از آنان که نمی‌توانست سجده کند، مشتی خاک برگرفته سر بر آن نهاد. ازاین‌رو جمله‌ی مفسّران ـ با اقتداء به پیامبر^ص^ـ این آیه‌ی پایانی سوره را در شمار سجده‌های واجب قرآن دانسته‌اند. شایان توجّه این‌که سه آیه‌ی دیگر قرآن نیز (سجده/۱۵، فُصِّلَت/۳۷ و عَلَق/۱۹) از سجده‌های واجب شمرده شده‌اند.

سوره‌ی قمر
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره که نام آن «**قَمَر** = ماه» برگرفته از اوّلین آیه است، پیش از هجرت پیامبر(ص) نازل شده و از سوره‌های مکّی به شمار می‌رود. در آغاز، از شکافته شدن ماه و نزدیکی قیامت سخن می‌گوید و می‌فرماید معاندان، هر نشانه‌ی (مهمّی) را که می‌دیدند به سحر و جادو حمل می‌کردند. متعاقباً به حوادث قیامت ـ که قبلاً از نزدیکی آن سخن آورده بود ـ می‌پردازد و بخشی از صحنه‌های قیامت را توصیف می‌کند. سپس به تکذیب اقوام پیشین ـ که با پیامبرانشان به مخالفت برمی‌خاستند ـ پرداخته از اقوام نوح، عاد، ثمود، لوط و فرعونیان یاد می‌کند و فرجام هردسته را بیان می‌دارد. در بین آیات ـ به سبک ترجیع بند ـ آیه‌ی «**وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُدَّکِر** = و همانا این قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم، آیا پندپذیری هست؟» چهاربار تکرار شده است که تأکید بر پندآموزی از ماجراهای گذشتگان را می‌رساند.

در انتهای سوره روی خطاب با مخالفان پیامبراست و آنها را به سرانجامی شبیه فرجام گذشتگان بیم می‌دهد واز شکست آنان درآینده‌ی نزدیک خبر می‌دهد (**سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ**) ولی کیفر مهمّ ایشان را عذاب اُخروی می‌شمرد. در پایان سوره ـ به سبک عمومی قرآن که پس از تهدید بدکاران نیکوکاران را بشارت می‌دهد ـ به توصیف متّقیان و حضور آنها در بهشت و در مقام قُرب خداوند، پرداخته است. آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۳) ؛ **اعلام نزدیکی قیامت و دو پاره شدن ماه**

بخش دوّم (آیات ۴ تا ۸) ؛ **فرمان به رویگردانی از منکرانِ تأثیرناپذیر دربرابر هشدارها**

بخش سوّم (آیات ۹ تا ۱۷) ؛ **اشاراتی به ماجرای نوح**ع

بخش چهارم (آیات ۱۸ تا ۳۲) ؛ **شمّه‌ای از اخبار عاد و ثمود**

بخش پنجم (آیات ۳۳ تا ۴۲) ؛ **نگاهی به ماجرای قوم لوط و اشاره‌ای به سرانجام فرعونیان**

بخش ششم (آیات ۴۳ تا ۵۵) ؛ **هشدار به منکران زمان و تذکار به آیندگان.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(اعلام نزدیکی قیامت و دو پاره‌شدن ماه)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ.

« قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت »،

واژه‌ی «**اِقْتَرَبَت** = بسیار نزدیک شد» در آیه‌ی شریفه، از مصدر «اِقْتِراب» مبالغه در قُرب است، مانند "اِقْتِدار" که مبالغه در قدرت است (مجمع البیان). «**اَلسَّاعَةُ** = آن ساعت (زمان موعود)» به معنی «قیامت» است (انعام/ ۳۱). «**اِنْشَقَّ** = از هم شکافته شد، دو پاره گشت».

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه حاکی از دو مطلب است: (۱) نزدیکی قیامت و (۲) از هم شکافتگی ماه. سخن از «نزدیکی قیامت» مطلب جدیدی نیست و در دیگر سوره‌های قرآن نیز آمده است، چنانکه می‌خوانیم «**اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ** = حساب مردم نزدیک شد و آنها در غفلت فرو رفته (از یاد آخرت) رویگردانند» (انبیاء/۱) و «**وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ** = وعده‌ی حقّ نزدیک شد» (انبیاء/۹۷) و «**أَزِفَتْ الْآزِفَةُ** = آن نزدیک شونده نزدیک شد» (نجم/۵۷).

امّا در مورد «از هم شکافتگی ماه» مفسّران قدیم همه اتّفاق نظر داشتند که این حادثه در صدر اسلام روی داده و کافران مدّعی شدند که پیامبر آنان را سحر کرده معجزه‌ی مزبور را نپذیرفتند؛ چنانکه آیه‌ی بعد ظاهراً به چنین مطلبی اشاره دارد. امّا پس از گذشت حدود دو قرن از نزول قرآن، برخی از معتزلیان چون جاحِظ، با رأی مفسّران قدیم به مخالفت برخاسته گفت مقصود آیه این است که «**سَیَنْشَقُّ الْقَمَر**= در آینده (با رویداد قیامت) ماه شکافته خواهد شد». ولی از سوی دیگر ابن قُتیبه‌ی دینوری ـ در حمایت از مفسّران قدیم ـ نظر جاحظ را به چالش کشیده و در کتاب «تأویل مختلف الحدیث» پس از ذکر آثاری از صحابه همچون ابن عبّاس و ابن مسعود، در مورد وقوع حادثه در صدر اسلام استدلالاتی ارائه داده است. برای روشنی موضوع، خلاصه‌ای از نظرات حامیان دو طرف بحث ـ عمدتاً با تمرکز بر آیات ۱ و۲ و۳ سوره‌ی قمر ـ به شرح زیر ارائه می‌گردد:

طرفداران معجزه‌ی شقّ‌القمر می‌گویند حدیث انشقاق قمر را **کثیری از صحابه** روایت کرده‌اند جُز عثمان بن عطا که از پدرش روایت کرده ماه در آینده (آستانه‌ی رستاخیز) شکافته خواهد شد. امّا عطاء از صحابه نبوده و از تابعین شمرده می‌شود و احمد بن حنبل درباره‌اش گفته در أخذ حدیث بی‌مبالات بود.

طرف مقابل پاسخ می‌دهد: «روایات، از شش تن از صحابه (انس بن مالک، جُبَیر بن مطعم، عبدالله بن مسعود، حُذَیفة بن یَمان، عبدالله بن عبّاس و عبدالله بن عمر) نقل شده و این پرسش پیش می‌آید که چرا وقوع رویدادی به آن عظمت، راویانی چنین معدود از بین صحابه داشته است؟ به خصوص که برخی از این راویان چون ابن عبّاس، در زمان وقوع رویداد، طفل خُردسالی بوده‌اند؟! به علاوه مفسّران گفته‌اند که آیات مزبور نشان می‌دهد که بعد از پیامبر اسلام^ص^ پیامبری نخواهد بود و حادثه‌ی بعدی پس از رسالت آن‌حضرت، قیامت است. چنانکه از پیامبر اسلام نقل شده که دو انگشت خود را نشان داده فرمود: «**أنَا وَ السَّاعَةُ كَهاتَيْنِ** = من و رستاخیز مانند این دو انگشت هستیم (و یکی بعد از دیگری است). در آیات نازله نیز دو پاره شدن ماه با نزدیک شدن قیامت قرین آمده؛ گویی نشان می‌دهد که پایان عمر عالم با چنان حادثه‌ای همراه خواهد بود و نه آنکه آن حادثه پیش از قیامت، روی داده باشد. پاسخ موافقانِ وقوع معجزه آنستکه **اوّلاً** روایت شَقُّ الْقَمَر در عصر نبوی را **گروه کثیری** از صحابه (نه فقط شش تن صحابی) گزارش کرده‌اند که از میان آنها شش تن بسیار معروفند چنانکه طبرسی در مجمع البیان و در سوره‌ی قمر آورده است: **قَدْ رَوَى حَدِيثَ انْشِقاقِ الْقَمَرِ جَماعَةٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الصَّحابَةِ مِنْهُمْ عبدالله بن مسعود** و **جُبَیر بن مطعم** و **انس بن مالک** و **حُذَیفة بن الْیَمان** و **ابن عمر** و **ابن عبّاس**. یعنی حدیث شَقُّ الْقَمَر را گروه **کثیری از صحابه** گزارش کرده‌اند که از میان آنها شش تن هستند (که اسامی ایشان را آورده است).
ثانیاً ابن عبّاس به تصریح خودش تفسیر را از امام **علی** عَلَیهِ السَّلام گرفته و شاگرد پسرعمویش بوده است.
ثالثاً لفظ آیه‌ی شریفه به صیغه‌ی ماضی آمده (**اِنشَقَّ الْقَمَرُ**) و اصل در فعل ماضی وقوعش در گذشته (پیش از نزول آیه) است و اگر گویند فعل ماضی گاهی برای آینده‌ی مُحَقَّق الْوُقوع می‌آید! **اوّلاً** چنین کاربُردی بی‌قرینه نیست؛ و آنانکه گمان کرده‌اند در آیه‌ی «**فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ**» (حاقَّه/۱۵و۱۶) فعل ماضی برای آینده بدون قرینه آمده است به کلمه‌ی «**فَيَوْمَئِذٍ** = پس درآنروز» درآیه توجّه نکرده‌اند. **ثانیاً** در آن‌صورت لازم می‌بود استعمال فعل ماضی (در معنای آینده) برای خود قیامت می‌آمد[1] نه برای نزدیکی قیامت! زیرا نزدیکی قیامت در عصر رسول‌خدا^ص^ وقوع یافته بود به دلیل «**أَزِفَتْ الْأَزِفَةُ** ـ نجم/۵۷» و نیز «**اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ** ـ انبیاء/۱» و حدیث «**أنَا وَ السّاعَةُ كَهاتَيْنِ**» که این حدیث نیز همین قرب قیامت را می‌رساند.

به علاوه، طرفداران وقوع معجزه‌ی مزبور گویند: در مورد وضع خورشید و ماه در قیامت، قرآن فرموده «**وَ خَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** = و ماه در خُسوف اُفتد و خورشید و ماه به هم گِرد آیند» (قیامت/۹ و۸) و نفرموده که ماه در قیامت به دو نیم خواهد شد. بنابراین شَقّ‌القمر امری معجزه‌آسا قلمداد می‌شود که همچون شکافته شدن دریای نیل برای موسی^ع^ و پیروانش (**وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ**)، به قدرت خداوندی انجام گرفته است.

طرف دیگر در مقابل گوید شیخ طوسی فقیه نامدار شیعه در تبیان، از طبری نقل می‌کند که منظور از انشقاق قمر، روز قیامت است که یکی از نشانه‌ها و علائم نزدیک شدن قیامت می‌باشد.

---

(۱) ـ مثلاً می‌فرمود: «قامَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ = قیامت به پا شد و ماه از هم شکافت».

پاسخ موافقان آن است که: اشتباه کرده‌اید! طبری وقوع شَقُّ الْقَمَر را تصدیق نموده و ابداً قول خلاف را نیاورده است و حتّی نسبت سحر را در آیه‌ی دوّم مربوط به شَقُّ الْقَمَر دانسته و گفته است: مشرکان گفتند که محمّد با شکافتن ماه ما را سحر کرد (**قالُوا هذا سِحرٌ سَحَّرنا بِهِ مُحَمَّدٌ حَتَّی خُیِّلَ إِلَیْنا أَنّا نَرَی الْقَمَرَ مُنْفَلِقًا بِاثْنَیْنِ بِسِحْرِهِ**. یعنی گفتند: این جادویی است که محمّد ما را بدان سحر کرد تا دیدیم که ماه به‌سبب جادوی او به دو نیم شد!) شیخ طوسی هم می‌گوید هرکس شقّ‌القَمَر را نفی کند ظاهرِ قرآن را ترک کرده است (التِّبیان/سورة القمر) و بدین‌ترتیب او نمی‌توانسته نفی شقُّ‌القَمَر را از طبری نقل کرده باشد.

مخالفان گویند: قائلان به معجزه‌ی شقّ‌القمر در برابر آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «**أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ یُتْلَی عَلَیْهِمْ** = آیا آنان را کفایت نکرده است که ما بر تو (ای پیامبر) این کتاب را نازل کردیم که بر آنها خوانده می‌شود ...» (عنکبوت/۵۱) که قرآن را اساس معجزه‌ی پیامبر^ص^ معرّفی می‌نماید، چه می‌گویند؟!

موافقان گویند: کفایت نزول قرآن کریم بر پیامبر^ص^ نافی معجزات دیگر نیست، بلکه نشان می‌دهد که اگر معجزات دیگرهم نبود قرآن به تنهایی در دلالت بر صحّت نبوّت پیامبر^ص^ کافی می‌بود مانند اینکه فرموده:

أَلَن یَكْفِیكُمْ أَن یُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلاَثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلآئِكَةِ مُنزَلِینَ . بَلَی إِن تَصْبِرُواْ وَ تَتَّقُواْ وَ یَأْتُوكُم مِن فَوْرِهِمْ هَذَا یُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلآئِكَةِ مُسَوِّمِینَ (آل‌عمران/۱۲٤ و ۱۲۵)

یعنی: «آیا شما را **کفایت نخواهد کرد** که خداوندتان با **سه هزار** فرشته‌ای که فرود می‌آیند، یاریتان کند؟ آری اگر صبر کنید و تقویٰ ورزید و دشمنان شتابان به سراغ شما آیند، خداوندتان با **پنج هزار** فرشته‌ی نشاندار یاریتان می‌کند».

ملاحظه می‌فرمایید که آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که نزول **سه هزار** فرشته برای یاری مسلمین کافی است ولی خدا برای تسهیل و تقویت امر و پیروزی مسلمانان به شرط صبر و تقویٰ، **پنجهزار** فرشته می‌فرستد. همین‌طور قرآن در دلالت بر نبوّت محمّد^ص^ کافی است ولی قرآن در سوره‌ی آل‌عمران از معجزه‌ی دیگری در تأیید پیامبر^ص^ سخن می‌گوید و می‌فرماید: **وَ مَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلَّا بُشْرَی لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ** (آل‌عمران/۱۲٦) یعنی خدا آن (نزول فرشتگان) را جُز مژده‌ای برایتان قرار نداد تا دلهاتان بدان آرام گیرد.

به علاوه حامیان معجزه‌ی انشقاق قمر گویند درسوره‌ی یونس (آیه‌ی ۲۰) می‌خوانیم‌که چون منکران از پیامبر^ص^ می‌پرسیدند چرا آیتی (معجزه‌ای) نمی‌آوری ؟ در پاسخ آنها فرمود «**فَانْتَظِرُواْ إِنِّی مَعَكُم مِنَ الْمُنتَظِرِینَ** = پس منتظر باشید که من هم با شما در انتظارم» یعنی پیامبر^ص^ ارائه‌ی معجزه را در اختیار نداشته و باید انتظار می‌کشیده تا به اراده و أمر إلهی حادثه‌ای رخ دهد که شقّ‌القمر می‌توانسته آن حادثه باشد وگرنه دعوت به انتظار، دعوتی عبث و بیهوده به شمار می‌آید که خدای قرآن از آن منزّه است. به علاوه در سوره‌ی صافّات (آیه‌ی ١٤) می‌فرماید «**وَ إِذَا رَأَوْا آیَةً یَسْتَسْخِرُونَ** = و چون آیتی **ببینند** آن را به سخریّه گیرند» و مضافاً در سوره‌ی انفال (آیات۹←۱۲ و ۱۷←۱۹) از نزول فرشتگان در جنگ‌ها و حمایتشان از مسلمان‌ها و طوفانی‌که بر ضدّ سپاه کفر به أمرخدا ـ با اشاره‌ی پیامبر^ص^ ـ برخاست، سخن رفته است که معجزه‌ای نمایان بود.

طرف مقابل پاسخ می‌دهد که به نظر می‌رسد که آیه‌ی١٤ سوره‌ی صافّات ـ با توجّه به آیات قبل و بعد ـ در بی‌حاصلی معجزه‌آوری برای قوم معاند باشد، چنانکه فرموده «**وَ مَا مَنَعَنَا أَن نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُواْ بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا** = چیزی ما را از ارسال معجزه بازنداشت جُز آنکه پیشینیان آنها را دروغ انگاشتند ... و ما معجزات را جُز برای **بیم دادن** نمی‌فرستیم» (اسراء/۵۹).

پاسخ موافقان آن است که معجزاتی‌که قرآن می‌گوید از آوردن آنها خودداری شد، آیات یا معجزات **تخویفی** بوده، یعنی آیاتی‌که با تهدید همراه می‌شوند که اگر پذیرفته نشوند بلافاصله عذاب می‌آید به دلیل نصِّ آیه که می‌فرماید: **وَ مَا نُرْسِلُ بِالآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا**[(1)]. امّا مثلاً تمام معجزات عیسی[ع] (مانند اِحیاءِ مَوتیٰ و شفای بیماران و غیره) تخویفی نبود. ولی در پی درخواست حواریّون مسیح[ع] برای نزول مائده‌ی آسمانی، قرآن فرموده است: «**قَالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ** = (خدا) فرمود: من آن(مائده‌ی آسمانی)را بر شما فرو می‌فرستم پس هرکس از شما بعد از آن، انکار ورزد او را عذابی می‌کنم که هیچکس از جهانیان را چنان عذابی نکرده‌ام.» (مائده/۱۱۵) و این است معنای معجزات تخویفی که شامل همه‌ی معجزات پیامبران نمی‌شود. آری آیات تخویفی در عصر رسول‌خدا[ص] نیامد ولی آیات نصرت و بشارت (**لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْر** ـ آل‌عمران/۱۲۳ **و مَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ** ـ آل‌عمران/١٢٦) آمد. انشقاقِ قمر نیز امری تخویفی نبوده است. به علاوه اگر فرض شود که پیامبری به سوی مردم آید و بگوید که من پیامبرم ولی چون شما اهل تکذیب هستید هیچ معجزه‌ای به من داده نشده است! مردمان می‌گویند: چرا قصاص قبل از جنایت می‌کنی و نقصان کار خود را به گردن ما می‌نهی؟! آری اگر یکبار آنها معجزه‌ی از آن پیامبر دیدند و گفتند این سحر و جادو بود! آن پیامبر[ص] حق داشت و می‌توانست چنین ادّعایی کند که شما مانند اُمَم گذشته اهل تکذیب هستید چنانکه یکبار امتحان شدید! مفهوم آیات ذیل ظاهراً همین را می‌رساند و می‌فرماید: «**وَ أَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءتْ لا يُؤْمِنُونَ . وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِی طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** (انعام/۱۰۹ و ۱۱۰) = سوگند خوردند به اَللّه با سخت‌ترین سوگندهای خود که اگر آیتی (معجزه‌ای) به سویشان آید حتماً بدان ایمان می‌آورند بگو جُز این نیست که همه‌ی آیات (معجزات) نزد خدا (و در توانِ او)

---

(۱) ـ به عبارت دیگر معجزاتِ **تخویفی** معجزاتی بوده که پس از درخواست قوم برای معجزه نازل می‌شد و در آن‌صورت اگر قوم نمی‌پذیرفتند، شدّت عناد، آنها را مستحقّ عذاب می‌ساخت. در آیه‌ی۵۹ سوره‌ی إسراء با توجّه به سخن از معجزه‌ی «ناقه» که نصیب ثمود شد و به سبب آن برخورد خشونت‌آمیز آنها را مستوجب عذاب مرگبار إلهی گردانید، چنان معجزه‌ای مورد نظر است. به بیان دیگر مفهوم آیه‌ی۵۹ سوره‌ی إسراء در واقع چنین است: «و چیزی ما را از فرستادن معجزات (درخواستیِ آنان) بازنداشت جُز این‌که گذشتگان، آنها را تکذیب کردند (و هلاک شدند) و به ثمودیان، آن ماده شتر را که (معجزه‌ای) روشنگر بود، عطا کردیم، ولی به آن ستم کردند و معجزات (درخواستی) را جز برای بیم دادن (مردم که اگر نپذیرند عذاب می‌شوند) نمی‌فرستیم.».

است و چه چیز شما را آگاه می‌کند که اگر آیاتِ مزبور بیایند (بازهم) منکران ایمان نمی‌آورند؟ (از آن‌رو که) دلها و **دیدگانشان** را (با عنادی‌که در برابر حق دارند) می‌گردانیم چنانکه **بار نخستین** ایمان بدان نیاوردند و ایشان را در طغیان خود رها می‌کنیم تا سرگردان بمانند»،

ملاحظه کنید آیه‌ی شریفه ظاهر در این معنا است که قبلاً آیتی (معجزه‌ای) آمده و منکران آن را **دیدند** ولی دل و **دیدگانشان** آن را نپذیرفت ولذا از دیدن معجزات دیگر محروم شدند. ظاهراً آن معجزه‌ی بزرگ همان شَقُّ الْقَمَر بوده که چون آن را دیدند و جادویش شمردند یا استهزاء کردند از رُؤیت معجزات دیگر محروم شدند. به ویژه که سوره‌ی انعام در تمام جدول‌های نزول سُوَر، بعد از سوره‌ی قمر آمده است (به عنوان مثال به‌کتاب سیر تحوّل قرآن اثر مرحوم مهندس بازرگان بنگرید). اینک اگر گویند پس چرا در جنگها فرشتگان دخالت کردند و معجزه شد؟ گوییم آن معجزات برای **مؤمنان** و نصرت ایشان رخ داد نه برای کفّار معاند و لذا فرمود: «**مَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ** = آن را **جز** مژده‌ای **برای شما** (مؤمنان) قرار ندادیم و تا دلهاتان بدان آرام گیرد.».

مخالفان گویند در همان سوره‌ی اسراء (آیات ۹۳←۹۰) آمده که کافران به پیامبر^ص می‌گفتند به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه معجزاتی را که ما می‌خواهیم به ما نشان دهی؛ از زمین برایمان چشمه‌ای بشکافی یا باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و جوی‌ها در میانشان جاری سازی! و . . . ، این‌ها بسی ساده‌تر از معجزه‌ی شکافتن ماه بود، ولی پاسخ قرآن به آن درخواست‌ها این است که «**قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا** = بگو: خداوندم منزّه (از هر نقص و کمبود) است مگر من جُز بشری هستم که به رسالت فرستاده شده‌ام؟!»
ضمناً حساب اِمدادهای إلهی به پیامبر اسلام^ص و پیروانش در خطرات ـ از طریق تنظیم اسباب طبیعی ـ از حساب معجزه‌های ورای اسباب طبیعی چنانکه به پیامبران پیشین عطا شد، جداست.

پاسخ موافقان آن است که: معجزات انبیاء به دلخواه هرکس صورت نمی‌گیرد یعنی چنین نیست که هرکس از راه برسد و معجزه‌ای مخصوص بخواهد پیامبر موظّف باشد تا بر طبق هوس و خواست او معجزه‌ای کند امّا این دلیل نیست که پیامبران به همراه معجزه نیامده‌اند و آیات سوره‌ی شریفه همین منطق را در مورد پیامبر اسلام^ص بیان می‌کند چنانکه در پایان آیه می‌فرماید: بگو آیا من جُز بشر و فرستاده‌ی خداوند هستم؟ یعنی **اوّلاً** من بشرم پس هر کاری از من ساخته نیست و قدرت من محدود است. **ثانیاً** من فرستاده‌ی خداوندم و هر معجزه‌ای که او بخواهد ارائه می‌دهم نه هر چه شما بخواهید! ضمناً اگر آیات دخالت فرشتگان در جنگ‌ها مانند آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی انفال (**إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ**[1] . . . إلخ) را به تأویل

(۱) ـ (به یاد آر) هنگامی‌که خداوندت به فرشتگان وحی کرد همانا من با شمایم (یاری‌دهنده‌ی شما هستم) پس مؤمنان را استوار سازید، من در دل‌های کافران ترس خواهم افکند، گردن‌ها را از بالا بزنید و همه‌ی انگشتان ایشان را (که قبضه‌ی شمشیر در دست گرفته‌اند) قطع کنید.

بکشیم و آن را «**تنظیمِ اسباب طبیعی!**» بنامیم، دیگر از **تفسیر** آیات به کنار رفته و در راه **توجیه** و **تأویل** گام نهاده‌ایم که تفسیر ما از این روش دور است.

(۲) **وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةً يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٌ مُّسۡتَمِرٌّ**.

« **و اگر** (کافران) **نشانه‌ای ببینند، روی گردانند و گویند: جادویی از میان رفتنی است** »،

در این آیه‌ی کریمه واژه‌ی «**يَرَوْا**» دلالت دارد بر اینکه معجزه‌ی مزبور قابل رُؤیت بوده و با وجود این، مورد انکار قرار گرفته است. و واژه‌ی «**مُستَمِرّ**» در آیه‌ی شریفه، نه به معنی «دائم» ـ چنانکه برخی مترجمان تصوّر کرده‌اند ـ بلکه به معنی ذاهب یعنی «گذرا و ردّ شدنی» (از مادّه‌ی «**مَرَّ**») آمده است. زیرا روشن است که حادثه‌ی مزبور دوام نداشته و اصل این واژه به معنی «گذر کردن» در قرآن می‌آید، چنانکه می‌خوانیم «**وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ** = و کوه‌ها را می‌بینی؛ پنداری بی‌حرکتند، درحالی‌که آنها چون گذشتِ ابر می‌گذرند» (نمل/۸۸).

(۳) **وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَكُلُّ أَمۡرٖ مُّسۡتَقِرّٞ**.

« **و تکذیب کردند و پیرو هوس‌های خود شدند و هر امری را قرارگاهی است** »،

آیه‌ی شریفه تکذیب و مخالفت کافران را بازگو کرده است. هرچند در متن آیه به صراحت نیامده که آنها دقیقاً چه چیزی را تکذیب می‌کردند، ولی از سیاق آیه به دست می‌آید که آنها معجزه‌ی پیامبر^ص و رسالت او را تکذیب کردند. مقطع آیه «**كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرّ** = هر امری را قرارگاهی است»، بدین معنی است که هر جریانی سررسیدی دارد؛ یعنی مخالفت‌ها و گردنکشی‌های افراد دربرابر حق، دورانی دارد و به‌زودی به سرانجام خود می‌رسد و حقّانیّت این پیامبر^ص حتّی برای آنها (در صحنه‌ی تاریخ، یا در رستاخیز) محقّق خواهد شد.

بخش دوّم

(فرمان به رویگردانی از منکرانِ تأثیرناپذیر دربرابر هُشدارها)

(٤) وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّنَ ٱلْأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ.

« **و همانا از اخبار** (پیشینیان) **آنچه در آن مایه‌ی منع** (از کفر و بدکاری) **است، به ایشان رسید** »،

پس از ذکر آیت بزرگ آسمانی و تکذیب مشرکان در آیات قبل، اکنون به مخالفت‌هایی که با پیامبرانِ پیشین می‌شده و اینکه هُشدارهای آنها را مردم انکار می‌کردند، پرداخته است. البتّه این داستان‌ها از آیه‌ی ۹ به بعد آغاز می‌شود و تفصیل آنها در سُوَر قبلی آمده است. از این‌رو عنوان نموده که برای این مردم معاند، آنچه از اخبار گذشتگان که می‌توانست مورد عبرت قرار گیرد، توضیح داده شده است. (واژه‌ی «**مُزْدَجَر**» در آیه‌ی شریفه، ـ از مادّه‌ی «زَجْر» ـ به معنی «منع و نهی» آمده است).

(٥) حِكْمَةٌۢ بَالِغَةٌۖ فَمَا تُغْنِ ٱلنُّذُرُ.

« **حکمتی رسا است؛ ولی هُشدارها سود**(شان) **نبخشید** »،

یعنی آن اخبارکه گفته شد حکمت بالغه و اندرزی رسا بود ولی کارساز روحیّه های معاند نشده (و نمی‌شود). چرا ؟ زیرا جاذبه‌ی اُنس وعادات در مردم قوی است و فرهنگ می‌طلبد تا بتوانند فارغ از مأنوسات، بدانچه آنها را به نوعی نظم اخلاقی فرا می‌خواند، توجّه کنند. به عبارت دیگر مردم از لذّات و تمایلاتشان به آسانی چشم نمی‌پوشند و از این‌رو دربرابر تعالیم انبیاء مقاومت می‌کنند. آن تعالیم به منزله‌ی داروی تلخ و شیرینی است که موجب شفا می‌شود، ولی کودکان ظاهربین و مقطع‌نگر، حاضر به نوشیدن آن داروها نیستند تا فوائدشان را دریابند، مگر به رشد رسیده و عقل و ادراکشان فوائد دارو را دریابد.

«**حِکْمَت**» در لغت به معنی «دانایی و رأی محکم و استوار» است. این واژه بیست بار در قرآن آمده و مفسّران در مفهوم آن وجوه مختلفی گفته‌اند که همه‌ی آنها مصادیق این معنای جامع و کلّی است که «**حِکمت**» عبارت از معرفتی است که خداوند در قلب هر انسانی که شایسته بیند می‌افکند و با چنان معرفتی، آدمی دین‌شناس می‌گردد و به حقایق قرآن واقف می‌شود و هم بر وفق آن، عمل می‌کند. چنانکه در برخی از آثار عرفا آمده «حکمت، قوّه‌ای است که به وسیله‌ی آن آدمی می‌تواند دقایق امور و خفایای مصنوع را درک کند (و با توجّه به آن عمل نماید)».

(٦) فَتَوَلَّ عَنْهُمْۘ يَوْمَ يَدْعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ.

« **پس از آنها روی برتاب؛ روزی**(را به یاد آر) **که دعوتگری** (آنان را) **به امری ناگوار فرا خوانَد** »،

یعنی ازآن روحیّه های معاند که به هیچ وجه حاضر به شنیدن سخن حقّ نیستند باید روی گرداند و به قیامت واگذارشان کرد، قیامتی که در آغاز سوره از نزدیکی‌اش سخن گفت. جمله‌ی انبیاء برای بشارت و انذار آمدند و نه اجبار مردم به قبول و عمل به دیانت. مراد از «ندا کننده» در آیه‌ی شریفه، ظاهراً اسرافیل است که به آوایی هول انگیز خلایق را روز حشر گِرد آورد (یس/۵۱ ، زُمَر/٦٨ و نبأ/١٨).

(۷و۸) **خُشَّعًا أَبْصَٰرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ . مُّهْطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِ يَقُولُ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ .**

« با دیدگان به زیر افتاده از گورها خارج شوند؛ گویی ملخ‌های پراکنده‌اند » « شتاب کننده به سوی آن منادی، کافران گویند: این روز دشواری است »،

آیات فوق شرح و بسط آیه‌ی قبل است و پیش از شروع داستان اقوام گذشته، صحنه‌ای از قیامت را مجسّم ساخته است. می‌فرماید درآن روز ندای «دعوتگری» همه‌جا می‌پیچد؛ مانند آنکه در اِزدحاماتِ امروز بشری، بلندگویی هزاران نفر را به استادیومی فرا بخوانَد و همگان با شتاب به سوی آن صحنه روند. چنانکه فرموده است: «**يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ** = روزی‌که شتابان از گورها خارج می‌شوند گویی سوی پرچمهایی افراشته می‌شتابند» (معارج/٤٣)؛ و می‌فرماید در آن شرائط کـه همه‌ی مردگان از گورها برمی‌خیزند ـ و یا بالأخره به نوعی بازسازی می‌شوند ـ سرها(ی بدکاران) به زیر است و از شرم بدکاری‌ها، سر بلند نمی‌کنند! چنانکه فرموده «**خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ** = دیدگانشان فرو افتاده و مذلّت وجودشان را فرا گرفته است» (معارج/٤٤)؛ و زنده شدگان در قیامت را به دریایی از ملخ‌های پراکنده (و جای دیگر: پروانه‌های پراکنده) که همه به سوی صحنه‌ی مشخّصی هجوم می‌آورند، تشبیه کرده است «**يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ** = روزی‌که مردم همچون پروانه‌های پراکنده‌اند» (قارعه/٤)؛ و می‌فرماید کافران در آن‌روز، زشتی اعمالی را که پشت سر نهاده‌اند حسّ کرده متوجّه می‌شوند که با چه دشواری‌هایی روبرو خواهند بود، چنانکه فرموده «**اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً** = آن روز فرمانروایی، خاصّ خدای رحمان است و برای کافران روزی بس دشوار است» (فرقان/٢٦). طبرسی در مجمع البیان می‌گوید این آیات می‌رساند که معاد، جسمانی است نه آنکه فقط روح برانگیخته شود.

بخش سوّم

(اشاراتی به ماجرای نوح[ع])

(۹) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُواْ عَبْدَنَا وَقَالُواْ مَجْنُونٌ وَٱزْدُجِرَ .

« **پیش از آنها قوم نوح** (نیز) **به تکذیب پرداختند و بنده‌ی ما را دروغگو شمردند و گفتند: دیوانه‌ای است؛ و** (از دعوتش) **ممانعت شد** »،

در آیه‌ی ٤ فرمود که آنچه از اخبار پیشینیان که می‌توانست موجب عبرت مردمان شود، قبلاً (در سُوَر پیشین قرآن) آمده است. دراینجا مجدّداً شمّه‌ای از آن ماجراها را آورده ـ و از آیه‌ی فوق به بعد به سرگذشت پنج قومِ سرکش (اقوام نوح، عاد، ثمود و قوم لوط و آل‌فرعون) اشاراتی شده است ـ تا شاید وجدان خفته‌ی تکذیب کنندگان را بیدار کند. در حقیقت به تکذیب‌کنندگان پیامبر اسلام می‌فرماید که این تکذیب‌های شما سابقه دارد و دعوت‌کنندگان به حقّ، همواره با دشواری‌ها و دشمنی‌ها روبرو بوده‌اند. تاریخچه‌ی تکذیب پیامبران را از قوم نوح آغاز کرده که برای بسیاری در زمان چهره‌ای آشنا بوده و شرح جامع‌تر آن در سُوَر مختلف قرآن از جمله هود/آیات ۲۵ به بعد، آمده است.

واژه‌ی «**عَبْد**» در آیات قرآن کُلّاً به دو معنی آمده است: (**۱**) مخلوق (آنجاکه می‌فرماید «**يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ** ... = ای بندگان من که با گناهان در حقّ خود زیاده‌روی کردید ...» ـ زُمَر/۵۳) و (**۲**) بنده‌ی مطیع (آنجا که می‌فرماید «**فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي** = در زمره‌ی بندگان مطیع من درآی و به بهشتِ من داخل شو» ـ فجر/۲۹و۳۰). در آیه‌ی فوق با توجّه به موضع تجلیل از نوح «**عَبْد**» به معنی «بنده‌ی مطیع» است. می‌فرماید بنده‌ی مطیع و فرمانبردار مرا تکذیب کردند و ـ چون سخنانی برخلاف مأنوسات افراد می‌گفت ـ او را دیوانه شمردند و دعوتش را مانع شدند (**اُزْدُجِرَ** = بازداشته شد، رانده شد) چنانکه سنّت قدیمی و رایجِ زورگویان بوده و آنگاه که منطقی دربرابر کسی ندارند سرکوبش می‌کنند.

(۱۰) فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَٱنتَصِرْ .

« **پس** (نوح) **خداوندش را بخواند که: من مغلوب شدم، پس** (خدایا) **یاری کن** »،

در قطع اسباب طبیعی شخص موحّد، مأیوس نشده، بلکه به خدا روی می‌آورد (البتّه آنکه ایمانی به خدا ندارد لاجرم ناامید می‌شود). هرچند نوح[ع] از نظر اقامه‌ی براهین مغلوب آنها نشده بود، بلکه از عنادها و سرسختی قومش به تنگ آمده بود.

(۱۱) **فَفَتَحْنَآ أَبْوَابَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ .**

« **و** (آنگاه ما) **درهای آسمان را به آبی بس ریزان گشودیم** »،

ابوالسّعود در تفسیر خود آورده که این نحوه بیان (گشودن درهای آسمان) تمثیلی برای نشان دادن شدّت و کثرت باران است. عکس این گفته نیز معمول است که در فقدان باران می‌گویند درهای آسمان بسته است. شایان توجّه این‌که گفته‌اند آن باران سهمگین زمانی باریدن گرفت که قوم نوح مدّت‌ها گرفتار خشکسالی بودند؛ بنابراین چه بسا قوم در ابتدا خوشحال شدند که گشایشی یافته‌اند؛ غافل از آن‌که آن باران نه از باب حیات، بلکه باران ممات بود (**مُنْهَمِر** = ریزش شدید باران).

(۱۲) **وَفَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُونًا فَٱلْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ .**

« **و از زمین چشمه‌ها جوشاندیم تا آب** (آسمان و زمین) **بر امری که مقدّر شده بود، به هم پیوستند** »،

یعنی نه فقط از آسمان، بلکه از دل زمین نیز آب فوران کرد و آب آسمان و زمین دست به دست هم دادند تا «**عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ**» سیل عظیم و طوفانی به پا شود و فرمان خدا که هلاکت آن قوم را مقدّر کرده بود، به اجرا درآید.

(۱۳) **وَحَمَلْنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَدُسُرٍ .**

« **و او** (نوح) **را بر** (ساختاری) **مشتمل بر الواح چوبین و میخ‌ها، حمل کردیم** »،

واژه‌ی «**ذات**» در آیه‌ی شریفه به معنی «دارنده، صاحب» است؛ «**أَلْوَاح**» جمع «لَوْح» به معنی «تخته و الوار» و «**دُسُر**» جمع «دِسار» به معنی «میخ» است. منظور از «**ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ** » ساختار کشتی است که از کوبیدن میخ‌ها بر چوب‌ها به وجود آمده بود و گفته‌اند که آن نخستین بار بوده که بشر به ساختن کشتی دست زد و فرشته‌ای آن را به فرمان خدا به نوح آموخت.

بدین ترتیب آیه‌ی شریفه درمقام توضیح ساختمان کشتی است که از چوب و میخ‌هایی که بر چوب فرو کرده بودند تشکیل شده بود؛ و إلاّ واژه‌ی «**فُلْک** = کشتی» در قرآن مکرّر آمده است. همچنین بیان آیه بر نجات نوح‌ع متمرکز بوده و از این‌رو ـ برخلاف آیات مربوطه در دیگر سوره‌ها ـ در اینجا ذکری از همراهان نوح نیست.

(۱٤) **تَجْرِى بِأَعْيُنِنَا جَزَآءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ .**

« **زیر نظر ما** (در آب) **روان بود؛ پاداش کسی که مورد ناسپاسی قرار گرفته بود** »،

برخی از مسلمان‌های ظاهری‌مذهب، از این آیه نتیجه گرفته‌اند که خدا دارای چشمان است! درصورتی‌که «**تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا**» معنای مجازی دارد و مقصود این است که کشتی در حفاظت خدای تعالی بود (هود/۳۷) چنانکه عرب می‌گوید «**عَيْنُ اللهِ عَلَيْک** = چشم خدا برتو باد»، یعنی خدا تو را حفظ کند.

(۱۵) وَلَقَد تَّرَكْنَاهَآ ءَايَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ .

« **و همانا آن**(سفینه) **را** (برای مردمان) **نشانه‌ای به جا نهادیم؛ آیا پند پذیری هست؟!** »،

مسلّم کشتیِ به آن بزرگی پس از آنکه آب هم فرونشست، برای مدّتی باقی بود. حتّی عدّه‌ای می‌گویند بقایای آن را در دامنه‌های کوه آرارات (کوه «جُودِیّ» هود/٤٤) یافته‌اند. هرچند لازمه‌ی پندگیری از آن حادثه این نیست که بقایای کشتی کماکان تا امروز باقی و قابل رؤیت باشد. چنانکه بعضی مفسّران چون صابونی، گفته‌اند که واژه‌ی «**تَرَكْنَاهَا**» در آیه‌ی شریفه به حادثه برمی‌گردد نه به کشتی و منظورِ خداوند این است که آن حادثه را مایه‌ی عبرت قرار دادیم.[1] رجوع به برخی آیات دیگر نیز این برداشت را احتمالاً تأیید می‌کند (فرقان/۳۷). البتّه تعبیر «**آيَةً** = نشانه‌ای» به کشتی ـ چنانکه ما در ترجمه آورده‌ایم ـ قوی‌تر است.

عبارت مقطعی آیه «**هَلْ مِن مُّدَّكِر**» به صورت ترجیع‌بند از اینجا تا پایان سوره ادامه دارد و مجموعاً شش بار تکرار شده است. شایان توجّه این‌که «**مُدَّكِر** = پند گیرنده»، در اصل «مُذْتَكِر» بوده که «تاء» و «ذال» در آن به «دال» تبدیل شده‌اند و در نتیجه دو حرف همجنس در هم ادغام گردیده‌اند.

(١٦) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ .

« **پس عذاب و هُشدارهای من چگونه بود؟!** »،

عبارت فوق و جمله‌ی بعد در سوره چند بار تکرار شده است. درحقیقت خدا می‌فرماید بنگرید که چگونه آن منکران را هُشدار دادیم و چون پند نگرفتند به چه عذابی گرفتار آمدند ؟ پس ای اهل عبرت، عبرت گیرید.

(١٧) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ .

« **و همانا قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندپذیری هست؟!** »،

البتّه در دوران پیامبران که عصر معجزات بوده، تکذیب کنندگان با سوانح آسمانی مجازات می‌شدند. امّا در قرآن از آسیب های اجتماعی نیز به عنوان عذاب إلهی یاد شده است، چنانکه می‌خوانیم «**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ** ... = (منکران را) بگو: خدا قادر است از بالای سر یا زیر پایتان عذابی فرستد یا شما را به اختلاف درهم ریزد و آسیب بعضی را به بعضی دیگر بچشاند . . . » (انعام/٦٥) و یا «**وَ كَذَلِكَ نُوَلِّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ** = و بدینگونه بعضی ظالمان را بر برخی دگر ـ به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند ـ مسلّط می‌سازیم» (انعام/١٢٩) و به نظر می‌رسد در این دور و زمانه عبرت نگرفتگان از هُشدارهای إلهی، بیشتر ازطریق این‌گونه بلایای اجتماعی به نتایج سوءِ اعمال خود در دنیا می‌رسند (اگر بفهمند). البتّه مطالب قرآن برای **هدایت** و **پندآموزی** به زبانی روشن و در حوزه‌ی فهم عمومی است، به طوری‌که هرکس ـ با قلب باز و منصف ـ به سراغ قرآن بیاید، به اندازه‌ی درک و فهمش از آن بهره‌مند می‌شود.

---

(۱) ـ همه‌ی قصص قرآن برای پندآموزی است؛ امّا به قول امام علی ع در نهج البلاغه (حکمت۲۹۷) «چه بسیارند عبرت‌ها و چه اندک است عبرت آموزی».

بخش چهارم

(شمّه‌ای از اخبار عاد و ثمود)

(۱۸) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ .

« **عادیان** (پیامبر خود را) **تکذیب کردند، پس عذاب و هُشدارهای من چگونه بود؟!** »،

قوم عاد در مرتفعات حجاز نزدیک سرزمین ثمود می‌زیستند. آنها مردمی نیرومند و درشت‌اندام بودند و باغ‌ها و چشمه‌سارها داشتند و شهرستان «إرَم» را زیبا و دلکش ساخته بودند؛ ولی قدر نعمت إلهی را ندانسته راهِ کفر و ناسپاسی پیش گرفتند تا خدا هم‌وطنشان هودع را برای هدایت و دعوت آنها به زندگی پاک توحیدی فرا خواند؛ امّا آنان به پندهای هودع وقعی ننهاده به زندگی غفلت‌بار خود ادامه دادند تا هفت شب و هشت روز پیاپی طوفانی هولناک بر آنها وزیدن گرفت و تمامی‌شان را ـ به‌ جُز هود و پیروانش ـ نابود کرد (حاقَّه/۸←٦). تفصیل ماجرای قوم عاد در سُوَر مختلف قرآن ازجمله اعراف/۷۲←٦٥ و هود/٦۰←٥۰ آمده که اشاراتی از آن را در اینجا ذکرنموده و درواقع واژه‌ی «**كَذَّبَتْ**» در آیه‌ی فوق، در دیگر سوره‌ها توضیح داده شده است.

(۱۹) إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ .

« **همانا ما ــ در روزی شوم، به طور مداوم ــ تندبادی توفنده و سرد برآنها فرستادیم** »،

واژه‌ی «**يَوْم** = روز» را می‌توان بخشی از زمان درنظر گرفت (اعراف/ توضیح آیه‌ی٥٤) و در قرآن اوصاف «سَعد» و «نَحس» (مبارک و شوم) برای برخی زمان‌ها آمده و این مربوط به حوادثی است که در آن ایّام پیش آمده است. روز مذکور در آیه برای عادیان ـ با توجّه به طوفان مهلکی که برای آنان در آن روز پیش آمد ـ «**نَحس** = شوم» بوده، ولی چه بسا برای اقوام دیگر روز مبارکی بوده باشد. در سوره‌ی فُصِّلَت در ذکر مدّت عذاب عادیان واژه‌ی «**أَيّام**» آمده (فُصِّلَت/١٦) و در آیه‌ی فوق می‌فرماید «**يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرّ**» یعنی روز نحسی که ادامه یافت (تبدیل به ایّام شد) و در سوره‌ی حاقّه (آیه‌ی ۷) فرموده که آن طوفان ۷ شب و ۸ روز ادامه داشت.

(۲۰) تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ .

« (تندبادی) **که مردمان را از جای بَرمی‌کَند، چنانکه گویی تنه‌های نخل ریشه‌کن شده‌اند** »،

واژه‌ی «**تَنْزِعُ**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «نَزْع» به معنی «برکندن» است. «**أَعْجاز**» جمع «عَجُز» قسمت پائین هر چیزی را می‌گویند که در اینجا منظور «تنه‌ی درخت» است. «**مُنْقَعِر** = ریشه‌کن شده».

عادیان بلند قامت و تنومند در اثر طوفانی سخت، از جای کنده شده و به زمین کوبیده می‌شدند و قرآن کریم، منظرِه‌ی آنها را در آن شرایط، به درخت‌های نخلی که از ریشه برکنده شده باشند، تشبیه کرده است.

(۲۱) **فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ.**

« پس عذاب و هُشدار من چگونه بود؟! »،

آیه‌ی شریفه ـ به مانند آیه‌ی بعد ـ ترجیع بند سوره است که چهار بار در این سوره تکرار شده است. واژه‌ی «**نُذُر**» کنایه از «عذاب» است، یعنی عذابی که قبلاً هُشدارش داده شده بود. فخر رازی می‌گوید این تکرار برای تقریر و تنبّه است.

(۲۲) **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ.**

« و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندپذیری هست؟! »،

یعنی خداوند قرآن را آن‌چنان ساخته و پرداخته که از آن متذکّر توان شد. البتّه داستان‌های قرآن که جنبه‌ی عبرت‌آموزی دارد، به آسانی فهمیده می‌شود ولی برای دریافت نکته‌ها باید تدبّر کرد (**أَ فَلايَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآن**).

(۲۳) **كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ.**

« قوم ثمود هُشدار را دروغ شمردند »،

در این آیه اگر «**نُذُر**» را جمع «نَذیر» به معنی «بیم‌دهنده» بگیریم، معنی آیه می‌شود «ثمودیان بیم‌دهندگان را تکذیب کردند». ولی اگر آن را به معنی مصدری یعنی «بیم دادن» بگیریم، معنی آیه همان می‌شود که ما در ترجمه آورده‌ایم.

قوم ثمود سرزمین عاد را به میراث بردند و برای مصون ماندن از حوادث طبیعی، خانه‌هایی در دل کوه از سنگ تراشیدند. ولی آنها نیز (چون عادیان) با جذب به ظواهر زندگی دچار غرور و غفلت شدند و خداوند برای هدایتشان صالح ع را بر آنها مبعوث فرمود که معجزه‌اش ناقه (ماده شتری) بود و چون قوم ناقه را کشتند، صاعقه‌ای آنها را گرفت و جملگی را هلاک کرد. ماجرای قوم ثمود در سُوَر مختلف قرآن از جمله شعراء/ ۱٤۱←۱۵۹، اعراف/۷۳←۷۹ و نکته‌ای در مورد ایشان در فجر/۹ آمده است.

(۲٤) **فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ.**

« و گفتند: آیا یک بشری را از (بین) **خود پیروی کنیم؟! در این‌صورت به یقین در گمراهی و جنون خواهیم بود »،**

واژه‌ی «**سُعُر**» (جمع سَعیر) را در مقطع آیه، طبری به «آتش» ترجمه کرده و طبرسی به «عذابی سخت» و کاشفی به «دیوانگی». در المنجد هم آمده: «السُّعْر و السُّعُر: الجنون» و این معنا بهتر است چون آنها به آتش دوزخ و عذاب إلهی معتقد نبودند مگر آنکه آتش کنایه از سختی باشد.

آیه‌ی شریفه با «فاءِ» تفریع در ابتدا، در موضع نتیجه‌گیری از آیه‌ی قبل آغاز شده و سبب تکذیب صالح^ع توسّط ثمودیان را بیان می‌دارد که می‌گفتند: این آدم (صالح) یکی از خودمان است که مخالف‌خوانی آغاز کرده، مگر ما دیوانه‌ایم که او را پیروی کنیم! نشان می‌دهد که اَنگ دیوانگی و گمراهی به افراد زدن، از قدیم بوده و اکنون نیز اگر کسی برخلاف باورهای عامّه سخنی بگوید چه بسا می‌گویند او دیوانه است.[1]

(۲۵) **أَءُلْقِيَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ .**

« **آیا از میان** (همه‌ی) **ما این ذکر بر او القاء شده است؟!** (نه) **بلکه او دروغگویی خودپسند است** »،

امروز نیز وقتی با برخی منکران دینی سخن از وحی محمّدی می‌رود، می‌گویند چرا به ما وحی نمی‌شود! و لیاقت و استعداد را که خود در همه‌ی موارد لازم شمرده و مطرح می‌سازند، در کار خدا درنظر نمی‌گیرند و در نتیجه غالباً ادّعای رسالت را از جانب انبیاء، نتیجه‌ی غرور و خودخواهی آنها می‌دانند! (غالب مفسّران منظور از «**ذِكْر**» را در آیه‌ی شریفه وحی إلهی دانسته‌اند).

(۲۶) **سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ ٱلْكَذَّابُ ٱلْأَشِرُ .**

« **به زودی فردا، خواهند دانست دروغگوی خودپسند کیست** »،

منظور از واژۀ «**غَدًا** = فردا» در آیه‌ی شریفه «قیامت» است چنانکه فرموده «**يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ** = ای مؤمنان ازخدا پروا کنید و هرکس بنگرد (توجّه کند) که برای فردا (قیامت) چه پیش فرستاده است» (حشر/۱۸).

(۲۷) **إِنَّا مُرْسِلُواْ ٱلنَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَٱرْتَقِبْهُمْ وَٱصْطَبِرْ .**

« **همانا ما فرستنده‌ی آن ماده‌شتر برای آزمایششان بودیم؛ پس** (ای صالح!) **در انتظارشان باش** (که آنها چه می‌کنند و با آنها چه رفتاری می‌شود) **و شکیبایی بورز** »،

در تفاسیر آمده که در پاسخ به ثمودیان که از صالح معجزه می‌خواستند، شتری از کوه درآمد و قرآن از تفصیل اینکه شتر مزبور چگونه ظاهرشد، ساکت است. امّا از قرائن فهمیده می‌شود که امری معجزه‌آمیز بوده است.

(۲۸) **وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ ٱلْمَآءَ قِسْمَةٌۢ بَيْنَهُمْ ۖ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ .**

« **و آنان را خبر ده که آب** (چشمه) **میانشان تقسیم شده است؛** (قوم و آن ناقه) **هر یک در بهره از آب** (به نوبت) **حضور یابد** »،

---

(۱) ـ حتّی بعضی اوقات کشفیّات جدید علمی به سهولت تحمّل نمی‌شود، چنانکه در تاریخ علوم پییرروسو (ترجمه‌ی حسن صفّاری ص۷۳۱) آمده که «در روسیّه کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تئوری نسبیّت (انشتین) را ارتجاعی نامید و آن را از دسیسه‌های بورژوازی و منحطّ خواند»!

قرآن در اینجا فشرده و سربسته سخنی گفته و گذشته است. ولی با توجّه به شعراء/۱۵۵، آب در محلّه‌ی ثمودیان میان آنها و ناقه نوبت‌بندی شده بود؛ یک روز ثمودیان از آن آب بهره می‌بردند و روز دگر آن ناقه. ولی ثمود قومی کم‌آب بودند (چنانکه واژه‌ی ثَمود به لحاظ لغوی به همین معناست) و هرچند در ابتدا آن نوبت‌بندی را پذیرفته بودند، ولی ظاهراً رفته رفته برایشان گران آمد و در مقطعی، از آن سرباززدند و ناقه را کشتند چنانکه می‌فرماید:

(۲۹) **فَنَادَوۡاْ صَاحِبَهُمۡ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ .**

« **پس مصاحبشان را فرا خواندند پس** (او) **شمشیر کشید و** (شتر را) **پی کرد** »،

منظور از واژه‌ی «**صاحِبَهُمْ**» را در آیه‌ی شریفه می‌توان بزرگ محلّه و یا به زبان امروزی، ریش‌سفید جامعه در نظر گرفت. ظاهراً اهل منطقه نزد او شکایت بردند که محدودیّت آب آنان را تحت فشار قرار داده و آنگاه او ــ که گفته‌اند نامش «قُدار بن سالف» بوده ــ به عوض آنکه همشهریانش را به بردباری و عاقبت به خیری دربرابر امر خدا فرا خواند، رهبر عصبیّت مردم شد و در پی حذف شتر برآمد. آری همانطور که افرادی بانیِ تحوّلات مثبت در جامعه می‌شوند، افرادی نیز پیدا می‌شوند که جامعه را به گمراهی می‌برند.

(۳۰←۳۲) **فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ . إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَكَانُواْ كَهَشِيمِ ٱلۡمُحۡتَظِرِ . وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ .**

« **پس عذاب و هُشدار من چگونه بود؟!** » « **همانا بر آنها یک بانگ** (مرگبار) **فرستادیم؛ پس چون گیاه خشک درهم شکسته** (و ریز ریز) **شدند** » « **و بی‌شک قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ آیا پندپذیری هست؟!** ».

واژه‌ی «**هَشِیم**» به معنی «گیاه خشکی است که از درخت می‌ریزد». «**مُحْتَظِر**» صفت «**هَشِیم**» است و رویهمرفته به معنی «گیاه خشکی است که ریز ریز می‌شود».

بخش پنجم

(نگاهی به ماجرای قوم لوط و اشاره‌ای به سرانجام فرعونیان)

(۳۳) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِٱلنُّذُرِ.

« قوم لوط هُشدارها را تکذیب کردند »،

در شرح شمّه‌ای از احوال پیشینیان آیات شریفه، به ذکر قوم لوط رسیده که تفصیل آن درسُوَر مختلفِ قرآن (اعراف/ ۸۰←۸٤، هود/۷۷←۸۳، حجر/۵۸←۷۷، شعراء/۱٦۰←۱۷۳، نمل/٥٤←٥۸ ، عنکبوت/۲۸←۳۵ و صافّات/ ۱۳۳←۱۳۸) آمده است. به طور خلاصه یادآور می‌گردد که لوط ع، پیامبر شهرهای سدوم و عموره در نواحی درّه‌ی اردن بود. او می‌خواست قوم تبهکارش را که به همجنس‌بازی می‌پرداختند، به راه راست هدایت کند؛ ولی تلاش‌هایش نتیجه نداد و سرانجام قوم تبهکار، گرفتار کردار ناپسند خود شدند و عذاب إلهی بر آنها فرود آمد.

واژه‌ی «**نُذُر**» درآیه‌ی شریفه (جمع «نَذِیر») اساساً به معنی «بیم دهندگان» است. أمّا «**نُذُر**» به معنی «بیم‌ها» نیز آمده، چنانکه در آیه‌ی ۳۷ همین سوره مشاهده می‌شود؛ و با توجّه به آنکه قوم لوط جُز خود لوط ظاهراً پیامبر یا نذیر دیگری نداشتند، ما معنای أخیر را برای «**نُذُر**» در آیه‌ی شریفه برگزیده‌ایم.

(۳٤) إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ.

« همانا ما بر آنان سنگباری فرستادیم؛ مگر خاندان لوط که سحرگاهان نجاتشان بخشیدیم »،

احتمالاً اَجرام آسمانی معلّق در فضا، بنا به مشیّت إلهی، به سمت آن قوم کانون گرفت. و چنانکه در آیات دیگر آمده، همسر لوط نیز ازعذاب رهایی نیافت (اعراف/۸۳، هود/۸۱ ، حجر/٦۰ ، شعراء/۱۷۱ ، نمل/۵۷ ، عنکبوت/ ۳۳ و صافّات/۱۳۵). واژه‌ی «**حاصِب**» در آیه‌ی شریفه، تندبادی را می‌گویند که ریگ و سنگ همراه بیاورد، چنانکه در هود/۸۲ می‌فرماید «**بارانی از سنگ گِل بر آنها باراندیم**».

(۳۵) نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِى مَن شَكَرَ.

« نعمتی از جانب ما بود؛ سپاس‌گزاران را این‌چنین پاداش می‌دهیم »،

آیه‌ی شریفه تعلیل استثنای عذاب از پیروان لوط ع است که نعمت هدایت إلهی را پاس داشته و همین، موجبِ رهایی آنها از عذاب شد.

(۳٦) وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِٱلنُّذُرِ.

« و بی‌شک (لوط) **آنها را از کیفر سخت ما بیم داده بود، و**(لی) **آنها دربرابر هُشدارها به ستیز برخاستند »،**

قوم لوط قوم منحرفی بودند که برای لذّت غیرطبیعی به زشتکاری همجنس‌بازی می‌پرداختند. آیه‌ی شریفه ـ در تعلیل عذاب إلهی ـ این معنا را می‌رساندکه لوط^ع مکرّر آنها را بیم داده و از عواقب سوءِ این نوع زندگانیِ پلید برحذر داشته بود ولی قومش به آن‌هُشدارها توجّه نداشته همچنان به روش منحطِّ خود ادامه می‌دادند. («**بَطْشَه** = گرفتن با سختی و شدّت»؛ «**تَمارَوْا** = به جَدَل و ستیز برخاستند»).

(۳۷) **وَلَقَدْ رٰاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِۦ فَطَمَسْنَآ أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُواْ عَذَابِى وَنُذُرِ .**

« **و همانا از او** (از لوط) **درخواست تسلیم مهمانانش را کردند؛ پس ما دیدگانشان را محو کردیم و** (گفتیم:) **عذاب و** (نتیجه‌ی انکار) **هُشدارهای مرا بچشید** »،

فرشتگانی در هیئت جوانان نیکو رخسار، برای ابلاغ فرامین إلهی، به خانه‌ی لوط^ع رفته بودند («**ضَيْف** = مهمان یا مهمانان» در مفرد و جمع یکسان است). قوم لوط خبر شده و خوی زشتکاری آنها چنان بود که برای پیگیری اَمیال پلیدشان به هر تازه‌واردی چشم طمع می‌دوختند. از این‌رو آنها به در خانه‌ی لوط^ع رفته مهمانانش را از او طلبیدند تا به خیال خود از آن جوان‌ها کام دل برگیرند («**راوَدُوهُ**» از مادّه‌ی «مُراوده» به معنی «مطالبه با چرب زبانی» است) و چون لوط^ع امتناع کرد، قوم، به خانه‌ی وی ریختند (هود/۷۷ به بعد و حِجر/٦٨). در این شرایط خداوند بیناییِ مهاجمان را محو کرد («**طَمَسْنا** = پوشاندیم»، «**أَعْيُن**» جمع «عَيْن» به معنی «چشم»؛ پس «**طَمْسِ أعيُن**» به معنی «از بین بردن قوّه‌ی بینایی» است، یعنی مهاجمان ضمن آن‌که چشمانشان برجای بود، ولی دیگر نمی‌دیدند). البتّه در سوره‌های هود و حِجر، سخنی از «کور شدنِ» مهاجمان، نیامده، ولی معمولاً قرآن در هر موضع، گوشه‌ای از داستان را بیان می‌کند.

(۳۸و۳۹) **وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ . فَذُوقُواْ عَذَابِى وَنُذُرِ .**

« **و بی‌تردید صبحگاهان عذابی جای‌گیر بر آنها وارد شد** » « **پس عذاب من و** (نتیجه‌ی انکار) **هُشدارهایم را بچشید** »،

با بسط معنا، آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که مردمان بدانند خداوند نسبت به راه و روشی که آنها در زندگی پیش می‌گیرند بی‌تفاوت نیست و هرگاه از هدف خلقت خود دور شده به جای «سازندگی» طی عمر به «تخریب» و زشتکاری‌ها بپردازند، به انحاءِ گوناگون ـ حتّی در این دنیا ـ دچار گرفتاری و برهم خوردگی و عذاب خواهند شد (به توضیح آیه‌ی۱۷ نگاه کنید). منظور از «**عَذابٌ مُسْتَقِرّ**» در آیه‌ی شریفه، عذابی است که در میان ایشان جایگیر شد به طوری که آنها را از پای درآورد.

(٤٠) **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ .**

« **و به تحقیق قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟!** »،

آیه‌ی شریفه ـ که ترجیع‌بند سوره است ـ می‌رساند که مقصود از ذکر حوادث گذشته در قرآن، فقط تاریخ‌گویی نیست، بلکه هدف اصلی از شرح آنها، عبرت‌آموزی خلایق است.

(٤١) وَلَقَدْ جَآءَ ءَالَ فِرْعَوْنَ ٱلنُّذُرُ .

« و همانا بیم‌دهندگان به سوی فرعون آمدند »،

مقصود از «**نُذُر**= بیم‌دهندگان» در اینجا موسی[ع] و برادرش هارون[ع] می‌باشند و ممکن است مراد، هُشدارها و بیم دادن‌های آن دو باشد.

(٤٢) كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَـٰهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ .

« (امّا آنها) **تمامی آیات ما را تکذیب کردند؛ پس آنان را به سانِ گرفتنِ فرادستی مقتدر** (به عذاب) **گرفتیم** »

منظور از «**آیاتِنا کُلِّها**» در آیه‌ی شریفه، ۹ معجزه‌ی موسی[ع] است که در سوره‌ی اعراف ذکرشان رفته است و تعبیر «**أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِر**» برای نشان دادن سختی عذاب وارده بر فرعونیان می‌باشد.

دراینجا شرح اقوام پیشین تمام شده وسپس درآیات پایانی سوره (بخش بعد) روی سخن را به منکران زمان پیامبر(و هم‌مسلکانشان در طول تاریخ) برمی‌گرداند.

بخش ششم

(هُشدار به منکران زمان و تذکار به آیندگان)

(۴۳) أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُوْلَٰٓئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَآءَةٌ فِى ٱلزُّبُرِ .

«**آیا کافرانِ شما از آنها بهترند؟ یا برای شما در کتب**(آسمانی پیشین) **برائت**(امان‌نامه)**ای هست؟!**»،

در پی شمّه‌ای از شرح اقوام پیشین در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و آیات بعد، روی سخن را به منکران زمانِ پیامبر[ص] برگردانده است. بدین‌ترتیب خطاب «**كُمْ** = شما» در آیه، متوجّه مشرکان عصر پیامبر[ص] است و منظور از «**خَيْرٌ** = بهتر» یا از حیث شکوه و قدرت دنیوی است و یا از نظر اخلاقی و یا هر دو. «**أُوْلَئِكُمْ** = آنان» به اقوام پیشین که شرحشان در آیات گذشته رفت اشاره دارد. «**زُبُر**» جمع «زَبور» به معنی «کتاب و نوشته» است و با توجّه به سیاق آیات منظور، جمیع کتب آسمانی است.

با بسط معنا، می‌توان گفت که به طور کلّی، بشر مستکبرِ فاسق که در عناد با حقّ می‌تازد، طرف سخن است که آیا فکر می‌کند بالاتر از آنهایی است که پیش از او خدا را بنده نبوده و هلاک شده و رفتند؟ یا برای خود جایگاه ویژه‌ای دور از عذاب إلهی سراغ دارد؟

(۴۴) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ .

«**یا می‌گویند ما همگی انتقام گیرنده‌ایم** (همپشت یکدیگریم)»،

یعنی آیا کفّاری که خدا را به یکسو نهاده در گناهان می‌تازند، روی یاوری همسلکانشان حساب باز کرده‌اند که اگر یکی دچار هلاکت شد، دیگران به نجاتش برمی‌خیزند؟ مفسّران از ابن عبّاس آورده‌اند که در روز بدر کفّار قریش می‌گفتند ما همه با هم متّفق و متّحدیم و غالب خواهیم آمد (که مفتضحانه شکست خوردند ـ آیه‌ی بعد).

(۴۵) سَيُهْزَمُ ٱلْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ .

«**به زودی این جمع** (مشرکان) **درهم شکسته به واپس می‌گریزند**»،

آیه‌ی شریفه از شکست و تار و مار شدن کُفّار قریش خبر داده است و مفسّران معتقدند که این پیشگویی در جنگ بدر[1] به وقوع پیوست. «**يُوَلُّونَ** = پشت می‌کنند»، «**دُبُرَ** = پشت»، «**يُوَلُّونَ الدُّبُرَ** = به واپس می‌گریزند». امّا

---

(۱) ـ جنگ بدر در سال دوّم هجری و در ماه رمضان رخ داد. سپاه مسلمان‌ها سیصد و سیزده نفر و نیروی مشرکان متشکّل از حدود هزار مرد جنگی و جمعی از زنان خُنیاگَر از تیره‌های مختلف قریش بودند. در آن نبرد مشرکان با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر شکست سختی خوردند که ابوجهل و دوازده تن از سران قریش جزءِ کشته‌شدگان بودند.

سوای آن، چه بسا مشابه این سرنوشت ـ به انحاءِ گوناگون ـ می‌تواند در کمین هر گروه مستکبر و معاند با حقّ در هرزمان و مکان باشد.

(٤٦) بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ .

« **بلکه موعد**(عذاب نهایی)**آنها قیامت است و** (عذاب) **قیامت هولناک‌تر و تلخ‌تر است** »،

یعنی عقوبت کافران به دنیا ختم نمی‌شود، بلکه عقوبت سهمگین‌تر و تلخ‌تری ـ مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر از شکست در بدر ـ در آخرت خواهند داشت («**ساعَة** = قیامت» ـ انعام/۳۱)؛ و به دنبال این تذکّر در آیات بعد، به شرح احوال گناهکاران در آخرت پرداخته است.

(٤٧) إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ .

« **همانا بزهکاران** (در دنیا) **در گمراهی و** (در آخرت) **قرین آتشند** »،

یعنی ظالمان، نه تنها در دنیا گرفتار سرگردانی و اضطرابات می‌شوند، بلکه پس از مرگ نیز خلاصی ندارند و عذاب و التهاباتشان فراگیر می‌شود. («**سُعُر**» جمع «سَعِیر» به معنی «آتش فروزان» ـ توضیح آیه‌ی ٢٤ سوره).

(٤٨) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ .

« **روزی‌که به روی در آتش کشیده شوند** (و گفته شود:) **برخوردِ با دوزخ را بچشید** »،

می‌فرماید در آخرت به منکران ندا می‌رسد که برخورد با دوزخ را بچشید (تا متوجّه شوید چقدر در دنیا به باطل می‌رفتید که می‌گفتید قیامت و جهنّم همه حرف است!). واژه‌ی «**يُسْحَبُونَ**» از مصدر «سَحب» به معنی «کشاندن با صورت بر روی زمین» است؛ تعبیری است از وصف عاقبت و سرانجام کسی‌که نمی‌خواسته در زندگی دنیا روی به حق داشته باشد. درمورد واژه‌ی «**سَقَر**» طبری می‌گوید در اصل به معنی «تغییر رنگِ بدن در اثر تابش آفتاب» است و لذا یکی از نام‌های دوزخ را «**سَقَر**» گفته‌اند.

(٤٩) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ .

« **همانا ما هرچیزی را بر اندازه‌ای آفریدیم** »،

آیه‌ی شریفه در مقام تعلیل عذاب مجرمان در آخرت است. گویی کسی می‌پرسد چگونه است که افرادی باید به دوزخ عذاب شوند؟ پاسخ می‌رسد برای این‌که خدا هر چیزی را روی حساب و اندازه و قاعده‌ای آفریده و لذا هرکسی نتیجه‌ی اعمال خوب یا بدش را خواهد دید و بدکاران به گرفتاری و عذاب می‌رسند.

(٥٠) وَمَآ أَمْرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ كَلَمْحٍۭ بِٱلْبَصَرِ .

« **و امر ما همچون چشم برهمزدنی، یک فرمان بیش نیست** »،

«**مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ** = فرمان ما تنها یکی است»، یعنی آنگاه که خدا عزم بر انجام امری کند، کافی است فقط یک بار اراده نماید و آنچه اراده فرموده، بی‌درنگ جامه‌ی عمل می‌پوشد. به عبارت دیگر میان فرمان حق و

تحقّق آن، فاصله نیست؛ نه این‌که اوّل خدا فرمان دهد و بعد بشود؛ و واژه‌ی «**لَمْح** = چشم بر هم زدن» در آیه‌ی شریفه، کنایه از سرعت محقّق شدن مشیّت إلهی است، چنانکه فرموده «**إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَیْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ** = جُز این نیست که چون به أمری اراده کنیم بدان گوییم باش پس موجود می‌شود» (نحل/٤٠). نتیجتاً آنگاه که گناهکاران به سرآمد خود برسند، کیفرشان معطّلی ندارد و بنا به امر تکوینی خدا، به «یک چشم بر هم‌زدن» سرکوب و راهی دوزخ می‌شوند.

(۵۱) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَآ أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ .

« **و همانا** (پیش‌از این) **امثال شما را هلاک کردیم؛ پس آیا پندپذیری هست؟** »،

آیه‌ی شریفه پس از تهدیدات، معاندان را به نظائر تاریخی از سرنوشت اقوام فاسق و تباهکار ـ که شرحشان گذشت ـ توجّه می‌دهد. «**أَشْيَاع**» جمعِ «شیعه» به معنی «گروهِ پیرو» است؛ به عبارت دیگر، مراد از «**أَشْيَاعَكُمْ**» همان «أَشْبَاهَكُمْ = امثال شما» است؛ می‌فرماید آیا از شما کسی هست که از اخبار امثالتان عبرتی بگیرد؟!

(۵۲و۵۳) وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ . وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ .

« **و هر آنچه آنها کردند در پرونده‌ها**(ی اعمال)**شان** (ثبت) **است**) » « **و هر کوچک و بزرگی** (در آن) **به قلم رفته است** »،

آیات شریفه اصل بقای عمل را بیان می‌دارد. منظور از «**زُبُر**» در اینجا، نامه‌ی اعمال است که ریز و درشت افعال و احوال آدمی در آن ضبط است. چنانکه درباره‌ی رسیدگی‌های آخرت فرمود: «**وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا** = پرونده‌ی اعمال در میان نهاده شود و گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن(کتاب) آمده بیمناکند و گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگرکه آن را بر شمرده است» (کهف/٤٩).

(۵۴و۵۵) إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَنَهَرٍ . فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ .

« **همانا متّقیان در باغستان‌ها و** (کنار) **نهرها بسربرند** » « **در قرارگاهی راستین نزد فرمانروایی مقتدر** »،

متعاقب هُشدارها و إتمام حجّت‌ها به منکران، در آیات پایانی سوره از سرانجام «متّقیان» سخن گفته است. مقصوداز «**مَقْعَدِ صِدْقٍ**» قرارگاه حقّی است که وعده‌اش راست است (**وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِى كَانُوا يُوعَدُونَ** ـ احقاف/ ١٦). واژه‌ی «تقویٰ» از مادّه‌ی «وقایت» به معنی «حفظ» است که خودداری از برخی امور و انجام بعضی امور، هر دو را می‌طلبد. چنانکه آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره «مُتَّقی» را معنی کرده است: «**لَيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ الْمَلآئِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّآئِلِينَ وَ فِى الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْسَاء و الضَّرَّاء وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** = نیکی آن نیست که روی خود سوی خاور یا باختر کنید (بَل) نیک آنکس است که به خدا و روز جزاء، فرشتگان و کتابهای

آسمانی و پیام‌آوران إلهی ایمان آورده، از مال خویش که دوستش دارد، به خویشان و یتیمان، تنگدستان و به راه ماندگان و سائلین و آزادی بردگان (اسیران) بدهد، و نماز را به پا داشته زکات پردازد، و همآنان که به پیمانهای خویش ـ چون عهد نمودند ـ وفا کنند و در سختی‌ها و بیماری‌ها صبور و به هنگام جنگ مقاوم باشند، ایشانند که (در ادّعای ایمان) راست گفتند و **همآنان متّقیان اند**».

چنان پرهیزکارانی، البتّه به بهشت جاودان نائل آیند و از مقرّبان فرمانروای هستی خواهند شد و چه سعادتی برتر از این؟!